

ما شاء الله لا قوة الا بالله العلي العظيم

درین زمان فیض اقتران کتاب مستطاب تصنیف لطیف شهسوار جولانگاه عرصهٔ سخن
سخندانی و شهنشاه اقلیم علم تاریخ دانی میر حسین علی کرمانی مضمون تصنیفات تشنگی و افزایش عمر صفحهٔ هستی

نشان حیدری

سنه ۱۸۹۰ حیدر

معروف به

تاریخ ٹیپو سلطان

سنه ۱۳۰۷ ه

۱۸۹۰

باهتمام تام و سعی مالا کلام متوقعان اجر عظیم قاضی عبد الکریم عفی عنه ... اصحاب جرائد گزین
کتب منتخبه این کتاب نایاب نقل مطابق اصل بخط ...

در مطبع نامی فتح الکریم واقع بمبئی ازنو ... گردید



بسم الله الرحمن الرحیم

شیرازهٔ دفتر متفرق اخبار عالم و جامع مجموعهٔ افراد او ضاع متباین کافهٔ امم حمد مالک الملکی ست که علم جاه و جلالش بمیدان شهود بر پا شده جملگی سپاه مختلف جهان را در ظل رایت حمایت خود انتظام بخشیده و شحنهٔ حکم مطلقش اطوار متضادهٔ هژده هزار عالم را بتازیانهٔ عدالت و حکمت خود باعتدال لازوال کشیده چاوش قضائیش در چار سوی بسیط زمین منادی لمن الملک الیوم لله الواحد القهار اعتقاد که و مه را بوحدانیتش زبان اقرار کشاده و بسیول قدسش صلای کرم ورزیش گوش هر مخلوق را بزلور یقینی زیب و زینت داده بیت

که سیمرغ در قاف قسمت خورد	چنان پهن خوان کرم گسترد

دیباچهٔ نسخ آفرینش و سرنامهٔ جریدهٔ دانش پیش نعت سالاری ست که سند و ما ارسلناک رحمة للعالمین فدنیان جهان را مژدهٔ رحمت گردید و صمصام رسالت و دعوتش خرمن ... ب شرک و ضلال ابر نگ برق ... نسوز در رسید صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم تسلیماً کثیراً کثیرا اما بعد بر کشور کشا ... انی و دانش پروران محفل

[illegible]دانی پوشیده نماند چونکه او خالق بیچون در بهر دهر و زمان میخواهد که افراد خلایق یعنی
[illegible]ندگان خود را در مهد آرام و امنیت پرورش سازد پس سعادتمندی ذی همت مقبول
[illegible]فضول خود کرده حاشیه اطاعت و فرمان برداریش بر دوش مان وزمانیان می گذارد
[illegible]عالمی را چه از ادانی و اقاصی به پناه رافت و دولتش کامیاب و بهره مند میدارد مصداق
این مقال احوال سعادت اشتمال شمس الملک امیر الدوله نواب حیدر علی خان بهادر حیدر
جنگ و عمدة الملک مبارک الدوله ٹیپو سلطان علی خان بهادر شهریر جنگ است که من ابتدای
سن یک هزار و یک صد و شصت و هفت هجری لغایت سال یک هزار و دو صد و سیزده
هجری هر دو سعادتمندان والا شان کام بخشی و فرمان روائی نموده عالمی را بالغور پرداخت و
داد و دهش پرورش می ساختند و تمامی خطهٔ بالاگهاٹ و برخی از پائین گهاٹ که تفصیلش
پیشتر واضح خواهد گشت بقبضهٔ تصرف خود داشتند و چند فلک دوار چون چاکران معتمد علیه
کمر خدمت آن صاحب شوکتان بر میان جان بسته مستعد و سرگرم کار و خدمت بوده
و زمانه معدود الایام در پیش در اقبال منظر الیشان پنج نوبت مبارکباد افضال خدادادی
می نواخت و یاوری طالع آن صاحب دولتان سر کار سرکشان این صوبه ابتیغ سیاست
در انداخت و بیم شمشیر قوت بازوی آن شیر صولتان فتنه انگیزان و روباه بازان خطه
بالاگهاٹ را سیر انداز و دندان نما ساخته غرض در آخر زمان آن بیدار بختان ملاذ
بی سر و سامان و ملجا طوایف عالمیان و پناه خاص و عام ارباب پیشه و اهل حرفه بو[illegible]
دلاوری و سپاه پروری آن ذریعه بیکسان ورد زبان هند و دکهن گشته و لوحیف
داد و دهش آن فیض بخشان والا دانش در اکناف عالم و اصناف امم شایع شده اما
مفصل ذکر سلطنت خدا بخش آن والا فطرتان ذی شوکت احدی بیک کاغذ نه نوشته

وتشریح کماہی احوال آن بخت آوران که فروغ صدق داشته باشد کسی بریک وجه بیان نساخته لهذا این درس خوان دبستان هیچ نشناسی که موسوم بمیر حسین علی ولد سید عبدالقادر کرمانی است و چندی در ظل دولت این همایون منزلتان بعلاقۀ نوکری بسر برده چنانچه تا انقضای مدت پنج سال از ابتدای سن یکهزار و یکصد و نود و شش هجری تا آخر سن یکهزار و دو صد و یک هجری بعمده خدمت حضور سلطان جنت آشیان سرفراز شده بود که بالفعل تفصیلش ضرور نیست بسعی دو سه سال مفصل حقیقت از اجداد و آبای دولتمندان موصوف بتجسس و تلاش بسیار دریافته قلمبند ساخت و نسخۀ علیحده به تفصیل سال و ماه ترقیم کرده مسمی به **نشان حیدری** بر جریدۀ روزگار یادگار گذاشت و چنان جهد بلیغ و احتیاط بکار برده که سوای مضمون صدق و سداد مندرج نشده بعضے کوائف روداد آنچه که بچشم خود مشاهده کرد بیغائلۀ تکلف بی شائبۀ ریب کماحقه بنگاشته و برای انضباط شیرازۀ این نسخۀ تازه ایجاد صفحۀ سال و ماه و اوراق روز و شب در نور دیده چمن اوراق و اجزا را به شستۀ الفاظ معنی بار آب و رنگ صدق و صفا داد

نظم

نشان حیدری را فکر کردم ❊ کماہی واقعاتش ذکر کردم
کشیدم لعل و گوهرهای تبیان ❊ بسلک لفظ و معنی های شایان
لب پیمانه سرشار ذکرم ❊ دل آئینه پر نور فکرم
طلب سرمایۀ بازار شوقم ❊ طرب پیرایۀ گلزار ذوقم
توکل توشۀ محنت سبیلم ❊ قناعت پیشه و همت دلیلم
ز تار رشته های فکر انور ❊ بهٔ دم راست مسطر

چمن را آبرو از جدول او + سمن را رنگ و بو از سنبل او

ولی چشم صله از کس ندارم + بلی بی مزد و منت می نگارم

مگر آن نزادهای شاه مغفور + چه بنوازند گر گرد ز حق دور

چه کم باشد دو مشت سیم و زرها + و یا ریزند بر فرقم گهرها

کشند ار شانهٔ زلف التجا را + کشایند این عقود مدعا را

که هر یک مردم چشم تمیزاند + بمصر ارجمندیها عزیزاند

سحاب جود شان مطلب فشان است + کف شان غارت دریا و کان است

اگر چه نسخه بطریق قاعدهٔ ارباب تحریر و تقریر که هر آغازی را انجامی است با تمام رسید امّا نزد راقم سطور ناتمام چون صاحبان عالی فطرت و منشیان پاک طینت و مورخان دانشور و دانایان هنر پرور بنظر اصلاح و چشم غور معاینه کنند که چه قدر محنت شاقه بر خود گوارا داشته اوقات عزیز خود را بیهوده ضایع نگذاشته شاهد اذکار منتشر الباس اجتماع پوشانیده بر سریر صفحهٔ رنگین ادا جلوه گر ساخته است بعین انصاف به پسندند تا نسخه مقبول و مختوم گردد چشم داشت از والا دانشان عیب پوش آنکه احیاناً گاهی اتفاق مطالعهٔ این نسخه افتد نظر ایرادی بر پی بند و بست عبارات و فقرات نه گمارند و باحسان اصلاح منت بر ذمهٔ من مستعد خدمت گذارند نظم

ای عزیزان صاحب افهام + وی نمایندگان حسن کلام

گر خطائی بحرف من یابید + از دقیقه زمام بر تابید

خطا اصلاح برخطا را . + عیب پوشی خوش ست میدانید

بهر اصلاح از شما ست نگاه + از م[illegible] انک دعا خ اک [illegible] الله +

ذکر جد و آبای حیدر علی خان بهادر بطریق اجمال

در عهد خلافت محمود عادل شاه بیجاپوری که او خلف الصدق ابراهیم عادل شاه
ولقبش جگت گرو بود و در علم موسیقی بهره تمام داشت شیخ ولی محمد متوکل از
قوم قریش باتفاق وقت از طرف دهلی وارد گلبرگه شریف گشته اقامت داشت
چون شیخ موصوف مرد بزرگ و خلیق و خدا پرست بود مجاوران و خادمان درگاه حضرت
بنده نواز بعزت و وقار متوجه احوال شیخ شدند و چیزی مدد خرچ مقرر کرده ماهوار
میرسانیدند و شیخ معز الیه را شایسته پسری شیخ محمد علی نامی بسن تمیز رسیده بجمیع علوم
ماهر و بزیور فضل و هنر آراسته همراه پدر بود عزم شادی کتخدائی آن سعادتمند بدل
مصمم داشته بعد دریافت فراوان جد و جهد در خانهٔ یکی از مجاوران والاخواستگاری
نموده بعد چندی بادای رسوم شادی کتخدائی و خطبه خوانی نکاح پرداخته فارغ گشت و هم بجا
عهد خلافت علی عادل شاه ثانی بفراغت و خرمی تمام شیخ موصوف بسر برده دعوت
حق را لبیک اجابت گفت علی صاحب مع زوجهٔ خود از آنجا نقل کرده عازم بیجاپور
شد ... مشائخ پوره بخانه برادران زوجهٔ خود که ایشان هفت برادر حقیقی بودند و مابین
... خواهر و برادران محبت جانی و اتحاد قلبی داشتند و همه با رفاقت شیخ
منهاج امیر دکن را علاقهٔ نوکری بدرماههٔ معقول پیدا کرده باتفاق تمام بسر می بردند
آرمیده و هر هفت برادر بپاس خاطر خواهر خود شرایط خدمت صاحب معز الیه بخوبی ناز
بجامی آوردند چون بعد چندی لشکر هند بعزم تسخیر بیجاپور یلغار نمود و امرای
دکنی یعنی شیخ مذکور و فضل خان و رستم خان و رمست خان با لشکر انبوه حسب الحکم
مقابلهٔ افواج هند ... برگه شریف بین الفریقین آویزش

سخت روداد پس امیر هراول که شیخ موصوف بود حمله های مردانه و کوشش دلاورانه
نموده شکست داد اما هفت صد دکنیان تیر سرپریت از رفقای شیخ جانبازی نموده
داد جلادت و بهادری داده بزخم تیر و تفنگ کشته گشتند از قضا آن هفت برادر یک بعد
یک بدنهای خود را از زیور جراحت شمشیر هر هفت ساخته درین سپنجی سرای فانی ابواب
شش در حیرانی بر روی مخالفان چار جهت کشاده بسیر و تماشای هشت باغ جنت در
یکساعت خرامیدند چون این خبر وحشت اثر بخواهر بیچاره برادران ایشان دفعةً رسید از هجوم
هموم و غموم قرار دل و تاب جان به مصیبت و سوگ برادران سپرده بر بستر ناکامی در افتاد
و بترک ماکولات و مشروبات پرداخته دل بر مرگ نهاد و هر آن و زمان از طاقت طاق
گشته نعرهٔ وا مصیبتا بر میداشت و هر دم عنان صبر و شکیب از دست گسیخته بسوگ برادران
دل از خویش و بیگانه بر داشته مرثیهٔ حسرت و افسوس بر دل صد پارهٔ خود می نگاشت پس
صاحب معزالیه چون احوال پرنکال زوجهٔ خود بدین منوال مشاهده نمود اقامت آنجا را
داغ تازهٔ آن ماتم زده انگاشته مع اهلیه و اسباب خانگی و دیگر وابستگان خود از آنجا
برامده رفته رفته بطرف کرناتک بالاگهاٹ آمده در قصبهٔ کولار رخت رحیل انداخت حاکم
آنجا شاه محمد دکنی نامی که از طرف قاسم خان صاحب صوبهٔ سرا بحکومت قصبهٔ مذکور میپرداخت
صاحب موصوف را که معرفت سابق درمیان بود با حرمت و وقار پیش آمده جای برای
سکونت ایشان مقرر کرده سلوک شایسته می نمود بلکه ضبط و نسق تمامی کارخانجات خود
بعهدهٔ دیانت ایشان گذاشته بود تا صاحب مشارالیه باطمینان خاطر اقامت ورزیده
سوای این کار زراعت و اجارت باغات می کرده بود و چهار پسر موجود داشت یکی
شیخ الیاس دوم شیخ محمد سیوم شیخ امام چهارم شیخ فتح محمد نام داشتند چون بهمه را

سعادتمند بسن تمیز رسیدند عزم سرداری و هوس نوکری عمده و نام آوری در دل [illegible]
از پدر جلیل القدر اجازت خواستند پدر بزرگوار به پند و نصایح پسران را از آن
عزم باز داشته فرمود که جد و آبای ما مشایخین بودند با وجود استعداد بترک اسب[illegible]
دنیاداری می کوشیدند زیرا که خواهش دنیا واسطهٔ انقطاع سررشتهٔ تلذذ روحانی
و نبد ایقهٔ تنعمات جاودانی است پس شمایان را لازم بل واجب است که پیروی ایشان
باید نمود و از کشمکش علاقهٔ دهر ناپایدار امین نباید بود آنچه که قضا و قدر در توشکخانهٔ مشیت
ازلی برای شما مهیا و آماده داشته اند بی رنج و تردد و تلاش می رسد **بیت**

گر زمین را آسمان دوزی	نه دهندت زیاده از روزی

کاملعیاران باستقلال از تنگی عیش دنیا اندوهگین نمی باشند بلکه با وجود علاقهٔ اتش
به بی علاقگی و قطع اضافت الاشیا همت می گماشتند غرض صاحب موصوف تا حیات
خود پسران را از خود جدا نکرده بناز برداری پرورش می نمود چون او در سن یکهزار و
یک صد و نه هجری در قصبهٔ کولار دنیای فانی را پدرود نموده پسر جنان خرامید شیخ
[illegible] پسر کلان مرحوم بعد پدر کلان تری گزیده بدلدهی و تسلی خاطر و تالیف
قلوب برادران نموده نظر پرورش بر جمیع احبا و اقربای ذوالارحام و ذوالقربی
گماشته راه سلامت روی می پیمود قضارا همدرین اثنا شاه محمد حاکم کولار ودیعت
حیات بخالق جان آفرین سپرد و دیگری بحکومت قصبه مقرر شده رسید فتح محمد از آنجا برداشته
خاطر شده بی اجازت برادر کلان سمت کرناتک پایان گهاٹ خرامید و در تعلقهٔ
تریاملی که فضای دلکشا است چندی اقامت ورزید پس عازم صوبهٔ ارکاٹ
[illegible] اطت ابراهیم خا[illegible] از ملاقات نواب سعادت الله خان صاحب صوبه

حاصل کرده بدو صد پیاده و پنجاه سوار منسلک سلک رفقای نواب گشته به جمعدار
موسوم گردید تا محمد الیاس از حرکت برادر خورد که مکسر شان مشیخت خاندان خود بود ناخوش
گشته تنها سمت تجاور به بهانهٔ ملاقات سید برهان الدین پیرزاده شتافت با متعلقان
خود را با پسر خود که چهارده ساله عمر شریف و حیدر صاحب نام داشت مع برادران دیگر در
خانه گذاشته بود چنانچه او بهمون سمت در سن یکهزار و یکصد و پانزده هجری از جهان فانی
انتقال نمود فتح محمد که در دار کالاهٹ بسر می برد پس از ایامی چند پیرزاده موصوف را از تجاور طلب
داشته دخترش را که همشیرهٔ حقیقی ابراهیم صاحب میشد بازدواج خود درکشید و همشیره زادی
عروس را که به سن تمیز رسیده بود به امام صاحب برادر خود عقد مناکحت نموده اسباب بر بسته
باتفاق یکدیگر آرمید پس بعد چندی حیدر صاحب بن محمد الیاس برحسب خواهش
لیکار میسور عازم آن صوب گشت و بجمعیت چهار صد پیاده و یک صد سوار نوکر شده
بخطاب نایک که در اصطلاح هنود سردار پیاده را گویند نام آوری اندوخت و فتح محمد در
دکالاهٹ بنام آوری چندی گذرانید و در وقت آخر ریاست نواب موصوف شش صد
پیاده و دو صد سوار و پنجاه جزائل بردار با جازت صاحب صوبه فراهم ساخته در هر مهم سرخرو
گشت و در جنگ چنجی متعلقهٔ کرناٹک پایان گهاٹ که به راجه تیسنگ و نواب آویزش سخت
رو داد چنانچه راجه به چهارده سوار از جوی سکر اتیرت که آبش در طغیانی بود و این طرف
تح پیٹ است عبور کرده بر لشکر نواب که چهار پنجهزار سوار و سیزده هزار پیاده بود و تاخت
بازوی جلادت و مردانگی کشاده زیر و زبر ساخته نام دلیری و جوانمردی خود بر جریده
روزگار ثبت کرده شمشیر زنان تا فیل سواری خاص با دو سوار رسیده بود تا فتح محمد
با پیادگان و جزائل برداران خود پیرامون فیل خاصه حلقه زده بود و بیک شالک

اورا نجاک عدم درانداخت و بجلدوی این تردد نمایان علم و نقاره و فیل بخشش یافته مورد الطاف و اعطاف شده بود چون بعد انتقال نواب موصوف برادرزادهٔ او دوست علیخان صوبہ دار ارکاٹ مقرر گردید و درخویش و اقربای او مناقشه درافتاد به سبب صفدر علیخان پسرش در کار دولت خلل بار داده فتح محمد شجیع باندیشه کسر شان و منزلت خود از آنجا علاقهٔ نوکری از خود قطع کرده مع اہل و عیال عازم بالا گہاٹ شد و مستورات را در کولار گذاشته به میسور شتافت و چندی در آنجا با برادرزادهٔ خود که سلیقه تمام پیدا کرده بود سکونت داشت و ہمدرین ایام اوراہم پالیکار میسور بخطاب نایک خوانده برابر حیدر صاحب نایک نزد خود داشته بود مخفی نماند که خطاب مذکور در قوم ہنود اعتبار تمام دارد و کسیکه شجاعت ذاتی و شان لاوری و حسن سلوک در ہنود و بست مہمات دلوت می نماید ہزبان معتبران آن قوم باین خطاب خوانده میشود چونکه بعد چندی در ضبط و نسق کار خانجات راج به سبب نفاق عیان و ارکانش خلل ہا افتاد صاحب شجیع از آن رمر کنار کشیده به قطع علاقه اش پرداخت و چندی خانه نشین شد و ہمدرین نزدیکی آن شجاعت کیش را در سن یکہزار و یک صد و سی و یک ہجری پسری تولد شده به شہباز صاحب نامزد گشته بود بعد دو سال پسری دیگر بوجود آمده اگرچه بنام ولی محمد خوانده شده اما در دو سالگی بمهد عدم خوابید از آنجا که شجاعت پیشگان والا ہمت عمر عزیز خود را به بے علاقگی و بے نام آوری بسر بردن و چون روباه مزاجان بگوشه گمنامی خزیدن نمی توانند بلکه مانند شیر صولتان به بہانهٔ نام آوری خود پرورش خلق اللہ بی سر و سامان منظور نظر دارند صاحب شجیع بعزم نوکری از آنجا برآمده نزد حاکم صوبه سرا یعنی نواب درگاه قلیخان رفته سر رشتهٔ نوکری عمده بدست آورده منصب چہار صد پیاده و یک صد

بجوار یافته بجر است قلعه بالاپور کلان نامزد گشت و متعلقان خود را از کولار همو بجا
طلبیده اشته چندی آسوده پس در سن یکهزار و یکصد و سی و چهار هجری در تعلقه مذکور
پسری صاحب شوکت بلند اقبال و همایون طالع تولد گردیده از فروغ ذات میمنت
آیات خود کنار دایه دهر را روشن ساخت چون وقت تولدش آفتاب در بیت اشرف
دنامش حیدر علی نهادند راوی بحسن توجه بیان کرده که بعد تولد پسر دقیقه شناسان
نجوم و افلاک زائچه اش کشیده ظاهر ساختند اگرچه این پسر گرامی قدر صاحب تاج و تخت
زمین کرناٹکین خواهد گشت اما بعرصه قلیل بدرد و داغ یتیمی مبتلا خواهد شد یعنی
سایه پدر از سرش خواهد رفت باستماع این معنی متعلقان متفق الرای شدند تا بچه را شیر فنا
بنوشانند و به گهواره عدم بخوابانند صاحب شجیع برین اراده وقوف یافته فرمود اگر
نشومی طالعش بمن اثر کند راضی هستم هیچ جبر روا داشتن او نیستم که ظهور نیک و بد از
مشیت ازلی است پس توابعانش در پرورش و حفاظت آن قرة العین دولت و اقبال سعی
بلیغ می کردند بعد عزل درگاه قلیخان در ایام حکومت نواب عابد خان حاکم سرا پالیکار
میسور با پالیکار بد نور وغیره اتفاق کرده به تسخیر قلعه مذکور فوج کشی نموده بمعرفت حیدر صاحب
ایک پیغام سپردن قلعه بخود فرستاد شجیع موصوف بسخنان غرضانه ایشان فریب نخورده
شیوه حلال نمکی بکار برده طریق شجاعت منتان پیموده از اقبال این معنی پهلو تهی ساخت
مستعد جنگ گردید چنانچه بشجاعت ذاتی مع جمعیت خود برآمده لشکر غنیم را بیک
شبخون شکست داده در اقران و اماثل خود سرخرو گردید پس پالیکار هزیمت خورده
بمایوسی تمام راه دار المقر خود گرفت و شجیع مغز الیه اسباب لازمه ثروت که از لشکر غنیم
غنیمت یافته بود نزد صاحب صوبه روانه کرده عابد خان بر جوانمردی و شجاعت ذاتی

شجیع کارآزما هزار آفرین خوانده به صوبه طلبداشته به منصب دو هزار پیاده و پنج صد سوار مع فیل و نقاره طریق مراعات پیموده به بند و بست صوبه مقرر کرد پس شجیع والا دانش سرانجام هر مهم که مامور میشد باحسن ترین وجوه باتمام میرسانید چون درگاه قلی خان دیگر بار صوبه‌دار سرا مقرر شده رسید نظر باعتماد و حسن تدبیر عدو مال آن شجیع رتق و فتق جمیع امور صوبه نیز براو گذاشته بود بعد کشته شدن خان موصوف شجیع دانا بعبد الرسول خان پسرش متفق شده چنان بند و بست صوبه و قلعه و پالیکاران باج گذار کرد که من کل الوجوه خلل و فساد که بی وجود حاکم و سلطان اکثر مفسدات و مفتریات در بنیان دولت دینار و بکار میشود در تنظیم و تنسیق امور ریاست راه‌یاب نشد و تا رسیدن حاکم صوبه یعنی نواب طاهر محمد خان که تا نه ماه بفراهمی سه‌بندی ضروری بعد رخصت بحکومت صوبه همونجا مقیم گردیده بود عبد الرسول خان متمنی حکومت بوساطت تدابیر شجیع صایب تدبیر حیدر بند و بست صوبه بتوقعی پرداخته چونکه نواب موصوف مع لشکر بصوبه رسید خان مذکور عاقبت کار خود نیکو ندانسته بجاگیر پدر خود که همین پرگنه بالاپور کلان بود شتافته باز از آنجا بلا توقف سمت حیدرآباد رفت و محمد خان پنی قلعه‌دار دار الاماره را با جمعیت خود مع رفقای شجیع والا فطرت در صوبه گذاشته برای جنگ تاکید ساخت پس قلعه‌دار و آن شجیع مع دیگر نایکان از نواب به بهانه ماهیانه نه ماه که در غیبت حاکم رسوم نوکری ادا کرده بودند بحث و تکرار در میان آورده تا اَدای حق خود اندرون حصار دار الامارت بازماندند و خفیه مستعد بجنگ گردیدند چون نواب بر این معنی وقوف یافت پیغام فرستاد که ما از ایام مداخلت صوبه مبلغ ماهیانه هزاریان و محافظان قلعه و مواجب سه‌بندی لشکر صوبه خواهیم رسانید چه شهور گذشته بدار ماضی باید گرفت ایشان قبول این معنی نه نموده دروازه‌ها

...قلعه را مضبوط کرده با سامان جنگ تیار شدند پس نواب که در سواد عیدگاه غربی شهر صوبه با لشکر
...آمده بود روزی با جمعیت خود بر حصار شهرپناه یورش کرده خواست که بکوشش نمایان
...دو شایان داخل دار الاماره شود اما محافظان حصار آن طرف که ملازمان شجیع موصوف
...ند سعی مردانه بعمل آورده بدفع یورش کنان پرداخته سرخرو گشتند نواب از آنجا کوچیده در
...مالن بیلی فرود آمده شهر و قلعه را گرد گرفت و جنگ تیر و تفنگ با قلعگیان انداخت اما در
...جنگ محصوران مستحق مظفر و منصور می شدند آخر نواب باز از آنجا کوچ کرده بر سواد دکمن هیلی
...قلعه الگی رو به یک فرسنگ مسافت دارد فرود آمده بود که قلعدار اجهل منش با فوج همراهی
...دو جمعیت شجیع بعزم شبخون بر آمده باطلایه داران لشکر نواب در آمیخت و فیما بین ایشان
...یخته وداد از آنجا که قلعدار ناتجربه کار و ناآزموده جنگ بود از کمین داران لشکر غنیم خبر
...نست راست سمت خیمه نواب در تاخت و شجیع دانش آگاه و سید پیر کلان با چند سوار
...یادگان فیل سواریش را گرد گرفته شتافت پس لشکریان نواب از اطراف هجوم آورده
...ای کاو کاو بر داشته با یکدیگر در افتادند بعد کشمکش و جهد بلیغ سر قلعدار بتاراج رفت
...جیع موصوف و سید معروف نیز شهید شدند وقوع این واقعه در سن یکهزار و یک صد
...ن و هفت هجری در آن حادثه عیال و اطفال شجیع شهید در پرگنه بالاپور مذکور بودند
...ن این خبر لعباس قلی خان بن درگاه قلی خان که حاکم بالاپور بود رسید آن ظالم
...م بر خانه شهید ظلم کرده تعینات زدگان را بے سبب بجا بند و جمیع اسباب ثروت
...کر سامان ضروری خانگی از جنس پارچه و قسم ظروف و زیور وغیره یکقلم غارت ساخت
...ی این ظلم به دو برادر یعنی پسران شهید اکه کلان شهباز صاحب نام هشت ساله و
...ر ولی صاحب سه چهار ساله بود گرفته اندرون نقاره قید کرد

...هیم دو خست

ننواخت بالغرض بانواع عقوبت بیچارگان یتیم را بامید اخذ زر حیران و پریشان نموده
تمام مردم آزاری خود اطراف جهان مشهور ساخت پس اهلیهٔ شریفهٔ شهید بانی
معتمد خاص خود حقیقت ظلم و تعدی حاکم ظالم بالاپور و مظلومی و گرفتاری جگربندان بجیه
صاحب کلان برادر زادهٔ شوی خود که در سریرنگ پتن بود گفته فرستاد صاحب موصوف
باطلاع شهادت عموی خود و خرابی حال پسرانش تاسفها و حسرتها خورد دل خور و خواب
بر خود ناگوار دانسته به بالیکار میسور استغاثه گشت و او عرضی متضمن رهائی مستورات
و مخلصی پسران شهید به حاکم سرا نوشت تا نواب موصوف آن ظالم بیرحم را متنبه ساخته
از عذاب آخرة ترسانیده بواسطهٔ خود رهائی بخشود اما مخفی نماند که راوی دیگر چنین
روایت کرد چون نواب درگاه قلی خان کشته شد و پسرش عبد الرسول خان
بدون اطلاع حضور هوس ریاست صوبه سرا چهار لک روپیه از نزد محمد خان سلیمان نام
ساهوکار ساکن ارکاٹ بطریق قرض گرفت و لشکر فراهم ساخته نیز و بست صوبه نمود
فتح محمد صاحب هم هیجده هزار روپیه بادای مشاهرهٔ برادری خود از ساهوکار مذکور
تبصرف خود در آورده بود چون از رسیدن نواب طاهر خان اطلاع یافت عبد الرسول
عازم بالاپور می شد در آن حین ساهوکار مذکور برای زر خود مزاحم و حایل گردید و
هزاریان قلعه و سرداران لشکر صوبه قلعه از قلعهٔ دار الامارة راه باب دادند
مبلغ مذکور از نواب معز الیه بهر صورت که سبیلش خواهد شد تاکید آکید کرده را خود
گرفت چون نواب سید سرداران لشکر و هزاریان قلعه بحث و تکرار بمیانه خود ها و
ساهوکار در پیش آورده تا ادای مبلغ مذکور نواب را در دار الامارت باز می دادند
ساهوکار مذکور نیز افاغنهٔ خود را جمع ساخته مستعد بجنگ گردید فی الجمله بعد کشش و کوشش

بیار آخر قلعدار مع صاحب شجیع جان خود در باخت و نواب یلغار کرده بیک حمله مولاورانه
شهر شد اما ہزاریان و میواتیان و ساہوکار مذکور ارک قلعه را مضبوط ساخته تا یک ماه
زدند و کلید قلعه سوای ادای حق خود ہا نه سپرزند چون این کیفیت معروض حضور
نظام الملک آصف جاه گردید مبلغ ماہیانه سپاه و سردار وزر ساہوکار از
خود ترسیل داشته آتش فتنهٔ صوبه را بر نشاندند پس بعد وصول مبلغ مذکور ہزاریان
نواب قلعه بنواب سپرزند و ساہوکار زر خود بر فیل و اشتر بار کرده راه ارکاٹ
چون بپرگنهٔ بالاپور رسید احوال پسران شهید بدانموجب که سابق مرقوم شد ملاحظه
و شفیع الیشان گشته مستورات را مع پسران شهید از قید رہائی کنانید اما فقط
علاقه اش یعنی زنانه محل شهید را بسرینگ پٹن روانه کرده ہر دو برادر را گرو در
مبلغیکه شهید گرفته بود برد حاصل کلام آنکه چون ساہوکار بارکاٹ رسید
درات شهید فایز سرینگ پٹن شدند مفصل حقیقت تاراجی خانه و خرابی حال
سکان گوش گذار حیدر صاحب کلان نموده از مصیبت و بلای دوگونه نالیدند
حب موصوف به دلاسای ماتم زدگان پرداخته مبلغ ہجده ہزار روپیه بارکاٹ
ناده برادران مظلوم را از قید خلاص کنانیده نزد خود طلب داشت تا بیر و برادر
شان مظلومی بیک لباس ضروری بخدمت بنی عم رسیده آرمیدند و صاحب معز
برادر از پسران خود زیاده شفقت و عطوفت داشته ...

خود انداخته بسر بردن مناسب ندانسته خواه نخواه از برادر و والده رخصت گرفته
برادر خود باز عازم پایان گهاٹ شد و از عبدالوہاب خان برادر خورد نواب
علی خان والاجاه بن انورالدین خان گوپاموی که صاحب جاگیر چیتور بود
نوکری پیدا کرده بسرداری ہزار پیاده و دو صد سوار نام آوری اندوخت
بسر برده و برادر خورد خود را یعنے حیدر علی صاحب را سردار سوار مقرر کرده بود
ہر دو برادر باتفاق تمام و اطمینان خاطر آسوده حال بودند چون در عہد حکومت
نواب دلاور خان حاکم صوبه سرا پالیکاران بالاگهاٹ بنا بر ہاشمی صاحب
نرم ساخته باز از یکدیگر ہمت گماشتند چنانچه پالیکار میسور شش ہفت ہزار
و بیست ہزار پیاده فراہم ساخته پالیکاران شرقی میسور یعنی بنگلور والے و ماشته
وستی کال و کوڑی کال والے و ماکڑی درگ والے اتری ورگ والے وغیره را زیر ساخته
ملک مذکور در تصرف خود آورد بلکه رفته رفته تا متصل صوبه سرا فوج کشی نمود
که در تصرف پالیکار مڑکیسی بود گرفته علی صاحب نایک بن حیدر صاحب کا
سه صد پیاده و ہفتاد سوار مع فیل و نقاره به بندوبست آن نواح و حوالی
مذکور گذاشته بود در آنوقت حیدر صاحب برادران خود را که وقت ترقی دولت
ارکاٹ طلب داشت قضارا ہمدرین روزہا شہباز صاحب از عبدالوہاب خان
... شان و منزلت خود رنجیده خاطر شته بحید وکد بسیار ...
... اخ ... معراجا ...

...ری سیصد پیاده و پنجاه سوار نامزد ساخته بود چون در جنگ دیون ہلی تعلق
...خورد که در قلعچه مذکور تهانه اش بود محاصره کرده حال بر محصوران تنگ ساخت
...فت یورش بر قلعچه حیدر صاحب کلان زخمی شده انتقال نمود کار ... از مذکور
...ری صاحب مرحوم ہم به شہباز صاحب سپرده بندوبست تعلقه و حراست
...و تسخیر بذمه صاحب موصوف گذاشته خود مراجعت بسرینگ پٹن نمود
...احب معز الیه سواران را بسرداری حیدر علی صاحب برادر خود ہمراه لشکر
...پرداز روانه کرد و خود متعلقان را از کولار طلبداشته ہمونجا آسود چون زوجش
...بعد تولد دختری رحلت کرده بود در انوا عصمت شعاری را از اہل قرابت خود
...خواستگاری کرده بعیش و عشرت اشتغال ورزید و آن دختر نیک اختر را که از نازنین
...دولتمندی بسن تمیز رسیده بود به لاله میان نامزد فرمود و از بطن زوجه نو دو دختر
...و یک پسر که قادر صاحب نام داشت بوجود آمده بود حیدر علی صاحب در سرینگ
...پٹن چنان راه سلامت روی می پیمود که ہمه اعیان راج بلکه مسند نشین یعنی راجه
...خصوصاً نندراج کار پرداز که خسر چک کشن راج و ڈیر مسند آرای آنوقت می شد
...شیفته حسن سیرت و بہادری صاحب موصوف می بودند که از ہمه جمعداران
...و ... ایکواریان قدمای خود برگزیده زیاده شفقت داشته بدل در ترقیش میکوشیدند
...و ذات بابرکاتش را مقدمة الجیش مید انستند و اجازت جمعیت دو صد سوار و مردمان بار
...زاده به حیدر علی خان مخاطب ساختند امادر رزم و بزم گاہی نندراج از خود جدا
...نمی نمود چون خان موصوف بسن نوزده ساله رسید برادر کلانش یعنی شہباز صاحب
...مع وابستگان در دیون ہلی سکونت داشت فکر شادی کتخدائی برادر خود کرده

ں بسیار از صوبهٔ سرا ستید شهباز پیرزاده عرف شاه میان صاحب ارکان بوده
داشت یعنی سه دختر و سه پسر کلان ترین ایشان سید کمال مشهو
ب دوم مخدوم صاحب سوم اسمعیل صاحب مع متعلقان طلبیداشته بد
نامزد نمود پس بادای رسوم شادی کتخدائی بطور دکنیان پرداخته آمد
ت چون از آن زوجهٔ شریفه دختری تولد شده در ایام زاچگی بسبب غ
ت لقوه زده از کمر بدن زیرین بخوابید و منفذ تناسل مسدود گردید
ی دیگر بوده درین اثنا نند راج رابند و بست ملک پایانگهاٹ که جنو
یعنی کلی کوٹ و کومیتور و پال گہاٹ و ڈنڈگل وغیره ضرور افتاده مع لشکر شتافت
بعضی نابکاران آنجا طریق بغاوت و سرکشی پیموده ملک ویران ساخته جلا وطن
ودند قریب یک و نیم سال به بند و بست آن ضلع و تنبیه نابکاران الغنی ماموربو
مردی و بهادری خان شجیع در آن مهم چنان بظهور پیوست که بزبان ادانی و ا
ل پر گوهر هزاران آفرین و تحسین بر فرق شجاعتش نثار گردید و در جلدوی ان
ل های نمایان به فیل و علم و نقاره و پالکی خاص و لوای مع اجازت فراهمی سوا
بار یعنی تفنگچیان سربلندی یافت چنانکه سه چهار هزار مردم بار بر قاعدهٔ فرنگ
تصد سوار علیحده فراهم ساخته بفوج خاص نامزد نمود چون از انجا مظفر و منصو
گردند اهلیهٔ شریفه خان شجیع برضا و رغبت خود شوهر اقبال منظر را اجازت
تخدائی دیگر داده درین کار مصر شد تا خان شجیع بصوابدید برادر کلان یعنی
زصاحب میر علی رضا خان قلعدار معزول گرم کنده را که در آنوقت بی علاقگی
یان در تعلقهٔ بارامحل اقامت داشت زاد راحله و باربرداری فرستاد

است و خواهرش را بعقد مناکحت خود در آورد اما اہلیہ اول پرا با نوی خانہ کردہ با عزت و
عو میداشت بلکہ زیب خاندان خود میدانست و جمیع اہل قبایل شرایط تعظیمش بجا
آوردند و دیگران را کہ از اہل حرم خاص بودند با طاعتش داشتہ بود و خواہر دوم اہلیہ
سیف سید برہان نامی طالب العلم منسوب شدہ فاما خواہر سوم را کہ ناکتخدا بود در عہد آن فرما
علی رضا خان منسوب کردہ بادای مراسم تہنیت پرداخت و تمامی برادران نسبتی
ہر ایشان را از خود جدا نکردہ ہر کسی را بکاری و خدمتی مقرر کردہ بود اما تا سہ چہار سال
شجیع را اولاد نشد آخر بذریعہ روح پر فتوح حضرت ٹیپو مستان ولی کہ برادر کلان
حمید صاحب کہ در وسط شہر کنچن نگر عرف کنچی پیس پردہ اندیشوند و چوک
آسودہ اند و برادر سیوم آنحضرت حسین صاحب نامی در قلعۂ رای درگ
ظہور آرمیدہ اند و کشف و کرامات و خرق عادات آنحضرت قدس اللہ
سرہم در ہند و دکن مشہور و معروف است از آرزوی فرزند سعادت پیوند
مستمند ملتجی بجد ابودہ نیاز ہا و منت ہا میکردند چون وقت قبولیت دعوت
جاہ و حشمت بود تیر دعا بہ ہدف اجابت نشست و شجر امید بار آور گردید

ذکر تولد پسر سعادتمند با دیگر کیفیات

للہ و المنۃ بعد فراوان آرزو و فرط تمنا گلبن امید گل مراد آورد کہ کاشانۂ دولتش
شمع سعادت منور شد و شام آرزو بصبح رجا مبدل گشت یعنی نیر برج دولت و حشمت
بزم جاہ و عظمت بہ بستم شہر ذیحجہ در اول ساعت روز شنبہ سن یکہزار و یکصد و شصت
ہجری در قصبۂ دیون ہلی روشن شدہ ساحت تمنای پدر و عم و شبستان امید
را نورانی ساخت و ابواب خرمی و خوشدلی و خویش و بیگانہ کشود

خان شجیع ازین موہبت عظمی جبین عجز و نیاز بر خاک منت سوده مراتب و مراسم شکر
خالق جان آفرین تقدیم رسانیده تا چهل روز جشن ہمایون و محفل عشرت مشحون تر
داده در خزینه کشوده به بذل و نوال ملازمان و سرداران رفقای خود را یکسر تونگر گر

نظم

بزم شادمانی شاد بوده
چو شیشه صاف دل خرم نشسته
نه از گرد الم در دل غباری
کشیده پاے در دامان راحت
در دل بسته بر روئے تفکر
همه اسباب عیش و کامرانے

ز فکر این و آن آزاد بوده
ز نقش فکر لوح سینه شسته
نه از وہم و خیالش اعتباری
درون سر برده در جیب فراغت
کرده باده از جام طرب پر
مہیا بود شاہی و جوانے

غنچه دلهای دوستان ازین نسیم نشاط گل گل شگفت و روز بروز زمانه به برکت
آن سعادتمند کوس ترقی جاه و اقبال در پیش در نواخت یعنی از آن روز خو
دولت و اقبال استقبال نمود چون ہمین انفاس بطون حضرت ٹیپو مست
پسر تولد شد ٹیپو سلطان نامش نهاده در پرورش و حفاظتش سر موئی ا
تغافل نه روا نداشت و در آخر ہمین سال نواب نظام الملک ناصر جنگ برای
انور الدین خان گوپاموی صوبه دار ارکاٹ که بے سبب از دست ستم بدا
محی الدین خان مظفر الدوله ہمشیره زاده نواب موصوف باغوای حسین دو
عرف چندا صاحب نایطه در میدان آنبور گڈه در سن یکهزار و یک صد و شصت
دو ہجری قتل گردیده و نایطه مذکور بسازش فرانسیس در دولست صوبه ارکا

ت شده بود و نیز بند و بست آن صوبه و تنبیه شرارت کیشان آن ضلع بر ذمه
ود قرار داده عازم کرناٹک پایان گھاٹ گردید و همه پالیکار بالاگھاٹ و دلاور خان
صوبه سرا مع سامان جنگی حضور طلب شدند از انجمله کراچوری نند راج از
میسور واله با لشکر گران و حیدر علیخان نهضت کرده بحضور رسیده شریک معارکه
ن در میدان جنجی بقصور فتور افاغنه کڑپه کنول نواب موصوف در سن
هزار و یکصد و شصت و چهار هجری شهید شد پالیکاران کمکی بمجرد وقوع این واقعه
افزای اطلاع احدی راه دار المقر های خود سر کردند و خان شجیع با جمعیت تو پخانه
نصف وز در لشکر پراگنده شهید اقامت داشته بعد دریافت کما هی حقیقت
راه بالاگھاٹ گرفت و سه چهار شتر پر خزانه عامره که لعیان غارت کرده میرفتند
نهار را تنبیه کرده داخل خزانه خود نمود و مراجعت بسرینرنگ پٹن کرد

ذکر ترقی حیدر علیخان بهادر مع دیگر واقعات که در سن یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری روی داد

در زمان ریاست چک کشن راج وڈیر مسند آرای میسور و کارپرداز کراچوری
راج در اطراف میسور شرارت کیشان جمع شده هر جا سر بشورش بر داشتند و
ت سرکار را خود متصرف شده از حلقه فرمان راجه سر کشیده بودند و باسال
یش معمولی نمی گرائیدند خصوصا دیوراج برادر نند راج طرق نمک حرامی
ه پیرامون محل راجه بیرنگ بندی کرده چند گلوله توپ بر در محل پراگنده بود
راج بتائید و تدابیر عدو شکن خان شجیع اعدای دولت و امادر از بیخ ساخت
ین که در تمامی بند و بست و ملک شرقی میسور خلل ها و رخنه ها افتاده

تفصیلش اینکه چون نندراج از لشکر نواب ناصر جنگ بعد شهادتش مرجع الی
بمیسور شتافت و خان شجیع نیز تعاقبش مراجعت نمود شخصی گنگارام نامی فوجدار
دهسور و بنگلور که مع جمعیت همراه نندراج بود از اثنای راه رخصت گرفته سمت
خود شتافته شیوهٔ بغاوت اختیار کرد بدستور قلعداران و پالیکاران آن اطراف
سری گزیده بودند نندراج و دیگر اعیان ریاست متفق اللفظ والمعنی شده
بندوبست آن ضلع سوای خان شجیع دیگری را تجویز نکرده که مصرع لازم شیر
است کوه و دشت به برین کار مامور ساختند و با جمعیت خاص او مع برادری شاه
صاحب و خوب صاحب دکنی جمعدار دو هزار سوار و به مختاری کل امور رخصت کردند
خان شجیع شباشب چون اجل ناگهان بر سر باغیان غنوده بخت رسیده
دبازوی مردانگی و شجاعت برکشاده همه را زیر ساخت و گنگارام بدانجام را
ساخته بپاداش عمل شنیعش طوق و زنجیر نمود و بیک حملهٔ مردانه سر دیگر سرکشان
از بار دوش نخوت پوچ سبک ساخته سرنگون بر خاک عدم بخوابانید غرض
دو ماه تمامی باغیان را اسیر و قتل کرده در قلعجات کوهستان آن طرف یعنی در
دهولی درگ و چن رای درگ و رتن گیری و رای کوته و دهسور تهانهٔ مستقیم از
خاص خود گذاشته قلعداران معتمد علیه را در هر قلعه مقرر کرده بفوج ظفر
اقبال مظفر و منصور مراجعت به دار الریاست فرمود و هم در آن ایام اسد خان
خان نامی و محمد عمر پدر محمد علی کمندان گهو لساز سمت ارکات به ملازمت
بعمدهٔ عمده به رسالداری مردم بار مامور شدند

ذکر فوج کشی نندراج بر حسب استدعای نواب محمد

...الدوله سمت تتھر نگر عرف ترچناپلی و ظهور شجاعت فیما بین ... نجیح در آن مهم و واقعه سن یکهزار و یکصد و شصت و شش هجری آنکه

...ب محمد علیخان سراج الدوله والاجاه بن انور الدین خان شهید که از هنگام ... نواب ناصر جنگ شهید در قلعهٔ تتھر نگر پناه گرفته بود حسین دوست خان ... صاحب نایطه که بکومک فراسیس پهلچری از طرف هدایت محی الدین خان ... جهان ملک ارکاٹ در حیطهٔ تصرف خود داشت باراده استیصال نهال دولت ... ده هزار ... ات پرداز گشته بچند فراسیسان و لشکر خاص خود که پنج یا شش هزار سوار و ... پیاده بود بعزم تسخیر ترچناپلی همت گماشته نهضت نمود و قلعه را محاصره کرده ... محفوظ ... آتش افروزی گردید سراج الدوله بلا علاجی چون چراغ صبحدم بی رونق و نور ... و پیغام ... شهامت جنگ برادر کلان خود را نزد کارپرداز میسور روانه کرده بزبان ... برخیز ... انت ما نموده اعدای دولت ما را زیر سازند و از جمیع امور ... نمود ... ست صوبه ارکاٹ قلعهٔ ترچناپلی مع توابعش ... از آنجا هم ... تفویض چند تعلقه عهد و پیمان بکونر بندر دیوناپٹن که از قوم انگریز بود موکد ... جی از اهل فرنگ طلب داشته بود نندراج کارپرداز میسور نظر بر هیچو ملک ... زخواب ... روی حرص ملک و مال بحکم آنکه فرد از حریصان نرود حرص از روی ... نموده ... تشنه جگر برخیزد ... بامرا او و دیگر پالیکاران اتفاق کرده ... ترچناپلی ... نمود مع خزانه و توپخانه و لشکر که هفت هزار سوار و ده دوازده هزار پیاده ... پلی رو آورد اگرچه راجهٔ مسند آرا براین معنی رضا مند نبود امداد لوای ...

رفت و بنواب محصول از زر و آذوقه وغیره سامان ضروری هرچه که می بایست
حیدر علی خان در هر جنگ شریک لشکریان سراج الدوله بوده کار شجیعانه نظهور
و باره لشکر فرانسیس و چند اصحاب شبخون زده هر بار شکست میداد و قزاقان
که غازی خان بیدسر دار ایشان بود بر اطراف عساکر مذکور برای قزاقی تعین
و خیمه ها و راس گاوان وغیره اسباب می طلبید و در یک شبخون به تنها چند
کوشش شایان و حمله های مردانه از فوج هراول فرانسیس و ضرب توپ بست
گشته و در همسران خود سربلندی و نام آوری حاصل ساخت چون بعد قتل خان
که در دلوای منحرف که سابق در همونجا به قسم کلام الله از منکرانی زر بوده
ترمل نایک حاکم مدهره عهد و پیمان بعدم مزاحمت حالش در میان آورده اول
آخر از قول و قرار منحرف گشته دست تعدی و شهوت بر آن زن
کشیده شد که آفت ها رفت تاریخ اوست پس فرانسیس راه
این ماده تاریخ است
فتحیاب و سرخرو گشت از قرار و مدار که بمیسوریه کرده بود به لطائف
مبلغ زر و نقد یعنی مشاهده لشکریانش آنهم خرچ ششماهه پیغام
لا حول خواند و بر عمل نا تجربه خود پشیمانی کشیده فرمان داد که قلعه را محاصره
پس خان شجیع و دیگر سرداران بهادرمنش از اطراف قلعه جنگ انداختند
بعد منعکس شدن معامله از فرانسیس راه مصالحت و اتحاد پیموده چند سپاه
خود طلبیده بود سوای این اسباب جنگ مثل توپ و بندوق و ضرب
از پهلچری قیمت میطلبید و گولندازان بی خطا و دیگر فرنگیان را از آن قوم
چون سه ماه دیگر باز از زر و خورد گرم بود مکتوب صاحب برادر عنایتی خان شجیع

شهید شد آخر الامر نواب محصوفکری دقیق بکار برده پیام داد که کسی سردار معتمد خود را مع جمعیت برای تهانه قلعه روانه سازید تا کلید ها بدست آن کس گذاشته ما به بندوبست ارکاٹ بحمایت انگریز روانه میشویم نندراج دانست که افسون تدابیر و عزیمت مردانگی خود در دل ما برگشته اثر کرد همان زمان بخت خود نازان گتی گوپال راکه برادر قرابت خود می شد با و نیکٹ راو برکی و خویصاحب جمعدار و سید بدلی دکنی جمعدار و امر سنگه را با جمعیت دو هزار پیاده و هفتصد سوار در بند و بست قلعه و توابعش تاکید کرده روانه نمود چون ایشان نزد دروازهٔ قلعه رسیدند کلید قلعه پیش ایشان فرستاد چون آن روز میان هنود بسیار بد و نحس اکبر و ساعت هم منحوس بود ایشان عذر روز بد در پیش آورده گرفتن کلید ها بر فردا قرار داده مراجعت نمود نندراج الدوله این معنی را که با یفای عهد و پیمان خود پرداخته شده از مغتنمات شمرده بیست و دیگر اشخاص مذکور سخنوشی تمام مع جمعیت اندرون قلعه فقط بمجرد داخل قلعه به بهانه سوال و جواب تنها گتی گوپال و غیره سرداران را طلبیده قید کرد و آلات حرب و ضرب ملازمان ایشان را علیحده گرفته بعضے ها را براند و بعضے ها را مقید ساخت و باب قلعه بند کرده بسمت لشکر میسور چند گوله توپ پرانید نندراج بر فریبش غضب آلود و اندوه ناک گشته بشوریش تمام ندانست که عاقبت کار چون کند آخر هیچ اندیشه سود و بهبود خود مشاهده نمود آخر حسب صواب دید خان شجیع ناکام و بی مطلب بسوی ستی منگل مراجعت نمود بخجالت اینکه خود بجد و کد بسیار و با سید همدست شدن بلا ذر خیر سه چهار لک هون رایگان صرف کرده آخر کاری نکشود سوی دارالریاست رفتن نتوانست راجه مسند نشین ازین معنی رنجیده خاطر شده خبر نه ماه نه فرستاد لهذا عسرت خرچ بمرتبهٔ کمال عاید حال لشکریانش شده بود بجا هم ست و زر بد بیمدین روزها بالاجی راو نانا سه کرده پونا اول فوج کشی باین طرف جو بعد را نمود بعد بند و بست

صوبہ سرا نواب لاور خان راپرگنہ کولار جاگیر دادہ بلونت راؤ امیر خود را بالضبط وایالت صوبہ مقرر کرد چون ملک میسور را از وجود صاحب دولت شجیع خالی یافت بیباکانہ وعدم مزاحمت احدی دیہات میسور خراب تر از دل عاشق وویران تر از خیال فاسق نمودہ تہانہ جات خود در ہر قلعہ مستقیم کردہ بضبط وتصرف خود در آورد راجہ مسند نشین چون دید کہ غنیم زور آور شدہ ہمہ مواضعات متعلقہ خود را متصرف گردید وسوای قلعہ بنگلور وماگری دیگر دار المقر در ضبط خود نماند ولشکر خود اطراف ترچناپلی بسبب ناتجربہ کاری وخود پسندی دلوای منقسم ماند نندراج را خطوط متضمن خرابی ملک وتاراجی رعایا وبرایا بارہا نوشتہ طلبید ہرگاہ او بمقتضای ننگ نخوت کہ سوای بند دلبستہ بود خود مراجعت نماید راجہ از آنجا در کار قیام دولت خود فتور وقصورہا یافتہ بود سخت پریشان حواس گشتہ بگذاشت کرور روپیہ مقدمہ جنگ بصلح فیصل ساختہ اگرچہ غنیم با تمامی لشکر خود معاودت بہ پونا نمود اما تہانہ ہای خود وعمال از مکانات وقلعجات میسور برداشتہ نہ نمود بلکہ از اول زیادہ قایم کنانید وتمامی ملک چنان تاخت وتاراج گردید کہ ہنوز آباد نشد القصہ چون نندراج بہ ستی منگل اقامت داشت سپاہ لشکر بنابر مشاہرہ خود مزاحمت بحال دلوای رسانیدہ سرڈیوڑھی شدہ نشستند لہذا ایشان را بسخنان چرب وشیرین فہمانیدہ نزد راجہ روانہ سرینگ پٹن نمود اما خان شجیع را کہ بر ذاتش اعتماد تمام داشت ہری سنگھ نامی جمعدار را کہ از قوم راٹھور سردار صد وپنجاہ سوار بود وپنج صد سوار خاصہ پایگاہ خود ودو ہزار پیادہ با خود داشت بسبب تہی دستی وعدم رسیدن مدد خرچ لشکریان کار بجدی رسید کہ ہری سنگھ مذکور پاس نمک گذاشتہ برای اخذ مبلغ حق خود معہ برادری مزاحم خور وخواب دلوای شدہ دہرنا نشست حتی دریا وچیخانہ خاص و

آب بند ساخت دلوای بر عمالش بی جگر شده از جنس پارچه و ظروف نقره و طلا که بنابر ضرورت
در سفر با خود داشت معه چیزی نقد در عوض مواجب ماهیانه اش داده او را بر طرف نمود
چونکه جمعدار مزبور معه زرم رخص گشت و کامیاب از آنجا کوچیده مع احمال و اثقال براه سرینگ
پٹن بفاصلهٔ دو کروه راه فرود آمده بود و همراهیانش شب بخوشحالی تمام که خالی از وسوسه
و دغدغهٔ جسمی و روحی یافتند از حوایج بشری فارغ شده همها بر بستر استراحت در آرمیدند
بوقوع این حال خان شجیع بهم بر آمده پیش دلوای رفت و زبان طعن بر کشاده گفت که این
چه حرکت بود که تو کردی که لایق ارباب دولت نیست سوای اطلاع خیر خواه صمیمی ادنی نوکر
راج را بفروخت ظروف و پارچهٔ خاص که صریح کسر شان بود بی اثبات حق زر مشاهره سپاهیان
دور از صلاح و فلاح زیراکه یکی را بچنین مراعات بی ثواب شوخ کردن بر دیگر جمعداران و سرداران
لشکر ابواب گستاخی کشادن است لازم که او را که پا از حد دایرهٔ بیرون نهاده و جوابی چنین
وقت بد بود تنبیه باید نمود اگر اجازت شود دلبسر الیش پرداخته آید که عبرت دیگران شود
دلوای بر این معنی گوش رضا نهاده التماس تنبیهش نمود تا خان شجیع از آنجا برخاسته
بفرودگاه خود آمده و پنج صد تفنگچیان را با سامان جنگی همراه خود گرفته راهی گردید و بیک
ناگاه بر سر غفلت شعاران اجل رسیده در تاخت و چنان شلک ها ریخت که بعضی از ایشان
بعدم بیداربختی بر همون بستر خواب ست و یازده بخواب فنا سر کشیدند و بعضی از آنها
با تیغ و سپر چند قدم پیش آمده جان خود ها در باختند غرض تمامی مرد برادرش را مع جمعدار
مکرم مذکور ته تیغ و هدف نوک سنان ساخته احمال و اثقال و آلات حرب و ضرب و اسپان
ایشان مع نقد و ظروف و اجناس فراهم ساخته پیش دلوای آورد و او سوای اجناس و
ظروف و نقد سرکار خود دیگر سامان مع اسپان آن جماعهٔ معدوم بخان شجیع ارزانی

دانست پس آن شجیع دانا بتدابیر عدو مالی و دشمن سوزی مشهور عالم گشت بعد چند یوم روزی دلوای آن شجاعت منش را طلبیده برابر خود بر مسند نشاند و مشورت صلاح کار خود کرده شکوه تهیدستی و عسرت خرچ روزمره در پیش نهاد خان شجیع پس سرانجام این امر یعنی تحصیل زر بذمه همت عدو گداز خود گرفته چون شیر غران مع دلاوران خود سمت پالیکاران نهضت فرمود و در عرصهٔ یک سال همه نابکاران و پالهٔ ها را از ریخ و زبر ساخته مبلغ خطیر گرفت و از آنجمله کسی که بخیر خواهی تمام استقبال نموده بر حسب خواست فکر ادای زر کرد او را از جان و مال امان بخشید و کسیکه پا از جادهٔ امرش بیرون گذاشت و منتظر اجازت و فرمان راجب مسند نشین بوده برسانیدن زر راضی نشد بزور بازویش چنان خراب و تاراج گردید که نام او و اولادش از جریدهٔ روزگار حک گشت بر پالیکاران تعلقه بینی و بیره پاچی که سخت سرکش بودند بحسن تدابیر عدو مال در تاخته آنها را مع عیال و اطفال و خزانه و دیگر اجناس اسیر کرده زنده آوردند و در بعضی جای قلب آن نواح از چوب کلان و تخته های گران قلعچه با که باصطلاح دکنیان لکر کوته گویند بنا ساخته تهانهٔ خود گذاشت و اطراف و جوانب آن ممت شهرت و عبرت سیاست که لازمهٔ ارباب ریاست است در انداخته ملک بضبط و باغیان را در اطاعت خود در آورد نندراج از این فتوحات که بحسن سعی خان شجاعت نشان مبلغ خطیر بدست نموده بود خوش و خورم گردیده خط مبارکباد تسخیر ملک پالیکاران یعنی مع کردن زر و نذر نزد راجه روانهٔ دار الریاست کرده نصف سیاهی خجالت از چهرهٔ حال خود شست باز بعد چند [illegible] تجمع را برای نندراج بست طرف [illegible] کال و پال گهات وغیره مع فوج روانه کرده بود [illegible] و دیگر اعیان میسور که نزد مسند نشین بودند بهمه تهییج و تحریص طلبیدن [illegible] کرده از راجه خطوط اطمینان و تسلی خاطرش بهر نوع رسانیدند

ترسیل داشتند چون فوج لوای مذکور هم از مدت امتد که عرصهٔ دو سال منقضی شده بود به تردد و رنج سفر درمانده و تمنای ملاقات فرزندان و وابستگان که در قلعهٔ دار الریاست سکونت داشتند در دل از حد بیشتر داشته فرصت وقت میجست بمجرد ورود خطوط راست برجستهٔ بیباکانه فایز دار الریاست گردید و خان شجیع را که به بندوبست پالیکاران همت گماشته بود خطوط مراجعت علی اسرع الحال ترقیم و ترسیل ساخت چون خان شجیع بر روانگی نندراج به دار الریاست اطلاع یافت خود هم از ضبط و بسط آن نواح زود فراغت حاصل ساخته جمعیت خاص که دو سه هزار سپاه بار و پنج صد چیٹی کار و دو صد کلاه پوش هر فرقه که ازهلچری و کوڑیا ابندر وغیره بنزد پاشی بسیار طلب داشته بود و چهار هزار پیاده کرناٹکی و هشت صد سوار و چهار پنج ضرب توپ جلوی کوچ بکوچ طی منازل کرده رسید و در سوا دمانا منڈف سرینگ پٹن فرود آمد و در آنوقت احوال دار الریاست و آن دولت چنان بود که در بندوبست ملک شمالی تصرف مرہٹہ تا چهتر کر در راه صوبهٔ سرا و از قلعه چهار فرسنگ فاصله داده رفته و عمال غنیم بندوبست تعلقه هر موضع کرده تحصیل زر کامرانی می نمودند و گوپال راو مرہٹہ ناظم مرچ که به بندوبست صوبهٔ سرا بعد عزل بلونت راو متعین شده بود باز لشکرکشی کرده قلعهٔ نیگلور را محاصره ساخته اما سری نواس بن ونکٹ راو برکی که قلعهٔ نیگلور بود دل از دست نداده قلعه را مضبوط کرده بدلدهی و تسلی خاطر محافظان برج و باره پرداخته بدفع غنیم تردد شایان به عمل می آورد و اعیان دولت میسور نیز دلی عقل و هوش گم کرده چون پیرزنان خفتان صفت انتظام و میدان شجاعت می کشیدند چون نندراج و خان تهورکیش فانه دار الریاست شدند گوی درقالب منتظران جان تازه آمد پس همه بایه دفع دشمن دولت مشورت آورده تمامی سرداران و جماعت داران را طلب داشته در بندوبست ملک از دست رفته و تنبیه اعدا مشورت پرسیدند جملگی سرداران سپاه پیشه جواب دادند

اگر خود دید دولت بر فیل سوار شده رزم آرا شوند ما ہمہ گرد فیل در جان نثاری قصور نخواہیم کرد والا ما ہمہ را
طاقت کجا که با جمعیت ہای قلیل خود مقابلہ از افواج کثیر مرہٹہ نمودہ شود

ذکر شکست یافتن مرہٹہ یعنی گوپال راؤ در سواد بنگلور بزور بازوی خان شجیع و باز منتقل شدن تعلقات و مکانات مقبوضہ مرہٹہ مع دیگر کیفیات و اقعات سن یک ہزار و یک صد شصت و ہشت ہجری ۱۱۶۸

چون اعیان راج از تمامی سرداران لشکر خود چنین سخنان نامردی گوش کرده مایوس شدند و خان شجیع را طلبیده برین ماجرا اطلاع داده در صلاح ملک و مال یاوری جستند ہرگاه خان شجیع بلا تامل سرانجام این مہم بر ذمہ ہمت والا نہمت خود گرفت و راجہ مسند آرا بعد ہزاران ہزار آفرین و تحسین بہ سینہ خود کشیده بخطاب خان بہادر خوانده مکرر التماس در بند و بست ملک و تنبیہ اعدا نمود و علم خاص لشکر و خیمہ خاص خود با مسند زرین و لوازمہ آن مع خزانہ و توشکخانہ و فیلخانہ وغیره بیرون قلعہ فرستاد پس خان بہادر را سپہ سالار مقرر و بہ ہر امور مختار کل کرده پان رخصت داد و از دیوانخانہ خاص تا ڈیوڑی مع اعیان پا پیاده آمده وداع نمود آری **مصرع** ہر کہ شمشیر زند سکہ بنامش خوانند * چون خان بہادر و شہباز صاحب فقط بہ جمعیت ہای خود بیرون قلعہ رفتہ در میدان کرکیٹ فرود آمدند پس راجہ و دلوای ہمہ جمعداران را با طاعت سپہ سالار شجاعت شعار فرمان داده حرف رخصت بزبان آوردند تا آنکہ محبوب صاحب دکنی جمعدار و سید بدلی کہ از قید نواب محمد علیخان مخلصی یافتہ رسیده بودند و جماعت الشان سہ ہزار سوار بود و رحیم صاحب و یعقوب صاحب و امر سنگہ و میر بجلی با جمعیت ہای خود و سامان

جنگی مستعد مست جند سپہ سالار بہادر شدند بدستور چند سران پیادگان مندیل کلاہ پوش مع
رسالہ خود برفاقت بہادر اقبال مند ہمت گماشتند و دیگران بحث و تکرار مبلغ ماہیانہ
در پیش آوردہ در دار المقر ماندند پس سپہ سالار موصوف ہمون جمعیت قلیل کہ چہار پنج
ہزار سوار و دوازدہ ہزار بار و پیادہ جوش ہفت ضرب توپ بودہ بلا تامل بر وقت مردانگی را
تاب جسارت دادہ سمت بنگلور کوچ کرد و در دو سہ روز بہ بند و بست تمام در سواد چن
پٹن فرود آمد مرہٹہ ازین معنی خبردار شدہ پانزدہ ہزار سوار را بمقابلہ روانہ نمود چون خبر
ورود افواج مرہٹہ رسید سپہ سالار ذی ہمت از آنجا کوچیدہ در جنگل برڈی چون شیر
گرسنہ اقامت ورزید روز دیگر خبر واقعی فرودگاہ افواج مرہٹہ طلبیدہ شب با یک ہزار
مردم بار و چٹی کار و دو صد کلاہ پوش خود بدولت از عقب شان تاختہ چنان زد کہ اہل غنیم
تمامی اسباب گذاشتہ رو بفرار نہادند و بعضے ہا اسیر و قتیل شدند پس از آنجا بعد شبخون
کہ عینی مدبیر عبرت نمائش بود کوچیدہ فایز بنگلور گردید و در سواد بسون گوری فرود آمدہ خط
طمانیت خاطر متضمن رسیدن خود بر تنبیہ غنیم دولت موسومہ سرنیواس قلعہ دار محصور ترقیم
و ترسیل نمود چون او از جنگ مرہٹہ عاجز آمدہ بکمی رسد و ذخیرہ نزدیک بود کہ قلعہ بغنیم سپارد
و بملاحظہ نشان حیدری خاطر جمع شدہ چند تواپ خوشی رو بطرف لشکر مرہٹہ پرانید و
مرہٹہ از رسیدن کومک قلعہ خبردار شدہ دل از تسخیر قلعہ و مورچال بر داشتہ تن بہ شکست
فوج کمک در افتاد و بفاصلہ دو فرسنگ بر راہ سونڈی کپ ... ت تمام فرود آمدہ
بود روز دیگر صبحی سپہ سالار شجیع لشکر خود را آراستہ میمنہ و مد ... یران جنگ آزمودہ
سپردہ توپخانہ را بر رو داشتہ بجانب لشکر مرہٹہ رو آ ... خبردار گردیدہ بہ آراستگی
افواج خود پرداختہ رزم آرا گردید اما از شلکہای تو ... شجاعت منشان کہ چون

قطرات باران میریختند همت درباخته تاب مقاومت و مخاصمت در خود نیافته بگذاشت
بعض اسباب رو بگریز نهاد و سپه سالار شجیع ظفریاب شده مع اسباب گذاشته او
بفرودگاه خود مراجعت نمود و سرنیواس قلعدار را بلطایف الحیل و به بهانه ملاقات
طلبیده همراه لشکر داشت و کبیر بیگ نامی را از رفقای خود بحراست قلعه مقرر کرد و غنیم منهزم
باز لشکریان منفور خود را فراهم ساخته به سواد نله و نکامستعد و آماده جنگ بود سپه سالار
شجیع از بنگلور کوچیده و بده فرسنگ در راه بالاپور کلان فرود آمده تا دو روز توقف ورزیده
و شبی قابو یافته بازدر تاخت و به شلک های اتواپ و بنادیق صاعقه بار و بان های آتش
فشان چنان لشکرش را منتشر ساخت که هوش و حواس مردانگی همه ها چون رنگ گل از
خود پریدحتی که لشکریانش همه اسباب جنگی و احمال و خیام وغیره گذاشته آواره دشت فرار
گشتند سپه سالار مظفر برآمد و سردار لشکر مرہٹہ بهر طور از آن مهلکه جان خود را بسلامت
بیرون برده بجنگل شتافت و بعد ده پانزده روز باز بفراهمی سوار و پیاده پرداخته عزم مقابله
مستعد گردید در آن اثنا از پونه خبر رسید که چون ولیسواس راو بهاو سداشیو پسر کلان
بالاجی راو ناناکه لوای خود پسندی و گردن نخوت در ممالک هند برافراشته به ستّه لک
سوار و پیاده پنداره و سی صد ضرب توپ سمت دهلی تاخته دار الخلافه شهنشاهی را غارت
ساخته آخر از دست قدرت احمد شاه درانی که در زمان شاه میشود با چهار دسته ابدال
که فی دسته دو [illegible] سوار مقرر است در رسیده بود در میدان کنج پوره متعلقه پانی پت
کرنال سرای معقل [illegible] نشان خراب پامال شدند که نام و نشان کلی از جهان هستی
ناپدید گشت و بالا [illegible] اع اخبار شکست فاحش و انهدام بنیان دولت و تاراجی
لکوکها مردم مغموم و پر [illegible] اطر شده بود آخر الامر از بیت تالم و تشویش جنونے پیدا کرده

بساط حیات به آه و حسرت در پیچید پس گوپال راؤ ازین سانحه وحشت اثر تاب مقابلهٔ لشکر غضنفر نشان (پایان) در خود ندیده آوارهٔ دشت ادبار گردید یعنی مع اسباب و لشکر باقی خود مراجعت به سرا نمود و در ملک میسور از مردمان خود اثری نگذاشت سپه سالار العقش کرده تهانجات مرهٹه را از قلعجات تعلقهٔ میسور بعضی جا بجنگ و بعضی جا بالعبرت نمائی بر داشته قلعداران و عاملان خود را جابجا نصب کرده مظفر و منصور مع اسباب غنایم اعدای مفرور به نشاط خاطر و اطمینان ظاهر مراجعت بسرینگ پٹن نمود و بی بندوبست کارخانجات دار الریاست چنان بود که همه جمعداران سوای جمعیتهای خود که مجموعه سه چهار هزار مردم بود تیار شده بنا بر زر مشاهره خود ها ابواب دریچهای قلعهٔ مضبوط ساخته مزاحم کار و بار هر فریق گردیدند و سرداران بر ڈیوڑهی های راجه و دلوای لیتر ها آراسته به بحث و تکرار مستعد بودند واحدی را از اندرون قلعه بیرون نمی گذاشتند و کسی را از بیرون اندرون بار نمی دادند سپه سالار صاحب شوکت بر بی اعتدالی و بدسلوکی این جماعة بر آشفته در فکر تنبیه معقول آنها بود درین اثنا چونکه راجه نند راج از آن شجاعت منش طمانیت کلی میداشتند بزبانی زن تره فروش خرابی حال خود و مزاحمت بیوفایان گفته فرستاده التماس تدبیر فیصلهٔ مقدمهٔ آنها ساختند شجیع حیدر دل مراسم خاطر جمعی و سخنان تسلی و دلداری و دلدهی آنچه که مناسب حال و وقت بود از زبان بی کین مودی ساخته پیغام خیرخواهی داد پس روز دیگر بجمعداران هنگامه آرا پیام فرستاد که ما هم حقدار این دولت ایم که از چند ماه بی مشاهره و بی خزانه سرکار سرگرم کار و خدمت بوده ایم اگر اجازت دهند بشرکت شما پرداخته بندوبست مقدمهٔ خود هم کرده آید لیکن یقین شمارند که تا در دیوانخانه و محل زنانه ایشان گلولهای آتش فشان و بانهای اجل نشان چون اقطار امطار نبارد و دود شلک توپ و بنادیق در سر نخوت و پوچ ایشان چون ابر غلیظ

نمی پیچید ہرگز راه راست نخواہند پیمود اگر شما باقبال این معنی پردازید فهو المراد و الا اطراف قلعه پوره ها و پیٹھه ها هم خوب آباد هستند سوای این از تمامی ملک میسور اگر خواسته باشند بی رنج و تردد مواجب خود توانم گرفت چون جماعه داران سخنان عبرت انگیز آن شیر صولت گوش کردند ترسیدند مبادا که بر خانهای خود که در بهادر پوره نزد عیدگاه قدیم که غربی تبیری محمد علی کمندان خوب آباد بوده و در سومار پیٹھه بنا ساخته بودند فتنه برپا شود پس اجازت آمدن قلعه بمعدودی چند دردادند تا آن غضنفر صحرای دلاوری با دو ضرب توپ جلوی و شش هفتصد بار و دو صد پیاده نیزه بردار داخل قلعه گشته جابجا از ملازمان جوق جوق گذاشته نزد راجه و دلوای رفته بدلاسا و دلدهی ایشان پرداخت و از تمامی جمعداران هم سخنان چرب و شیرین ادا ساخته و تالیف قلوب خاص و عام نموده باز بفرودگاه خود مراجعت کرد روز دیگر با همین قدر مردم جلوی اندرون قلعه آمد و جمعداران را گفت که بر ڈیوڑهیای زنانه راجه و دلوای کسی نیست من پیادگان خود را در آنجا میدارم تا سبیل رسیدن آب و اشیاء ضروریه محالات بند شود همه با قبول این معنی نمودند پس دو هزار پیاده را با سلاح اندرون طلبیده بر ڈیوڑهی های زنانه راجه و دلوای چوکی نشانید غرض در دو سه روز بند و بست همه راسته و چوکی گرد محل خاصه کرده روزی در دیوان خاص رفت و چند همراهیان خود را به بهانه دهرنا در اندرون دیوانخانه که چپه ڈوهی نامند قایم کرد خود یکایک بیرون آمد و جمعداران را گفت که مقدمه ما و شما فیصل یافت باید که حساب تقرر ماهیانه داخل دفتر توشکخانه و خزانه نموده زر خود بگیرید و بسترهای خود ها را زینجا بردارید مع وکیل رساله و یک متصدی خود بکچهری حاضر شوید تا مقدمه شما از روی حساب ماهوار فیصل نموده آید اگر خیال دیگر در دل داشته باشید عاقبت کار خود ندامت برید

این بگفت و ملازمان خودرا فرمان داد که جمعداران مع یک وکیل و متصدی در کچهری حاضر و آشفتگی
بیگسان را بیرون قلعه برانید چون دلیران جلادت نشان جوق جوق صف آراسته
طنبور و مرفونان و بنادیق جنبان در هر بازار و محله گردیدند جمعداران از مشاهده رنگ
آنجا رنگ برریمو شکسته حسب الایماء واسترضای خاطر والا عمل کرده با یک وکیل و نویسنده حساب
به کچهری حاضر شدند پس شجیع دانا خود بکچهری نشسته حساب ماهوار برادر بهای هرهر
جمعدار دریافته نویسانیده فرد یادداشت آن نزد خود گذاشت و برای موجودات
جماعتهای ایشان را طلبیده چون جماعه دار هزار سوار را ششصد سوار و پنج صدی را
سیصد سوار و دوصدی را صد سوار موجود بودند ماز زر ماهوار یاسازش متصدیان
توشکخانه و وکلای رساله های خود را از روی حساب تغلب برمیگرفتند چون محاسب روشن
ادراک بر این سررشته عین مفتوح وقوف یافت بر غبن متصدیان توشکخانه بهم بر آمد من بعد
چهره نویسی های هر هر جمعدار و جماعت تا هنگامه آنها مواجب پاه بی موجود وضع کرده فیصله
حساب ساخت از این بر جماعه دار مبلغ زر خطیر سرکار فاضل گردید و در عوض زر سرکار
اسپان و شتران و خیام و ظروف و پارچه از روی فرد یادداشت گرفته برطرف ساخت و
جمعدارانیکه در رزم و بزم شریک خود بودند آنها را مبلغ مشاهره بیک آئین بحال نمانیده بازبحال
نمود چون جمعیت پنج شش هزار مردم تاراج گردید راسان ایشان را دخل اصطبل خود
کرده در عوض آنها بفراهمی بارگیران متوجه گردید و از فکر دور و دراز وارست

ذکر رنجیده خاطر شدن نندراج ملکراز داماد خود و رفتن او به قلعه میسور و جنگیدنش از رساله پلا شجیع آخر اسیر شدن نش و منتقل شدن تعلقه

آنی کل و ضلع بارہ محل در سرکار خداداد مع دیگر کیفیات کہ در سن یک ہزار و یک صد و شصت و نہ ہجری واقع شدہ

چون سپہ سالار بہادر منش بحسن تدبیر عدو مال و شوکت خداداد غنیم دولت را شکست داد و ملک از دست رفتہ را باز بہدست نمود و بند و بست دار الریاست بوجہ احسن بعمل آورد چہ شتر ملازمان اوباش منش را از آن دولت و رساختہ بجای خود آسودہ ہمدران ایام راجہ مسند نشین بسبب مایوس گردیدن از مقدمۂ ترچناپلی کہ باوصف زیر بار خرچ کثیر کامیاب نہ گردید سخنان رنجش آمیز باز بہ نندراج شنوانیدہ سخت برہمی خاطر خود وانمود کہ نامبردہ بہ پیکار آزمائی خود نادم گشتہ بجد و کد بسیار پیرانہ سری راو سیلۂ خود ساختہ رخصت میسور گرفت و از جمیع مقدمات ملکی و مالی خود را بیدخل ساختہ و قلعۂ مذکور اقامت داشت و چند ملازمان ضروری کہ دو ہزار پیادہ و پنج شش صد سوار و پانصد جوان باز نزد خود نگاہ داشت دیگر اعیان راج مشورت کردہ در فکر گرفتن اسناد مہری و سکہ ہای دیوانی نندراج در شدند خصوصاً کھنڈی راؤ نامی زنار دار کہ مشرف لشکر سپاہ سالار بتجمع بود ہمہ را ترغیب و تحریص برین امر بیشتر کردہ ولی نعمت خود را ہمدرین مشورت با خود متفق ساختہ ہمہ یکزبان بہ راجہ التماس این معنی نمودند و او برحسب التماس ایشان عمل کردہ از نندراج اسناد پردھانی یعنی صاحب دیوانی طلب داشت او چنان جواب داد کہ اسناد در عہد ریاست شما بمانہ رسیدہ بلکہ از جد امجد و آبای شما باباً عن جد طبقہ بطبقہ حاصل گشتہ اعادۂ آن تحصیل حاصل است ہرگاہ ما بجمیع امور نظامت دولت شما و بند و بست مہمات ریاست از خود گذاشتیم یقین تصور کنید کہ بوسیلۂ اسناد مزاحمت بحال ہیچکس نخواہیم رسانید و این قدر بیاس

پارینہ را چون مسودۂ مبتدیان شمارند خود بدولت تجویز کار پردازان دانا ہر کسی را کہ
لایق کار ضبط دولت بینند مقرر فرمایند واین ضعیف مسرف نادان را از کشمکش و ہرج و مرج
واگذارند چون ہمہ ہا آمادۂ کساد منزلت و کسر جاہش بودند نوعی گوش گذار راجہ ساخت و
مزاجش بران آوردند کہ سپہ سالار شجیع را تملق بسیار لیپر خواندہ بنابر گرفتن اسناد مہری
سکہ ہا رخصت نمود پس سپہ سالار موصوف ازانجا با لشکر خاص خود آن طرف کوچیدہ بہ
نند راج مفصل از طرف خود ازین معنی ایما ساخت کہ بالفعل مزاج راجہ را بعضی بدخواہان
بر غلانیدہ و آوارہ ساختہ بر اخذ کواغذ اسناد و سکہ آوردہ اند پس لازم می نماید بلکہ
صلاح ہمین است کہ اسناد خودہا را بمعرفت خیرخواہ صمیمی بگذارند و ازین طرف خاطر
جمع دارند چون او باقبال این معنی نپرداخت لاچار اجازت راجہ منظور داشتہ قلعہ را گرد
گرفت و فکر مورچال نمود از اطراف تیر ہا بنا ساختہ توپخانہ نصب کرد و باز ہر چند بعدم
مناقشہ و پرخاش اندرز عاقلانہ ادا فرمود اما او براہ راست نہ پیمودہ از مصلحت و صوابدید
آن والا دانش و فرہنگ پہلو تہی ساختہ آمادۂ جنگ گردید و اتواپ طرف لشکر سپہ سالار
موصوف سر کرد پس آن شیر میدان شجاعت فرمان داد تا غازیان شیر دل تشر زدہ منش
از اطراف جنگ توپ و تیر و تفنگ انداختند پس آتش فتنہ از ہر دو سو افروختہ شد
آخر الامر شجیعان بی باکان بزور دلاوری و قوت بازو بر محصوران ہنگامۂ رستخیز
بر پا ساختند کارپرداز محصور پس از سہ ماہ ازانجا کہ آذوقہ و ذخیرہ مع اشیاء دیگر اغذیہ
واشربہ و ضرب و باروت کمی کرد بحلقۂ انقیاد در آمد و بر حسب ترضای ہواخواہان
خود مع زنانہ سوار شدہ بہ لشکر شجیع دانا رسید و قلعہ را خالی ساخت پس آن صاحب
شوکت در قلعۂ تھانہ خود گذاشتہ او را ہمراہ خود بدار الریاست آوردہ مقید ساخت

وحسب الاشارہ راجہ بلطایف الحیل ازاو اسناد دیوانی با دیگر کواغذ گرفتہ بدست معتمد
راجہ واصلاح اعیان و لنتش کهنڈی راؤ ز نار دار کہ دولتخواہ قدیم بود نمک حلال تصور
کردہ سپرد او نمود و در امور بند و بست ملک کہ بعد اطلاع خود بدولت بہر امر اقدام نماید
تاکید آکید ساختہ فارغ گشت تا از شعبدہ بازی فلک ناہنجار و زمانۂ بدکردار کہ ہر آن
و زمان رنگی تازہ بر روی کار می آرد غافل بود چونکہ نندراج اسناد دیوانی بملازمان
سپہ سالار سپردہ بیباق گردیدہ بود اقامت در ان ریاست کسر شان و منزلت خود
دانستہ بلطایف الکلمات رخصت حاصل ساختہ بجاگیرات خود کہ سہ تعلقہ یعنی
کنور و پیا پٹن وارکل کوڑہ مع ایجنبٹی درگ کہ از وقت فساد چندی بضبط در آمدہ باز
جاری شدہ بود عازم گردیدہ بقصبہ کنور سکونت داشت و فوج ضروری برای بند و بست
کارخانجات خود کہ شش ہفتصد سوار و دو ہزار بار و سہ چہار ہزار پیادہ کرناٹکی فراہم
کردہ آسودہ کامرانی می نمود ہمدرین روزہا سراج الدولہ محمد علیخان مع الجاہ باسابین
انگریز بعزم تسخیر پہلچری فوج کشی نمودہ بود بفراسیس و کیلی بخدمت سپہ سالار کہ صیت
شجاعت و کارآگہیش در اکناف عالم رسیدہ و شہرت نام آوری آن والا فطرت
معروف ہند و دکن گشتہ بود فرستادہ التماس کومک نمود و دو پرگنہ یکی جنجی و دیگر
تیاک گڈہ کہ در علاقہ خود داشت محاصلش بہ لشکر کومک واگذاشت سپہ سالار عاجز نواز
انگشت التماسش بہ انجای قبول رنگین تر ساختہ سہ ہزار سوار و شش ہزار مردم بار و دو
ہزار پیادہ کرناٹکی بسرداری سید مخدوم برادر نسبتی خود با فور سامان رسد و آذوقہ لشکر
و اسباب شایستہ اعداشکنی روانہ پہلچری نمود چون صاحب مشار الیہ رخصت گشتہ
مع اسدخان مہکری نایطہ کہ در ایام سابق نوکر حاکم کڑپہ شدہ بایالت ضلع بارہ محل

نامزد

نامزد گشته بود و در شجاعت و دلاوری یکتائی داشت و در رفقانوازی عدیل خود نداشت
بنا بر آن شمهٔ از شجاعت و احوالش سمت ارقام می یابد چون عبدالمجید خان از دست
بلونت راؤ مرهٹه کشته شد امرت رائو نامی سردار مرهٹه بموجب تاکیدش با پنج هزار سوار و دو
هزار پیاده بضبط ضلع باره محل فوج کشید و بخان شجیع نوشت که زود قلعه خالی کرده بخود
سپار دآن تهور منش ارگ حمیت فوجداری بحرکت آمد و به عبده سوار هیچ تو همی از آن لشکر
بخاطر راه نداده مانند شیری که در گلهٔ آهوان افتد حمله آورگشته مخالفان را از حوالی معموره
تر پاتور متفرق گردانید و فوراً سر او مذکور از پیکر بدن جدا ساخته برسر نیزه نمود چون بعد
چندی عزیز خان بخشیمی بر آن شجیع حسد برده خود با آلت آن نواح نامزد شده سید
خان و لاورا از خود نوکری گذاشته برای ویلور سکونت داشت سپه سالار موصوف مساعده
مع بار برداری فرستاده بخواهش تمام طلبداشته نظر به شجاعتش متعین سید موصوف کرده
بود با سامان جنگی به بنگلور رسیده دریافت که پالیکار آنی کل ریاست مغرور و معجب گشته
بر رعایا دست تطاول دراز کرد بلکه شیوهٔ حق تلفی ملازمان خویشان خود مرعی داشته
بیباک بود صاحب معزالیه فرصت وقت مغتنم انگاشته یکایک در تاخت و بیک شب پالیکار
آنجا را گرفته بدار الریاست روانه کرد و در قلعهٔ او تهانه گذاشته پیشتر کوچید و همدران اثنا خبر رسید که
ملک باره محل از دست ستم عزیز خان چشمی چیله محسن خان عرف موچامیان حاکم کرشنه گری بی بندوبست
گشته همه رعایا تاراج شدند بعضے از آنها مستغاثی گشته در بندوبست آن ضلع بصاحب
موصوف التماس کردند چنانچه صاحب معزالیه اکثر عزم بندوبست آن نواح بدل مصمم
داشت اما در اقدام این امر جز حکم حضور متامل شده عرضی بحضور فیض گنجور گذرانید
سپه سالار موصوف بمجرد موصول و موضوح مضمون عرضی بلا تامل عنایت نامهٔ متضمن

بند و بست آن ملک ترقیم و ترسیل فرمود پس صاحب مشار الیه از گهاٹ رای کوٹه با لشکر
عبور کرده برسرش رسید عزیز خان با جمعیت خود همه ملک گذاشته بی جنگ سمت کرپه به فرار
نهاد صاحب معز الیه در قلعجات و کوهها ی باره محل ٹهانه های معقول و فوجداری اسد خان مهکری گذاشته
خود متوجه بیلچری شد چنانچه بی فراحمت جلدی از رعایا بمردانگی تمام بر فوج متعین مورچال انگریز شبخون زده
مع سامان رسد وغیره داخل قلعه گردید چونکه محاصران بعد وقوع این واقعه خبردار گردیدند از آنجا توپ و
بنادیق راه آمد و شد محصوران بر بستند با این صاحب موصوف با لشکر خود نزد دلی نور اقامت
داشته حراست شهر مذکور قرار داده بود اما در پرگنه چنچی که هجده کروهی غربی بیلچری در آن
زمان از ضبط فرانسیس منتقل شده بتصرف ناظم ارکاٹ یعنی نواب محمد علی خان در آمده بود
زیر حکومت صاحب معز الیه نبود و تیاک گڈه که بمسافت بعید واقع شده زیر حاکم گماشته او بود
لیکن در ایام حراست شهر مذکور بعدم علف و کاه و کمی غله وغیره احوال لشکریان و دواب
تنگ گردیده تمامی اسپ و شتر بیدانه و کاه بعضی سقط و بعضی دم خیر نشده بودند باوصف
چنین خرابی سپاه حیدری کوشش مردانه به عمل می آوردند

ذکر فتور اعیان میسور و پیمودن طریق حرام نمکی کهنڈی راو زنار دار سفله مزاج مغرور در حق خداوند نعمت خود و آخر بپاداش عمل خود رسیدن او و فوج کشی اباجی پنی مرهٹه و ناکام رفتنش که در سن یک هزار و یک صد و هفتاد هجری واقع شده

چونکه زنار دار بد کردار یعنی کهنڈی راو با فضال و عنایات اقبال عدو مال خداوند نعمت
مفت سند دیوانی ملک میسور بهرنج و تردد یافت و اعیان ارکان دولت را از

استرضای خاطر و استصلاح خود منحرف ندید دانست که بخت نیکو و طالع سعید یاری کرد
و چرخ بکام خود میگردد باندک زمان از آنجا که آب برکه خورد زود ترگنده میشود و سگرا
حلاوت لقمه شیر برنج گوارا نمی گردد بامید قیام دولت نکبت اثر خود از مخدوم قدیم برگردید
و خود را مختار حل و عقد مهمات آن دولت تصور دیده بموجب پای مقدور از دایره حد
و حساب خود بیرون کشید و فکر آوارگی و بیرهمزدگی کارخانه بل استیصال دولت خداوند
نعمت خود بدل قرار داده به راجه در خلوت التماس کرد که نایک بمقدور بالفعل به یمن
افضال و نوازش مهاراج ترقی کرده صاحب ملک و مال و لشکر شده است پس این معنی
بصدق و سداد مخل امور ریاست با حشمت می نماید مبادا که شخصی اجنبی از اهل اسلام که
غیر قوم است دخیل کار و بار بندوبست دولت گردد و مفت اسباب ثروت و مکنت
چندین ساله بدست خود سازد اگر اجازت شود فکر معقول در انهدام بنیان دولتش کرده آید

نظم

درختی که اکنون گرفت است پای	به نیروی مردی بر آید ز جای
اگر همچنان روزگاری هلی	به گردونش از بیخ بر نگسلی

مسند نشین ناتجربه کار بیست فطرت از آنجا که

من از بیقدری خار سر دیوار دانستم	که ناکس کس نگردد بهر گز از بالا نشینی ها

بر این معنی گوش رضا نهاده عاقبت کار خود نیکو نمود چه او را درین امر مختار ساخته
خود خاموشی گزید که او حرام نمک از راه بدبختی چونکه

بود مانند کرم پیله ادنی زاده در منصب	که چون پوشد قبا ابریشمی گم میکند خود را

ندانست که آخر کار دغا بجز ذلت و خواری سر نشد دام فریب بر تمامی کارکنان و

علاقہ داران میسور گسترده باخود متفق المعنی ساخت و خطوط بناظم پونہ بدین مضمون کہ شخصے
مسلمان ادنی نوکر ترقی کرده متصرف ملک و مال میسور شده چنان سرکش گشته است کہ از
راجہ جز نامی بیش نمانده اگر در سنوفت باعانت ما پرداختہ او را از میان بردارید زر مقرر
سالیانہ شما مع دو لک روپیہ نذر و پنج لک روپیہ بخرچ فراہمی لشکر بلا توقف رسانیده
اید روانہ کرده منتظر و جویای وقت بود چون سپہ سالار شجیع کہ جمعیت گران از لشکر خود
روانہ بہلچری نموده و جوقی بفوجداری میر علی رضا خان سمت بارہ محل کہ بندوبست آنطرف
ضرور افتاده بود فرستاده بدوستہ رسالہ بار کہ تخمیناً ہزار و پانصد مردم باشد و چہار صد سوار
طویلہ و ہزار پیاده بی سروسامان در فرودگاه خود کہ در دیورای پیٹھہ بر کنارہ جوی مقرر بود
با محل زنانہ و متعلقان و دیگر خویشان و کارخانجات دولت سکونت ورزیده بود اما بہ
دانائی و فراست تمام از روی حرکات و سکنات و جواب سوال و مفری چیزی از خارج
ہم دریافتہ برای حفاظت خود کہ ارباب ریاست را ضرور بل واجب باشد دو سہ تبری
پیرامون دار المقر خود احداث کنانیده اتواپ اماده داشت و ہر چند زنار دار بہ بہانہ
بندوبست کار ضرور و دریافت ماہیت او نیز خود طلب میداشت کہ باوصف حرکات
بدش آن مخدوم کریم از زنار دار خاطر جمع بوده بمقتضای ذوق بینش بصفت ملایمت در امتحان
کار و بارش ہمت می گماشت بحکم آنکہ **بیت** بکر می ممکن است از سنگ آہن را جدا کردن کہ
نیر می میتوان چون آب زفولاد جا کردن کہ
چون او برای آمدن وعده امروز و فردا بکار
برده کار بہ لیت و لعل گذاشت و بارہا گفتہ فرستاد کہ راجہ رخصت بیرون رفتن نمی دہد اگر آنصاحب
تشریف شریف ارزانی فرموده باجازت راجہ مرا بسپرید تا حاضرم بدریافت این جواب بد
از صواب اندیشہ ناک شده در فکر دور و دراز افتاد اما سر رشتہ ہمت از دست نداده در

بند و بست خود بود چون خطوط مذکور مرسول موصول پونہ گردید ماد ہو رائو بن نانا از بس حرص
دنیا کہ طرہ نگاہ حریصان است چنانکہ گفتہ اند
تنگ چشم از نعمت عالم نخواہد گشت سیر
پر نمی گردد ز دریا کاسہ چشم حباب
ایساجی پنڈت بینی را کہ سردار لشکر
ہراول مرہٹہ بود بعد چہل ہزار سوار و بیست ہزار پیادہ و توپخانہ کہ نانا وقت مراجعت
خود در صوبہ سر اگذاشتہ بود ہمراہش دادہ روانہ کرد چونکہ خبر آمد مرہٹہ بہ زنادار حرام نمک
رسید ہمو نشب فکر دقیق کردہ صبحی ابواب قلعہ بند ساختہ اتواپ کلان بطرف فسرودگاہ
خداوند نعمت خود راست کردہ گولہا پرانید آن صاحب شوکت بیرون دیوانخانہ خاص خرامیدہ
طرف قلعہ نگاہ کردہ بفراست دریافت کہ معاملہ برگردید و گمان باطن بجلوہ ظہور درآمد
اما بہ یقین تصور کرد کہ
زندگی چہ بکرگس رسد بجز مردار
چہ لذت است ز عمر دراز ناداں را
پس تفنگچیان را در تبیرہا قایم ساخت کہ
چند مردم را فرستادہ بلا اطلاع احدی ہمہ آبنی کاران ساحل جو را مع بند کہ ہنگام
طغیانی آب بود گرفتہ مقید ساخت و سواران و پیادگان حاضر الوقت را گرد خانہای
خود داشتہ متصدیان کارخانجات خود را طلبید و افراد یادداشت حساب توشکخانہ
و فیلخانہ و شترخانہ و سلحخانہ و دیگر اسباب نفیس خانگی یعنی از جنس پارچہ و ظروف وغیرہ
تفصیل وار گرفتہ در نصف روز از بند و بست امور خود فراغت یافتہ آسودہ گشت
درآن حین نمک حرام وخیم العاقبت بچند پیادگان و سوار از دروازہ میسور برآمدہ
بفرودگاہ آن شیر میدان شجاعت یورش نمود اما محافظان تبیرہا بشلک ہای
تفنگ و اتواپ حملہ کنان را ہزیمت دادہ مظفر گشتند و مکرر حملہا و یورشہای نامعقول
بہ عمل آوردہ آخر بجمیع وجوہ ناکام و محروم برآمد وقت شب خود بدولت نقد و جواہر

[margin:] انجا کہ حرص پیدا میشود کار اشخاص راۃ بجائی میرساند کہ چیزی بنظر نمی آید

وزیور مرصع از محل زنانه گرفته در خریطه‌ها پر کرده بدلاسا و استمالت توابعان پرداخته با دو سه
سوار برق آهنگ خریطه‌ها برداشته از سیدها عبور کرد و از آنجا شبگیر زده صبح داخل آنیکل
گردید و در یک دو ساعت بندوبست آنجا کرده خطی به کبیر بیگ قلعه‌دار بنگلور متضمن رسیدن خود و تقدیم
و ترسیل نمود آن رفیق با توفیق بمجرد استماع تشریف آوری آن صاحب شوکت خوش و خرم گردید
اما چون هزاریان قلعه ملازم راجه بودند اندیشناک گشته فکری کرد که خود با جمیع هزاریان
قلعه به بهانه تماشای باغ بیرون قلعه شتافت و به محافظان دروازه چنان تاکید کرد
که حیدر علیخان بهادر برای بندوبست مهمات ضروری از سرینگ پتن می آید او را
مزاحم نشده با رفقائش اندرون قلعه بار دهید پس مرزا عرض دعوت ترسیل داشت
چون شجیع اقبال نشان عرضی مرزا دیده و تنخواه مشاهده نمود به طمانیت خاطر داخل قلعه
گشته بر ابواب و دریچه‌ها از ملازمان رفقاء خود یرک بندی نموده فارغ گشت مرزا ابو
یک دو ساعت معه هزاریان مراجعت کرده شرف ملازمت حاصل ساخت پس صاحب
اقبال عدو مال تمامی هزاریان و مردمان تهانه قدیم را با نعامات شایسته خوشدل ساخت
و بکارهای عمده آینده امیدوار کرده تالیف قلوب آنها چنان کرد که همه ایشان
بکارگذاری و جان نثاری متعهد گشتند و بعد بندوبست این کار فوراً مهاجنان
و ساهوکاران شهر را طلبیده بمهر خود تمسکات عنایت کرده پنجاه لک روپیه گرفت و
میر علی رضا خان را از رسیدن خود خبر داده به بنگلور تمامی ماجرا اطلاع داده طلبیده
و بدستور مخدوم صاحب که در بهلچیری بود بر فتور و قصور نارد از نمک حرامی و فوج کشی مرهته
برحسب استدعای همین فتنه انگیز و پناه گرفتن خود به بی اسبابی تمام در قلعه بنگلور آگاه
ساخته طلبیده بود چون میر مذکور بجمعیت خود که دو هزار مردم بار و سیصد سوار و هزار پیاده

و پنج ضرب توپ داشت رسید آن صاحب عزم از آمدنش مطمئن خاطر و قوی دل گردیده بر سواد
بسون گوری و هسور تیر بهابنا ساخته لشکر خود را همونجا فرود آورد و خود بدولت فراهمی
سپاه بار و پیاده و سوار مامور گردید چون زنار دار نمک حرام روز دیگر خبر یافت که آن شیر
میدان دلاوری صیدگاه کهنه را گذاشته علم شجاعت در عرصهٔ مرد آزمای بنگلور برافراشته دبدبهٔ
صولت جهانگیری در اطراف جهان و جهانیان در انداخت با چند مردم در فرودگاه آن شیر
شرزه صفت آمده تمامی اسباب و سامان برداشته اندرون قلعه برد و نزد مسجد اعلی که در آن
زمان دیری بود خانه خالی ساخته توابعان بهادر منش را مع صاحبزادهٔ والاقدر بلند اقبال بیت

عرض میداد در جهان ناگاه ٭		گر جبینش فروغ دولت و جاه ٭

هفت ساله بود در آنجا نه گذاشته گرد خانه چوکیها داشت و بلا توقف آن زبان بعزل
و نصب قلعداران و عمال تعلقات میسور پرداخته لشکری بعزم تسخیر قلعهٔ بنگلور فراهم ساخته
بود درین عرصه ایساجی بنیی بالشکر سنگینی چون شاهین گرسنه که بر طعمه میرسد رسید
زنار دار رسیدن او را از مغتنمات انگاشته کیفیت آن شجیع صایب تدبیر گوش گذارش
کرد و افیال آن شرزه خصال را که سی زنجیر چهاوده بقیمت لایق گرفته آراسته می ساخت
مع دیگر اسباب شایستهٔ دولتمندی نذرش گذرانیده در باب تسخیر قلعهٔ بنگلور و اسیر
کردن آن شیر میدان موکد ساخته روانه کرد و خود هم عقبش بجمعیت نه هزار سوار و چهارده هزار
پیاده مع توپ قلعه شکن کوچ بکوچ رسید تا مرهته باطراف و جوانب بنگلور هنگامهٔ طوفان
برپا ساخته به قتل و غارت رعایا دست ستم و تعدی دراز کرد چنانچه اکثر دیهات آن سر
زمین از صدمهٔ دوادوی عساکر نکبت مآثر خراب و بیچراغ گردیدند هر چند مرهته
مورچال دوانیده صلابت کوچها گزیده و تیرها احداث کرد و شکست حصار قلعه همت برگماشت

امالملازمان صاحب شوکت تبرددشایان باره‌ها بمورچال تاخته آتش میزدند و بدفع یورشها و حمله‌های ایشان پرداخته ظفرمند و کامیاب می گشتند در آن اثنا مخدوم صاحب حسب طلب حضور از فراسیس رخصت گرفته با همین لشکر نیم جان که احوالش تبقریر اول موضوح شده باشد یلغا کرده به تیاک گڈه رسید و چهار ضرب توپ از بالای کوه فرود آورده همراه خود گرفت و از گهاٹ تیوی عبور کرده بکشن گیری آمد و سامان رسد و شرب و بارود آنچه که ضرور تر بود از اسد خان فوجدار آنجا گرفته قبض الوصول سپرد و از راه رای کوٹه در سواد آنی کل رسیده بود که مرهٹه وزتار دارا از آمدن صاحب موصوف چون پیل دمان بالشکر گران اطلاع یافتند بامنصوبه شایان معه سپاه پیادگان سفاک در تاخته چون مور و ملخ گرد ش مجتمع آمدند و فیل و شتر را مقدمة الجیش ساخته در میدان بعزم مقابله صفها آراستند و صاحب موصوف بازی اعدا شکن از دست نداده توپخانه و تفنگچیان را در نشیب بین قایم کرده باسواران سبک عنان چابک دست خود بدست بازی عبرت نمای بر فراز ارض استاده بود آن هر دو صاحب لشکر حساب سواران بسیار دلیر و اندک نما بدل نخوت منزل در نه گرفته بالشکرهای خود بر آن جماعه در تاختند تا صاحب موصوف سواران خود را عقب گردانده اشارات کرد تا کمینداران برخاسته از شلکهای توپ و بنادیق دمار از روزگار بدکردار اعدا بر آوردند حتی المقدور دست از قتل و غارت دشمنان دولت بر نکشیده هزاران هزار مردان کاری و دلاوران جنگی را از هر دو لشکر بخاک عدم خوابانیدند چنانکه مقهوران هزیمت خورده رو بگریز نهادند و باز در عرصه یکپاس و نیز فراهم شده گرد لشکر شیر مردان جهانگیر چون مگسان کم ظرف طنطنه زن برداشته محاصره کردند صاحب موصوف عرضی متضمن رسیدن خود در سواد مذکور و محاصره دو لشکر نکبت اثر مفصل بحضور فیض گنجور ترسیل نمود شجیع دالا فطرت به تجویز رای

صواب نمای دودانش والامکتوبی برقاعده ارباب وشوار پسند متضمن بیمودن طرق بغاوت وحرام نمکی زناردار بدکردار و آوارگی حال و مال خود و مفارقت متعلقان بنبد راج نوشته و نیز بر رسیدن لشکر عدو مال از پهلیچیری و ستد راهش شدن دو غنیم لئیم و عدم جای پناه به لشکر خود آگاه کرده ترسیل داشت چون دلوای مضمون خط آن محسن مکرم سراپا گوش کرد رگ التفات قدیمی بحرکت آمده رقت کرد و یقین دانست آنچه که بیش از ین بر خود گذشت از فتور همون زناردار بوده باشد خطی در جواب باستمالت تمام ترقیم ساخته معه چٹھی تاکید بهم رسانیدن اسباب آذوقه و فرود آوردن لشکر در پناه کوه انچٹی درگ موسومه قلعدار آنجا که تهانه او بود ابلاغ داشت پس شجیع دانش آگاه تاکید مذکور نزد صاحب موصوف و بموجب مرقومه الصدر نیز از اطراف خود ایما ساخته فرستاد و هم آئین دلیری و دلدهی چنانکه بود اعلام نمود صاحب معز الیه که تا سه چهار روز بدریافت صعوبتهای اعدا شکنی و منصوبه خودداری با وجود سعی مردانه سپاه دولشکر لبساط میدان رزم از دست همت نداده و بحیله های دست برد و مدمه های غنیم فریب نخورده با وصف کمی آب و علف و دانه دواب بلا اندیشه بدلاوری تمام همونجا بسر برده بود بمجرد وصول عنایت نامه والا و تاکید نندراج قوی دل گشته صفوفها آراسته است بر لشکر غنیم در تاخت هر دو ناتجربه کار تاب مقابله شیران جهان پیما در خود نیافته مثل روباه مزاجان از پیش برگردیدند فاما پیرامون فوج ظفر موج حلقه زده به شعبده بازی فریب و دغا مشغول بودند با این صاحب موصوف بعدم هول و هراس میمنه و میسره به شجاعت پیشگان مردم بار و سوار سپرده شلک زنان راه درگ مذکور گرفت و تاکید نندراج به قلعدار آنجا فرستاد قلعدار مذکور در پناه کوه شیران شرزه صفت را فرود آورده و از طعمه و

اشربه و دیگر اسباب لازمه حوایج البشری بخوشی خریدی مهیا کرده سرخرو گشت مرہٹہ
چون این حال دریافت توپخانۂ خود را طلبداشته از دور بر جماعت راست پیشگان
توپ اندازی آغاز نهاد و هر حملہای نامعدود بر لشکر حیدری بعمل آورد چون یک
روز و دو شب برین و تیره گذشت شب سیوم صاحب موصوف بچند سردار تجربه کار و
قوی بازو مع دو صد کلاه پوش و دو ہزار مردم بار جلادت شعار بعد پیمایش بسیار نشیب و
فراز زمین کوه و دشت در تاریکی بر عقب عساکر اعدا رسیده چنان زد که طاقت و فرصت
جنگ آنجماعه مفت از دست هوش و حواس رفته آواره دشت افکار و ادبار گشتند و
سران ناتجربه کاران یعنی الیاجی نیی و راو تیفنی بمعائنۂ این حال کہ ناگاه روداد تنها
سر و پا برهنه خود ها را از آن معرکۂ جان ربا بدر زدند و لشکریان آنها که ہراسانه خبردار و
از خواب غفلت بیدار شدند دیوانهوار دست به شمشیر و تفنگ برده تمیز و شناخت خویش
و بیگانه نکرده بایکدیگر گشته گشتند ما بقی از سوار و پیاده راه فرار خود در گرفتند و بعضی از معرکۂ
مرد آزمای بهزار الحاح و زاری از دست شیران خونخوار رہائی یافته جان خود را بسلامت
بردند صاحب ظفرمند خوش و خرم گشته شادیانۂ فتح بر ابواب جهان بلند آوازه ساخته
صبحی مع اسباب مقهوران و تواپ و دیگر سامان که توده توده و بسته بسته در افتاده بود
بر داشته لبفرودگاه مراجعت کرد و هر دو سردار منهزم روز دیگر باز هیئت مجموعی کرده چون
زاغان سیاه فغان کاو کاو بر داشته با وصف پراگندگی خاطر و او شاع یک جا
شدند درین اثنا نند راج بمرہٹه نوشت که حیدر علی خان بهادر رکن دولت میسور
است و حق خود درین ریاست ثابت کرده بلکه مالک این دولت اوست درینولا نادار
اذنی نوکرش بحکم آنکه بیت پیش او بمیر تو بیش از ہوا کند + بشیشه چون خالی شود و باه شیشه تهی کند

الطاف و نوازشهای خداوندنعمت خود گستاخ شده از آنجا که بیت اصل بہ جز خطا
خطا نکند * بی وفا با کسی وفا نکند * راه بغاوت بیموده از مخدوم خود بر گردید و رنج بیهوده
می برد آخر این فعل شنیع صریح او را صرفه نخواهد کرد ۵ اعتبار سپت فطرت یکدو ساعت
بیش نیست * گرد آخر ته نشین ور دیگه شد بالانشین * شما را هرگز لازم نیست که در مقدمهٔ
بندوبست ریاست ما دخل دهند اگر ارادهٔ اخذ زر چوتهه در دل داشته باشند صواب
آنست که فکر وصولش کرده به صحت و سلامت مراجعت نمایند بعد دریافت مضمون خط
مندراج مرهٹه از زنار دار بد اعتقاد گشته سخنان رنجش بر زبان آورد چونکه از
دست بازی لشکریان شیر صولت بتنگ آمده بود درین معنی صلاح خود انگاشته
بحضور آنصاحب شجیع عزم مراجعت خود ظاهر نموده چیزی زر درخواست نمود
آنصاحب شوکت احوال خود و تاراجی اسباب دولت از دست بغاوت و فتنه
انگیزی زنار داریان کرده رسانیدن زر بعد ترقی بندوبست کارخانجات خود
قرار کرد و او التماس واگذاشت باره محل درپیش آورده جد و کد بسیار نمود بین پاس
خاطرش و صلاح وقت تاکید واگذاشت ضلع بارامحل بلا لفافه موسومهٔ اسد خان مهکری
نویسانیده بثبت مهر کلان نزد مرهٹه فرستاد و این معنی از مغتنمات و از خانه سوزنده هر چه
برآمد سود خود دانسته از آنجا کوچید آن شجیع صاحب عزم بسرعت سریعه از لشکر مخدوم صاحب
ملحق شده سراپردهٔ خاص بیرون قلعه نصب کنانیده با سامان جنگی داخل خیمه گردید و خفیه
بفوجدار بارامحل نوشت که ما هر آئینه نظر بصلاح امور خود داشته برای واگذاشت ملک بارا
محل بنام شما تاکید بی لفافه نوشته دادیم لاکن شما باستقلال تمام بوده بحکمت عملی هرگز
او را دخل ندهند پس فوجدار با تدبیر باستقلال و اطمینان تمام بندوبست قلعجات

کرده بود که ایساجی پنی معه تاکید دلفریب به کشتنگیری رسیده تاکید معه رسید و عرضه
فوجدار بسا یب ای فرستاد آن فرمان بردار با توفیق مجدد اپروانه دستخطی خاص به مهر
حبیبی ولی نعمت بنام خود درخواست و ایمای ساخت که بر یک تاکید بی لفافه ملک و قلعه
را واگذاشت نخواهیم نمود چون مرہٹه در واپس ساختن تاکید نوشت جواب صاف داد
که کاغذ موسومه مابر شما واپس نخواهد گردید مرہٹه بچنین جواب و سوال مردانه دریافت که مقدمه
ابتر گشته و درین رد و بدل هیچ سود و بهره بدست نخواهد شد و آخر این ملک در ضبط ما نخواهد
ماند و درهمون تشویش قاصد انش خبر رسانیدند که آن صاحب صولت با لشکر میر علی رضا
خان و مخدوم صاحب چون شیر غران گرسنه از کنج غار قلعه بنگلور برآمده در سواد صحرای
آرمیده نظر غارت بر رمه اعدا دارد مرہٹه از خبر دل از دست داده بی نیل مقصود راه فرار
سر کرد هر گاه مرہٹه بطرف بار امحل نهضت کرد زنادار مایوس بدار الریاست خزید آنجناب
عزم باشوکت مع لشکر ظفر پیکر از راه ماکڑی درگ برآمده در درگ مذکور و اتری درگ
و چین رای پٹن و چین پٹن وغیره تهانه خود گذاشته از بالای موتی تالاب و چیر کولی
سمت پریاپٹن بنا بر ملاقات نندراج راهی گردید همدران زمان از راه اخفا خطوط
جده راجه مسند نشین باین مضمون که در نهولا دولت و ریاست دیرینه خاندان ما بسبب
بی تمیزی و بد لحاظی و نفاق اعیان بی تدبیر چنان بی بندوبست گردیده که اکثر ناهنجار
از راه بغاوت فرصت جویان اخذ ملک و دولت هستند درین صورت آن فرزند
سعادت مند با اقبال متوجه بندوبست این ریاست شود و ما بیچارگان را بجای
امن و امان نگهداشته بطرفداری ملک و مال وغیره پردازد شایان سعادتمندیست
بآن شجاعت منش رسید چون شجیع والا دانش بر مضمون خطوط واقف گشت و آن

کنـ ... را دست آویز و سند دولت خداداد خود انگاشته داخل جیب مبارک کرده در جوابش تسلی نامه ترقیم و ترسیل فرموده از آنجا راست بعزم ملاقات نندراج شتافت و بساعت سعید شرایط مواصلت جسمانی با یکدیگر بجا آورده شد و کلمات قصور تکلم پر فتور درمیان آورد نندراج بر عمل شنیع زنار دار نفرینها خوانده در استیصال و سزایش مشورتها و ترغیب ها فرمود پس آن صاحب شوکت بالشکر خود برای تنبیهش مستعد گردید نندراج جمعیت خود را که دو هزار پیاده و هفت صد سوار و هزار جوان بار نزد خود موجود داشت متعین آنصاحب عزم کرده رخصت نمود درین اثنا زنار دار با لشکر هفت هزار سوار و دوازده هزار پیاده و منویل کلاه پوش که سردار هشتصد چپی کار بود و ده و از ضرب توپ بعزم مقابله بر آمده اگرچه سواد پر یا پٹن را مضرب خیام عسکر خود نمود اما از نهیب مردانگی و یکه تازی و دست شمشیر اعدا شکنے آن بهادر منش شب و روز چون بید می لرزید بلکه خور و خواب ناگوار میدانست قضارا شبی در لشکرش اسپی رسن ها شکسته بر اسپ دیگر در افتاد و باهم لکدها زده صهیل بر داشتند چون هول و هراس در لشکر یانش بمرتبه اتم بود بیکبار آواز فغان واویلا و آمد آمد دشمن از نهاد مردوزن برخاست که همه لشکریان زیر و زبر گردیدند و بعضے هولناک دست لشمشیر برده رایگان با یکدیگر کشته گشتند و اکثر بیوپاریان اموال و اجناس خویش گم و تاراج کرده دست تغابن بر سر اوقات خود زدند چون روز روشن شد از قزاقان اعدا سوز اثری پدید از نه و خجل گشتند و بر کرده خود پشیمانی کشیده بجای خود آرمیدند پس سپه سالار شجیع بدریافت احوال پر ملال لشکرش طمانیت خاطر حاصل ساخته روز دیگر میمنه و میسره آراسته راست طرف لشکرش شتافت اگرچه او هم همه لشکر خود را آراسته و تیار ساخته با قواعد درست

استاد اما از ریزش شلکهای توپ و بندوق غازیان شیر شکار جمعیتش بکقلم پراگنده و مردمش
مغلوب و سپر انداز گشت فوراً بر اسپ تیز رفتار سوار شده چون تگرگ بعرق خجالت
سراپا تر آمده بهزار ریخ و تردد داخل دار الریاست گشت و جمله سوار و مردم بار و پیاده
با ساز و سامان امانت بدستور سابق داخل ملازمان آن سپه پرور شده مستعد
زد و کوب اعدا الیش گشتند پس آن غربا نواز از آنجا کوچیده از راه چنگال عبور جو کرده بسواد
ماناهی منظرف بالشکر فرود آمد و توپ کلان بر یک تپیری داشته بنا بر عبرت چند گلوله
بجانب دیوانخانهٔ خاص و محل زنانهٔ راجه پرانید و بمجرد صدمهٔ گلولها از محل زنانه شور و غوغا
برخاست و همهٔ مستورات براجه مستغاثی جانهای خود شدند و از غوغای عورات
هوش و حواس در باخته بآن صاحب عزم پیغام فرستاد که از ابتدای راج و بنای
دار الریاست تا زمان حال کسی از مخلصان ماسوای دیوراج حرام نمک چنین شوخی نکرده
و احدی برخانهٔ ما گلولهای توپ و بندوق نه پرانیده گو لهذا از ان خود را تاکید نمایند تا
دست از چنین شست اندازی و بدسلوکی کوتاه سازند و مرکوز خاطر ایما نمایند
آن شجیع اعدا اشکن در جوالیش گفته فرستاد که ما هم معتقد پایهٔ تخت این دولت بوده ایم اما
حرام نمک منحرف دولت ما اندرون قلعه پناه گرفته است لهذا استقلال امور ملکداری
چنین شوخی و گستاخی لعمل می آورند اگر او را بحضور ما فرستند همون مخلص دیرینه
هستیم که بوده ایم راجه جبراً قبال این معنی چارهٔ خود داری ندیده بعد توثیق عهد و پیمان که
او را از جان هلاک و معذب نسازند در بهره یعنی مقید بحضور آن فیض بخش روانه نمود آن
فیاض دوران او را که قابل بدار کشیدنی و عضو عضو بریدنی بود نظر بر عهد خود کرده مانند
زاغ سیه بخت در قفص آهنی بند کرده روانهٔ بنگلور ساخت الحق اگر نمک از خوان نعمت

کسی پرورش یافتہ دست نوازش و الا دستی شیوۂ حرام نمکی بجا آرد و طرق بغاوت
پیماید منتقم حقیقی باندک زمان او را گرفتار دام بدبختی نماید آرے بیت

با صاف دل مجادلہ از خویشتن دشمنی است	ہر کو کشد بر آئینہ خنجر بخود کشد

ذکر بند و بست قلعۂ دار الریاست یعنی سرینگ پٹن وغیرہ مع دیگر کیفیات کہ در سن یکہزار و یکصد و ہفتاد و یک ہجری رو داده

چون آن صاحب شجیع ظفر مند از مہم مذکور پرداختہ بر اعدای دولت خدا داد فتحیاب گشت
آداب شرایط شکر نامتناہی بدرگاہ الٰہی مودی ساختہ روز دیگر براجہ گفتہ فرستاد
کہ اگر اجازت شود خیر خواہ بملاقات متعلقان بقلعہ می آید او برضا و رغبت خود
محافظان ابواب قلعہ از باب واگذاشت آن صاحب شوکت در قلعہ تاکید کردہ خود
بہانۂ سیر و تماشا سوار شدہ رسید و فراوان زر و گوہر محض تالیف قلوبش بر فرق علو ہمت
نثار ساختہ و زیور مرصع کہ عبارت از حلقہ دست و یدک جواہر وغیرہ باشد بخدمت
والا ئیش گذاشت و مراسم مبارکباد فتح و نصرت ادا کردہ تکلیف تشریف آورے
اندرون قلعہ نمود آن شجیع سراپا فکر و تمیز باو تعلقہ رفتن دور از حزم و عاقبت اندیشی
کہ لازمۂ ارباب دانش و بینش ہمو نست دانستہ بہانۂ روز ناساز و ساعت بد درمیان
آورد و ملاقات متعلقان خصوصاً دیدار صاحبزادۂ بلند اقبال ـ آنکہ فی الحقیقت وجود
شریفش بنیان قیام دولت خدا داد بود بر فردا قرار دادہ بہ نذر چند راس اسپ و
خلاع گران بہا راجہ را روانہ قلعہ نمود خود بدولت آن شب ہمونجا آرمیدہ صبحی مع
جمعیت گران داخل قلعہ گردیدہ بر ابواب و دریچہ ہای قلعہ و دیگر کارخانجات

ملازمان معتمد خود قایم کرد بلکه بر ڈیوڑھی دیوانخانه راجه و محل زنانه اش چوکی ملازمان خود داشته باطمینان کلی از متعلقان و توابعان ملاقات کرده بعیش و نشاط اشتغال ورزید الحق چرا چنین نخواهد کرد که دولت نیم جان میسور را از سر نو زنده ساخته بارها محض بطرفداری آن دولت از مرهٹه و دیگر یغیان جنگها کرده بزور بازوی تدابیر عدو مال شکست نهاد و ملک از دست رفته را بنفس نفیس با تدابیر صائبه باز بقبضهٔ اقتدار خود آورد با وصف این تردد و تشویش چون بدلحاظان کور باطن در شکست دولت آن قوی بازو حیله هامی انگیختند و مزاج مسند نشین ساده منش را از آن جناب الابشورانیده فتنه و فساد برپامی ساختند و این همه محنت ها و صعوبت ها را که در امر ملک داری بظهور رسانیده بود مفت ضایع و برباد کردن میخواستند لهذا آن همه را زیر کرده راجه را از کشمکش امور ملک داری و درد سر تدابیر اعدا شکنی در مهد امن و امان داشته بطرفداری ملک و مالش پرداخت بلکه از بحر کشاکش دولت دنیا او را بساحل نجات رسانیده ممنون و مشکور توجهات و الا ساخت

نیاید تاجداری بی دلیری هیچکس هرگز +		چو شمع از سر گذشتن لازم آید سر فرازان را

القصه چون چندی روز و شب در نظم و نسق کارهای شکسته بلاد میسور و عزل آن فتنه ساز و تنبیه بدلحاظان حیله باز و جرمانه گرفتن از متصدیان پر غبن و تبدیل کارکنان با مکر و فن و فراهمی سپاه پیشه و اسباب شایستهٔ حرب و آئین سپه پروری بدل متوجه بوده داد عدل و انصاف در داد و دلهای خلایق دور و نزدیک را بزربخشی و نوازش گستری و خاطر داری بدست خود آورده نام آوری اندوخت و هیچ کار بدون تجویز صائب و حسن تدبیر لاحقه سرانجام نمی داد و لیبر اقبالمندرا به اوستاد والادانش سپرده تعلیم و تدریس علوم سعی جمیله فرمود غرض گلستان تعلقات میسور آب و رنگ امنیت تازه

یافت و دلهای حاسدان ملک و دولت چون باغ خزان رسیده یکسر بی رنگ و رونق و خراب تر گشتند و اکثر تعلقات اطراف که از دست حکومت اعیان این دولت رفته بود بحسن سعی و کاردانی در قبضهٔ اقتدار آن ستم نهاد در آمدند و مردمان قابل و هنرمندان جهان و اهل حرفه و سپاه پیشه که از باعث کساد بازار و کسر منزلت و کم خواهش سران پیشین چون شمشیر در نیام عزلت نشین بودند دفعتاً زنگ کدورت از چهرهٔ حال مصقلهٔ قدردانی و مساعدت بخت پاک و صاف نموده مانند نیزه سر بالا کرده حاضر حضور شدند و فراخور حوصله خود بکارهای لایق و خدمات قابل مامور گردیدند و سوداگران و تاجران حسب الخواهش انعام پرور از هر دیار و بلاد تحایف نفیسه و اسپان گرانبها و شتران بارکش حاضر ساخته سوای قیمت مقرره بخششها و انعامات شایسته می یافتند و لکوکها زر به ضمانت اهلکاران حضور بنا بر طلبداشت اسپان بهتر و سپاهیان و مردان هنرور در اطراف جهان می ریخت تا هر کس بکار و خدمات مامور خود بدل و جان ساعی بوده سر انجام میداده بودند الحق هر گاه خداوند حقیقی میخواهد که یکی از بندهای خود را سزاوار ملک داری و لایق غربا پروری و رعیت نوازی سازد دانش را مرجوعه خاص و عام و کارش را سود و بهبود انام گرداند مصرع

دولت بغلت نیست که گویند چنین است

حاصل کلام چون زناردار حرام نمک بپاداش عمل خود رسید و بیخ فساد و خلل ملک میسور برکنده شد جنوبی دار الریاست که مراد از ضلع پائین گهاٹ یعنی کومیتور وغیره باشد پرشور و شر گشته زیرا که زناردار وخیم العاقبت برای بندوبست آن نواح یکی از خویشان خود را روانه کرده بود و او نسل حرام بعد دریافت حال حرام نمک چندنا یار و اوباش مفتنان را

باخود متفق ساختہ شورش افزا بود برای تنبیہش دو صد سوار و دو رسالہ مردم بار و ہزار پیادہ
بسرداری سید اسمعیل صاحب برادر نسبتی خود معہ سردار خان نامی دلاور منش روانہ
ساخت و خود بدولت نزد نندراج رفتہ بلطایف الحیل و بہانہ بند و بست بعضی امور دولت
خود رضامند ساخت معہ متعلقان و خویشان و زن و فرزند و قرابت داران او را ہمراہ
خود آوردہ داخل حویلی خاص خاصش نمودہ سجدات شکر بدرگاہ قادر دولت بخش حقیقی ادا
ساختہ شادیانہ شادمانی و نغمہ بہجت و کامرانی بلند آوازہ فرمود چون سکہ اسم گرامی
آن بخت آور بدولت خداداد درواج تازہ یافت و جمیع سامان شایان ثروت و سلطنت و
خزانہ و اجناس نفیس و زر و گوہر و آلات حرب و ضرب بقبضۂ اختیار در آمد مخدوم صاحب
بقلعداری دارالریاست مقرر شد و اخراجات معمولی حسب خواہش متعلقان راجہ مسند
نشین و نندراج وغیرہ بحال و برقرار و قلعدار بیسر سامانی ایشان مامور گشت و خود بدولت
روزی در ساعت نیک اندرون محل زنانہ راجہ و نندراج تشریف بردہ بہ تسکین و
دلاسای طرفداری ملک و دولت پرداختہ چند طبق پر از خلاع و زر و جواہر ہموار از طرف
خود بایشان سپرد و بامراد مراجعت فرمودہ ہنگامہ عشرت و کامرانی گرم ساختہ و بعضی
پالیکاران آن نواح مثل کرک و الو وغیرہ کہ پنبۂ غفلت بگوش خرد داشتہ بودند نظر بزور
بازوی شجاعت و یاوری طالع آن ہمایون طالع کردہ ہراسان گشتہ مطیع شدند و بعد
بند و بست دارالریاست بالشکر ظفر پیکر بہ منگلور شتافتہ بادای مبلغ کہ از نزد ساہوکاران
آنجا گرفتہ بود پرداختہ مسرور الوقت گردید و اسمعیل صاحب و سردار خان از بند و بست خود
فراغت یافتہ خویش زنار دار را اسیر کردہ فایز حضور شدند و ہمدر آن اوقات بدرالزمانخان
نایطہ بہ ارادۂ نوکری از رنجنگڈہ رسیدہ ملازمت حاصل ساخت چونکہ آن فیاض زمان

از جد و پدرش معرفتی و وقفیتی داشت رسیدش را غنیمت دانسته بماهیانه پنج صد روپیه
به بخشی گیری بارکچهری مامور ساخته بود و همدران روزها بسمع شریف رسید که بالیکار یار الو
خورد از باعث غرور لشکر و اسباب دولت خود سر افتخار افلاک نپدار نا رسامی ساید
و اکثر رعایای تعلقات سرکار را تیقاوی زر و فریب بسمت خود می کشد لقینیکه از صولت
حمله شیران عساکر ظفر ماثر خوفی ندارد پس سوای سرزنش و تنبیه معقول مطیع و منقاد نخواهد شد
و بر هنمای پند و نصائح اصلاح طریق وفائی نخواهد پیمود آن دادگستر باستماع این معنی بنا بر
بند و بست دولت خود عزم استیصالش بدل مصمم داشته در فراهمی لشکر و اسباب جنگی مستعد بود

ذکر فوج کشی میر سیّد شریف علی خان بسالت جنگ ناظم ادهونی بن آصف جاه ناظم دکن به بند و بست صوبه سرا و تسخیر کردن آن سمت بتائید حیدر علی خان بهادر و منتقل شدن آنهمه بلاد به قبضهٔ تصرّف آن والا دانش و فرهنگ در همون سال یعنی در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری آنکه

در حینیکه بالاجی راؤ نانا معه تمامی سلطنت و امرای خود متوجه بند و بست نواح خاندیس بود
میر نظام علیخان اسد جنگ ناظم حیدرآباد در ۱۱۶۶ سنه یکهزار و یکصد شصت و شش هجری
بفراهمی لشکر انبوه به تنبیه مرهٹه یعنی غنیم پونا و تسخیر ملکش همت گماشت و میدان
خالی دیده بکوچهای دراز تا پونه رسید و شهر را غارت ساخته آتش زده بتخانه ها را
شکست و در دیرها گاوکشی بعمل آورده برگردید مرهٹه بمجرد استماع این خبر بسبیل یلغار
در رسید و اسد جنگ را متصل معمورهٔ همناباد محاصره کرده چنان شکست داد که بطرفة العین

خرابی تمام بحال لشکریان مغول راه یافت و از بهیر و بنگاه و توپ خانه وغیره جدا گشته در یک قلیچ
محصور گشت و امرای قدیمش بعضی اسیر و اکثر قتیل شدند آخر الامر لاچار شده بغنیم راه مصالحت
پیموده ملک هفتاد لک روپیه باستصلاح تحصیل داری دیوان معه دو شهر دار السلطنت سلاطین
دکن یعنی برهان پور و بیجاپور سوای این احمد نگر و دولت آباد و صوبه سر اگذاشته سالماً به
به گولکنده مراجعت نمود لهذا آنهمه ملک در ضبط مرهٹه بود و چون لشکر کثیرش در سواد
کنج پور متعلقه پانی پت و کرنال از دست سرابدال تاخت و تاراج گردید و بالاجی راو
ازین تشویش جان خود را رایگان درباخت بسالت جنگ حاکم ادهونی وقت را
غنیمت شمرده مع لشکر و سامان جنگی به بندوبست صوبه سرا همت گماشته بساوش
مرار راو حاکم گتی و حاکم کرپه کو چیده بهسکوٹه که پرگنه من مضاف صوبه سراست و تهانه مرہٹه
پونه بود رسیده محاصره نمود و بکشایش قلعه فرمان داد چونکه موکهنده سری پت نامی قلعه دار
انجا دلاور بود قلعه را محکم کرده آنقدر کوشش مردانه بجا آورد که حاکم مذکور تاب عدو شکنی
با وصف لشکر کثیر در خود نیافته ملتجی بآن شیر شرزه شکار گردید یعنی حیدر علی خان بهادر
را طلبید پس آن شجیع عالم نواز که در بنگلور بعزم تنبیه سیامی گوڑه پالیکار سرکش بالاپور خورد
سرگرم بندوبست لشکر خود بود دعوتش را سبب ترقی دولت خود انگاشته در رسید
اگرچه حاکم مذکور برای ملاقات مستعد شده استدعا نمود اما آن بیدار بخت هشیار مغز
پیام فرستاد اول خدمتی که معین خواهد شد سر انجامش رسانده کار دستی به عمل
آورده بنده سرخرو لتشرف ملاقات خواهد پیوست و التماس تسخیر قلعه کرد تا شجیع
کار آزما روز دیگر پیرامون قلعه گردیده نشیب و فراز زمین مشاهده کرده معموره را که شرقی
قلعه است بیک حمله گرفت و مورچال هموار قایم کرده گولندازان خود را فرمان داد

تا به شست اندازی توپهای حصار قلعه را چون پنجرهٔ مشبک ساختند و شجیع صاحب رای
وقت توپ اندازی بحاکم مزبور نوشت که حضرت بجای خود خبردار باشند که بر قلعه توپ
اندازی بعمل می آید بعد آن گولندازی حسب الفرمایش خداوند نعمت خود چند گوله
از توپ دور انداز بجانب لشکرش که بفاصلهٔ نیم فرسنگ غربی قلعه فرود آمده بود پرانید
که محض عبرت خود نمود تا لشکر مغول از ریزش گولها زیر و زبر گردید و حاکم مزبور لشکر خود را
از آنجا برداشته آنطرف تالاب شمالی قلعه خیمها زده فرود آورد غرض آن صاحب شوکت
عدو مال دو سه روز به توپ اندازی و قلعه شکنی مشغول بوده روز چهارم بقلعگیان پیغام
فرستاد که من بهادرام اگر پروای جان و مال و هوس عیش و عشرت باقی دارید مع سامان
شمار روانه کرده آید وگرنه یورش کرده همه محصوران را مع عیال و اطفال ته تیغ کشیده خواهد شد
تا قلعدار بعد رد و بدل بسیار طمانیت خاطر حاصل ساخته از راه مصالحت به پناه
دولت خداداد در آمد و قلعه بملازمان والاسپرد آن خلق پرور داد گستر در قلعه تهانه خود
گذاشته قلعدار مذکور را از جان و مال امان بخشیده حسب استرضای خاطرش مع
بار برداری باستصواب و تجویز حاکم مسطور روانه پونه ساخت و روز دیگر بحاکم نوشت
که در قلعه مفتوح تهانه باید فرستاد تا ملازمان خود را از قلعه برداشته شود تا حاکم دانا مقتضای
رای وقت پسند خود بند و بست قلعه مع توابعش نمایند آن شجاعت منش گذاشته
سمت صوبهٔ سرا پیشتر نهضت نمود پس آن دلاور باشوکت در عرصهٔ دو سه روز از
بند و بست قلعه فراغت یافته با لشکر ظفر پیکر و آتشخانهٔ جگرگداز عدو سوز کوچ بکوچ
قطع منازل کرده سواد بالاپور کلان را مضرب خیام عسکر نصرت مآثر نمود عباس قلی
خان بن درگاه قلی خان مرحوم حاکم آنجا از فعل خود که در حق آن صاحب شوکت

غریب پرور در ایام سابق بظهور رسانیده بود یاد کرده به بیم گزند خویش مع زنانه و اسباب
ضروری راه ارکاٹ سر کرد پس آن صاحب جاه باطلاع این معنی تہانہ خود در قلعه مذکور
فرستاده بالشکر حاکم صدر ملحق شده ہر اولی گزید تا آن زمان اتفاق ملاقات ہر دو
صاحب جاه و فرصت ہمکلامی بیحجابانه صورت نه بست چونکه در سواد سرا رسیدند اقصای
شوکت غربی قلعه سواد عیدگاه را مضرب خیام نمود و لشکر مغول در تالاب شرقی
قلعه فرود آمده گرد گرفتند و مورچال شدید و صلابت کوچه های متعدد بحفر زمین و نهید
با تش اندازی منجنیق برای اشتغال ورزیدند چون کشایش انقلعه هم برای زرین آن
والا دانش تفویض یافت رفته رفته شهر گرفته تبیرها قایم کرد و از اتواپ کلان دیوار
قلعه و ارک قلعه شکست و از بس شلک های اتواپ که دل و جگر محصوران از صدمات
چاک چاک می شد حصار ها ریخته گردید با این ترمک کشن نامی حارس صوبه دل از دست
نداده تا یک ماه داد قلعداری در داد آخر الامر که حصار ها برزمین برابر شده بود از
یورش غازیان شیر شکار آن شجیع والا ہمت ہراسیده به پناه دامن دولت شود و
بهبود خود انگاشته التماس جان بخشی نمود و قولنامهٔ قوی درخواست پس آن بیدار بخت
وطالع آور بدلدہی و امان بخشی او قولنامه فرستاده نامبرده را طلبید و تهانهٔ خود
در قلعه گذاشت و آنچه که سامان ذخیره و آلات حرب و ضرب که مرہٹه برای ملک گیری
کرناٹک بالاگهاٹ و پائین گهاٹ درآن قلعه آماده کرده بود در تحت تصرف
خود آورد اما بلا توقف آن وزمان و عدم اطلاع احدی اتواپ کلان و دیگر سامان
شایستهٔ آنجا را که تیار و لایق داشتن بحضور خود بود علیحده زیر خاک پنهان ساخته
پنج شش ضرب دہان شکسته و نادرست مع چیزی سرانجام مندرس و بوسیده

بیرون انداختہ نامۂ مبارکباد فتح بحاکم مذکور رقیم و ترسیل ساخت چون روز دیگر حاکم مسطور برای دیدن قلعہ و اسباب جنگی مرہٹہ بارہا از زبانی جاسوسان شنیدہ بود کہ آلات حرب و ضرب با دیگر اسباب گران درینجا داشتہ است سوار شدہ متوجہ قلعہ گشت و آن صاحب شوکت کار آزمادہ پیش قلعہ اول شرف ملاقات حاصل ساختہ اورا اندرون قلعہ بردہ و بہ سخنان ایلفریب و چرب و شیرین دلش در ربود و کلیدہای قلعہ درپیش گذاشت و تتمۂ اسباب قلعہ یک بعد یک بنظر گذرانید و حاکم مذکور بعد مشاہدہ و ملاحظۂ جزو کل سہ ضرب توپ کلان راکہ در جلو نواب ناصر جنگ شہید بود کشیدہ در لشکر خود فرستاد و بقایا سامان و کلید قلعہ و نبد و لبست آن صوبہ بآن صاحب ظفر سپردہ داخل خیمہ گردید چون بعد سہ چہار روز کوچ مراجعت بہ ادھونی مقرر گردید آنصاحب شوکت را طلبیدہ بنواب حیدر علی خان بہادر چقماق جنگ مخاطب ساختہ مسند نظامت در و لبست صوبۂ سرا مع پیشکشات پالیکار نوشتہ داد و ضلع گرم کنڈہ مع قلعہ بر آن اضافہ ساختہ بی تکلف از زبان خود فرمود کہ شما محق دولت و سرداری این ہمہ ملک ہستید او خالق جان بخش محض و جود شریف شمارا بخلق پروری آفریدہ پس این ملک و دولت بذات شما مبارک و مہنا باد الحاصل بعد ادای لوازم مبارکباد حاکم دانا از نواب بہادر مبلغ خطیر و راسان باد پیما و فیلان کوہ لقا رخصت شدہ با تمامی لشکر خود مراجعت بادھونی کرد و اضراب مذکور را ہمراہ لشکر بردن نتوانستہ شمالی قلعہ بر نہر آب دو ضرب گذاشت و ضربی کہ در جلو نظام الملک آصف جاہ بود بہزار تردد و محنت ہمراہ خود برد مخفی نماند چون آن شجاعت منش بخطاب مرقومۃ الصدر خواندہ شد آن زمان بپاس خاطرش

شکریہ ادا نمود و خاموش ماند بعد روانہ شدن حاکم مزبور خطاب جنگی را ذکر کردہ خود را
فقط بنواب بہادر نامید سپس نواب بہادر تا پانزدہ بیست روز رونق افزای
قلعہ بودہ بدلدہی و تسلی خاطر رعایا و برایا پرداختہ میر اسمعیل حسین را بایالت
صوبہ تعین کرد و در باب مرمت قلعہ تاکید آکید کردہ داخل خیمۂ مبارک گردید

ذکر لشکر کشی نواب بہادر بر بالاپور خورد و تسخیر کردن آن مکان و مفتوح شدن کوہ مرک سرا یعنی کوہ سرای خورد و بنوکندہ وغیرہ کہ در سن یکہزار و یکصد و ہفتاد و دو ہجری واقع شدہ

بہ نگاہ نواب بہادر از بند و بست صوبہ سرا فراغت یافت عزم تسخیر بالاپور خورد
کہ از زمان سابق مرکوز خاطر بود با تمامی لشکر خود کہ ہشت ہزار سوار و دہ ہزار
جوان بار و دوازدہ ہزار پیادہ کرناٹکی بود با وفور سامان جنگی بطرف مذکور نہضت
فرمود و در اثنای راہ فیض اللہ خان ہیبت جنگ بن میر محمدی خان جاگیردار اینہ
تمری کہ داماد نواب دلاور خان بود از خسر بزرگوار بعد فوت زوجۂ خود رنجیدہ بملازمت
نواب بہادر قدم از سر ساختہ شتافت و فراخور حوصلہ خود عزت امارت دریافت
چون بظاہر معمورۂ مذکور نواب بہادر فرود آمد پالیکار آنجا تاب جنگ میدان در خود
نیافتہ قلعہ بند گشت ہر چند نواب باطاعت و انقیاد امر خود رہنمای فرمود او
نگون بخت از این معنی پہلو تہی ساختہ مستعد جنگ گردید امام ارراؤ کہوٹڑیہ را

بلومک خود طلبید چنانچه رائوندکور بتمامی جمعیت و سلطنت خود که دوازده هزار سوار و پیاده
بود بتائیدش همت گماشته در رسید و گوڑی نبڈه را قایم کرده خود در آنجا اقامت
داشت و شش و هفت هزار سوار بمقابل لشکر نواب روانه کرد چون جمعیت رائوندکور از آنجا
رخصت یافت برکهی لشکر نواب بهادر زده برگشت بعد اطلاع بر این معنی نواب
غضب آلود شده با چند شیر دلان خونخوار پی شان گرفت و در میدان غربی نندی گڈه
با جمعیت غنیم در آمیخت و بیک حملهٔ مردانه و دلاوران نواب چون مرغان دانه چین
لشکریان اعدا را نه منقار تیغ در کشیدند و لقبیة السیف از راسان و آلات حرب و
ضرب خود دست شسته فقط جانهای خود را از آن مهلکه و معرکهٔ مرد آزمای بیرون
بردند و قریب دو هزار اسپ غنیم بدست لشکریان نواب شدند پس ظفرمند مراجعت
کرده بر کشایش قلعهٔ ندکور همت گماشته فرمان داد تا کارگذاران والا دانش حسب الحکم
معمورهٔ پٹنه گرفته مورچال قایم کرده در توپ اندازی منجنیق پرانی اشتغال ورزیدند
رائوندکور تاب مقاومت نداشته فقط بخرابی و تاراجی رعایا سعی میکرد چنانچه
قزاقان لشکرش مثل جغد و بوم یوم بیوم دیهات سرکار خداداد را خراب و پامال
میکردند لاکن اصلا بمقابله و مجادلهٔ اهل لشکر نواب نپرداختند اگرچه این خبر بسمع شریف
نواب بارها میرسید اما باراده اینکه افتتاح قلعه پیشرای معقول آن بیباک پرداخت آید
خود را بدر تجاهل زده مثل نادیده و ناشنیده به تفتیح قلعه صرف اوقات می نمود و تدبیر
قلعه شکنی و سعی عدو مال العمل می آورد چون در اندک مدت دیوار قلعه که گلی بود شکست و
ریخت از یکجانب گردید نواب حکم یورش داد با وصف این حال محصوران همت و
وکوشش بهادرانه صرف کردند و بدفع یورش پرداخته حمله کنان را هزیمت دادند

و روز دیگر باز یورش کرده ناکام برآمدند پس نواب فکر و تعمق بکار برده به تردد شایان
مرحلهٔ تازه روبروی دروازه احداث کرده به شکست باب قلعه فرمان داد تا گولندازان
دوربین بسعی یک روز هر دو دیوار سد دروازه شکسته فارغ گشتند چون راجه محصور
خبر شکست دروازهٔ قلعه گوش کرد بفکر دور و دراز افتاده معرفت ساهوان و دیگر
پالیکاران راست باز که همراه لشکر نواب بودند پیغام صلح فرستاده عرض جان بخشی
نمود بعد رد و بدل بسیار نواب بهادر نظر بر پرورش برا و گذاشته به نذر و پیشکش هفت لک
روپیه راضی شده دست از جنگ باز کشید و بر حسب معروضش چنان مقرر شد
که خود بدولت مع لشکر و توپخانه از راه دیون هلی و بنگلور مراجعت بسرینگپتن فرماید
و منجمله مبلغ زر سه قسط تقرر و تفریق ساخته قسط اول در مقام دیون هلی و دیگر در
بنگلور و سیوم در دار السلطنة عاید سازد پس همچنان کوچ به عمل آمد و نواب بجزم و احتیاط
تا ابلاغ مبلغ مذکور هزار تفنگچی بسرداری جهان خان کهوکر و حسین خان لودی در موچال
و پنیتهه گذاشته هفت بیش صندوق باروت هم ذمهٔ آنها سپرده بود راو مذکور
یعنی هراد راو باطلاع این خبر تنها شب مع لشکر یلغار کرده از عقب قلعه سید سرداد
قلعه را خبردار ساخت او تا تجربه کار رسیدنش را از مغتنمات شمرده خوش و خرم بیرون
قلعه آمد پس هر دو دغا باز حیله گر مشورت نموده بفریب ادن نواب بهادر کوشیدند
چه راو مذکور سخنان چرب و شیرین و ابله فریبی راه سود و بهبود زده بدام خود در کشید
چه گفت که بالفعل حصار قلعه شکست و ریخت شده اکثر غربا و سپاهیان جنگی خراب و
پایمال آتشبازی گردیدند اقامت اینجا مناسب حال نیست لازم که مع ناموس خود و تمامی
خزانه و زر و گوهر بکوه نندی رفته اقامت باید ورزید و مبلغیکه نواب ادن تقرر یافته است

بمن عاید سازید تا بصرف همون مبلغ مذکور لشکری فراهم ساخته دیگر لشکر انبوه از پونه و حیدرآباد
بکومک طلبیده تنبیه معقولش کرده آید پس اچه ساده منش که وقت زوال ریاستش رسیده بود
سخنان غرضانه او را بگوش رضا جا داده همچنان کرد که چهار پنج لک روپیه که برای ابلاغ
نواب بهادر حسب قرار خود آماده داشته بود به راو مذکور رسانید و قلعه هم بحراستش باز گذاشته
خود بر کوه رفت راو مذکور دو هزار پیاده خود معه ضرب و باروت در قلعه شکست و ریخت
ٹهانه گذاشته با قامت گاه خود شتافت صبحی قلعگیان به برج و باره‌های قلعه طبل و دف
و بتیرهای مرهٹی می نواختند بر دروازه هجوم کرده بودند نیکداران نواب بمشاهده اینحال
فتوری عظیم انگاشته در مورچال قایم و مستعد بودند که ناگاه هزار و پنج صد کس غنیم بیرون
قلعه شتافته براین ان در تاختند از آنجا که فدائیان نواب اندک جماعت آنهم در
یکجا نبود مورچال گذاشته در پیٹه فراهم شده و یک دروازه را مضبوط کرده آرمیده
و جماعت قلعه گرد ایشان حلقه زده تفنگ اندازی و بان پرانی آغاز نهادند و
سرداران تفنگچیان نواب دل از دست نداده برنگ جان نثاران عمارتی کلان در زیر دروازه
را پناه ساخته مردانه وار میکوشیدند و بارها کهو کر بچند جوانان تیزه منش بر جمعیت شوم
غنیم در تاخته اکثر ایشان را ته تیغ و سنان می کشید و چند مردم قلعه را بدایر صیانه
اسیر کرده احوال قلعه دریافت چون ایشان مفصل حقیقت صدر ظاهر کردند سران مذکور
اسیران را مع عرضی کوایف روداد برگشتگی طالع راجه و بدعهدیش شب دیگر روانه
حضور ساخته منتظر کومک نشست بمجرد موصول عرضی دولت خواه و دریافت کیفیت
بربادی اسیران غضبناک چون شیر غران مع لشکر و توپخانه یلغار کرده در رسیده
سواران راو مذکور را که گرد قلعه محافظ بودند بیدهای لشکر نواب بهادر چنان زدند که

که همه با بخرابی تمام تا گوڑی بنڈه عقب ندید ندلپس سر دارد و لتخواه نواب که در اندرون
پنیٹه قایم بود علم حیدری بر دروازه نصب کرده طنبور بنواخت نواب خوشدل شده
داخل پنیٹه گردید و همون مورچال و تبیرهاکه سابق احداث کرده بود قایم کرده
بزیرش گولهای توپ و تفنگ فرمان داد بعد دو روز یورش کرده قلعه گرفتند
نواب بعضی مردمان را و حیله گر را بقتل رسانید و بعضی را بنا بر عبرت گوش و بینی با بریده
خون چکان روانه لشکرش نمود و برای بندوبست آنجا میر علی رضا خان را مقرر
ساخته بکشایش کوه نندی و در باب اسیر کردن پالیکار بر گشته تاکید فرموده
راست بالشکر ظفر اثر مقابله مرار راو بطرف گوڑی بنڈه شتافت راو ندکو تاب
مجادله در خود نیافته سمت گوڑی بنڈه که در ضبط خود داشته بود رفت نواب بهادر بسعی
دو سه روز گوڑی بنڈه را تسخیر کرده تهانه گذاشته پیشتر کوچید چون نزد گوڑی بنڈه رسید
راو ندکور سوار شده مع پیاده و سوار و توپخانه خود مقابله کرده مستعد بجنگ گردید نواب
رسالهای مردم بار و پیاده و توپخانه را در خشک نهری پنهان ساخته سواران قزاق
را پیش راند هر گاه سواران صفها زده بر ایشان در تاختند و متصل رفته برجع القهقری
برگشتند جماعت راو ندکور دلیر شده تعاقب ایشان گرفت یکبار کمین داران برخاسته
بشلک توپ و بنادیق چنان داد مردانگی دادند که تا زمان حال بر صفحه روزگار
یادگار باقیست و لشکریان راو ندکور چون دانه های جوال چاک منتشر شده تا حصار کوه
گُتی آب نه نوشیدند و راو ندکور نیز راه خود پیش گرفت نواب مظفر و منصور پیشتر نهضت موده
کوڑی کنڈه را بجنگ هفت روز فتح کرده از آنجا سمت پنوکنڈه که آنجا تهانه راو ندکور بود
شتافت و به تردد شایان کها تها گرفته مضبوط کرد پس آن بر قلعه پائین کوه یورش کرده

بعرصه یک ماه تسخیر نمود واز آنجا طرف کوه مرک سرادر تاخت قلعدار آنجا که دلاور منش بود
مستعد بجنگ گشته بریزش گولهای توپ وبندوق بسیاری لشکریان نواب اضائع
ساخت نواب غضب آلود گشته فرمان داد تا متکفلان امورجان نثاری کوه را محاصره کرده از
پناه سنگ ها برکوه یورش آورده ونواب برکوهچه شمالی قلعه که بهم ملحق است توپهای کلان قایم
کرده به قلعدار قول نامه فرستاد چون او بر آن قول ضهی نشد خشمکین بگولنداز ان حکم کرد تا هدف
دوزان شست اندازی کرده برسنگهای که در وسط کوه بلند تر واقع شده است وزیر آن بلند
خانها وعمارات نامی از ساکنان آباد بود شلک ها زدند چنانچه سنگها از صدمات گوله ریزه ریزه
گردیده بسیار محصوران را هلاک نابود واکثر سکنا را زیر وزبر وپراگنده حال ساخت پس
تاب مردانگی ومجال دلاوری از دل قلعگیان ربوده شد قلعدار مشاهده چنین حال
منکر هراسان گشته از خود التماس جان بخشی نمود وقلعه بگماشتهٔ نواب ظفرمند گذاشته
خود به پناه دامن دولتش درخزیدتا ازجان ومال امان یافت وميرعلی رضاخان که بمحاصرهٔ
کوه نندی پرداخته بود بکوشش مردانه وتدابیر بهادرانه محصوران را زیر ساخت پس
پالیکار آنجا که بجمیع وجوه لاعلاج شده بود کوه را بمیر موصوف سپرد وخود به پناه اولیای
دولت خداداد درآمد میرصاحب حسب الحکم حضور پالیکارا اسیر امع توابعانش مقید روانهٔ
بنگلور ساخت ومنجمله فرزندانش دو پسر را مسلمان کرد چنانچه یکی ازان مرد ودیگری صفدرخان
نامی تا زمان حال زنده است وخود مع فوج داخل لشکر حضور گشت وبدر الزمان خان
با یالت قلعهٔ نوتسخیر مامور گردید چون تعلقات آن سمت که نظیر باغات بهشت توان گفت
بقبضهٔ اقتدار نواب بهادر درآمد جبین نیاز بدرگاه خالق بی نیاز سوده عمال باهوش
وقلعداران امین وهوشیار اطراف ملک وانه کرده خود چنیدی بر سواد صوبهٔ سرا

برای بندوبست آن نواح مقام فرمود

ذکر فتح بلاد بدنور عرف حیدرنگر و بندوبست دیگر قلعجات آن سرزمین که در سن یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری واقع شده آنکه

از آنجاکه دریافت ماهیت نیک و بد و استماع حالات و اخبار حسن تدابیر دوست و دشمن دستور العمل شهسواران عرصهٔ جهانبانی و عمل دستور یکه تازان میدان کشورستانی است قانون مستمرهٔ نواب ظفرمند چنان بود که هر روز اخبار تازه از ممالک دور و نزدیک و از سرحدات خویش و بیگانه برسد و وقت شب بر همه کوائف و احوالات اقالیم و هر دیار و ملک رانی و بندوبست زمینداران و راجها و نظام دکن و ناظم پونه و صوبدار کرناتک پایان گهاٹ وغیره مطلع شده من بعد بحرم سرای خاص بهر استراحت تشریف می برد و برای سرانجام این کار لازم الحزم والاحتیاط خبرداران باهوش و قاصدان سراپا چشم و گوش و جاسوسان کامل هنر و خفیه نویسان یگانه عصر و سوانح نگاران سبکدست و گران فطرت بچهار سوی ممالک تعیین شده هر روز اخبار واقعی و سرگذشت کما حقه دریافت بعرض میرسانیدند چنانچه درینولا بالاتفاق معروض داشتند که ملک نگر از بس نظارت و لطافت و نو بخش ممالک بالاگهاٹ بل همرنگ باغات جنات

توان گفت **بیت**

هر سوخته جانی که به بدنور در آید	گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

فی الحقیقت در خوش آبادی رشک افزای کشمیر است که ماتحت آن صوبه بلدهای نزهت آباد و زرخیز و فضای دلکشا ایش خاطر نظارگیان را سرور انگیز و هر سال

تا هشت ماه بارش معتدل که باعث طراوت و لهای افسرده نباتات وحیوانات است
می بارد و اشجار صحرای و بوستانی بیشتر درختان نارجیل و فوفل چون قد خوبان
سرافراخته و درخت فواکه هر قسم ثمر راحت بخش دم شت دارد و درختان صندل معطر
ساز دل و دماغ مردم هر دیار و بوی گل و ریاحین و میوه نورس آن سرزمین تسکین ده
دل بیقرار و گلرخان سرو قامت چون چمن همیشه بهار برنگ و بوی زیبائی رعنای
آراسته شیوه دلربائی و طریق دلکشی بر روی کار می آرند و ماهرویان قیامت
قامت آنجا خود را به کسوت دلفریبی پیراسته شایسته جوانان باهوش را به نگاه ناز و
عشوه فریفته از پا در آرند و جویبار و انهار در آن گل زمین همیشه بهار چون بحر مواج
جاری و تالابها و چاه های ملبب مانند منبع دل فیاض ساری و رعایای جزو کل
آن دیار متمول و صاحب یسر فاما همیشه بر راه مردمیدان دلاوری یعنی بر تسلط عادل
صاحب شوکت چشم باز اند زیرا که آن خطه دلکشا در دست مردمان وحشی سیرت
افتاده زنی مردانه لباس پست فطرت بلا اندیشه و بی وسواس خاطر مختار شده حکمرانی
میکند و بیشتر زیر حکم حاکمان صوبه سرا بود انحال راه بغاوت پیموده در رسانیدن
زر پیشکش قصور می سازد با وجود موجود وارثان دولت خود هوس ریاست در دل داشته
نرد مباشرت و تعشقی با غلامی می بازد و قلم و ند کور با این همه خوش آبادی و زرخیزی
چون چشمان کور بیرونق و نور دلهای سکنای آنجا به درد و جور و ظلم آن بدکار رنجور
است و صدای فریاد و فغان هر کوچه و بازار برخاسته و هر سو حرامیان و دزدان بمال غربا
دست دراز ساخته اند مردان از اطاعت زن شرمسار گشته خانه نشین شدند و زنان
از راه شوخی و بیباکی بدمست باده نشاط گردیده به آراستگی زلف و چهره کارهای ناشایسته

بعمل می آرند و مردان طاقت تادیب و سرزنش زنان علاقهٔ خود ندارند که بکو ملک
زن حاکمه علانیه بهوای بوس و کنار بجا رسوی رسته و بازار بانتظار شهوت
پرستان بیقرار میگردند بیت

در راه خدا که رهزنانند
آن راهزنان همین زنانند
آری زن ناقص فراست مشهور است

اگر لیپه داری وحراست ملکی امر دگر گردد آسودگی رعایا و برایا معدوم و صورت امنیت
ملک و مال معلوم است الحق ریاست همچو ملک بهتر و خوشتر با آن بدسرشت معیوب نمی نماید
وزنی بدکار سحر است آن کشور عشرت نشان نمی سزد قطع نظر ازین از سرکار منحرف
گشته و شخصی از اولاد حکام آن مقام را از عقل و شعور دور و وجود معطل است هرچند
بتمنای ریاست و هوس دولت فکر و تردد می نماید اما کاری نکشاید پس ظاهر است که
از جنس ذکور سید پست فطرت و دون همت از زن ناقص باشد که سزاوار دولت و
ملک رانی گردد و نمیداند که این ملک وسیع و مکان رفیع زیر حکومت کدام حاکم والا شان
منتقل شود الحاصل نواب کامگار باستماع مژدهٔ بهجت آمود جاسوسان حقیقت شناس و
خبر آوران با هوش و درست حواس ابا زبرین کار مامور فرموده تاکید ساخت که تازه
اخبار تحقیق دریافته از حکمرانی و کارآگهی و جمعبندی لشکرش ماهر شده مفصلا بعرض
رسانند و خود با جمعیت گران سمت چیتل درگ کوچیده بنابر مصلحت عبرت نمای خود
بتاخت و تاراج و تسخیر مکاناتش فرمان داد چون قزاقان بیباک در جمیع تعلقات که
مذکور منتشر شده تا گهات درگ همه ملک ا با خاک برابر ساختند و سواری خاص بدان
سمت درگ رونق افزا شد پالیکار آنجا سرارادت از حجاب بغاوت و سرکشی برکشیده
بحلقهٔ اطاعت درآمد و حسب الحکم حضور دو لک روپیه در عوض پیشکش و لک و پنید رداده

از جان و مال امان یافت و با جمعیت خود همراه لشکر شد و قاصدان و جاسوسان سبک تگ جلد تر شتافته باندک فرصت دریافت حقیقت بند و بست آن نواح کرده مفصل معروض داشتند و بمقارن این حال شخص مذکور که آرزوی ملک و مال در سر داشته قابو می جست و در چیتل درگ پناه گرفته بود بیاوری طالع سعید حاضر حضور و سعادت مجرای نواب شده بمعرفت درگه واله التماس نمود و متعهد گشت که کمر خدمت در اطاعت حضرت فلک قربت بسته ام و ملازمی رکاب ظفر انتساب فخر خاندان خود میدانم و بتنبیه آن زن بد سرشت که در آنجا بهوای سروری می نازد و مردان وار بمیدان مختاری می تازد دیده از دیدهٔ آتش مشتعل بجای او را آب شمشیر سیاست فرو نشانید و عالمی را که بجور و ظلمش جان بلب رسیده اند تسلی و طمانیت جان تازه بخشید چون نواب بهادر ظهور کار بر حسب آرزوی خود دید التماس او را قبول کرده به آراستگی افواج یمین و یسار و ترتیب قول و هراول و چنداول پرداخته سرداران دلیر و جنگ آزموده را با فوج متقرر و تعیین فرموده صبحی فردای آن روز سمت نگر نهضت نمود و صاحبزاده بلند اقبال و فتح یاور هم همراه رکاب بود و در هر منزل و مقام رعایا و برایای آن سرزمین را بنوازش و استمالت بسیار امیدوار ساخته قولنامه در آبادی ملک عطا می فرمود و در هر تعلقه و قلعه که مضرب خیام می شد غربا و بعلاقه داران آنجا را از هر فریق طلبیده بداد و دهش آنها را خوشنود کرده داخل ملازمان می فرمود و کسانیکه از حلقهٔ اطاعت خود بیرون رفته و سخنان پند و نصایح گوش نکرده مستعد بجنگ می شدند بقتل و اسر و خرابی حال شان می کوشید ازین معنی هراس و هول و هیبت در دلهای آن مردم جا گرفت

جمیع رعایا و عمال و قلعداران وغیرہ بوساطت صاحبزادۂ مراد بخش مطیع و فرمانبردار شده لایق حوصلۂ خود فراغت حال حاصل ساختند چون عسکر ظفر اثر این طرف قلعه نگر بفاصلۂ دو منزل فرود آمد جاسوسان که خفیه در آنجا مامور کار بودند حاضر حضور شده معروض داشتند که زن حاکم اینجا سخت اندیشناک و غمگین است و آرام و راحت روز و شب گذاشته در فکر دور و دراز افتاده سررشتهٔ انتظام مهام از دست داده دل بر مرگ نهاده است و میخواهد که بمکر و فریب و پیش کش از هدایا آنحضرت را ازین عزم باز دارد چنانچه همدرین اوقات مطابق معروض جاسوسان زن دون فطرت وکلای معتمد را با تحف و هدایا و نیازنامه بحضور فرستاد وکلای دانا بعد ادای آداب تسلیمات معتقدانه سامان نذر و تحالیف از نظر فیض اثر گذرانیده عرض کردند که هر سال لک هون پیشکش معه دیگر اجناس نفیس از قسم فوفل و چوب صندل و قاقله و مرچ سیاه وغیره خواهد رسانید و تا زیست مطیع و منقاد امر جلیل القدر خواهد بود امید که ازین خطهٔ زمین از طرف خود بازبه او عنایت شود تا زیر ظل عاطفت همایون بوده از آسیب دشمنان محفوظ ماند پس ارشاد شد از امنیت و صلاح حال و مآل آسودگی خاطر دیاس آبرو منظور و مطلوب باشد بلا اندیشه بلشکر ما بیاید و بطمانیت ظاهر و باطن در قلعهٔ سرینگ پتن که جای امن و حصن عصمت است سکونت نماید تا از صرف ما بیحتاج با متیاز تمام از سرکار مقرر فرموده خواهد شد وکلا بابلاغ این معنی مراجعت کرده بآن زن مفصل حقیقت فرمودۂ نواب ظفر رکاب ظاهر ساختند زن مطلق العنان از راه غرور ناشایستی اقبال این پیام نکرده خواه نخواه بمقتضای بید الشئی مستعد جنگ گردید و از عبد الحکیم خان

حاکم ساونور سازش و مبلغ خطیر رزیش نموده التماس کومک ساخته بود تا خان
موصوف باقبال التماسش دو هزار سوار و چهار هزار پیاده فرستاد و خود هم با جمعیت
و اسباب جنگی برآمده بر جوی بال فرود آمده بود و فوج کومکش از راه جنگل و کوه داخل
قلعهٔ نگر گردید چون این خبر بسمع مبارک رسید مثال شیر غران بیشتر کوچیده بفاصلهٔ
یک منزل فرودگاه لشکر ساخت و سرداران افواج را به تسخیر مکانات و قلعجات اطراف
و جوانب نگر تاکید فرموده روانه ساخت و خود بدولت با چند سردار و بهادران سوار
و پیاده بمحاصرهٔ قلعهٔ نگر پرداخت القصه سرداران تهورمنشش بر اکثر مکانات قلعجات
تاخته دست یغما کشاده بعد جنگ و جدل به تسخیر در آوردند و ز نهار خواهان را جوق جوق
فراهم آورده روانهٔ حضور ساختند چون خود بدولت اوقات شبانروزی بر ضبط
و محاصره و مورچال و گرفتن قدری قدری جاها مصروف داشته میدان جنگ
بر آن تیره درونان تنگ تر از روزن سوزن ساخت محصوران جاهای بیرون
قلعه که مضبوط کرده بودند گذاشته اندرون قلعه خزیدند و به برج و باره مستعد بجنگ
نشستند اگرچه در اندک مدت طاقت جنگ و جدل از محصوران رفته هراس و بیم جان
و تلف آبرو در دل جا کرده منتشر الحواس بودند فامّا بپاس نمک زن که مردانه وار
آمادهٔ جنگ است بجاهای خود قایم بوده بدلیری تمام تردد میکردند هرچند بهادران
نواب از گولهای توپ و تفنگ و تیر و شمشیر هر روز جوق جوق را می کشتند و گروه را
با آتش حسرت و نامرادی و ناکامی می سوختند لیکن با این همه خرابی حال قلعگیان از
خیال جنگ و جدال نگذشته از جا می گذشتند و سپاه افغان نیز از راه شوخی بطرفداری
قلعه پرداخته بر مورچال می تاختند و هر بار محروم و مایوس بر می گردیدند اگرچه محصوران

در عرصهٔ قلیل میدان معرکه را بر خود تنگ دیدند و عرصهٔ فرار کشاده تر یافتند اما آنچنان محاصره سخت بود که بسلامت جان از آنجا بیرون نمی توانستند رفت لاچار شده چنان مقرر کردند که تا مقدور بام جنگ پرداخته انجام کار به تبدیل لباس راه دیار دیگر سر باید کرد چون نواب با جمعیت دریافت که مکانات و قلعجات اطراف و جوانب که کارپردازان آنجا که مردان شجیع بودند به تسخیر در آمد و بر قلعهٔ حراست زن دون فطرت ایام محاصره با متداد کشید که موسم بارش که پراگندگی آورد مردم و دواب است بر سر رسید خواست که زود مسخر نماید پس روزیکه عرصهٔ یک سال بسعی مردانه منقضی گردیده بود سپاه لشکر و غازیان عسکر خود را بمعانی یغما و غنیمت اقمشه و امتعه و زر و نقره و زنان حسین از قوم هنود حکم یورش فرمود پس یکبار شجیعان سوار اسپان گذاشته و پیادگان جرار قدم جلادت کشاده از راهیکه دیوار قلعه شکست یافته بود شلک زنان ببرج و باره سوار شده ندای بگیر و بکش بلند ساختند و کسیکه بمقابلهٔ آنها مستعد گشت هدف تیر و تفنگ و لقمهٔ شمشیر اجل رنگ گردید چون زن مردانه لباس اینحال مشاهده نمود اول محل خاص یعنی نشیمن مزین را که شوم شنکر شوهرش از خشت چینی طلاکاری بنا ساخته و پیوندش نیز از طلا برابر کرده و بدر و دیوار جواهر چسپانیده بود آتش زد و اکثر درج جواهرات را در آتش سوخته و در هاون سنگین آهنی کوفته ضایع نمود آخر خود بدو و پرستار از راه بدررو آب بیرون شتافته فقط بسلامتی جان پا پیاده راه گولی درگ که پنج کروهی نگر جای قلعهٔ واقع شده و اطرافش دشت هولناک است گرفت و کوه را قایم کرده آسود و بهمه ملک و دولت و اسباب ثروت شوهر و جد و آبائش بقبضهٔ اقتدار نواب نامدار گذاشت چون نواب بر فرارش اطلاع یافت تهانه در قلعه گذاشته به یلغار

در تاخت وکوه را گرد گرفته بکشایش آن سعی موفوره بکار برد آخرالامر بعد یک ماه محافظان از دست بردمحاصران شیرشکار مغلوب گشته کوه را بغازیان کار آزما سپردند وزن بدعاقبت را گرفته حاضر حضور ساختند نواب بهادر بفتح وفیروزی مراجعت کرده به قلعه نو تسخیر رسید وزن را مقید ساخته دریک پالکی از راه سرا به سرینگ پتن روانه فرموده بشان وتجمل تمام درساعت سعید داخل قلعه دارالحکومت وتشریف فرمای مقر دولت وشوکت شده پانزده روز محفل نشاط ترتیب داده هنگامه سور وسرور وصدای نغمات وفور حبور گرم ساخته غربا وفقرا وسازندگان ورقاصان را بانعام خلاع وزر وزیور وطلا وشالهای گران بها بنواخت وسرداران نامدار وسپاه جرار عساکر خود را که درآن مهم مراسم جان سپاری وسعی بهادری بتقدیم رسانیده بودند سوای آنکه هنگام یورش قلعه بحکم حضور حسب دلخواه بسته بسته از جنس پارچهای نفیس وقماشهای فاخره ودسته دسته آلات حرب وضرب وتوده توده زر ونقره ودر وگوهر گروه گروه محبوبان شکیله تبصرف خود ها آورده از آز ونیاز دنیا داری مستغنی شده بودند از سرنو بانعامات شایسته وخلعتهای فاخره وحلقه دست مطلا ومالای مروارید وپدکهای مرصع وشمشیرهای ملمع وجاگیرات بقدر مرتبه وحوصله سرفراز وسربلند گشتند واوجنی نامی کلر قدیم دولتخواه را که صاحب حوصله بود راجه رام مخاطب ساخته بایالت آنجا گذاشت وبتعمیر قصر ومرمت قلعه فرمان داده حیدرنگر نامش نهاده خود بدولت داخل خیمه گردید ؛

ذکر شورش افزائی افاغنۂ ساونور کہ بکومک زن اسیر آمده بودند و تنبیه معقول یافتن حاکم ساونور بزور شمشیر نواب بهادر و تسخیر دیگر جاها روداد سن یک هزار و یک صد و هفتاد و پنج هجری آنکه

چونکه نواب متوجه کشایش و تسخیر قلعه نگر بود افاغنۂ ساونور که به کومک زن محبوس در تاخته بودند شورش افزای آن طرف و مانع رسد غلات لشکر شده اکثر اوقات بعضی لشکریان نواب را تصدیع میدادند اگرچه هیبت جنگ بخشی لسنرای آنها متعین شده بود اما در پناه جنگل و کوهها بسر برده هر روز با آنها مقابله و مجادله می نمود و گاه غالب و گاه مغلوب میشد نواب بعد فراغت از بندوبست نواح نگر که در عرصۂ دو سال حاصل گردید خود بدولت راست سمت ساونور یلغار نمود چون صبحی سواران قزاق گرد لشکر افاغنه نمودگر دیدند ایشان آنها را همون سواران هیبت جنگ انگاشته سبقت کردند و بمیدان قابو مانند کوربا طنان ناعاقبت اندیش رسیدند تا بحکم نواب رسالهای بار و سوار و پیاده مع توپخانه که برروی ایشان در کمین بودند شلک زنان بر آنجماعه دویدند و اکثر مردان کاری و سران نام آوری بصدمات گولها در آن چپقلش بمطمورۂ عدم شتافتند و دیگر افاغنه تاب مردانگی باخته رو بگریز نهادند و تا جوی آب بالا و پس نکرده گریختند نواب حکیم خان حاکم افاغنه هوش و حواس باخته همه اسباب لشکر خود گذاشته یعنی خیام و اعلام و نوبتخانه و شترخانه و فیلخانه وغیره از دست داده راه دار المقر خود سر کرد نواب بهادر بایشنه کوب بتعاقب ایشان تاخته قزاقان را متعین ساخت که آنها از میدان هزیمت تا متصل قلعه پی ایشان گرفته

سوار و اسپ را بدست خود ساخته و دست از کوشش عداشکنی باز نه کشید آخر خان ساونور عاجز گشته دست از جنگ برداشت و راه خودداری بیهوده بگذاشت کرور روپیه صلح نمود آری که کرد که نیافت اما در عوض مبلغ مقرره فیلان و شتران و خیام مخملی و بیچوبهای زردوزی و خلاع برهان پوری و سلاح گرانبها وغیره با چیزی نقد که حکام پیشین بصرف لکوکها از اجناس نفیسه و اسباب دنیاداری فراهم ساخته بودند یک قلم یک یک سپرده از دست تطاول غازیان لشکر نواب و ارست چون نواب از آنجا فراغت حاصل ساخت در قلعۀ بنکاپور و چیرولی و هرنی وغیره تهانه خود قایم کرده مظفر و منصور باز مراجعت به نگر فرمود پس از آنجا هیبت جنگ را مع لشکر گران به بست و بند و بلاد پالیکاران صوبۀ سرا و گرفتن مبلغ پیشکش تقرر سرکار بطرف هرپن هلی و کنگگیری وغیره و نیز اخذ زرکه از هر پالیکار سوای پیشکش مقرر سرکار نعلبندی فوجدار فی ده یک حق سعی او مقرر کرده بودند روانه ساخته خود بدولت عبور گهاٹ نموده طرف غرب نگر برای بند و بست و تسخیر قلعجات متعلقۀ نگر که بر ساحل دریا واقع شده همت گماشت و میرزا حسینی بیگ را که برادر نسبتی خود بدولت و خال حقیقی کریم صاحب پسر کهین نواب میشد با چند مردم به تسخیر بسورای درگ روانه ساخت چون میرزا از حضور مرخص گردید بر ساحل دریا آمده چند کشتی ملاحین ماهی گیر بدست آورده مع همراهیان سوار شده کشتی ها را طرف درگ مذکور که از ساحل تخمیناً دو فرسنگ فاصله دارد و گردش آب دریای شور راست براند و گرد کوه استاده بمفصل حقیقت تاراجی دولت نگر و اسیر شدن زن حاکم بمحافظان کوه گفته فرستاد و قولنامه علیحده از طرف خود نوشت قلعگیان ازین خبر دل از دست داده بعد سه روز بے جنگ قلعه سپردند میرزا تهانه مستقیم

درآن کوه گذاشته مع اسباب امانت نگاه داشته شوم شنکر حاکم نگر که دو صندوق پر در
و جواهر و دو صندوقچه زیورات مرصع و دو عدد جل فیل که از زر و نقره بصنعت تمام تیار کنانیده
بود مع حلقهای دستی توره ها و جلاجل گلوی فیلان پای تخت که آنهم از طلا و نقره بود و دو
عدد زین زردوزی مراجعت کرده اسباب از نظر والا گذرانیده سرخرو گشت
نواب خود بدولت دراندک مدت بضبط و نسق آن نواح پرداخت چنانچه در تعلقهٔ
مرجان وانکوله که از سرحدات گهاٹ کوکن است و تعمیر کرده سیف الملک ناظم
کوکن امیر عادل شاهی بود و کوڑیال بندر وسداسیوگڈه ومنگی و مولیر
دهنادر و بیکل وغیره تهانه مستقیم گذاشته مراجعت بسرینگ پٹن نمود چون
هیبت جنگ با لشکر گران از حضور نواب مرخص گردید بر کنگیری تاخته دو لک روپیه
پیش کش ساله گرفته به هرپن پلی آمد و از پالیکار آنجا هم نبرمی و گرمی سه لک روپیه
گرفته سمت چیتل درگ در رسید و از پالیکار آنجا هم چهار لک روپیه پیش کش گرفت از
راه جر یمله و کوڑی کوٹه گذشته بطرف رای درگ رسید و از پالیکار آنجا نیز درخواست
زر نمود او ناداری و تاراجی ملک خود وانمود در ایصال مبلغ پیش کش حیلها انگیخت
پس هیبت جنگ بنا بر عبرت بقلیچه کنی کل تعلقه درگ مذکور را محاصره کرده به تسخیرش همت
گماشته بود و پالیکار مذکور پنج شش صد سوار و دو هزار پیاده جمع کرده راههای رسد غلهٔ
لشکر از اطراف مسدود ساخت همدرین اوقات که وقت مراجعت از اقلیم نگر نواب بهادر
عنایت نامه موسومهٔ هیبت جنگ متضمن فرستادن نه هزار جوان شایسته از لشکرش
بی صلاح بصحابت جوڑی شتر سوار ترسیل داشته بود تا او هزار مرد شایسته را از فوج
خود برآورده ببدرقهٔ پانصد سوار و دو رساله بار با سلاح از شمالی رای درگ روانه سیموگه

ساخت چون جمعیت مذکور راه دو سه فرسنگ طی کرده بود که ناگاه سوار و پیاده های حاکم مذکور نمود شده بلا توقف بزنگ هم زنگان بر آنجماعت یورش کردند اگرچه اهل بدر قهر شلکها زدند و سواران شمشیر آزمائی کردند اما پیادگان پالیکار مذکور از پناه جنگل آن جماعت را مغلوب و زیر و زبر ساختند و اکثر مردان تجربه کار را ته تیغ کشیدند و بعضے از آن مهلکه جان را سلامت بر آمده بر کوهی پناه گرفته بودند چون این خبر به هیبت جنگ رسید مورچال گذاشته با جمیع لشکر بیک طرفة العین در تاخت و سپاه پالیکار را از بزور بازوی شجاعت چنان هزیمت داد که مقهوران تا خندق قلعهٔ درگ مذکور عقب بدیدند پس همین جا یعنی در میدان شرقی رای درگ اعلام نصب کنانیده خیمه ها زده فرود آمد و به پالیکار آنجا نوشت که این همه بدسلوکی شما بسبب کرم و نوازش ما است حقادر خاطر ما بود که بهر طور بحضور فیض گنجور عرض کرده سمستان شما را بر شما بحال کنانیده از ینجا نیکنام باید رفت الحال امید سود و بهبود مدار ید بلکه دست از جان و مال خود بشوئید چون آن نوشته به پالیکار رسید و بر مضمونش آگهی یافت کشنپا دلوای خود را فرستاده بعفو جرایم پرداخت و سه لک روپیه پیشکش و دو لک روپیه تقصیرانه و لک روپیه نذر جان بخشی نیز آنچه که سامان و نقد و چهارپایان جمعیت معدوم بود همه یک یک بر شمرده روانه کرد پس هیبت جنگ دلوای مزبور مع مبلغ مذکور همراه خود گرفته حاضر حضور گردید و هم در آن روزها میر علی رضا خان را بفوجداری سرا نامزد فرموده رخصت کرده بود

ذکر فوج کشی سوائی مادهو راؤ بن بالاجی راؤ نانا مرهٹه درین ملک و گرفتن قلعجات این نواح و صوبهٔ سرا مع دیگر کیفیات که درسن

یک ہزار و یک صد و ہفتاد و شش ہجری واقع شدہ آنکہ

چون بالاجی راؤ نانا سرکردہ پونہ در گذشت سوائی مادهوراؤ پسرش بر مسند ریاست جلوس کردہ چندے در بند و بست خود بود بعد از آن بفراہمی لشکر و آلات حرب و ضرب و توپخانہ گران کہ قریب لک سوار و منجملہ آن سی ہزار پنڈارہ بود و پنجاہ ہزار پیادہ تفنگچی مع لشکر علی بہادر بن شمشیر بہادر کہ نامبردہ از نسل نانا مرہٹہ بود ذکرش بر سبیل اجمال آنکہ از بیجاپور رقاصہ قوم مسلمان مستانہ نام بعد تاراجی دولت عادل شاہ بہ پونہ رفتہ سکونت داشت و در فن رقص مشہور دہر و در حسن و جمال سرآمد وقت بود بالاجی راؤ نانا شیفتہ خوبیہائش شدہ بہمبستری خود گزید رقاصہ مذکور نیز فریفتہ او شدہ تن برضایش در داد چون در چندی دلبستگے بظہور پیوست پسری تولد گشت رقاصہ تیرہ کار پسر را بر آئین اہل اسلام تربیت و پرورش ساخت چون او بسن تمیز رسید پدرش یعنی بالاجی راؤ نانا او را بہ شمشیر بہادر مسمی ساختہ منصب جاگیر دوازدہ ہزار سوار مقرر کردہ بود چنانچہ بہادر مذکور در جنگ سرابدال ہمراہ بہاؤ مقتول گشتہ پسرش علی بہادر حاضر بود سمت کرناٹک بالاگھاٹ در تاخت اما مخفے نماند کہ پنڈارہ قومی است اکثر ہا داو باش منش بعضی سرداران دکن بنابر تاخت و تاراج ملک اعداو عبرت لشکر خود آنہا را فراہم می سازند و ہیچ ماہیانہ مقرر کردہ از خزانہ خود بآنہا نمی دہند و در ہنگام مقامات عساکر گیاہ و ہیمہ آوردہ می فروشند و بہائش بخرج ما یحتاج خود می آرند و در ایام مہم بخوشنودی تمام از سردار لشکر اجازت غارت و تخریب بلاد گرفتہ ملک خصم را چنان تاخت و تاراج می نمایند کہ بوم و چغد از آن ویرانہ می ہراسند بلکہ در ایام مہم چیزی زر بطور تعلبندی بسردار لشکر عاید می سازند القصہ چون مادهوراؤ عازم بالاگھاٹ گردید

بساونور آمده حاکم آنجا را مع لشکر همراه خود گرفت و مراررائو را نیز طلبیده از گهاٹ گرکنات عبور تنگ بهدرا نموده به چیتل درگ آمد و پالیکار آنجا را هم باخود گرفت بصوبه سرا رسید میر موصوف روز اول با جمعیت خود بیرون قلعه شتافت و لشکر مرہٹه را بچشم خود دیده مستعد بجنگ گشت رائو مذکور بر کناره تالاب شمالی قلعه توپخانه قایم ساخته از دور بشکست حصن همت گماشت میر موصوف ده دوازده روز مقید امر جنگ بود بعد گرفتن قول و قرارنامه کلیدهای قلعه صوبه به گماشتگان غنیم سپرده نوکریش قبول کرد پس غنیم موصوف را بخاطرداری تمام همراه خود داشت سپس بطرف کوه مدگری کوچیده بمحاصره و مجادله یکماه کوه مذکور تسخیر کرد و تهانه خود گذاشته بیشتر کوچید اگرچه نواب بهادر بجمیع لشکر سوار و پیاده و توپخانه طرف بنگلور خرامید اما نظر بکثرت افواج غنیم کرده چند از لشکرش بعد آویزش مناسب ندیده

برقول حکما که گفته

خصم سرکش را توان از افتادگی تسخیر کرد		شیشه چون گردن کشد پیمانه می باید شدن

کاربسته بازمراجعت بسرینگ پٹن نمود و برای حفاظت سپاه و حشم قلعه تیرپهاینا ساخته توپخانه و سپاه بار و پیاده کرناٹکی را جابجا قایم کرده بجای خود خبردار ماند و این همه خواب خرگوش بامتحان عزم حزم و شیردلی و روباه بازی غنیم بود لاکن سواران طویله بیدهارا در جنگل ماگری درگ نهان داشته تاکید قزاقی نموده بود و غنیم از آنجا پیشتر جرات پرداز شده بکوه نجگل محاصره کرده قولنامه در سپردن قلعه موسومه قلعدار حیدری که سردار خان نامی دلیر دولتخواه نواب بود در قیم و تبلیغ ساخت قلعدار مذکور که از همراهیان خود خاطرجمع داشت در جواب قولنامه چند گولهای توپ گردون شکن

ارسال داشت غنیم از جرات آن مرد غضب آلود وخشمناک گردیده بی شکست وریخت
حصار قلعه حکم یورش فرمود تا لشکریانش مانند زنبور رسیده درون که رشان انگبین
هجوم سازند لطنطنه های هوی برداشته درتاختند تا سردار نامی با سپاه خود پیش آمده
سینه های دشمنان را هدف گولهای توپ وبندوق وتیر جان ربا ساخته اکثر مردان را
بخاک عدم بخوابانید واز خون آنها برسنگهای اطراف ونردبانهای قلعه وسمه سرخروی
کشیده مظفر گشت واهل غنیم شکست فاحش خورده واپس گردیدند وبار دیگر باز حمله
مردانه کرده همون آتش در کاسه قسمت خود یافته زنگ بر روشکستند وبدستور
روز دیگر غنیم خود سوار فیل شده مستعد استاد وتمامی سوار وپیاده وامراء خود را به
تسخیر کوه فرمان داد پس آن روز هم سردار حیدری تردد بهادرانه وکوشش رستمانه
در دفع اعداء العمل آورده فتحیاب گردید که بریورش گولهای توپ وبنادیق از دامن
کوه تا حصار قلعه جوق جوق یورش کنان را چون غلطانید غنیم مشاهده چنین حال
متفکر مند گشته پالیکاران چیتیل درگ وغیره را با نعامات شایسته ومعافی پیشکشات
دو ساله امیدوار ساخته حکم قتل عام کرده اجازت قلعه گیری در داد تا پالیکاران
بیڈران خود را که ماهر این ملک وهر مکان بودند اشاره ساخته روانه نمودند پس آنها
از عقب کوه بهزار محنت وتردد رفته نردبانها راست کرده به برج وباره قلعه سوار شده
کوکای مهیب برداشتند سردار شجیع اگرچه بچند سپاهی برایشان تاخته داد جلادت
ومردانگی درداده دمار از روزگار آنها برآورد اما چون محافظان قلعه کسان غنیم را
اندرون قلعه سر بران دیدند هیبت ناک گشته آلات حرب از دست گذاشته رایگان
جانهای خود درباختند مردم غنیم سردار شجیع را زخمی واسیر کرده آوردند غنیم آن مرد جری را

رو بروی خود طلبیده بهزاران آفرین وتحسین سرفراز ساخته همراه خود گرفت و در جنگل
تهانه گذاشته پیشتر کوچیده لاکن قزاقان نواب بهادر بارها برکهی آوران غنیم هنگامه
رستخیز برپا ساخته بر سر اولی وچنداولی در تاخته چپان داد شجاعت میدادند که
پنڈارهای لشکرش که در امر قزاقی وچابازی وحیله انگیزی سرآمد وقت بودند از
دست بردهاے اوشان عاجز آمده بیرون لشکر خرامیدن نمی توانستند وغنیم نیز
باانیهمه افواج کثیر از غازیان نواب بهادر هولناک می بود غرض رفته رفته از تسخیر و
بندوبست بالاپور کلان هم فراغت یافته این اراده که پیشتر تمامی قلعجات اطراف
پٹن را بضبط خود آورده و پالیکاران نواح را بخود متفق ساخته پس ازآن بافتتاح قلعهٔ
دار السلطنت خداداد همت گمارد سمت بالاپور خورد نهضت کرد بدر الزمان خان قوم
نایطه فوجدار آنجا مشاهده لشکر انبوه غنیم بیم خورده جنگ مناسب ندید اگرچه نامبرده مرد
شجیع ودلاور ونمک حلال بود اما صلاح حال عقل معاش انسان مدام بریک نهج وتیره
نمی باشد بمقتضای مصلحت وقت فلاح خود داری در سپردن قلعه دریافته کلیدهای
قلعه ودیگر کارخانجات بغنیم سپرده باصحت وسلامت حال رخصت گرفته بکرپه شتافت
پس غنیم از آنجا بکولار رفته از نواب دلاور خان جاگیردار آنجا هم چیزی زر گرفته جاگیرش
براو بحال داشته بکوه مڑواکل که تهانه نواب بهادر بود محاصره کرد و بعد چند یورش وتلف
هزاران مرد کاری تسخیر کرده قلعگیان را مع قلعدار یک قلم قتل عام کرده از آنجا بطرف
گرم کنڈه که آن قلعه هم بضبط قلعدار حیدری بود شتافته باندک سعی مفتوح ساخت
میر علی رضا خان را که همراهش امیدوار بود وجدو آبائش بقلعداری کوه مذکور
می پرداختند جاگیر داده بفراهمی هزار سوار ودوسه هزار پیاده برای بندوبست ملک

آنطرف وزیر کردن پالیکاران تاکید آکید کرده بعزم تسخیر پٹن برگردید نواب بهادر برین عزم جزمش وقوف یافته خود بدولت با جمیع سوار شیر شکار در جنگل ماکری پناه گرفته چون شیر گرسنه منتظر شکار بود که بیک ناگاه هراول لشکر غنیم که باصطلاح فرس هینی عساکر نامند بو فوسامان جنگی و پڑی رسد وغیره معه توپخانه و اعلام پیشوائی رسیده درسواد اتری درگ غافل از لشکریان نواب فرود آمد و آنروز مقام باین اراده که فردا محاصره سریزنگ پٹن بعمل آرد و سپاهش در آن حین از اندیشه صدمه جانبازی غازیان نواب وارسته و بیباک بودند نواب از فرودگاه لشکر غنیم خبردار گردیده همه وزراز لشکریان خود احدی را بیرون جنگل نگذاشته مستعد جنگ بود چون شب شد بعد انقضای نصف شب از عقب غافلان رسیده چنان شبخون زد که لشکریان غنیم با آنهمه جمعیت گران که قریب چهل و پنجاه هزار مرد بودند هوش و حواس باخته تاب ضرب شمشیر و نیزه نیاورده اکثرایشان جوالهای برنج و شلیطه ها خالی کرده اندرونش خزیدند و بعضے دست و پا زده بهر مکر و فریب جان خود از آن مهلکه بیرون بردند و بعضے سپاه آنجماعه سرهای خود را العجز تمام زیر پای اسپان غازیان سپرده امان جان یافتند و سپه سرداران لشکر بر اسپ بی زین سوار شده راه لشکر خود سر کردند نواب مظفر و منصور که کاهی چنین فتح غیبی بظهور نرسیده شادیانه سرور و طرب نواخته همه اسباب جزو کل لشکر غنیم و توپخانه و اعلام وغیره برداشته روانه سریرنگ پٹن نمود و خود بدولت همونجا مضرب خیام فرمود چون مادهو راو خبر شکست فاحش لشکر هینی گوش کرد آهی از دل پر درد برکشیده رنگ برو شکست و سرشک تاسف و تحیر بکمال غضب از دیدهای خون پالان روان ساخته بر سرداران منهزم زر در رو که بعد تاراجی لشکر هینی از آنجا ناکام برآمده بودند زبان طعن برکشاده بناخوشی

تمام گفت که آه بینی پیشوا بریده شد پس از سواد چنتامنی که فرودگاهش بود پیشتر کوچیده در
کوهستان ابناجی درگ پناه گرفت درین اثنا نواب بهادر شب دیگر شبا شب در تاخته
قلیچهٔ بالاپور کلان را گرد گرفته در سرسواری مفتوح ساخته تهانه داران غنیم را یک قلم به قتل
آورده صبحی مراجعت بماگری درگ فرمود این خبر هم غنیم شنیده در فکر دور و دراز افتاده
بود و همدران زمان از لشکر غنیم سرداری با پنج شش هزار سوار غارت کنان وارد بارهٔ محل
شده از دست شجاعت قزاقان حیدری که بر سراغ شان تاخته بودند تاراج
گشتند الله الله با وجود کثرت افواج سپاه غنیم از دست برد قزاقان نواب بهادر خایف
گشته بیرون لشکر نمی شتافتند پس معنی آیه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة صادق
آمد پس آن نواب بهادر بمقتضای فطرت ذاتی و تجویز رای جهان کشای خود بحکم آنکه

رباعی

دانا هرگز ادای ناخوش نکند
جز نرم دلی بخصم سرکش نکند
آتش چو زبانه زد برو آب زنند
دفع آتش کسی به آتش نکند

وکلای باهوش را با چیزی هدایا و تحایف که از همین لشکرکش همدست کرده بود و هفت
لک روپیه نقد نزد غنیم فرستاده پیغام داد که بی موجب غربا کشی و تاراجی رعایا ارباب
دولت و اهل همت را مناسب نباشد مضی ما مضی شایان سعادتمندی و
بزرگ منشی آنست که دست از قتل و غارت خلق الله برکشند و دل از غم مردم آزاری
برداشته مراجعت نمایند و مبلغیکه فرستاده شد بالفعل داخل خزانه سازند و همین
سود لشکرکشی خود دانند و این دولت خداداد را مَمد و معاون ریاست خود شناسند چون وکلای
صائب رای نواب بغنیم درخورده یک یک مضمون ادا ساختند و مبلغ مذکور گذرانیدند

بہ سخنان چرب وشیرین بصلح رضامند کردہ آتش فتنہ را فرونشاندند غنیم کہ بکوشش دو سال
وسہ ماہ کاری نکشودہ وبندوبست واقعی او درین ملک نشدہ بلکہ بجمیع وجوہ خرابی
بحال لشکریان او راہ یافتہ بود صلاح وفلاح خود درہمین معنی باقبال ارشادات
نواب پرداخت و اسیران را با خلعت و انعام روانہ لشکرش ساختہ بہ پونا مراجعت
کرد نواب مع لشکر عقبش کوچیدہ ببالاپور خورد آمدہ از آنجا باطراف تعلقات غارت
ساختہ غنیم سواری فرمودہ رعایا را تقاوی زر وگاوان قلبہ کش وتخم وغیرہ اسباب
شیار خوشدل ساختہ در آبادی ملک وکثرت زراعت تاکید کردہ محاصل یک سال
معاف نمودہ مراجعت بہ بنگلور فرمود وہمدران روزہا علے زمان خان نایطہ
بنمر لف بدر الزمان خان موصوف بوکالت محمد یوسف خان کمندان مدہرا کہ نواب
محمد علیخان ناظم ارکاٹ بہ بغاوتش متہم ساختہ براو ناحق لشکر کشی نمودہ بود بخاید
حضور شدہ درخواست کومک نمود چون نواب را بندوبست بعضی مقدمات ضروری
دولت درپیش بود فوج را از خود جدا کردن مناسب وقت ندیدہ چندی مقدمہ آن را
بہ لیت ولعل گذاشت درین اثنا ناظم ارکاٹ براو فتحیاب گشتہ قلعہ را بفتور
سیوناس او زنار دار رتجاوری وکلاہ پوش وجمعدار دیگر گرفتہ کمندان موصوف را
بردار کشید چنانچہ کمندان باغی تاریخ اوست خان مذکور ہمین جا ماند ونواب اوضاع
خوش وجمال سیرت وحسن تقریرش پسندیدہ مصاحب وقت خود ساخت بعضی اوقات
با وی مزاح ہم می نمود وخان مزبور جسیم بود چنانکہ بر اسپ سوار شدن نمی توانست
بنابر آن فیل خاصہ برای سواریش عنایت میشد وہمدران اوقات فیض اللہ خان
ہیبت جنگ از خسر خود رنجیدہ بہ پناہ نواب بہادر آمدہ بود وداعیہ زیورات مرصع

واجناس نفیسہ زوجۂ متوفۂ خود از نواب لاور خان بدل میداشت مکرر و فیصلۂ
مقدمۂ خود وقت قابو مستغاثی شده مزاج وہاج نواب را برشورانید پس فیل
خاصہ مع عماری با چند سوار بکولار فرستاد خان والاشان را طلبید چونکہ خان دانا
انجام کار خود بر سوائی دیده از فتنہ انگیزی خویش نا رسید خود ہر رسید در عدول
سخن نواب خلل آبرو بل زندگی خود تصور رید ه بیچون و چرا راہی گردید ہر گاه نواب
بر آمدن خان بزرگ و توف یافت حجاب کینہ از دل صفا منزل برداشتہ تا سراپرده خیمہ
خاص استقبال کرده آورد باعتقاد درست بر مسند خود نشاند و شرایط نیازمندی

کہ صفت مرد کامل ست چنانچہ بزرگی میفرماید بیت	

کہ آن مرد تمام است از تمامی	کند با خواجگی کار غلامی

ادا ساخته فرمود کہ بنده را یکی از دولتخواہان خود تصور کرده چندی تشریف
ارزانی دارید و این نادان را کہ ہنوز تربیت یاب است بہ پند و نصایح بزرگانہ
بصلاحیت در آرند غرض از حصول ملاقات خان جلیل القدر سرور اند وز گشت
و بر حقیقت حال کماہی آگاہی یافت مقدمۂ ہیبت جنگ را صریح بہتان دانستہ از دل
محو ساخت اما پسرانش را کہ خان والاشان ہمراه خود آورده بود نزد پدر شان یعنی
ہیبت جنگ فرستاد و خیمۂ علیحده بر پا و اسباب ضروری دولتمندانہ مہیا کنانیده
فرود آورانید و خدمتگذاران لایق برای کار و خدمت نیز متعین کرد و برای صرف
مایحتاجش ہزار روپیہ ماہوار میرسانید و دو وقتہ طعام خاصہ با دتناول می فرمود و
درہمون نزدیکی نور الابصار خان بن دل دلیر خان برادر نواب لاور خان را بخویشی و
دامادی خود عزت بخشیده با دای رسم شادی کتخدائی پرداخت بعد چندی

برای بندوبست پالیکار اطراف کولار و موڑوا گل همت گماشته فوج کشی نمود و همون
زمان بمعرفت خاکی شاه فقیر که ندیم نواب بود و هیبت جنگ و مها میرزا خان بخشی
پاگاه که او را از اطراف اورنگ آباد طلبیده بعزت و وقار داشته بود میر علی رضا
خان را بجاگیر عمده و ازدیاد جاه و منزلت امیدوار ساخته بحضور طلبداشت چون
او نسبت برادری و حق صهرت درمیان داشت خاطر جمع شرف اندوز حضور
گردید نواب بنابر تالیف قلوبش گرم کنڈه مع دروبست ضلع ذنڈکل جاگیر داده
باجازت فراهمی لشکر سرفراز و مطلق العنان ساخت و در عرصه شش ماه از بندوبست
پالیکاران آن نواح یعنی پالیکار رنگنور و مدن پلی و کمنیر پاله و غیره فراغت حاصل
کرده مراجعت بسرینگ پٹن نمود و تا دو سال بعیش و عشرت اشتغال ورزیده
اسباب جهانگیری و آلات کشورکشائی بصرف لکوکها زر و گوهر فراهم ساخته به نگهداشت
سوار و مردم بار و پیاده و گرد آوری سپاه مامور بود و یاسین خان و نٹی کدری
همون ایام از تنهرنگر عرف ترچناپلی آمده نوکر شده بود و محمد عمر کمندان همدران
روزها بمرض مهلک جان بحق تسلیم نموده محمد علی پسرش که در حین حیات پدر صوبه دار بود بکمندانی همون رساله
سرفراز شد چون جمیع اسباب لشکر مستعد گردید رفته رفته به بندوبست نگر همت گماشته مع لشکر
آراسته و پیراسته نهضت فرمود نواب لاورخان را نیز همراه خود برد چنانچه معمول چنان داشت
که وقت کوچ و جنگ فیلاورخان بزرگ را بر فیل خاصه سوار کنانیده سواران پاگاه
خاص کوتل و جلوداران را گرد فیل داشته روانه میکرد خود بر اسپ سوار شده پیش سپاه با
وتوپخانه می خرامید و از آنجا فوجی بسرداری ونکٹ راو مشرف لشکر که در تنخواه بود
به هیبت جنگ طرف ساونور روانه کرد تا از حاکم آنجا بعبرت نمائی پیشکش لایق بست همدستانه

ودر بعضی قلعجات آن صلع ٹہانہا مضبوط کردہ خود بدولت در عرصۂ یک سال معاودت
بہ پٹن فرمودہ چندی آسودہ

ذکر فوج کشی مادہوراؤ کرت ثانی وتاختن نواب بہادر بمقابلۂ او در نواح ساونور وواقع شدن محاربات با دیگر کیفیات کہ در سن یک ہزار و یک صد و ہشتاد ہجری واقع شدہ آنکہ

چون مادہوراؤ کرت اول از ملک کرناٹک بالاگہاٹ بعد تقرر صلح بہ پونا مراجعت نمود در صوبۂ سرا ٹہانہ او بود قلعدار آنجا از تیاری لشکر نواب بہادر و تشریف بردنش بطرف نگر وبند ولبست آنجا ہراسان شدہ بمادہوراؤ مفصل حقیقت نگاشتہ بود واو ازین معنی تشویشی پیدا کردہ از جمعیت نواب پراگندگی خود دانست وبازبفراہمی لشکر و امرای خود پرداختہ عازم اینصوب گشت وبہ تسخیر قلعجات کہ در ضبط قلعداران نواب بہادر بود فوجہا را اطراف روانہ نمود نواب بدریافت فوج کشی مرہٹہ خود مع لشکر ظفر پیکر از راہ سیموگہ وبسواپٹن عبور جوی تنگ بہدرا نمودہ بطرف ہریہر وہرنی آمد واز آنجا برگردیدہ برسوادمیدک کہ بہ شکارپور مشہورست فرود آمدہ بود ومرہٹہ ہم بالشکر خود بعد تسخیر چند قلعہ بمقابلہ آمدہ بفاصلۂ دوکروہ مقام نمود روز دیگر سوار شدہ بمجادلہ رسید نواب لشکر خود مستعد ساختہ میدان رزم قایم کردہ ایستاد وپالیکار چیتل درگ ہم در آن مہم بالشکر خود ہمرکاب نواب بود چون مرہٹہ گرد لشکر نواب حلقہ زدہ از اطراف حملہ ہای مردانہ نمود غازیان بہ دلاوری تمام کوشش کردہ بدفع آنہا پرداختند وہمہ روز فرو گاہ را

قایم کرده شب از آنجا کوچیده براست طرف چرولی و انوٹی وچرا آمده پشت بجنگل داده
اقامت ورزید اما برای حفاظت لشکر بر فراز تبیر بها بنا ساخته توپخانه قایم کرده
مستعد و منتظر وقت عدو سوز نشست و مرہٹه از جابگیر شدن نواب خود از آنجا
برخاستن و بجای دیگر تاختن مجال نداشت و حاکم ساونور هم بمرہٹه سازش کرده
همراهش بود پس روزی چند هر روز جوق جوق سپاه از هر دو لشکر آمده در
میدان مرد آزمای داد جلادت داده هنگامهٔ رزم گرم داشتند و مرہٹه اتواپ و رندان
از دور بفراز کوهچه داشته بر لشکر نواب توپ اندازی می کنانید ازین سبب
اکثر تصدیع بحال مردمان بهیر لشکر نواب راه می یافت تا شبی نواب فکرے کرده
پنجهزار تفنگچی شست انداز و هزار و پانصد سوار دلاور وجانباز با چهار ضرب توپ
جلوی لمچهر منتخب کرده با خود گرفت و باقی لشکر بدرمه هییت جنگ بخشیی کرد و بنه وبست
خزانه و توشکخانه وغیره کارخانجات بتدبیر نواب دلاور خان برگماشته بعزم شبخون
برآمد و از پناه جنگل سخت بر توپخانه مرہٹه شتافت اما وقت منحوس و ساعت دشمن
کامی بود بسبب نا درستی راه که بعضے جا جنگل تراشیده میرفت تا رسیدن نزدیک
توپخانه مرہٹه در میدان شب بسر آمد و روز روشن شد پس سپاه غنیم از آمدن
لشکر نواب خبردار گشته گردش گرفتند و نعرهای بگیر و بکش بر داشته از اطراف
اسپان جهانده حمله کردند اگرچه نواب بقاعدهٔ درست قلعه سپاه بسته هرچند در
سر کردن اتواپ فرمان داد هرگز توپ سر نشد که آتش چون یخ فسرده گردید تا آنکه
خود بدولت از اسپ فرود آمده فتیله در دست خود گرفته توپ را آتش زد صریح
کمی کرد لاچار شده امید اتواپ گذاشت و سپاه منصوره چندی از شلک

بنا ؤیق بدفع اوشان پرداختند و حتی المقدور سعی کردند آخر لشکریان مرہٹہ بمشابۂ
زاغان سیاه هجوم آورده دوش بدوش درآمیختند تا جمعیت نواب پراگنده
شده رایگان جانهای خود در باخت و نکٹ راؤ دیوان کشته شد و علی زمانخان
زخمی گردید و بعضی از آنها بطرف لشکر خود به بهم رسانیدن اسباب جنگ برگشتند
و لشکریان مرہٹہ چون میدان بکام خود یافتند تعاقب ایشان کرده تا مقدور
دست از قتل و غارت بر نکشیدند و نواب بحکمت عملی از آن مهلکه برآمده مثل
آفتاب یک تنه در جنگل زیر درختی نشسته برفراز زمین دشمن کامی نظر غضب آلود
میکرد درآن اثنا از قضا طنبور نوازی مع طنبور وارد الوقت گشته بحضور خود بدولت
به ایستاد نواب سیدن او را مغتنم انگاشته وقت مساعدت طالع همایون
لشکریان خود انگاشته فرمان داد که طنبور نواز احسب الحکم چنان طنبور بنواخت که
صدا ایش در دلهای سامعان هیبت تا مرادی انداخت که بمجرد استماع آواز طنبور
اهل غنیم از بیم رسیدن کومک منهزمان همه اسباب و آلات غنیمت که بر داشته
بودند بگذاشته رو بگریز نهادند و نواب بقیة السیف لشکریان خود را جمع ساخته
در میدان رسیده بود که هیبت جنگ مع توپخانه و مردم بار و سوار بکومک نواب
یلغار نمود پس نواب باطمینان کلی لشکر گرفته عقب شان در تاخته بگولندازان
و تفنگچیان حکم داد تا بی محابا شلکها زده سر و پای های اسپان شکسته فتحیاب
گردیدند و غنیم توپ کشیده بعدم فرصت بر داشتن زخمیان و نعشان لشکر
خود پس پا گردید اما توپ همراهی نواب که بدست او شده بود کشیده برد چون
لشکر غنیم از نظر غایب گشت نواب بهادر همه مجروحان و نعشان لشکر خود را مع

مجروحان غنیم برداشته آورد و به رفوی جراحتها و التیام زخمهای آنها فرمان داده خرچ معقول بمرہم پٹی ہرکدام عنایت ساخت و غنیم بالشکر خود بسمت نبکاپور شتافته اقامت ورزید چونکه ایام بارش برسر رسیده بود غنیم ہمونجا چہاونی نمود نواب بہادر ہم ہمانجا مقام کرد و غنیم گوپال راؤ ناظم مرج را مع لشکرش در ہمون ایام برتنگال تباخت و تاراج اینطرف تنگ بہدرا روانه ساخت چون آونی گہاٹ ہوڑل عبور جوی مذکور کرده رعایا را غارت کنان و دیہات را آتش زنان رسید از پالیکار ہرپن ہلی وراى درگ و غیره مبلغ پیشکش بزور گرفته در تعلقات چتیل درگ رسید و شور و غوغای مردم آزاری درچارسوی کرناٹک درانداخت و دندانهای حرص را تیز تر از ناخن گرگ کرده باطمینان خاطر مطلق العنان گشته برسواد بدرگ متعلقۂ درگ مذکور اقامت داشته بود این خبر مفصل معروض جناب نواب بہادر گردید تا تمامی لشکر و اسباب ثروت را ہمونجا گذاشته خود بدولت فقط شش ہزار سوار اصطبل و نه ہزار سلحدار و چہار ہزار مردم بار و شش ضرب توپ ہمراه گرفته جریده بسبیل یلغار بلا اطلاع احدی درتاخت و به نشیب یوم بر آن جماعت اجل گرفته که غافل از حوادثات فلک دوار بود حمله دلاورانه کرده چنان تنلکها ریخت که ناگاه شیرازۂ جمعیت ظاہر و تاب و قرار باطن اوشان از ہم گسیخت که ہمچو اوراق جداجدا پراگنده شده برباد فنا رفتند و کسانیکه از اہل غنیم آلات جنگ بر زمین زده و اسپان گذاشته دست عجز و الحاح در پیش غازیان شمشیر زن برداشته دندان نما امان خواستند از جان رستند و سردار آن جماعه که نامش بالام قوم است دست جرأت و غیرت از اسباب شایان ریاست و سرداری آنچه که

موجود داشت با دیگر سامان که بغارت مردم آزاری بدست خود نموده بود برداشته

این مقوله بزبان حیرت بیان ادا نمود

هر کسی چیزی ز اسباب جهان برداشت است	من همین دل را ز اسباب جهان برداشتم

با چند مردم از یک طرف راه قلعه سر اگرفت اهل بهیروز نان لشکرش مع ذکور هم که شربت ضرب شمشیر غازیان نچشیده تشنه لب وادی گریز بودند چه پناه خندق قلعه سر اسیراب خاطر شده نیاسودند و بعضے از آنها بهزار حیله و تردد پای گریز را بر سر سرعت زده افتان و خیزان هر دم رادم و اپسین انگاشته بلشکر پوته فایز شدند نواب ظفرمند همه روز در فرودگاه لشکر مرہٹه بسر برده همه اسباب چه از خیام و اعلام آلات جنگ فراهم ساخته بر اسپان و فیلان و شتران غنایم آن لشکر بار کرده تتمه را که انبارهای افتاده بود آتش زده مراجعت به لشکرگاه خود نمود چون غنیم بر این دست برد مجاهدان وقوف یافت بیقین دانست که خود درین مهم جانبر نخواهد شد و گفت خدا نخواسته اگر نوع دیگر بعمل آید ناموس و لتمندی بر باد بی اعتبارے میرود همدران روزها قزاقان لشکر نواب به تبدیل لباس و تغیر لب و لهجه که در فن قزاقی و عدو فریبی شان کمال داشته بودند به کهی آوران لشکر غنیم پیوسته و به ایشان یک دل شده وقت قابو هنگامه رستخیز بر آن جماعه برپا ساخته نهصد راس اسپ و نوزده زنجیر فیل و نود مهار شتر غنیمت کرده آوردند و بی وسواس خاطر جانهاے کهی آوران را مشابه کاه تراش و داس از زمین قالب آنها در ربودند هر گاه که غنیم چون احوال لشکر خود بدین منوال خراب تر دید که با وجود انبوه کثیر شب یکجا نمی خسپید و روز از ترس جان از فرودگاه خود بیرون شتافتن نمی توانست علاوه برین بارش آن سال

طوفان طغیان برانگیخته و زمین از سیرابی چون دیدهٔ عاشق زار تر آمده و دست و پای مردم و دواب از برودت هوا حرارت طاقت جنبیدن گم کرده بودند و اکثر مردم به کثرت هوای سرد شبها چون یخ بسته شده در آغوش مرگ گرم خوابیدند و بعضی امرای دولتش ازین هول با پهابدامن اغماض جنگ کشیدند دل از دست داده بی نیل مقصود بعد یک سال و چند ماه بوساطت وکلای دانا مقدمه جنگ با وجود خرچ لکوکها زر و تاراجی لشکر به دو لک روپیه فیصل ساخته بدار المقر خود برگردید نواب مظفر و منصور بعد بند و بست آن صوب از راه نگر خوش و خرم معاودت فرموده بسرینگ پٹن فایز گردید معاً نواب دلاور خان به بهانهٔ بیماری رخصت گرفته بکولار شتافت و از انجا مع احمال و اثقال و زنانه و دیگر اسباب خانگی و غیره شباشب بموجب صدمهٔ از طرف نواب بهادر راه پایان گهاٹ سر کرده در ارکاٹ سکونت ورزید نواب بهادر باطلاع این معنی متحیر گشته تهانه خود را بقلیچ کولار روانه کرده در تصرف خود آورد ☆

ذکر فتح نواح کوڑک و بند و بست کلیکوٹ و غیره که در سن یک هزار و یک صد و هشتاد و یک هجری واقع شده آنکه

از هنگام سلطنت بیجاپوریان زمینداران این نواح مثل کرک واله و کلیکوٹ واله و غیره پیشکش شایان بدار السلطنت شاهی بمعرفت حاکم صوبه سرا میرسانیدند بعد آن بناظم دکن یعنی نواب آصف جاه مبلغ مقررهٔ کاه بلا عذر بنذر و عبور افواج عاید می ساختند و در آخر ایام نظامت آصف جاهی که بسبب خود نمائی و فوج کشی مرهٹه نواب موصوف از آنجا که از جنگ غنیم فراغت دست نمی داد اتفاق بند و بست

آن نواح نشد لهذا همه‌ها وقت را غنیمت دانسته خیره شده بودند و بی اندیشه بجای
خود با خداوندی میکردند و حکام صوبه سرا هم که از طرف ناظم دکن مامور گوشمال زمینداران
این نواح بودند بکار سرکار سستی نموده غافل می نشستند بلکه با خدر شوتها اغماض
صریح در باب پالیکاران می نمودند چون نواب بهادر ترقی کرده بزور بازوی شجاعت
و مردانگی همهٔ ایشان را زیر کرده بحلقهٔ اطاعت خود کشیده رام فرمان سامی و بندهٔ
تدابیر گرامی خود کرده بود بعد چندی به سبب فوج کشی مرهٹه بعزم تسخیر کرناٹک و مامور
بودن آنجناب در دفع ایشان باز زمینداران مذکور بجای خود با خیره شده سر بشورش
برداشتند و بقتل و غارت تھانه داران نواب که در آن نواح بودند پرداخته آنهمه ملک
در تصرف خود ها آورده بودند هرگاه مفصل این کیفیت بسمع مبارک رسید و از جنگ مرهٹه
بالفعل فراغت حاصل شده بود از راه نگر و ساحل دریا چون شهر بر زیان سمت آن
دشت آفت طشت بیابان خرامید و شش هفت صد کشتی های ماهی گیر را جمع ساخته
سامان رسد وغیره از راه دریا طلبداشت و خود بدولت مع سپاه بار و پیاده و توپخانه
بر سر آنجماعت یعنی چون اجل ناگهان وارد گشت اول بر پالیکار تعلقه بلکه در همون فرصت
تعلقات ملحقه پٹن را غارت کرده اموال و اسباب و مواشی رعایای سرکار می برد
و این معنی موجب منتشر حواس و سبب پراگندگی سکنا می شد و صورت جمعیت خاطر
و امنیت و آسودگی رعایا و برایا جز تنبیه و استیصال ایشان بنظر انور نیامد حملهٔ شیرانه کرده
بتاخت و تاراج بغیان همت گماشت چون پالیکار آنجا طاقت مجادله و مقابله
با این شیر خونخوار در خود نیافت قلعه را خالی کرده مع اسباب و وابستگان خود
مثل روباه به بیابان پناه گرفت و باتفاق کرگ واله مستعد بجنگ شد نواب

حیدر دل بمشاہدۂ این حال تھانہ گران در قلعۂ بل گذاشتہ بلا توقف عازم پیشتر
گردید و در اندرون دشت ہولناک چون پیلدمان قدم جلادت کشاد و متصل
موضع عقرب نار فیما بین ایشان جنگ عظیم و چقلش سخت رو داد چنانچہ در آویزش
اوّل سر رشتۂ استقامت و کار آزمائی از دست لشکریان نواب فرتن نزدیک بود بای
حال خود بدولت و بچند بہادران کار آزما از پناہ اشجار بر عقب مقہوران رسیدہ چنان
شمشیر آزمائی نمود کہ کارنامۂ رستم و اسفندیار بیادروزگار در داد و اکثر سردار و سپاہ
بغی از جان و مال خراب و پایمال شدہ رو بگریز نہادند و بعضے بہ پناہ لشکریان دولت
خداداد در آمدند و صاحبزادۂ بلند اقبال یعنی ٹیپو سلطان نخستین شجاعت ذاتی
خود کہ نمود ہمون روز بود کہ چہرۂ شجاعت را از والا تدبیر جلادت و دلاوریش سرخروئے
حاصل گشت آنچنان است چونکہ پدر جلیل القدر مع شجیعان چابکدست در تاختہ
جمعیت باغیان را زیر و زبر می نمود خود کہ ہجدہ سال سن شریف داشت بیاوری طالع
ہمایون سراغ جائیکہ لواحقان یعنی زنان پالیکار پناہ گرفتہ بودند و از رزمگاہ دو سہ
فرسنگ فاصلہ داشت و تراکم اشجار چون کاکل پرپیچ و تاب مشکمویان بود گرفتہ
بہ دو سہ ہزار مرد کارگذار صلابت شعار یلغار نمودہ راست بر سر ایشان رسید اگرچہ
محافظان ناموس پالیکار خبردار شدہ از بنادیق و سنان و شمشیر آبدار راہ آمد و شد بر بستند
الا شیران با صولت بیک حملۂ جہانگیری چہ دست آزمائی شجاعت نمودند کہ با دلوزۂ زال
از دل مادر زمانہ برفت آخر ناموس داران یعنی ننگ مردی خود را بر باد دادہ زیر چادر
زنان پناہ گرفتند و برخی از آن گروہ خود لباس زنان پوشیدہ از ضرب شمشیر مردان
کاری لرزیدہ سرنگون بر زمین افتادند بعضے کہ بی باکانہ دست و پا جنبانیدند بی نیل

مقصود از جان در گذشتند پس صاحبزادۂ بلند اقبال سر نیاز بدرگاہ ظفر بخش حقیقی بخاک منت سودہ مع ناموس بی ناموسان و دیگر غنایم بہرہ یاب مجرای پدر جلیل القدر گشتہ مورد عنایات و افضال گردید چون پالیکار خرابی حال ملازمان خود دیدہ سر بجیب تفکر و تحیر بود کہ ناگاہ تاراجی خانہ و اسیر گشتن ناموسہای خود شنیند دست تغابن بر سر خود کسیندے زدہ بحال تباہ مع چند خواص دست بستہ حاضر حضور شد و چون خادمان کمر اطاعت بر میان جان بستہ پرستار ام جلیل القدر گردید و جمیع امتعہ و امتعہ مع خزانہ و دندانہای فیل کہ تخمیناً بار پنجاہ شتر فراہم کردۂ آبا و اجداد پالیکار مرقومہ بود یکبار بنظر فیض اثر گذرانید نواب بہادر بحال زنہار خواہ نظر فیض و نگاہ پرورش مبذول داشتہ ہمراہ خود گرفت و ناموسہای او را مع تعلقہ باز باو بخشید و بامنیت رعایا و آبادی ملک تاکید آکید فرمودہ پیشتر نہضت نمود چون کرک والہ بخرابی و تاراجی پالیکار تعلقہ بل اطلاع یافت بلکہ بچشم خود مشاہدہ کرد ترسید کہ عاقبت کار خود چہ خواہد شد پس در فکر خودداری در افتادہ اطاعت نواب مصلحت وقت و صلاح کار خود انگاشتہ مطیع و منقاد گشت و زر بسیار مع تحایف آن دیار نذر گذرانیدہ داخل زمرۂ زنہار خواہان شد تا نواب بہادر در قلعۂ مڑکرہ تہانہ مستحکم گذاشتہ ملک برا و مسلم داشتہ پیشتر نہضت کرد علی راجہ حاکم کنیانور کہ از قوم اہل اسلام بود و آن قوم اماپلہ می نامند از تسلط رئیس الاسلام رضامند و خوشدل گشت و در اطاعتش ترقی دولت خود دانستہ رجوع آورد و بجمیع امور تایید نواب ہمت گماشت نواب بعنایت بیغایت تسلی بخش خاطرش گردید چون حاکم مذکور واقف راز آن ملک بود لہذا بجود متفق ساختہ متوجہ بند و بست نواح کلیکوٹ شد و سرکشان آنجا را کہ از قوم نایمار

سخت سرکش و تهورمنش بودند بزور بازوی شجاعت و تدابیر عدو مال مسخر کرده بعضی ها را
به قتل رسانید بعضی ها را الطوق و زنجیر مقید ساخت و پالیکار چرکل را نیز زیر ساخته
متصرف ملک و مالش گردید چون او زنده بدست نیامد و کشته شد پسرش را که هفت ساله
بود اسیر کرده به نسبت فرزندی خود عزت بخشیده ایاز خان نام نهاد و دیگر برادرانش
هم بودند حاصل کلام چون بمحاصرهٔ قلعهٔ کلیکوٹ همت گماشت سرگروه آن قوم دید که
کار بندوبست دولت خود رو بخرابی آورده و همه ملک و مال تصرف غازیان لشکر نواب
بهادر رفته نه یارای جنگ و مقابله و نه پای گریز از آن معرکه لاچار شده و کلا را با تحایف
و سامان آذوقهٔ لشکر و زر پیشکش فرستاده عذر جرایم خود خواست نواب بمقتضای مصلحت
وقت وکلا را بحضور طلب داشته سخنان عتاب آمیز ارشاد فرموده از قولنامه طمانیت
خاطرش سرفراز ساخته طلبید بعد ملاقات از جان و مال امان بخشیده از خطای
او درگذشت لاکن ملک از دست تصرف او برآورده فقط در ماهه معقولش
مقرر ساخته فارغ گشت چون این خبر در اطراف آن نواح شایع شد که نواب
بهادر زنهار خواهان را در ظل دولت همایون خود پرورش می سازد و بغیان را بزور
بازوی شجاعت خود چنان برانداز و تاراج می کند که نام و نشان آنها بلکه اولاد
و خویشان آنها از صفحهٔ هستی ناپدید گردد بنا بر آن نایمار و ماپله ها حلقهٔ فرمان برداری
در گوش دل صدق منزل انداخته کمر عبودیت بر میان فدویت بر بستند پس از آنجا
نواب بهادر تا کچی بندر رونق افزا شده مبلغ خطیر از سکنای آن نواح گرفته
تمامی نایمار را زیر حکم خود در کشید و راجهٔ ملیوار از دست برد غازیان شیر صولت
و شیر سیرت اندیشناک گشته به بیم تاراجی ملک و دیار خود بیبت و دهشت زنجیر

فیل

فیل و هفت لک روپیه نذر فرستاده از آن طرف برگردانید نواب فتحیاب قریب وسال ونوبخش
آن سمت بود و بدلدهی نایاران اطراف کوهستان وسکنای آن نواح کومیتو وغیره پرداخته سرافرازخان
موصوف سردار دلیر را بصوبداری آن نواح مقرر کرده فوج گران متعینش نمود و تنبیهه دیگر سرکشان وشرارت
کیشان آنصوب تاکید فرموده به بندوبست پالیکاران ذند کل همت گماشته بود ؛

ذکر فوج کشی ترمک راؤ ماماکه خال ما دهوراؤ بود بر بلاد کرناتک بالاگهاٹ و رسیدن چشم زخم عظیم و صدمهٔ مستقیم بر لشکریان نواب بهادر در میدان کوه چیرکولی که شمالی و کروهی سرینگپٹن است و آخر الامر ناکام رفتن او به پونا و ذکر محاربات که در آن آوان روداد آخر سن یک هزار و یک صد و هشتاد و دو هجری آنکه

چون مادهوراؤ از مهم اول و ثانی مایوس برگردید و بر نامرادی خود ندامت ها می کشید که آخر بهمین کاهش مرض خفقان عارض شده جان خود درباخت و نارا این راؤ برادرش قایم مقامش گشته چندی در ضبط ونسق خود بوده پس آن که خار خجالت مایوسی بالاگهاٹ در دل او هم می خلید بنابر رفع تشویش و کاهش خود فکری دقیق بکار برده ترمک راؤ ماما خال خود را بایک لک و بیست هزار سوار و پیاده و یک صد ضرب توپ پلپهٹر تسخیر این ملک روانه ساخته خود به ستارا شتافت چون ترمک ماما رخصت این حدود دریافت کوچ بکوچ طی مراحل و قطع منازل کرده در رسید و چون تنگ

بهدرا عبور نمود تا همه پالیکاران آن نواح یعنی مرارا و چیتل درگ و اله ورتن گری والهٔ مڑکلیسی اله وگهٹ کمیر پالپه و اله وغیره که از دست غضب نواب بهادر امان یافته بودند بیکبار با مرهٹه سازش کرده هر کدام خدمات نگهبانی لشکرش و همرسانیدن غلات رسد بذمهٔ خود ها گرفته رسیدند و حاکم ساونور و کڑپه نیز همون طریق پیمودند پس ترمک ماما از آنجا بیشتر کوچیده بعضے قلعجات متعلقه پٹن را که بے مرمت بود و تهانه مستقیم نداشت تسخیر کرده بتصرف خود آورد و سمت پٹن در تاخت و دست ستم بتاراج و یغما و خرابی رعایا دراز ساخت و لشکریانش اکثر دیهات و تعلقات آنچنان خراب و بی چراغ نمودند که تا حال آباد نگشت و در هر بومی که لشکر بومیت اثر آن خانه ویران یک روز فرود آمد سالها ویران افتاده مسکن جغد و بوم گشت و هر زمینے که یک دو ساعت افواج غارت امواج آن مردم آزار توقف می نمود از زیر زمین نعرهٔ الامان و صدای الحفیظ بگوش زمان و زمانیان میرسید چون او صحرای آن نواح را از وجود شیر و شنزره صفت خالی یافت بیباکانه قدم جسارت بر کشاده تلف اموال و اثقال سکنای بالا گهاٹ همت گماشت چون نواب از عزم غنیم و تاختن او در آن نواح وقوف یافت مع لشکر و سامان جنگی از آنجا مراجعت کرده بسر رنگ پٹن رسیده و بعد بند و بست آنجا کوچیده از راه چن پٹن سمت جنگل ماگڑی درگ باین اراده که هرگاه مرهٹه بمحاصرهٔ دار السلطنت پٹن همت گمارد خود از عقب او در تاخته او را از پیرسازه آمده پناه گرفته در انتظار فرصت بود که ترمک از رسیدن نواب بهادر طرف درگ مذکور خبردار گشته مع توپخانه و لشکر عازم آن سمت گردید نواب بهادر از نمیعنی آگاه شده شبا شب بر هراول لشکرش زده داخل کوه مسیلکوٹه گردید روز

دیگر غنیم نیز از آنجا برگشته میل کوٹه را محاصره کرده رزمگاه آراست نواب بهادر روز اول باجمیع سپاه بار و توپخانه بر آن جماعة تاخته بتوپ اندازی و تفنگهای بنادیق از پیش رانده رزم گاه را از وجود اهل غنیم خالی ساخت اما از دور گردش محاصرهٔ لشکر ترمک بود تا نواب بهادر پانزده بیست روز کوه مذکور را قایم کرده هر روز در شکست اعدا تردد شایان می نمود آخر الامر چون رسد غلات و آذوقه لشکر کمی کرد و دانه و کاه بهم نرسید عزم مراجعت دار السلطنت پٹن مصمم داشته وقت شب از عقب کوه مذکور جنگل تراشیده توپخانه را همراه میر علی رضا خان روانه ساخته خود مع سوار و مردم بار بمقابلهٔ لشکر غنیم شتافته از زیر دامن کوه صفوف آراسته حشمت صف را بچشم غنیم نمایان ساخته راهی گردید چون راه عقب کوه ناصاف و نشیب و فراز و غار و مغاک بسیار بوده توپخانه زود از آنجا گذشتن نتوانست تا آنکه بمحنت شاقه تا دو سه فرسنگ راه طی گشته بود جنگل هم آخر شد و شب هم بسر آمده روز روشن گردید نگهبانان راه بغنیم خبر رسانیدند که توپخانه نواب سمت پٹن میرود او بمجرد استماع این خبر تمامی افواج را بواپس گرفتن توپخانه تاکید کرده روانه ساخت و خود هم عقب در تاخت نواب بهادر چهار پنج فرسنگ راه طی کرده متصل قریه گری گوڑه که ایسانی پٹن سه چهار فرسنگ فاصله دارد رسیده بود خبر شنید که غنیم بر آتشخانه سرکار چون سمند جان نثار یورش کرده بلکه همه کارخانه عدو سوز بر گرفته فوراً برگردید بایلغار صف سپاه اعدا را که گرد توپخانه بمثابهٔ هدف توده قیام ورزیده بودند از یک طرف شکسته پراگنده ساخت بتوپخانه پیوست و راست از آنجا بلا توقف سواران را در قلب داشته میمنه و میسره و هراول و چنداول از جوانان بار و پیاده و اتواپ قایم کرده تفنگ بازنان سمت

دار الریاست خر امید هر چند جوق جوق از لشکر غنیم سپاهیان جهانده به شکست صفهای
مردان حصار بند سعی می کردند اما از شلک های تجربه کاران روی مردانگی خودها را
سیاه ساخته مایوس بر میگردیدند درین اثنا هفت هشت ضرب توپ ملچه بر بند
موتی تالاب قایم کرده راه سلامت و عافیت بر لشکریان نواب مسدود کرده از آنجا
توپ اندازی می نمود و از صدمات گوله اتش اهل هیبر نواب زیر و زبر گردید پس
نواب بهادر چند جوانان دلیر و دو ضرب توپ همراه خود گرفته به تردستیان
و کوششهای نمایان بعدم فرصت برکشیدن القواب و پیمودن راه صواب
چون قضای ناگهان بر سر ایشان رسیده بیک حمله رستمانه اضراب غنیم معه صنادیق
سرب و باروت و غیره بدست خود نموده قیام ورزید چون تمامی لشکر و توپخانه
رسید برای تناول حاضری همونجا چندی توقف ورزید اگرچه اهل کار دانا
و اعیان دولت کار آزما عرض کردند امروز همین جا اعلام نصب کنانیده خیمه ها
بر داشته سکونت ورزیده صبحی باطمینان کلی داخل دار السلطنت باید شد اما از آنجا که
فلک دوار همیشه بر یک وتیره نمی گردد و کارگذاران قضا و قدر مدام بر یک دستور کار بند
نمی شوند وقت زوال دولت خداداد در رسیده بود الحق روز بد هرگز کسی نیک
نخواهد دید و شب گور احدی بخانه نخواهد خسپید و آنچه که قضا در ازل قسمت مقرر کرده
قدر را جز تقدیمش بر وقت موعود چاره نباشد عرض دانایان قبول رای والا
شان نیامده از آنجاست که گفته اند **بیت** چون زوال آید بکس بند د جنون راه خرد
عقل نیک اندیش می سازد کمی در روز بد سر رشته حزم و احتیاط از دست داده
بعد فراغت از اکل و شرب ماحضر راست برخاست و لشکر آراسته راهی گردید

افواج غنیم کہ بحساب مور و مگس بودند گردش ہجوم کردہ کوشش می نمودند چون
متصل کوہ چرکولی رسید از قضا گولہ از توپ غنیم کہ از دور می پرانید در قطارہای
شتران بان بردار صدمۂ عظیم رسانید پس در آن چپقلش مردم بانہا افروختہ شدہ بر اہل
بہیر ہنگامۂ رستخیز گرم ساخت و از آنجملہ بانی پریدہ بر صندوقہای سرب و باروت
در افتادہ آتش افروزی نمود و طوفان دخانش کہ اوج گیر گردید بسیاری از لشکریان
کوہ قیام را معلق برہوا بردہ سرنگون بزمین انداخت چون قضا و قدر شیرازۂ
جمعیت اعدا شکن را بدین بہانہ از ہم گسیختند قزاقان غنیم قابو یافتہ چونکہ عروس
بخانۂ داماد بنجر امد جرات پرداز شدہ درخزیدند اگرچہ لشکریان نواب بہادر از شمشیر و
تیر و تفنگ دست آزمائی میکردند اما ہیچگونہ روی بہروزی و فیروزی ندیدہ زیر دست
گردیدند و لبان صابران بر مہر گروہی کہ از دست اہل غنیم میرسید صبر کردند و لالہ میان
خویش خاص شہباز صاحب ہنگامۂ قیامت بر آنجماعت برپا ساختہ داد مردانگی و
شجاعت دادہ جام شہادت نوشید و میر علی رضا خان و علی زمان خان و دیگر اعیان
اسیر شدند و اکثر سپاہیان از سوار و پیادہ از آن معرکہ گریختن ننگ مردی دانستہ
حتے المقدور کوشش کردہ سرہای خود ہار وقف تیغ و نیزہ جلاد ساختند و لیسین خان
ونبٹی گدری رفیق باتوفیق کہ ہم وضع نواب بہادر بود در صف اعدا خود را نواب بہادر
وانمودہ جرعہای شربت ضربت شمشیر زیادہ از طاقت تشنگی مردمی نوشیدہ بر فرش
زمین آسود نادان او را نواب حیدر دل تصور رید ہ بشادکامی برداشتہ نزد ترمک
راؤ رسانیدند پس ہمہ اسباب شایستہ و سامان بایستۂ لشکر کہ بچندین محنتہا
فراہم شدہ بود تاراج و پایمال سم ستوران غنیم و کارخانجات درست و توپخانۂ مستعد

اعداشکن جزو کل بدست غنیم درافتاد نواب بهادر بزبان حق بیان خود این مقوله ادا فرمود

رباعی

گرکار تو نیک است بتدبیر تو نیست	ور تدبیر بداست هم بتقصیر تو نیست
تسلیم و رضا پیشه کن و شاد بزی هم	جز نیک و بد قضا به تقدیر تو نیست

هرکوه چرتولی سوار شده برآسیا سنگی چون شیر دم خوار ایستاده نظر غضب آلود بر دست برد وحشی سیرتان اهل غنیم اطراف و جوانب گماشته نظاره ترک و تازی بی ادبان می‌نمود غازی خان بید در آن وقت حاضر حضور شده بود بجد و کد بسیار از آنجا برداشت و بچهار ده سوار چست و چالاک از آن مهلکه بیرون آورده بدار الامن پٹن رسانید امّا نواب بهادر بمفارقت صاحبزاده رستم نهاد که در آن چپقلش از آن جناب جدا شده بود تاب جان و قرار دل از دست داده در مضجع قادر ولی پیرزاده که الیسانی قلعه متصل بر ساحل جوی کاویری واقع است تشریف داشت و میر اسمعیل خان را که قلعدار بود از رسیدن خود خبردار ساخت قلعدار مذکور بند و بست واقعی قلعه کرده منتظر تشریف فرمائی نواب بود چون وقت عصر صاحبزادهٔ والاقدر طالع یاور با دو سه سوار بلباس قزاقان لشکر غنیم صحت و سلامت رسید نواب از دیدارش جان تازه یافته داخل قلعه گردید و در گنج زر و گوهر کشاده هرکس که از سوار و پیاده بسلامت جان از آن مهلکه میرسید او را پانزده مشت زر میداد و کسی که مع اسپ و سلاح حاضر میگشت سوای خلعت پنج مشت زر باو می‌بخشید آری رباعی

فریدون فرخ فرشته نبود	بمشک و عنبر سرشته نبود
زداد و دهش یافت آن نیکوئی	تو داد و دهش کن فریدون توئی

اما محمد علی کمندان چون احوال لشکر خود بدین منوال دید و بصحت و سلامت و نوع دیگر ذات والاصفات و قوی نداشت جان خود در باختن مقرر کرد و مضمون این مطلع مخمس بر زبان خود میراند مطلع مخمس

دم بهر دی میزنم تا در تن من جان بود | جان چکار آید اگر در مردیم نقصان بود
روز رزم اندیشه کردن کار نامردان بود | ترک سر کردن بمیدان شیوهٔ مردان بود

مشکل است این کار اما پیش مرد آسان بود

به دلاوری تمام مردان همراهی خود را با دیگر ملازمان حیدری جمع ساخته بر کوه مذکور سوار شده از پناه سنگها بی آب و طعام با وصف برداشتن سته زخم تیغ دل از دست نداده تا شبانگاه نبرد آرا گردید و بسیاری مردمان غنیم را از تفنگ های بنادیق بخاک عدم در انداخته برابر ساخته بود و هر کس از لشکریان نواب بهادر که سلامت بود بهر حیله خود را بجمعیت کمندان شجیع رسانیده کوشش مردانه می نمود ترمک بر جوانمردی و دلیری خوش گردیده معرفت محمد یوسف کمندان ملازم خود قولنامه فرستاده وقت شب مع سلاح کمندان شجیع را با سپاه از کوه فرود آورانیده از طرف خود ضیافت او نمود اما صلاح همراهیان گرفته گرد شان چوکی ها نشانید و کمندان ترمک بر حسب اشارهٔ سردار خود هر چند در باب قبول کردن نوکری مرهٹه بانواع لطایف الحیل ملتجی گشت و به سخنان نرم و گرم ترغیب نمود کمندان شجیع باقبال این معنی نپرداخته اقرار دلفریبی او چنان کرد که اگر زمانه فرصت دهد یکبار به پٹن رفته بعد التیام زخم مع وابستگان حاضر شده حسب حوصله خود خدمت بجا آورده خواهد شد پس شبی بگر از آنجا رهائی یافته

بایکهزار و ششصد کس سمت پٹن راهی شد از قضا در اثنای راه دو هزار تلنگچی مرهٹه که از لشکرش بفاصلهٔ دو فرسنگ بطور پیش منقلای معسکر بله پایه بنادیق بسته بفراغت تمام بر بستر ها دراز شده بودند کمندان شجیع فرصت غنیمت یافته مع مردان بی سلاح در افتاده از سنگساری سرهای ایشان شکسته و سلاح آنها تمام برداشته شلک ها زده نزدیک قلعهٔ پٹن رسید و بر سلامت ذات نواب بهادر واقف شده فایز حضور گردید نواب بهادر از رسیدن او که شیوهٔ حلال نمکیش دریافته و تردد شایانش از صدای شلک های بنادیق گوش کرده بود شکر حق بجا آورد و زندگی آن شجاعت منش را قیام دولت خود انگاشته او را بسینه کشید و بخلاع و انعام شایسته سرفراز ساخته از کارخانهٔ سرکار بنادیق درست و طیار برآورده با وسپرد و اطراف قلعه تبیرها بنا ساخته القواپها قایم کرده مستعد نشست و هر روز نگهداشت مردان جنگی و فراهمی سامان رزم مقید و مامور بود علیم ظفر مند اسیران لشکر نواب را بصوبه سرا روانه ساخت مگر میر علی رضا خان را که اول بقرار و مدار بسیار نوکری مادهورا و قبول کرده بحکومت گرم کنده مامور شده بعد آن بواسطهٔ برادری باز بنواب بهادر رجوع گشته از ناظم پونه برگردیده بود در و بروی خود طلبیده سخنان رنجش و کلمات نامعقول شنوانیده مقید روانهٔ پونا ساخت و لیسین خان مذکور را بصدق تمام نواب حیدر دل تصور دیده بخیمهٔ علیحده داشته بدلاسا و تسلی خاطرش می پرداخت و در باب طلبداشتن بستگان و صاحبزادهٔ بلند اقبال التماس ها می نمود آن مرد دانا که بمحض پاس نمک و دادار تصدیع خداوند نعمت خود که هزاران هزار بنی نوع بشر در ظل حمایت و حفاظتش پرورش می یافتند نشده صعوبت معرکهٔ گرم و سرد زمانه بر جان خود گوارا داشته بود

از سخنان دلدہی تربک در دل می خندید و ہیچ جواب نمیداد چون در عرصۂ ہفتہ
عشرہ بر سلامت ذات نواب و فراہم ساختن افواج و اسباب احتیاج و آلات
احراب و اضراب و استحکام قلعہ وقوف یافت دانست کہ خان اسیر یکے از فدائیان
نواب است پس بر نادانی خود نادم گشتہ متوجہ تسخیر قلعہ شد و مورچال و صلابت
کوچہاد وانیدہ توپ اندازی آغاز نہاد و چنان صیت فیض بخشی و صدای داد و
دہش نواب بہادر در لشکر تربک شایع شد کہ اکثر مردان کاردان و شجیع کہ بہ کساد
منزلت و کسر شان اوقات خود در آن لشکر بسر میبردند مع اسپان و سلاح خود
رسیدہ در سلک ملازمان نواب منسلک گردیدہ مستعد گوشمال عدو شدند چونکہ در
عرصۂ قریب دہ دوازدہ ہزار مردم بار و سوار فراہم شدہ بود و نواب بہادر بتالیف
قلوب ملازمان چنان نمودہ کہ ہر یک بجان سپاری صدای رستمانہ و دم از اولا
غیرتی می زد شبے محمد علی شجیع موصوف را طلبیدہ فرمود کہ غنیم شوخ و بیباک شدہ
جراءت پرواز است گوشمالیش بذمۂ ہمت خداداد خود قرار دادہ ایم چہ مصلحت است
آن شجیع کار آزما سرانجام این مہم بذمہ کاردانی خود گرفتہ جریدہ بدہ ہزار تفنگچی از دروازہ
میسور برآمدہ عبور جو کردہ از پیادہ دیوار ہای سوار بیٹھہ گذشتہ بر سر اعدا کہ متصل عیدگاہ
شش ہزار پیادہ پالیگار چیتل درگ و دو ہزار پیادہ ہمراہ او مع چہار ضرب توپ و ہزار
سوار جای را قایم ساختہ بودند در تاختہ از سنان و شمشیر بسا خفتگان از بساط
زندگی برخیزانید و بیداران غنودہ طالع بخاک عدم بخوابانید بقیۃ السیف را اجازت
سوار و پیادہ اسیر کردہ دست بر پشت چنبر نمود و آلات حرب و ضرب جا بجا کہ معمول
بر سر ایشان بر داشتہ مع اسپان و توپان روانہ حضور ساخت و خود ہم رسیدہ تا دو ساعت

سکونت ورزیده صبحی فتحیاب برگردیده در گوالدمرا راؤ زرد و زار برگشتند نواب بهادر
ازین فتح قرین مسرت شده شادیانهٔ طرب نواخته و توپهای خوشی سر کرد سپس
ازان غنیم زور آور بلا وسواس شمالی کوه کری کته بر نهرجوی بتیری وسیع و مستحکم که
بمورچهٔ خاص نامزد بود بنا کرده اتواپ ورانداز در آنجا قایم کرده بگوله اندازی منجنیق برای
اکثر مردمان قلعه را تصدیع میداد کمندان شجیع بمشاهدهٔ جرات بی ادبی و مردم
آزاری غنیم غضبناک شده کرات و مرات بحضور نواب عرض کرد اگر اجازت شود
بر مورچهٔ خاص ترمک هنگامهٔ رستمانه برپا ساخته اهل مورچه را هزیمت میدهم و صدمهٔ
عظیم بریزش تیر و تفنگ بحال سپاه غنیم لئیم میرسانم نواب بهادر ازین معنی اندیشناک
شده نظر بر افواج کثیر غنیم کرده اگرچه او را ازین عزم باز داشت اما او بجد و کد بسیار
بحکم آنکه دل شجاعت پیشگان تا انهدام بنیان هستی اعدا چون سیماب بیقرار می ماند
رخصت گرفته با سه هزار جوان بار و هزار پیادهٔ کرناٹکی وقت شب کوچیده فقط با سامان
جنگی آراسته هوسلی راهی شده بفاصلهٔ دو فرسنگ عبور جوی کرده به پناه بیابان
از بالای مواضعات کرگاول و ارگرا سمت کوهچهای هرور آمده راست از عقب
به تمهید تبدیل اهل مورچه تیک تک پا رسید و مردمان غنیم لعینی نگهبانان آنجا از شهرت
تبدیل منقلا خوش گردیده منتظر بودند چونکه کمندان شجیع بخت یاور و طالع رامددگار
یافت و از راه عدو فریبی بخواهش قلبی خود پیوست بلا اندیشه اندرون بتیری
داخل شده همت جهانگیری صرف کرده فرمان داد تا همراهیان او یورش کرده
حقهای آتش عدو سوزی بر سر نخوت ایشان شکسته دمار خیرگی از روزگار آنها
برآوردند و سرهای محافظان مورچه و کمین داران صلابت کوچه به تیغ بیدریغ

بریده توده توده جمع ساختند و توپهای کلان را زیر زمین پنهان کرده ضراب
جلوی یعنی خورد که سبک و شایسته بود کشیده بحضور روانه داشته فارغ گشتند اگرچه غنیم
باطلاع این معنی در ساختن و باز بقایم کردن مورچه و دفعه سپاه منصوره کوشش
نمایان و حملهای شایان نمود اما کاری نکشوده دست برسر از آنجا مایوس برگردید
کمندان شجیع بر دشمنان ظفر یافته پیش از طلوع آفتاب صلابت کوچه و مورچه
شکسته بخاک برابر ساخت و اسباب وغیره را آتش زده سرخرو بحضور رسیده
خطاب فرزندی یافته و از زبان اعلی و ادنی صداهای آفرین و تحسین شنید
چون ترمک خرابی حال و بی جراتی لشکریان خود به نوجه دید از فکر موچال و آراسته
نساختن و تاراج تعلقات اطراف همت گماشته پنڈارهای افواج را منتشر
ساخت و خود با تمامی لشکر بمیدان چهتر را ه صوبه سرا اقامت داشته و روزیکه
عید هنود بود باراده اشنان یعنی غسل در جای سنگم هردو که نزدیک لعل باغ است
غنیم مع دیگر سرداران سوار شده از راه طرف مشرق کوهچه کری کٹه راهی گشت
نواب بهادر از این معنی خبردار گشته مع لشکر خود بیرون قلعه شتافته بربانا منڈف
قیام ورزیده و صاحبزاده عالیقدر را با تمامی سوار در پناه دیرهای کرنکول که آنطرف
جواست در کمین داشت و کمندان شجیع را مع غازی خان دلیر و جانباز بچهار هزار
تفنگچی و چهار صد قزاق و چهار ضرب توپ برای عبرت نمائی بطور پیش منقلا
جنوب رویه کوهچه مذکور روانه ساخت چون سواری غنیم فایز جو گردیده در آب
بازی و شناوری مشغول گشت و لشکر جنڈا و لیش که عقب خرامان خرامان می آمد میرفت
کمندان شجیع در نهری خشک تفنگچیان را مع توپها نشانده بجان و لیر اشاره ساخت

آمد جانباز بدو ستہ صد مرد کارساز بر آنجماعۃ تاختہ روباہ بازی و حیلہ انگیزی نادانان را تعلیم شیری نمودہ کشان کشان بر روی آتشبازان کار گذار آورد و سواران خود را منتشر کردہ پس بکمین داران پناہ گرفت بغتۃً تکمندان شجیع انگیز کردہ بشلکہای توپ و بندوق صفوف اعدا را شکستہ بسیار ہا را بمطمورۂ عدم فرستاد و در آن زد و خورد دو سہ سردار آنطرف مقتول شدند فیل نشان و فیل نقارہ سقط گردید چون جمعیت اعدا منتشر گشت غازی خان و صاحبزادۂ والاقدر فرصت وقت غنیمت یافتہ اسپان جہاندہ بکسان منہزم درآویختند و تا مقدور دست شجاعت از قتل و غارت بر نکشیدند و تا نیم فرسنگ پی مقہوران تاختہ چہار پنج ہزار اسپ و دو ہزار مردم بدست آوردہ بار دیگر با غنایم بسیار مراجعت نمود ترمک ازین خبر زرد و زار شدہ بر جیع القہقری با پارچہای تر و لب خشک بر گردیدہ سواد موتی تالاب را مضرب خیام خود نمود نواب بہادر برین فتح نمایان آثار بشاشت ظاہر ساختہ سجدات شکر بدرگاہ واہب متعال ادا کردہ شادیانۂ طرب نواختہ داخل قلعہ گردید حاصل کلام ہر روز بازار زد و خورد و کوفت و کافت مردان شجیع گرم بود اما اکثر اوقات لشکریان غنیم ہزیمت یاب می شدند پس غنیم از جنگ غازیان دست بر داشتہ بتاخت و تاراج بلاد پایانگھاٹ یعنی جنوبی پٹن کہ در قبضۂ تصرف نواب بہادر بود و عبارت از کو میتور و پالگھاٹ و دہاراپور و ڈنڈکل است بسببی کہ او شنیدہ بود کہ سامان رسد غلات وغیرہ از آنطرف ببدرقۂ نایارو ماپلہ ہا بہ لشکر نواب میرسد و ملازمان نیز از سوار و پیادہ در آنجا فراہم شدہ جوق جوق داخل لشکر میشوند ہمت گماشتہ در تاخت و طوفان بلا در آن سرزمین برانگیختہ تمامی آن نواح را چنان خراب و ویران ساخت کہ ہر

که هیچ کاه و سبزه تراز زمین بر کندیده شد و شاخ و برگ اشجار آن صحرا دست تطلم
کشاده بدرگاه خالق جان بخش امان میخواستند با این قلعداران آن سمت
هر هر قلعه را قایم کرده باستقلال تمام میکوشیدند چون ترمک به پایان گهاٹ
شتافت نواب خود بدولت عزم جزم بآن سمت داشته مستعد گردید بلکه اعلام و خیام
خاص در میدان کوهچه مذکور نصب کنانید در آن حین کمندان شجیع عرض کرد که
تشریف فرمای حضرت از دار الریاست بالفعل مناسب نیست مبادا که فتنه از نجا
برخیزد زیرا که معاندان دولت و اقبال از حد حساب تجاوز کرده و دولتخواهان جانسپار
بس کمیاب اند اندیشهٔ دور و دراز باید فرمود فدوی حسب طاقت و مقدور خود تردد
کرده در فدویت و جان سپاری سر مو قصور نخواهد نمود و صاحبزادهٔ بلند اقبال را با
تمامی سوار و قزاقان در ضلع بارمحل باید داشت نواب بهادر با قبال این معنی پرداخت
با شش هفت هزار سوار که همین قدر فراهم شده بودند صاحبزاده را سمت بارمحل
روانه ساخت و کمندان شجیع چهار هزار مردم بار و دوازده هزار پیاده کرناٹکی و شش
ضرب توپ عقب لشکر صاحبزاده نهضت کرده بر گهاٹ راهی کوٹه هر دو لشکر در
پیوستند و صاحبزاده با جمیع سوار در میدان کاویری پٹن اقامت ورزید و کمندان
شجیع با فوج خود به کشنگیری سکونت داشت در آن اثنا خبر رسید که چهار پنج هزار
سوار غنیم حسب الحکم با اسباب بسیار و دواب بیشمار که در ملک بالاگهاٹ و پائین گهاٹ
و از لشکر نواب غنیمت یافته بودند مع ساهوکاران لشکر شیخ فو سرمایه زر و گوهر از
گهاٹ پتور آمده از راه تریاتور و وانمباڑی گذشته کتل کرنپات عبور کرده عازم
پونه اند بمجرد استماع این خبر کمندان شجاعت اثر با پانصد جوان بار و سه صد چیٹی کار

و هزار پیاده از راه کنکندی پاله که پالیکار آنجا از نواب بهادر رجوع بود شباشب بر آمده گهاٹ تبل پلی عبور کرده بر راسته کرنیات دامن کوهی که سر راه غنیم بود گرفته قایم گشت و بالای گهاٹ مذکور که داخل سرحد ارکاٹ است و ناظمش در آنوقت به ساوش نواب بهادر بود و نیز کداران دروازه گهاٹ هیچ امر مانع و قتش نشدند چپتی کاران آفرستاد تا آنها دروازه گهاٹ را که به برج و باره آراسته بود گرفته آسوده بودند قضارا روز دیگر قزاقان غنیم با وفور سامان و گله گله گاوان و طویله طویله اسپان بلا اندیشه چونکه شکار از خود بر مطلع بر سد میرسیدند کمنداران با خبر از رسیدن آنها خبردار شده به کمین داران گهاٹ هم آگهی بخشیده بجای خود مستعد و سرگرم کار گردیده تا هراولی جماعه متصل دروازه گهاٹ و چند اولی برابر کوهیکه خود آنجا قیام داشت رسید چون شیر غرّان بر عقب شان حتی تا بلا توقف شلک ها از دو مجرد آواز شلک کمین داران گهاٹ از پیش حمله کرده طنبورها نواخته دویدند و به سنان و شمشیر در پیوسته سینهٔ دشمنان را چون پنجرهٔ مشبک ساختند و عقب نیدگان پشت و پهلوی اعدا را از تیر و تفنگ و نیزه شکستند چون سران سپاه راه سلامت تنگ تر از چشم فیل دیدند بشتر دلی تمام تاب ضرب مردان جنگ آزما نیاورده فقط از جان خود در غار و مغاک درخزیدند کمنداران شجیع هر دو جماعت خود را جمع ساخته جمیع اسباب کسان منهزم و اسپان و گاوان مع خریطه های طلا و نقره بسته بسته بر سر اسیران بر داشته از گهاٹ تبل پلی ببدرقه پیادگان کرناٹکی روانه لشکر گیری نموده خود هم بجابر آنگیری که از زیر گهاٹ بود قیام ورزیدند چند سوار غنیم که عقب همه ها بودند وارد شدند و اندک جماعتش دیده گردش گرفتند و از دور توار اولی میکردند بعد دو ساعت کمنداران شجیع راست برخاسته از پناه خار بند بر سر ایشان رسیده چنان شلک ها

زد که دفعتاً دو سه صد سوار مع اسپ نابود شدند و دیگران اسپان جهانده رو بگریز
نهادند شجیع دانا از آنجا مظفر و منصور عبور گهاٹ کرده بہ کشنگیری رسید چون ترمک ماما خبر
تاراجی جمعیت خود شنید تصوّر ید که گهاٹ کرنپات متعلقۂ ناظم ارکاٹ است در آنجا
گذر افواج خصم ما چگونہ شد شاید کہ ہر دو دولتمند یعنے نواب محمد علی خان و نواب بہادر
در ساختہ باشند خدا نخواستہ اگر این ہر دو سردار باتفاق یکدیگر بمقابلۂ ما پردازند و
کتل ہای راه بر لشکر ما مسدود سازند ناموس دولت پیشوائی تاراج و جانہا رائگان تلف
خواہند شد پس از آن سمت یلغار کرده عبور گهاٹ پتور نموده بر سواد قصبۂ اوتان گرا
فرود آمده بود کمندان شجیع صاحبزاده والاقدر را از رسیدن مرہٹہ خبر دار ساختہ ترغیب
رفتن دار الریاست نمود چون آن طالع یاور و قوی بازو بر یلغار غنیم وقوف یافت جمیع اسباب
لشکر یعنے خیام و اعلام و بهیر و بنگاه وغیره روانہ پٹن کرده خود را جمعیت سہ چہار ہزار سوار بطرف لشکر
ترمک غنیم رسانید قضارا آن روز کهی آوران لشکرش سمت بلدۂ دہرم پوری آمده شوخ چشمی در آن
سرزمین برانگیختند و چند دیہات را غارت ساختہ بفراہمی کاه و ہیمہ مامور بودند صاحبزاده با آنها پیوستہ بر ایشان آنها
بفراہمی کاه و ہیمہ پرداختہ منتظر وقت بود کہ ایشان پشتارہا بر اسپان و شتران و فیلان بار کرده بلا متیز
خویش و بیگانہ راه لشکر خود گرفتند صاحبزاده کہ ہمین فرصت یافت سپاه خود را اشاره فرمود تا آنها بیک
جنبش بارہای کہ بر اسپان خود بر داشتہ بودند یکبار بر زمین انداختہ بلا اندیشہ و توقف بازوی مردانگی کشاده
آن جماعه را باندک سعی چنان بر ہم و درہم نمودند کہ از صدای بزن و بکوب مردان کاری ہول و ہراس در
دل لشکریان غنیم افتاده جز جان بسلامت بردن چاره دیگر ندیدند پس صاحبزاده مظفر چہار ہزار اسپ و
راسگاو و پنجاه شصت شتر توپخانہ خاص غنیم و پانزده بیست فیل با دیگر آلات حربی غنیمت یافتہ راه پٹن
گرفت ترمک از شنیدن ہول زده با لشکر خود کوچیده و برکاویری پٹن فرود آمده ہمون شب کمندان شجیع

ازفرودگاه غنیم آگاه گشته مع جمعیت خود مستعد شبخون درساخت قضارا چونکه نزدیک لشکرش رسید شب
بسر آمده دم صبح با بانگ بیداری و هشیاری بر غفلت پرستان زد برگردیده زود بدامن کوه کلکن گڈه پناه گرفت
اتفاق ترمک آن روز هم همونجا مقام کرده از رسیدن آن شیر میدان شجاعت بیخبر بود آن شجیع از صبح تا
شبانگاه به پناه جنگل بسر برده شب چونکه برقع غفلت وخفته بختی براطراف جهان فرو هشت تیار شد بر
لشکر جورانفار غنیم شبخون زده همه اسباب حربی مع توپخانه بمردامردی گرفت وچند اسیران افراط وتفریط
چرکولی را که در آن لشکر مقید بودند از قید برآورده بهیر وبنگاه اعدا را یک قلم زیر وزبر کرده خیام و اعلام
را آتش زده با نه صد راس اسپ و شش زنجیر فیل و یازده شتر پر خزانه پیش از طلوع آفتاب معاودت نموده
از دامن کوهستان در جنگل راهی کوٹه گردید و بلاتوقف از آنجا شبگیر زده به تائی کل رسیده بود که ترمک بر جرات
فدائیان نواب بهادر وقوف یافته هراول لشکر خود را پی نشان پیش راند خود هم عقبش کوچیده راهی گردید
چونکه شجیع مذکور بخوانخان هیلی سید افواج غنیم سبقت کرده از اطراف راه سلامت بر آن جماعت مسدود
ساخته گردش گرفتند تا شجیع مسطور سه روز در پناه قلعچه ویران سکونت ورزیده وقت شب در فرودگاه
خود جابجا آتش افروزانیده و بر در و دیوار قلعچه پارچه های کهنه و مدرس و مشعل پوشانیده با لشکر خود از آنجا
عقب برگردیده به ترددشایان از راه تنگ و تار جنگل ونشیب وفراز مدخل بلاوقوف اعدا بالعجل صحرا نوردی
بر پشت طلایه داران دشمن وارد گشت چون ایشان از مشاهده روشنائی آتش وسپیدی در ودیوار و
گمان برده بودند که حیدریان همونجا اقامت دارند بجای خود بی اندیشه اسپان گذاشته بحقه کشی وطعام پزی
اشتغال داشتند که ناگاه شجیع عدو فریب بر سر آنها رسیده از اطراف شاک سرشکن بسر کرده چند اتواب را از
گولهای انگوری پر کرده پراینده پس طلایه داران که انبوه کثیر بودند منتشر شدند از آنجمله پنج شش هزار سوار مسلح
سعی مردانه بجا آوردند و بیقین دانستند که از میان ریزش توپ و بندوق احدی جان بسلامت بردن
محال است لهذا بدلاوری تمام اسپان جهانده در صف مردان حیدری درخزیده داد مردانگی دادند تا پنج

شش

است شصد تفنگچی شجیع را مجروح و مقتول ساخته مردانه آری مردان گاهی لباس نامردی نمی پوشند القصه شجیع جوان بخت فتح نصیب مع اسپ و سلاح کسان مقتول و رفقای مجروح خود از پناه جنگل ماکڑی درگ راه بسلامت طی کرده به پتن رسید و دیگر طلایه داران غنیم بسبب تاریکی آن شب بتائید جمعیت منهزم پرداختن نتوانستند و راه گریز بطرف لشکر خود سر کرده مفصل خبر غارت فوج طلایه گوش گذار ترنبک ماما ساختند او که از دستبرد غازیان بحیله عدو فریبی ایشان تنگ آمده بود بفکر دور و دراز افتاده از آنجا کوچیده از راه مندڑا السمت میلکوٹه رفته مقام کرد تا نواب بهادر بصوابدید اعیان دانا خصوصاً صلاح و فلاح حال خلق الله مد نظر داشته اپاجی رام نامی شخصی را وکیل مقرر کرده برای درستی معامله آشتی که قول دانایان است ❊ ❊ ❊ ❊

راستان از جزو داد کج نهادان چاره نیست ❊	با کمان لازم همین باشد اطاعت تیر را ❊

نزد ترنبک روانه کرده بود او طریق خودپسندی بیهوده بر صلح رضامند نشد با وکیل را نزد خود داشته سخنان عبرت نمای خود با او میکرد و هر دم دم بهادری میزد وکیل نواب بهادر مفصل از روداد آنجا معروض جناب میداشت بعد چندی غنیم از تملک دل برداشته بجمیع وجوه از جنگ غازیان عاجز شده بتاخت بلاد نگر که خوب آباد بود همت گماشته پیش خانه بطرف مذکور روانه کرد وکیل از همه نواب را آگاه ساخته در بندوبست آن نواح عرض ترغیب نمود نواب بعد اطلاع از همه متامل گشته کمندان شجیع را یاد فرمود و از عزم غنیم آگاه ساخته در بندوبست و دفع شورش آن طرف مشورت نمود آن مرد شجیع سرانجام این مهم هم بر ذمه همت خود و مال خود گرفته برخاست تا نواب بهادر او را به شش هزار تفنگچی کارآزموده و ده ضرب توپ و دو هزار سوار اصطبل خاص بگوشمال دشمن رخصت فرمود شجیع رستم نهاد چون از حضور مرخص گردید از راه پربا پٹن بر گهاٹ گوڑک که سداپور نام دارد رسید و کوڑک واله که در آن فرصت علم بغاوت برافراشته و خیره شده سرهای تھانه داران نواب را که در قلعه مرکڑه بودند بریده در دست ملک باز تصرف خود در آورده بود سد راه گشته از آن طرف نگذاشت کمندان شجیع جنگ از آن صحرا ابیان تا بوجه بمقتضای وقت مصلحت و مناسب ندیده از آن طرف برگردید

و جنگل کوڑک را بر دست چپ داده روان شد اما گرانی اسبابی عبور کوه و جنگل دشوار تر دانسته چهار هزار مردم
جری از تفنگچیان و دو صد سوار جانباز نزد خود داشته بقایه لشکر و توپخانه و سوار و تمامی بهیر و خیام را بذمه اسد
خان کمیدان و جهان خان کهوکر رسالدار کرده وقت شب روانه حضور نمود خود مع سپاه جریده بی توپ
بهمراه هزار تفنگچی میدان گرفته بر فراز زمینے اقامت ورزیده بود چون روز روشن شد غنیم از رسیدن آن
شیر بیشه شجاعت در عرصه مرد آزمای و فرستادن توپخانه سمت پٹن آگاه گشته جوق جوق ایان طرف روانه
ساخته خود هم سوار شده بر سر غنش راهی گشت پس برکداران کمیدان شجیع که بر کوهچه ایستاده قاصدان
بصارت را بهر جانب برگماشته بود لبسردار خود گفت که گروه گروه سوار بر راسته که شب توپخانه ما راهی گشت
میرود بمجرد استماع این خبر شجیع کاردان حکم داد تا سپاهیان شلکهای آسمانی بپرانیدند مرادش اینکه لشکر اعدا
متوجه بمقابله خود شود و توپخانه محفوظ فایز حضور گردد سواران غنیم از صدای شلکها برگشته بر این جماعت
در تاختند چون شجیع بدانای و تجربه کاری افواج غنیم را بجانب خود کشید راست از آنجا برگردیده قدم راه
جنگل بپیمود تا گرفتن دامن دشت آن طرف ترمک خود بدولت مع تمامی سوار در رسیده گردش محاصره کرده قرولی
نمود و شجیع مذکور رفقای خود را جای بقواعد درست نشانیده بود که بیک ناگاه پنجاه شصت هزار سوار
اسپان تاخته بشمشیر و نیزه صف بصف و دست بدست بر آمیختند شجیع دانا شجاعت کیشان خود را که بنادق
پر کرده مستعد و خاموش بودند یکبار برخیزانیده جا را قایم کرده حکم شلک داد تا غازیان چابک دست
چنان شلکها ریختند که از صدا اتش گوش فلک کر شد و از صدمه اش زمین لرزید تا دو ساعت هنگامه رستخیز
برپا ساخته شلک زنان پیش رو دویدند و از بس نزد نمایان تخمیناً ده هزار جانباز غنیم را بر خاک عدم
غلطانیدند زیرا که آنها آنقدر هجوم کرده بودند که آنها از آن معرکه برگشتن نتوانسته ناکام جانهای خود در باختند
و چهل و پنجاه سردار و جمعدار کاردان غنیم کشته گشتند فیلان اعلام و عماری و شتران نقاره از ریزش نیزه‌ها
و تفنگ مجروح و سقط شدند

نظم

درآن چپقلش گاه جنگ آوران
سلامت بفر سنگها تاختہ
رہ زندگی سربسر گشتہ گم
اجل ہمچو سایہ بہر کس فتاد
چنان دست بردست پیچان ہمہ
یکے از یکے و یکش نعرہ زن
برای برادر برادر گریست
بفرزند جان پدر سوگوار

شدہ فتنہ بیدار خفتہ امان
قضا در میان کار خود ساختہ
سوار از ستور آمدہ زیر سم
بقا پیش آہنگ فنا پس فتاد
اجل ید بدندان حسرت بریدہ
یکے زآہ و نالہ کشادہ دہن
بخون ریزی پور مادر گریست
پسر بر اب و عم بسا زار زار

القصہ چون خون ازآن میدان روان و شکست فاحش بحال لشکریان غنیم وداد چنان گریختند کہ میدان کفایت نکرد و غازیان مظفر پای ثبات بمیدان مردی فشردہ قایم و سرخرو گشتند غنیم بمشاہدہ حال لشکریان خود و قوت جانبازی و مردانگی غازیان بہم برآمد و نعل در آتش گشتہ توپخانہ طلبید و بمقابلہ جلادت کیشان قایم کردہ بتوپ اندازی تاکید کرد چون گولہ اندازان از دور دست اندازی کردند و صدمات گوالیل بحال اکثر غازیان شجیع تصدیع رسانیدہ دست و پای ہمت عدو شکنی آنہا را رایگان شکست چنانچہ صد و پنجاہ مرد کار آزما مفت جانہای خود در باختند اگرچہ نزدیک بود کہ شیرازہ جمعیت از ہم گسیختہ شود و کتاب رسوائی از زیر گلیم برآید اما شجیع و الافطرت بروت غیرت مردی را تاب جسارت داد و سیماب صفتان را قایم البنا تسکین و دلاسا کردہ فرمان داد تا خمیان جان بلب و نعشان لشکر غنیم کہ جوق جوق درافتادہ بودند کشیدہ گرد جمعیت خود حصار بستند خود باعتقاد دست و عقاق باطن

تیمم کرده رو بقبله باواز بلند اذان گفت و پیرامون جمعیت خود از چوب دست دایرهٔ
حفاظت کشیده هم صفوف بر زمین نشانید پس کرامت آن شجیع در آن عرصه بظهور رسید
که بعد گفتن اذان غنیم هزارها گلوله گوله توپ پرانید همه از بالای سرها پرید یا بحال الحدی پیچ حضرت نرسید
آری **بیت** اگر تیغ عالم بجنبد ز جا * نبرد رگی تا نخواهد خدا * غرض تا شام غنیم چند صندوق سرب
و باروت خالی کرده هیچ فایده ندید و بر فئه قلیل دست قدرت نیافت شب اتواپ کشیده بفرودگاه خود که
از آنجا بفاصله دو فرسنگ بود شتافت کمندان شجیع که همه روز بمقابلهٔ غنیم سرخروئی حاصل کرده مع غازیان
بی آب و طعام میدان را قایم کرده بود بشب قابو یافته بلا اندیشه و بی دغدغه مجروحان فوج خود را که پای
مشی بصدمات توپ گم کرده بودند در رزمگاه گذاشت و گفت شما خاطر جمع باشید من از قلعهٔ ستاره که بر
راسته صوبه نگر است ڈولی ها روانه ساخته می طلبم پس صف ها آراسته راه میسور گرفت و طلایه داران غنیم که
نگهبان راه آنطرف بودند اگرچه خبردار شده اسپ سواره چپ و راست ایستاده می نگریستند اما تعرض راه شبگیر
زدگان نشدند و به غنیم هم از این معنی خبر نکرده اغماض صریح نمودند بلکه زبان تحسین برایشان
کشاده ثناها می گفتند چون روز روشن شد غنیم بی توقف در همونجا اتواپ قایم کرده
گوله اندازی بعمل آورد وقتیکه آفتاب بلند و پردهٔ تاریکی نام و نشان از پیش چشم ایشان
برداشته شد میدان را از وجود غازیان خالی دیده دویدند و از واماندگان نیم جان
احوال دریافتند آنها بر کیفیت شب اطلاع دادند پس غنیم بسمت ستاره شتافت و کمندان شجیع
بی مزاحمت سلامت داخل قلعهٔ میسور گردیده آسود و همین شب صاحبزاده والا قدر
با پنج شش هزار سوار و دو سه هزار پیاده جریده تاخته لشکر رسید و غنیم را که هفت هزار
سوار و ده هزار پیاده بود فوراً برسامان رسد و آذوقه و خزانهٔ بسیار که به سی فیل و صد شتر و
پنجاه استر بار کرده بود مع سوداگران بیرا قمشه و امتعه و ساهوکاران صاحب مایه و

وبار زر وگوهر دیگر صنادیق مسرب و باروت وغیره از پونا آمده متصل جن راهی پٹن بی وسوس
فرود آمده بودند واز شبخون زدگان اصلا خبر نداشتند یک قلم تاخت وتاراج نمود چه نقد به نیل
وغارت آن جماعت دست سعی کشاده احدی را از آن معرکه سلامت نگذاشت و
ذره ذره اسباب غنایم برداشته بدار الریاست پٹن یعنی بحضور پدر جلیل القدر
روانه داشته خود سمت نگر راهی شد غنیم باستماع این معنی دست عجز بر زمین نامرادی
گذاشت وسر بجیب تفکر فرو برده ندانست که عاقبت کار چون کند و بچه حیله غازیان
مظفر را زیر ساز د قضارا در بنحالت جوڑی هرکاره از پونه خبر رسانید که نارایین راؤ را
راگهو با عمویش قتل کنانید وخود مسند آرا شده بند وبست می نماید بمجرد موضوح خبر
وحشت اثر در گرداب اندوه واضطراب غرق گردیده صلاح حال و مآل خود صلح دید
بوساطت وکیل نواب راه مصالحه پیموده درخواست خرچ لشکر خود که کروڑها صرف کرده
بود نمود وکیل دانا بزبانی نواب بهادر در ابلاغ پیام ساخت آنچه که حاصل آن دولت بود بمیدان
چرکولی حتی لباس خاصه هم بلشکریان پیشوا ارزانی داشته فارغ گشت وهمه ملک چراگاه
عسکر پونه گردید وقت مدد و دستگیر نیست و فایده صلح زمان حال موقوف بر آینده
وترقی این دولت دانید اکنون بهر طور کرم کرده مراجعت نماید عروج این دولت را ترقی
جاه وحشمت خود دانید غرض بچنین سخنان نادان نواز پیش آمده بگذاشتن دو لک روپیه
ومخلصی اسیران چرکولی رضامند ساخته بجای خود آسود ترمک بمقتضای وقت که در افتاده
خود را همین سلامتی جان نشان فتح ونصرت دانسته تهانه های خود را از قلعجات متعلقه پٹن
برداشت واسیران را با خلعت وانعام زر واگذاشته بابوجی سیندهیه را با یالت چهوبه سرا
مقرر ساخته راه پونه سر کرد و مصلحتًا بلشکر راگهوبه پیوست قزاقان تا جوی تنگ بهدره

عقب گرفته بپناه کوه و جنگل اکثر لشکریان غنیم را اسیر و قتل کرده با فتوحات بسیار برگردیدند و
میر علی رضا خان بعد دریافت فراوان رنج و انواع عقوبت با بوساطت نانا پهرنیس مخاصی
یافته فائیز حضور گشت از سر نو گرم کنڈه و ونڈکل جاگیر یافته فراغت حاصل ساخت ؎

ذکر تسلط راگھوبا عموی نارائن راؤ و بیان فوج کشیش بر ملک بالاگهاٹ و بلوای امرا بر او و آخر ناکام گریختنش و تسخیر کردن نواب درین فرصت تعلقات بادامی و جالی هیل و نولکنڈه وغیره مع دیگر کیفیات که در سن یک هزار و یک صد و هشتاد و سه هجری واقع شد تفصیلش آنکه ؎

چون نارائن راؤ باغوای عموی خویش از سعی خویش محمد یوسف کمندان کشته شد راگھو که از
عهد ریاست بالاجی راؤ در قید بود در انولا مسند آرا شده بضبط و ربط خود پرداخت
بعضی امرا و اعیان دولت مرهٹه را با خود متفق ساخته بافواج شایسته نهضت کرد
ناظم از آنجا با لشکر خود و اسباب جنگی سبقت کرده مقابله گرفت اما از آنجا که اہل لشکر
مغول سایه پرور و خود پسند و اوباش منش بودند بکثرت افواج مرهٹه تاب معرکه آرائی
نیاوردند چه در یک جنگ مغلوب گشته راه فرار گرفتند و خداوند نعمت خود را بدست
غنیم سپردند ناظم موصوف چون دید که لشکریان خود تن بمعرکه نداده راه خانه ها گرفتند و
همه سامان جنگی و توپخانه به غنیم ارزانی داشتند لهذا سر انداز شد و رکن الدوله هم از تدبیر دشمن
شکنی درماند و موسی رموفر اسیس دو هزار درم بار و دو ضرب توپ و فیل سواری خاص را
گرد گرفته جنگ کنان خداوند نعمت خود را القلعه شهر حیدر و اورنگ آباد و صوبه برار وغیره
نویسانیده گرفت و از آنجا برگردیده بعزم تسخیر بلاد بالاگهاٹ که در ضبط نواب بهادر بود

در تاخت درین فرصت پهرنیس کارپرداز پونه که به بهانهٔ بیماری در دار المقر خود سکونت داشت فکری معقول بکار برده خفیه بناظم حیدر آباد نوشت که راگھو دیوانه شده پسر برادر خود را که وارث دولت این ملک بود به سبب حرص ملک و مال دنیا قتل کرده خود مسلط شده است باید که ما و شما اتفاق کرده او را از میان برداریم و همین مضمون صدر خطی به نواب بهادر هم ترقیم و ترسیل داشته بود و نواب با لشکر نو آراسته خود مستعد گشته منتظر وقت و جویای فرصت نشست درین اثنا کارپردازند گو بجمیع امرای دولت مرهٹه نیز که در اصطلاح قوم ایشان تپکا نامند و بنا بر مصلحت همراهی راگھو گزیده بودند نوشت که شمایان الیقین میدانند که او بدکار و سمه خون پسر بر جبین حال خود کشیده و زنار بدنامی و رسوائی در گردن اوقات انداخته خیره شده است لازم سوخیت آنست که همه متفق شده از و انتقام بگیرند و زن نارائن راو مقتول را که حامله است خداوند نعمت و وارث ملک لشکر مرهٹه انگاشته از مطالعتش انحراف نوزیده عاقبت اندیش باشند پس ظاهر است کسی که در حق فرزند خود چنین سلوک کرده باشد به شما چه تمتع دنیاداری ازو برسد امرای لشکر چون برین مضمون آگاه گشتند یقین تصور بیدند که ازو احدی روی بهی نخواهد دید پس هر روز یک یک امیر با جمعیت خود بی اطلاعش برخاسته خود را به پونه رسانید سوای این جوق جوق مردان کاری به بهانهٔ طلایه و پیش منقله بیرون لشکر شتافته فایز دار المقر خود شدند غرض از نواح بیدر تا رسیدن برای درگ که از راه کوپل و بهادر بنڈه و کنگگیری تاخته بود لشکر راگھو منتشر شده خبر جمعیت قزاقان که به شمار سی هزار کس فراهم ساخته بود در لشکرش نماند غنیم چون دید که فتور عظیم در لشکر خود راه یافته و سررشتهٔ انتظام امور یاست از دست رفت و ناظم حیدر آباد هم حسب اشارت کارپردازند گو به فراهمی لشکر و سامان جنگ یلغار کرده

میر سد و امرای پونہ ہم کہ از لشکر خود جدا شدہ رفتہ بودند بایکدیگر اتفاق کردہ بعزم تنبیہ چون شاہین بہ دراج عقب نمودہ اندر راہ صحت و سلامت مسدود و عرصہ وقت قتل و غارت کشادہ تر ساخت مشوش خاطر شدہ از نواب بہادر راہ مصالحت پیمودہ وکیلی روانہ کردہ التماس کومک و زر چوتہہ نمود نواب نظر بمقتضای وقت و برہمزدگی کاروبارش نمودہ التماس او را بدرجۂ اجابت مقرون ساخت بہانہ تاراجی ملک و غارت سامان ثروت در پیش آوردہ جواب صاف نوشت کہ ما را چنین امور معاف دارید او مصلحتا بالتجی گردید کہ صوبہ ادرو بست بلکہ تمامی ملک این طرف جوی کشنا تا با دامی وجالی ہل وغیرہ بگماشتگان والا می سپارم بہر طور دہ لک روپیہ عاید باید ساخت چون نواب بر این معنی گوش رضا نہاد باجی راو برادر نسبتی خود را با سہ صد سوار برای بر داشتن تھانہ از قلعۂ صوبہ سرا روانہ کرد تا راو مذکور بصوبۂ مزبور رسیدہ تاکید نامہ بہ راگھوبا بوجی سیندھیہ قلعدار فرستاد او توپ قلعہ تیار ساختہ جواب داد کہ راگھو قاتل پسر برگشتہ بخت راچہ یارا کہ بر گماشتگان رئیس پونہ کہ عبارت از اولاد بالاجی راو نانا باشد حکمرانی کند اگر عافیت مطلوب است زود از ینجا باید رفت والا ایک ہمہ تن ذمک حرام از گلولہ توپ پرا ینندہ خواہد شد راو مذکور از جواب مردانہ اش بیجگر گشتہ راہ سرنگ پٹن طی کردہ وسعادت اندوز مجرای نواب بہادر شدہ عرض بند و بست آن صوبہ وغیرہ نمودہ صاحب زادۂ ظفرمند را با جمعیت گران ہمراہ خود برد درین اثنا مکرر خطوط کارپردازان مذکور بنواب موصول گردید بدین مضمون کہ ہرگز بسخنان فریب قاتل پسر یعنی راگھو از جا نباید رفت انشاء اللہ تعالی بعد تنبیہ سزای قاتل بدکردار بند و بست کارخانہ دولت آن نواب حیدر دل از رئیس پونہ و کارپردازان اینجا بواقعی صورت خواہد بست بلکہ الحال تنبیہ آن وخیم العاقبت بزمۂ ہمت خود مقرر باید ساخت نواب بر حسب التماس با فوج

سنگیین از دار الریاست نهضت کرده بر چن رای پٹن فرود آمده بود صاحبزاده والاهمت چونکه از حضور پدر بار اول صدر مرخص گشته بسر آرسید و قلعدار آنجا را مستعد جنگ دیده مورچال زده به سعی دو سه ماه قلعه فتح کرده و تهانه گذاشته بمدگیری شتافت و بعد چهار روز بکشایش قلعه و بند و بست آنجا پرداخته بچن رای درگ محاصره نموده و در عرصه یک ماه بمردانگی یورش کرده مفتوح ساخت و نواب هم از آنجا کوچیده رفته رفته تا تمکور رسیده بود که راگهو چونکه از اطراف میدان سلامت و امنیت بر خود تنگ دید و فوج کشی نواب بهادر و عدم ارسال مبلغ درخواست خود و تسخیر کردن قلعجات صاحبزاده بزور بازوی شجاعت شنید این معنی وبال جانش شده جز گریختن و جان بسلامت بردن چاره ندید با جمعیتی که شانزده هزار سوار موجود داشت بے نیل مقصود برگردید و از راه کوهستان و جنگل چون مار سیده دم بریده پیچها خورده راه هند گرفت پس افواج پونه و لشکر ناظم حیدرآباد تعاقبش کرده او را تا برهان پور و از آنجا تا خاندیس و باز از آنجا تا گجرات رسانیدند نواب فرصت وقت را غنیمت شمرده پیشتر کوچیده بے مزاحمت احدی کوپل و بهادر بنڈه و مونده کی درگ و کنجند رکڈه وغیره که در علاقه مرهٹه بود بقبضه اقتدار خود بعضی قلعجات بجنگ مردانه و اکثر بعبرت نمای آورده و از تمامی پالیکاران آن طرف پیشکش شایان گرفته و زمیندار سرهتی را با نعام و خلاع سرفراز نموده بتاکید به بندوبست آن نواح تاکید فرموده پیشتر نهضت ساخت در اندک مدت نولکنڈه و جالی هل و بادامی تسخیر کرده بسمت هوبلی دهار واڑ رسید مخفی نماند که قلعدار دهار واڑ را در ایام سابق یعنی بعد تسخیر حیدرنگر بلطایف الحیل بلکه حسب استرضای خاطر میر رستم خان فاروقی قلعدار آصفجاهی گرفته تهانه خود داشته میر مذکور را بقدر حوصله اش بده ماه پنج صدر روپیه بعهده بخشی گیری سواران سرافراز

ساخته بود چونکه مادھوراؤ عازم بالاگھاٹ شده آنجا را تسخیر کرده در ضبط خود داشت درین
زمان نواب بهادر قلعه دار آنجا را که بسونت راؤ نامی از خویشان گوپال راؤ ناظم مرچ بود
بجاگیر و انعام امیدوار ساخته بسپردن قلعه فرمان داد چون او برین معنی رضامند نشد قلعه را
محاصره کرده از دور توپ اندازی می نمود اما فکری معقول و تدبیر شایسته به عمل آورد شب
سیوم جوڑی هرکاره را که از قوم مرهٹه ساکن مرچ و ماهر از نام سرداران و واقف مصطلحات
مرهٹه بود بحضور طلبیده خطی از طرف آپاجی رام که دیوان سوب راؤ تاتیا ناظم مرچ برادر
کلان پرسرام بهاؤ بود در آن حین تاتیا مذکور بتعاقب راگھو رفته بدین مضمون که درینولا
مسموع یافت که حیدر علی خان بهادر با فوج سنگین به دھاڑوار رسیده عزم تسخیرش دارد
لازم که آن شجاعت منش داد قلعه داری و بهادری داده بدفع اعدا کوشش نماید تا عنقریب
کومک فرستاده شود و تا رسیدن کومک فریب نباید خورد ترقیم فرموده ملفوف کنانید
مهر آپاجی رام نوکر خود بر آن چسپیده روانه ساخت هرکاره ها به تبدیل لباس داخل قلعه
شده مفصل حقیقت بمجوزبانی کارپرداز مرچ ظاهر ساخته تسلی نامه رسانیدند حارس قلعه
بدریافت مضمون خط خوشدل شده به بهادری تمام برج و باره را مضبوط ساخته آماده
جنگ گردید بعد سه چهار روز شبی دو رساله پیاده و سه صد سوار از قوم مرهٹه و راجپوت
منتخب کرده بلباس لشکریان مرهٹه از راه مرچ به طرف قلعه روانه فرمود و پیرامون آن
جمعیت فوجی علیحده را تعین کرد تا از اطراف اتواپ و بنادیق بی گلوله سر کرده سرمیکرد چون
آواز شلک بسمع قلعگیان رسید از آمدن کومک خرم گشته دروازه های قلعه کشاده منتظر بودند
پس سردار جمعیت مذکور داخل قلعه گشته بقلعه دار گفت که مردمان خود را یکجا جمع کرده متعین
من سازید تا همین زمان بر لشکر غنیم و مورچال شبخون زده زیر و زبر میکنیم و بر برج و باره و ابواب

قلعه مردان همراهی خود را که محنت ها کشیده اند میگذارم او نادان همچنان کرد یعنی مردان خود را
یکجا فراهم ساخت سردار با تدبیر چند تفنگچیان خود را اطراف حصار فرستاده بسواران اشاره نمود
تا اسپان گذاشته پیاده پا دویدند و قلعدار را دست بر پشت چنبر کرده آلات حرب و ضرب
قلعگیان گرفته یک را محبوس ساختند چون همین اقبال عدو مال قلعه بی جنگ تردد
مفتوح گردید سردار حیدری بعد ادای شکر واهب العطیات چند توپ خوشی مرکز نواب
بهادر بصدای آن توپ یقین تصور فرمود که قلعه بضبط سرکار خداداد درآمد صبح آنجا به قلعه تشریف
آورده بندوبست آنجا باز داخل خیمه خاص گردید چون بعرصه یک سال از تسخیر آن مکانات
فراغت دست داد در هر قلعه زمین دوزی و کوهی تهانجات مستقیم مع قلعداران
با استقلال و تشحیح و عاملان کفایت شعار و کاردان گذاشت و بندوبست پالیگاران
آن سمت بواقعی کرده مبلغ خطیر بدست نمود اما پنج لک روپیه مع چیزی تحایف نادره
معرفت وکیل بکارپرداز پونه برای رفع کدورت اخذ آن ملک به پونه روانه کرده مظفر و منصور
معاودت بسرینگ پتن فرمود و باجی راو که از نسبتی راگهو را بحضور طلبیده شمه بزبان
مبارک ارشاد فرمود اگر اراده داری رخصت میدهم تا هرجا که خواسته باشی راهی شوی چون
نامبرده از خرابی حال راگهو واقف بود که همه امرای پونه بلکه تمامی اعیان دولت معه از و
و از خویشان او عداوت پیدا کرده در انهدام بنیان آنها میکوشند ملاذ و ملجا و سود و بهبود
خود جز ظل حضور نواب ندیده عرض کرد که فدوی صمیم را یکی از دولتخواهان قدیم تصور فرموده
بکاری و خدمتی مامور فرمایند تا بتقدیم آن مراسم جان سپاری و شیوه جانبازی بجا
آورده شود پس نواب نظر پرورش بر آن بیچاره فرموده منصب پانصد سوار و فیل با عماری
و نشان مقرر ساخته داخل سلک ملازمان عمده خود فرمود و همدرین ایام به پیمانه دار ارا

کہ بحالت تباہ و بماہیانہ دو ہون نزد اندان سیٹھی ساہوکار نوکر بود و در حساب کنہڑی مہارت و در توشکخانہ آمد و رفت میداشت و رقم حسابش منظور نظر کیمیا اثر شدہ از نزد ساہوکار مذکور برطرف کنانیدہ دفتر حساب کنہڑی باو سپردہ بدرماہ معقول سرفراز فرمود و کشن راؤ نامی نار دار دفتر ہندوی یعنے مرہٹی داشت پس ہر دو باتفاق بدرستی حساب جمعخرچ توشکخانہ و خزانہ عامرہ می پرداختند چونکہ نواب بہادر بعد مراجعت ازان مہم در گرد آوری آلات و ادوات حرب و ضرب و فراہمی سوار و پیادہ مامور و مقید گشت در اندک زمان استعداد ملک داری و جہانگیری بوجہ احسن بہم رسانید کہ جوق جوق از مردان کاری و سپاہیان کارگذار با لباس و سلاح درست زیر ظل رایت نصرت آیت جمع شدہ حسب مقدور و حوصلہ خود خدمات و مناصب بمشاہرہ معقول می یافتند و دستہ ہا یعنے ناطویلہ را چون گلدستہ رنگین آراستہ و تفنگچیان را بلباس سرخ و زرد و سبز و سیاہ بانات پر قریب ہزار مہار شتر را کہ از عساکر غنیم غنیمت یافتہ بود و از شتر مال آمادہ ساختہ و دو سہ ہزار سو پوش با ہوش مردی جوش انتخاب کردہ و پیادگان احتشام خون آشام را از ہر جا طلبداشتہ ہزار سوار جنگی و شانزدہ ہزار مردم با صلابت شعار سپہی و چہل ہزار پیادہ کرناٹکی مستعد فارغ گشت پس دبدبۂ جہانگیری و صیت عدو مالش در اطراف جہان شایع شدہ از ہر ن بلکہ از ایران و توران مردان کار آزما با اسپان بادپای برق آہنگ جوق جوق گروہ گروہ حاضر حضور شدہ بمواجب ماہیانہ معقول مامور کار و خدمات میگردیدند

ذکر تسلط اہل فرنگ یعنی انگریز در بلاد کرناٹک پایان گہاٹ ن نواب محمد علی خان سراج الدولہ و بیان فوج کشی ناظم دکن بغ نیجان

اسد جنگ باتفاق نواب بہادر و کوایف جنگہای فیما بین فوج انگریز و نواب حیدر دل کہ در ابتدای سن یکہزار و یک صد و ہشتاد و پنج ہجری واقع شد تفصیلش آنکہ

چون نواب محمد علی خان بہادر صوبہ دار ارکاٹ بعد قتل پدر و نواب ناصر جنگ در قلعہ تنجانگر محصور گشتہ بود حسین دوست خان عرف چندا صاحب معہ فراسیس بندر پہلچری بکشایش قلعہ ہمت گماشت نواب محصور از میسور والہ و گورنر بندر دیونا پٹن ملتجی شدہ کومک طلبید و بر اعدای خود ظفر یافت و سر چندا صاحب مفت بر باد رفت میسور والہ را بعدم ایفای عہد خود کہ ذکرش سابق رفت راندتا حسن تر ددات و سعی مردانہ و فراست دلیرانہ اہل انگلستان کہ درین جزو زمان باسم انگریز معروف اند پسندیدہ برگزیدہ وکیل کار و بار و مختار کل امور خود گردانید چنانچہ بتائید و اغوایش فراسیس از زیر ساختہ بندر پہلچری گرفت و بہ بند و بست ارکاٹ بو قعی پرداختہ بے مزاحمت احدی ہمہ منصبدار و جاگیر دار آن صوبہ راکہ از قوم نوایط بودند تاخت و تاراج کردہ علم خود سری برافراشت و از ناظم حیدر آباد ہم راہ سرکشی پیمودہ بود چون ناظم موصوف از جنگ و تعاقب الکہو فراغت حاصل ساختہ معہ لشکر بخیال اینکہ نواب محمد علی خان راکہ از خود برگشتہ است و بقوت بازوی انگریز متصرف ملک و مال کرناٹک پایین گہاٹ شدہ است تنبیہ باید کرد و خود تنہا با لشکر سراج الدولہ و انگریز مقابلہ کردن نتوانستہ خواست کہ بتائید نواب بہادر لعزلش پرداختہ خود متصرف کرناٹک شود بعد کنکاش و ارادہ مصمم خود بنواب نوشت کہ انگریز تجارت پیشہ در نیولا بوساطت صوبہ دار یعنی سرکش کرناٹک سر سرداری و ہوس ملک داری

در سر دہشتی بی باکانہ علم تسلط در آن نواح برافراشتہ است ارادہ اینجانب است کہ باتفاق
آن فخر خاندان دولت و اقبال ملک از دست رفتہ را باز بدست نماید نواب بہادر
برین معنی گوش رضا نہادہ با لشکر خود مستعد گردید تا ناظم موصوف با لشکر خود با دہونی
آمدہ بسالت جنگ برادر خود را ہمراہ گرفتہ از راہ کنول و کرپہ بچین پٹن رسید اما راوی دیگر
چنین روایت کردہ کہ نواب محمد علی خان سراج الدولہ چون خبر آراستگی لشکر جرار نواب بہادر
و آمادگی اسباب جنگ شنید پراگندہ حواس و مشوش خاطر گردید و بیقین اندیشید کہ
با دصرصر عزیمت نواب بہادر سموم موسم خزان دولت خود تواند شد ہر آئینہ کینہ بدعہدی و بیوفائی
کہ سابق معاملہ ترچناپلی ازمن بوقوع رسیدہ بزنگ خار دلش را خراش دادہ عنان عزیمتش
را بانیصوب انعطاف خواہد کرد در آن زمان بغیر از خرابی ملک و دولت نیست بنابرین
بانگریزان اشارت کرد تا گورنر بندر مدراس عرف چیناپٹن وکیلی را مع فوج روانہ حیدرآباد
کردہ ناظم موصوف را ترغیب و تحریص تسخیر ملک بالاگھاٹ نمودہ بر آن آورد کہ او حسبت
برخاستہ با لشکر گران عازم بالاگھاٹ شد و مرکوز خاطرش این بود کہ اول ملاقات نواب
بہادر حاصل ساختہ عزیمتش دریابد و بشرط اتفاق وقت اگر او باندیشہ لشکرکشی ما عاجز
شود بعبرت نمائی ملکش بدست خواہد شد و الا در استیصال دولت صوبہ دار لغی کوشد و
فوج انگریز را ہم با خود داشت و موسی رموفر ایس نوکرش بدو ہزار تفنگچی حاضر حضورش
بود و القصہ چون ناظم موصوف خیمہ و خرگاہ در میدان چن پٹن برافراشت و نواب بہادر
را بملاقات طلبداشت اگرچہ نواب ہم با لشکر جنگی و سامان حربی خود بر آمدہ در میدان
شرقی مدور فرود آمدہ بود اما ملاقات خود را بروقت دیگر موقوف داشتہ صاحبزادہ والا
قدر را با لشکر آراستہ و میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و اسمعیل صاحب و غازی خان و مدو خان

وغیرہ سرداران ذی ہوش را ہمراہش کردہ مع پنج زنجیر فیل و دہ راس اسپ پری پیکر نذرانہ روانہ کرد چون صاحبزادۂ والا شوکت متصل خیمۂ نظام الملکی رسید صدای طبنور و کوس گردون بوس جلوس بگوش ناظم موصوف بانگ نهیب زد معا بر خیمۂ بالاخانہ سوار شدہ دبدبۂ سواریش و آراستگی صفوف لشکرش معاینہ کردہ بسیار پسندید و بفراغ خاطر ملاقات نمودہ بہ سخنان چرب و شیرین تالیف قلوبش نمودہ بخطاب نصیب الدولہ مخاطب ساخت و از خیال بد و اندیشۂ باطل در گذشت در باب تنبیہ نواب محمد علی خان صوبہ دار ارکاٹ و انگریز مشاورت کردہ باخلاع و دو شالہای خاص مرخص ساخت چون صاحبزادۂ فایز حضور پدر والا قدر گشتہ ذرہ ذرہ گفتۂ ناظم موصوف را گوش گذار نمود نواب بہادر باقبال مرکوز خاطرش پرداختہ با لشکر خود پیشتر نہضت فرمود و ناظم موصوف وکیل انگریز را بجواب صاف روانہ کرد پس ہر دو دولتمند باتفاق یکدیگر از نواح بارامحل گذشتہ متصل گھاٹ چنگم فرود آمدند و از آنجانب کرنل وڈ سردار انگریزیہ با جمعیت پنج ہزار سپاہ بار و ہزار سوجر یعنی مردمان ولایت فرنگ برای منع عبور گھاٹ رسیدہ در قلعچۂ آن طرف گھاٹ چنگم اقامت داشت چون دولتمندان از آمدن لشکر انگریز خبر یافتند افواج را پیشتر برای محاصرۂ قلعچۂ مذکور روانہ کردند چنانچہ افواج صدر شبا شب تاختہ کردلشکر انگریز طلایہ بودند و دست غارت کشادہ مردمان گرد و پیش آنہا را از جان ربودند چون کرنل مذکور از کثرت افواج ہر دو دولتمند اطلاع یافت بمضمون اینکہ بیت

ہر کہ با فولاد بازو پنجہ کرد ۔ ساعد سیمین خود را رنجہ کرد

عمل نمود و اقامت آنجا را مناسب ندیدہ ہمان شب کوچیدہ و راہ ترنامل گرفت

وتاسرداران طلایه خبر کوچیدن کرنل صدر معروض جناب نمادشتند بمجرد استماع این خبر دو دولتمندان باعزم تعاقبش گرفتند و بفاصله دو فرسنگ از آنجا نواب بهادر سبقت کرده از اطراف بر آنجماعة توپ اندازی نمود کرنل صدر دامن کوهی بدست آورده همونجا قایم گشت وازانواب وبنادیق سرو گردنهای یورش کنان تا شام می شکست هرچند فدائیان هردو دولتمند از بهر غارت آنجماعة کوششهای مردانه نمودند اما فتحیاب نشدند با این از مربی زاد ویی آبی اکثر کسان آنجماعة حیران و بریزش گلولهای انواپ دور انداز ضایع شده بودند وقت شب کرنل صدر راست صف آراسته فایز ترنامل گشت و هردو دولتمند برجوی کلسپاک اقامت ورزیده طلایه ستقیم اطراف آنجماعت تعیین کرده بودند پس ناظم موصوف بمشاورت رکن الدوله بنواب بهادر پیغام فرستاد سپاه خود راکه ماهر این ملک اند تاخت وتاراج صوبه ارکات و اطراف چنیا پٹن وغیره وگرد آوری مواشی وآذوقه رخصت سازد تا هول و هراس در دلهای انگریز و محمد علی خان راه یابد اگرچه نواب بهادر نظر بضرورت وقت کار جنگ با پیل دمان افتاده است خود را ازجدا کردن مناسب ندیده بود اما ناظم موصوف باعتبار لشکر خود درین معنی استبداد و اصرار بکار برده بیخنان گرم جوشی و همت نمائی فریفته بر آن آورد تا نواب بهادر جمیع مردم بار وسوار وپیاده با توپهای جلوی متعین صاحبزادهٔ والاقدر نموده میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و محمد علی کمندان وغازیخان وغیره سرداران معتبر را همراهش داده رخصت در آن سمت فرمود وخود بدولت جمعیت قلیل که پنج ششصد سوار خاص کوتل و دو هزار مردم بار و چهار هزار پیادهٔ توپخانه داشت مستعد اعدا شکنی گشت و هیبت جنگ را بسرداری لشکر حضور نامزد فرموده در آن حین سررشته احتیاط از دست ندادچون که از رکن الدین خان و دیگر امرای لشکر مغول هرگز خاطر جمع نبود هرجا که مقام می فرمود گرد لشکر خود

خار بند کشیدہ چہار راہ مقرر میکرد و بر سر راہ نیز کہای مستقیم با توپ میداشت چون سرداران انگریزیہ
فایز ترنامل شد مفصل کیفیت لشکر و کثرت ہر دو افواج و توپخانہ گران بمدراس نوشت
پس جنرل اسمیت سردار شجیع دانا کہ برای بند و بست امور ضرور سمت شہر نگر بود
بحکم گورنر مدراس چہار ہزار جوان بارہ ہشتصد سوجر و ستہ ہزار سوار صاحب صوبہ ارکاٹ
و چہار ہزار پیادہ کرناٹکی بفور رسید علاّت یلغار کردہ از راہ رنجن گڑہ بہ ترنامل رسید چون
ہر دو سردار خونخوار ملحق شدند و کیفیت لشکر مغول نواب بہادر دریافتند افواج مغول را
بحساب جوی محسوب نکردند بعد یک ہفتہ صفوف آراستہ بروز روشن چون شیر غران
اتواپ زنان برروی این ہر دو لشکر شتافتند نواب بہادر ہمین جمعیتے کہ موجود داشت
بمقاومتش قیام ورزیدہ توپ اندازان را باتش افروزی فرمان داد ناظم موصوف بر دست
راست لشکر انگریز استادہ توپہای بے معنے یعنی بے شست سر میکرد و سوارانش
بمثابہ مور و ملخ گرد لشکر انگریز گروہ گروہ جمع شدہ بودند سرداران انگریز از عقل دوربین
دریافتند کہ نواب بہادر باین ہمین قواعد درست صف آراستہ رزمگاہ را قایم ساختہ است
و لشکریان مغول چون رمہ غزال حیرت تمثال بے بند و بست ایستادہ اند بہ بازی اعدا فریبی
از یک طرف سبقت کردہ راست بر سواری ناظم موصوف یورش آوردہ دو چند گلولہ قطار بند
صف شکن پرانیدہ باندک سعی مردانہ غالب گشتند و تمامی مواد لشکرگاہ و توپخانہ وادوبار آ
اعلام و خیام لشکرش گرفتہ کامیاب شدند درآنوقت ناظم موصوف بشکستہ حال خجلانہ از
جنگ کنارہ کشیدہ بر بے تدبیرہای رکن الدولہ دیوان و دیگر امرا و خوانین خود لاحول خواندہ
پس پاگردید و لشکریانش کہ گاہی جنگ مردان نیازمودہ بودند ندانفہ نعمت خود الذاشتہ
چون رمۂ گوسفند کہ بمشاہدۂ گرگ بہر جانب می رمیدند و پیرامون فیل سواری دو ہزار سوار کم

حاضر نبودند نواب بہادر بمشاہدۂ این رنگ بیرنگ برننگ و ناموس مغرور نقر نہا کرده
توپخانۂ خود را فوراً روانہ سنکار پٹہہ فرموده بده ضرب توپ جلوی زمگاه را قایم کرده بود
که سرداران انگریز بعد فراغت از غارت لشکر مغول برگردیده متوجہ این طرف گشتند
نواب حیدر دل تواپ کشان مع شلک زنان قدم قدم مراجعت نموده اکثر جاہا قایم شده
می جنگید آخر الامر ناظم موصوف بہ سنکار پٹہہ رفتہ مقام نمود و نواب بہادر ہم از پیچ بستہ و
کارخانجات مغول ملتنگ شده بفاصلہ یک فرسنگ از لشکرش مضرب خیام نمود
آسوده سرداران انگریز که مظفر شده بودند ہمونجا مقام کردند پس نواب بہادر فوراً شتر سوار
و ہرکارہای خود را مع تاکید مراجعت نزد صاحبزادۂ شجاعت کیش که اطراف مدراس
شورش افزا بود روانہ کرده بناظم موصوف پیغام فرستاد که اعتبار سپاه لشکر شجاعت
اثر آنحضرت و کار آگاہی امرای آن دولت نیکو نظہور پیوست که وقت کار ہزار مرد با سلاح و
امیری با شوکت ہمراه رکاب نبود ظاہر است که بچنین افواج ہیئت مجموعی بر انگریز طوفان
انگیز فتحیاب نخواہیم شد انسب آنست که آنحضرت بر کاویری پٹن اقامت ورزند خیرخواه صمیمی
بہر حیلہ و فریب که عقل صائب رہبری نماید بہ جدال و قتال انگریز پرداختہ ہزیمت میدہد تا ناظم موصوف
ہمچنان بعمل آورد از آنجا کوچیده بر پٹن مذکور مقام نمود نواب بہادر تا مراجعت صاحبزاده والا قدر
در اطراف سنگار پٹہہ و بارہ محل وا و تان کیرامی گشت چونکه صاحبزاده با تمامی لشکر پرداز دو نو سامان رسد
و غلات و مواشی وغیره رسید نواب از فکر و اندیشہ وارستہ میمنہ و میسره آراستہ مستعد گردید دران حین ناظم
موصوف امرای خود را فرستاده بجد و کد بسیار نواب را برای ملاقات طلبید اگرچہ نواب بدل ازین معنے
رضامند نبود اما پاس خاطرش مع لشکر کوچیده بمعانقہ و مکالمۂ جسمانی پرداخت پس درماده شکست خصم
قوی بازو ہر دو دولتمند مشاورت نمودند که چون نواب بہادر آثار ناخوشی بسبب ناکامی از جنگ سابق

برناصیۂ حال ناظم موصوف آشکار دید در معرض دلدہی آمدہ گفت کہ فتح وشکست من جانب اللہ است چنین
حالات شنیعہ ہرچند اکثر اوقات بسلاطین ذی شوکت رو دادہ اما آنہا بشان ہمت دلاوری بمرتبۂ فایز شدند
کہ مزیدی برآن متصور نباشد لازم سرداری آنست کہ زنگ کدورت توہمات وتفکرات بر مرآت دل صفا منزل
نہ نشانید وغبار ندامت از و امن عزم جزم بہمہ حال بہ پرانید کہ قول دانا است ٭ ٭ ـــــ ٥ ؎

دل بر خراش خود نہ وتحصیل نام کن ٭	در ہمت از عقیق فرومایہ کم مباش

لاکن بحزم واحتیاط کہ شایان ارباب ودل است خود بدولت مع اسباب ولشکر خود سمت ہسکوٹہ تشریف دارید
خیرخواہ صحیح بتدابیر عدو مال غنیم راز بر ساختہ بندولست کرناٹک پایانگھاٹ بوجہ احسن بسازد ناظم موصوف
باقبال ایشنے پرداختہ سمت مذکور رفت امارکن الدولہ دیوان خود ومنور خان کنولی واسمعیل خان بلیجپورے
ورای رینام سٹہ را با بیست ہزار سوار متعین نواب بہادر نمود نواب با تمامی لشکر خود مع رکن الدولہ از گھاٹ
بتل پلی عبور کردہ انبور گڈہ را کہ تھانہ انگریز بود محاصرہ کرد بلکہ بکشایش قلعہ ہمت گماشت چنانچہ درین جنگ
خاکی شاہ فقیر ندیم نواب از گلولہ توپ قلعہ کشتہ شد چون سرداران لشکر انگریز بر ایشنے اطلاع یافتند
از راہ کرناٹک گڈہ ودہوبی گڈہ وکیلاس گڈہ وپلی گڈہ بلغار کردہ رسیدند نواب بہادر از آمدن لشکر
انگریز خبر یافتہ ترک محاصرہ کردہ برسواد ودیچیری ووابن پلی مضرب خیام عسکر فرمود تا سرداران انگریز یکروز
در انبور گڈہ مقام کردہ روز دیگر بمقابلہ شتافت چون نزدیک رسیدند نواب بہادر سواران خود را متعین
صاحبزادہ نمودہ میمنہ قایم کنانیدہ بود ومیسرہ برکن الدولہ وغیرہ سپردہ خود مع توپخانہ ورسالداران
جلادت کیش ومحمد علی شجیع قلبگاہ آراستہ بود کہ سرداران انگریز لفراست دریافتہ یک پلٹن ودو کمپنی سوجم
ودو ضرب توپ برق نشان بطرف رکن الدولہ فرستادند ودو پلٹن ویک رسالہ فرنگیان با چہار ضرب توپ
بمقابلہ صاحبزادہ روانہ داشتہ خود ہا راست متوجہ قلبگاہ گشتند پس از ہر دو جانب نایرۂ زد وخورد مشتعل گردید
کہ غازیان وشجاعت منشان کوہ شکوہ پای ثبات فشردہ از سلک آتوا بے بنادیق درگذشتہ بستان

وشمشیر در آویختند نظم

گرفت آتش کین یمین و یسار ✤ جهان کرد طوفان نوح آشکار
ز هر سو سنانها ی زهر آبدار ✤ چو مژگان غمزه زنان فتنه بار
هر آن برق سر تیز دار کارزار ✤ نشان مینمود از زبانهای نار
ز بس شدت شعله در کار شد ✤ زمین تا فلک کرهٔ نار شد
ز پیکان خونین که رخشان شده ✤ دل کوه لعل بدخشان شده
ز خون دلیران و گرد سپاه ✤ زمین گشت لعل و هوا شد سیاه
از این داور کینه پیدا شتی ✤ که پیدا نه شد در جهان آشتی

لشکر رکن الدوله از مقابلهٔ یک پلٹن و چند گلوله صف شکن استقامت ورزیده از دست داده تا وانم باڑی دم بر نیاورد و صاحبزادهٔ والاقدر پیش از آنکه انگریزان بر قلبگاه ظفر پایند با سواران نصرت اثر انگیز نما کرده بر چنداولی لشکر انگریز که ابرار خان و اسرار خان جاعداران با سه هزار سوار و چهار هزار پیاده رسد و اهل بهیر وغیره سامان فراهم ساخته می آمدند در تاختند بقوت شجاعت کامل مانند شیر که بر گلهٔ آهو حمله آورد بر آن گروه حمله کرده کشتی حیات اعدا را بگرداب فنا غرق نمود و تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب خصم انداخته همه را متفرق و منهزم ساخت چنانچه کوس سراپا ناموس سران مذکور شکسته و خیام و اعلام و جوال غله وغیره اسباب را آتش زده چند سردار و سپاه انگریز را مع پالکی ها و اسپان دستگیر کرده بر گردید بمشاهدهٔ این حال فوراً جنرل لشکر بعزم حفاظت اهل بهیر برگشت و نواب بهادر از آنجا بجا بکی برق سبقت کرده پلٹنی را که تعاقب رکن الدوله نموده بود بیک حملهٔ شیرانه در ربود و مع سامان غنیمت آنچه که بدست شد به وانم باڑی معاودت فرمود و صاحبزاده هم مظفر مراجعت کرده به لشکر نواب ملحق گشت و سرداران انگریز همو بجا سکونت ورزیدند و نواب رکن الدوله را یاد فرموده سخنان

رنجش آمیز شنوانید چه گفت که همراهیان شما بے ریب هزیمت اثر اند باید که شما مع افواج
بهادران شهرے بحضور برید که اسپهی آنها گاهی رو ی فیروزی نخواهم دید و مبادا که اثر
برودت تاختن ایشان بسبب همسایگی و هم جلسی در رگ و پی جلادت کیشان ما سرایت
کرده حرارت غیرت مردانگی را برباد دهد چون او مجد دنخنان دلیری بر زبان رانده از
موافقت پهلو تهی نساخت چنان قرار یافت که او از لشکر نصرت ماثر مدام بفاصله نیم
فرسنگ مقام سازد و احدی از لشکرش به لشکر ظفر پیکر نیاید و وقت ضرورت زبانی هرکاره
معتمد ابلاغ پیام نماید الحاصل چون بعد چهار روز سرداران انگریزیا سپاه کوچیده بطرف
وانم باڑی آمدند نواب فرودگاه خود گذاشته اول در میدان ترپاتور مقام کرد روز دیگر از آنجا
کوچیده با لشکری فیروزی و توپخانه در سواد کاوبری پٹن چنان جا که گردش شالے زار
و گل ولای بسیار بود مضرب خیام فرمود چهار بتیری اطراف لشکر خود احداث ساخته
انواب پ قایم کرده آسوده و رکن الدوله بیرون احاطه لشکر فیروزی ماند پس جنرل لشکر انگریز کرنل
را به بند و بست وانم باڑی و ترپاتور گذاشته خود بفاصله یک فرسنگ جریبی از لشکر نواب
دامن کوهی گرفته سکونت ورزید و طلایه داران نواب از دو جانب بر فوج انگریز هجوم کرده
و یکجانب سواران رکن الدوله نگهبان راه بودند که وقت شب جنرل موصوف بعزم شبخون مع
لشکر مستعد شده از راهیکه بهادران رکن الدوله طلایه بودند راهی گردید و آنها از ین
مقدمه اگرچه خبردار شدند اما بنواب هم اطلاع این معنی نمودند و خود هم سد راهش نگشتند
بلکه از آنجا کناره کشیدند بیت

نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد	خدا پنج انگشت یکسان نه کرد

تا آنکه جنرل موصوف به تردد شایان قطع راه کرده متصل فرودگاه نواب رسید اما

بنا دانی هرکارهای راهنما در خلاف خلائش شالی زار و یا سرم که اتواپ دران چسپیده میشدند حیران و پریشان بل پشیمان بود که نقیب مرغ صبح بانگ بیداربخت بر موکب خوابیدگان زد یعنی شب ظلمت سرشت ناگاه به سپیدۀ صبح مبدل گردید تا نیزه‌داران با ترهیای نواب خبردار شده بر نیش شلکهای اتواپ و انواع آتشبازی از خون پاچگل شدگان شالی زار را گلزار تازه بهار ساختند و از عقب شان طلایه داران نواب پاشنه کوب رسیده به تیر و تفنگ اکثر سرخ پوشان رامی لال فنا نوشانیدند و همدرین شب رکن الدوله به انگریزیه موافقت کرده راه یگانگت پیمود و عهد و پیمان درست ساخته اگرچه از یک طرف به بهانه کومک مستعد شده بود اما بنا بر تاخت و تاراج لشکر نواب قابو جو بود لیس نواب بهادر که بیشتر حرکات و سکنات رکن الدوله بطرفداری انگریز بگوش هوش شنیده بود و از مستعدی تقریب آن وقت و مطلع نساختن از اهل شبخون تفرس دریافت که او مع لشکر خود برگشته است پاینده خان بخشی رسالداره حکم داد تا نامبرده با جمعیت خود پیش آمده با رسال چند گلوله توپ او را از پیش خود راند و جنرل موصوف ناکام و محروم برگردیده به فرودگاه خود آسود

ذکر تقرر صلح دایمی فیمابین نظام علی خان و انگریزیه مدمه سازی رکن الدوله بی اطلاع نواب بهادر و مراجعت کردن او بحیدرآباد و واقع شدن جنگها بعد ازین درمیان سپاه نواب و انگریز بطرف حیدرنگر و ترچناپلی و بارمحل بعد دو ماه و معاودت نواب محمد علی خان سراج الدوله از گولا از چینا پٹن و بیان فتوحاتی که در آن زمان همه‌ست سپاه نصرت اثر گردید و در رسال صدر و آخر مقرر شدن صلح آنکه

چون جنرل موصوف بفرودگاه خود شتافت و رکن الدوله بحضور ناظم حیدرآباد رفته ترغیب و
تحریص آشتی از انگریز نموده سوال و جواب صلح درست ساخته راه رسل و رسایل مفتوح کرد و نیز
دیگر سرداران لشکر انگریز برگردیده راه آنبور گڈه گرفتند نواب ازین معنی متامل گشته در
فکر دور و دراز افتاده بود که هرکاره‌ها خبر رسانیدند که ناظم موصوف از بسکه در طرف گهات
کرناتک شتافت و وکلائش بلشکر انگریز آمده اند و رکن الدوله نزد نواب محمد علی خان رفت
نواب یقین پنداشت که او کهنه گرگ دمدمه فریب و حیله برانگیخته از فتور و قصور بیهوده باشد
امابحکم آنکه ؎ اهل همت را نباشد تکیه بر بازوی کس ٭ خیمهٔ افلاک بی چوب و ستون
استاده است ٭ باعتبار کارگذاری فدائیان والاعزم خود قایم و مستعد بود که ناظم
موصوف بنا بر مصلحت ملک داری بر حسب صوابدید رکن الدوله در و بست ملک سیکاکول
و راجبندری که محاصل آن سی لک روپیه است و پیشتر بایالت انور الدین خان بسبب
ازان به تنخواه موسی بهوسی فرانسیس در ان زمان مقرر شده بود بصرف اخراجات
فوج بندی انگریز باستعانت خود واگذاشته بلا اطلاع نواب بهادر از راه کرپه و کنول
بحیدرآباد مراجعت نمود الحاصل بعد دو ماه و چند روز جنرل اسمت و کرنل وڈ لفراهمی
لشکر پرداخته بخیال تسخیر کرناتک بالاگهاٹ بر حسب اشارت ناظم موصوف آماده جنگ
شدند و نواب محمد علی خان را همراه خود گرفته از آنبور گڈه پیشتر کوچیدند نواب بهادر مقابله
لشکر انگریز مناسب ندیده بجنگ قزاقانه عمل نمود یعنی گران اسباب عسکر و بنگاه را مع
توپخانهٔ قلعه شکن بطرف آنیکل و ماگری در کره روانه کرده فقط با سوار و مردم بار و پیادگان
و باندار وغیره مستعد جدال گردیده گرد و پیش لشکر انگریز [illegible] ان [illegible] ساخته خود بدولت
به شکست جمعیت خصم قوی بازو حیله‌ها می انگیخت درین حالت هرکاره‌ها خبر رسانیدند

کہ از طرف تتھر نگر و تنجاور رسد گران بیدرقہ دو ہزار پیادہ و ہزار تفنگچیان انگریزی و چہار صد
سوار و دو توپ از گھاٹ چنگم بلشکر انگریزی می آید و مواشی بسیار ہمراہ اوست پس نواب
کہ مترصد چنین اخبار فتوح بود بلا اندیشہ در تاخت و بہ پناہ کوہ و جنگل بر رسد آوران کہ
علامت قیامت برپا ساخت چنانچہ بیک حملۂ رستمانہ اہل بدرقہ را از جان ربودہ ہمہ
سامان گرفت سرداران انگریز ازین سانحہ متامل گشتہ بر ترپاتور مقام نمودند و از مدرس
سامان جنگی و آذوقۂ لشکر باز طلبداشتہ بودند دران اثنا از طرف نگر خبر رسید کہ فوج انگریز
از بمبئی آمدہ قلعۂ کوڑیال بندر را تسخیر کرد و شورش افزای آن ملک است اغلب کہ بعرصۂ
قریب بلاد نگر ہم تبصرف سردار فوج مذکور خواہد رفت فوراً صاحبزادہ را بہ دو ہزار جوان
بار و ہزار پیادہ و چہار ہزار سوار بہ بندوبست آنطرف و بجہت مدافعۂ لشکر خصم روانہ کرد
خود ہنگامہ آرای جدال و قتال این دو سردار بود کہ عرایض عامل کوئمتور و کلیکوٹ باین
مضمون کہ از طرف تتھر نگر کپتانی بدو سہ ہزار مردم بار مع چہار ہزار کلرو ملازمان رام راجہ
پالیکار ملیوار داخل کرور شدہ عزم بیشتر بتسخیر تعلقات این نواح دارد بوقوع این واقعہ
ہیبت جنگ را با جمعیت چہار ہزار سوار بگوشمال خصم نامزد فرمود چون صاحبزادہ بسبیل
یلغار بکوڑیال بندر رسید دید کہ سردار لشکر انگریز قلعۂ بندر را مضبوط ساختہ گردش
بفاصلۂ یک فرسنگ تبرہیا بنا ساختہ قایم است تا مفصل کیفیت آن سمت معروض
جناب داشت از انجا کہ ہمگی ہمت والا نہمت صرف انتظام ملک و دولت بود بندوبست
آنطرف را بجمیع امور مقدم دانستہ چہار رسالۂ جوان بار و چہار ضرب توپ رعد آشوب
و دو ہزار سوار جرار از سائر لشکر انتخاب کردہ ہمراہ خود گرفت و تتمۂ لشکر و خیام و اعلام
خاصہ و نوبت و نقارہ متعین میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و محمد علی کمندان و

غازی خان وبید وغیره کرده بعرصه یکهفته داخل قلعه نگر گردید وبه جمیع قلعداران وعمال آن نواح تاکید ات
روانه ساخته ودرعرصه دوازده روز بیست هزار کس را از قوم رعایا فراهم ساخته بنادیق از چوب آبنوس
تراشانیده بایشان سپرده بیرقها از پارچه سیاه وسفید وسرخ وزرد دوزانیده فی هزار مردیک بیرق مقرر
کرده بهیئت مجموعی بیشتر از آنجا نهضت فرمود چون متصل بیتیرهای انگریزان رسید صفوف آراسته پیش روی
بیتیرها افواج خود را گرد شهادادهٔ در میدان فراز فرود آورد و صاحبزاده را فرمان داد تا آن شجیع والاقدر
از یکطرف بر بیتیری حمله کرده بعد کوشش موفوره بزور بازوی دلاوری مفتوح ساخته بزکدارن آنجا را
ته تیغ کشید چونکه این واقعه برهم زن اجتماع خصم بود سرداران انگریز باعبرت نمائی نواب که لشکر کثیر میبود واندک
جماعت داشت بعزم خودداری که مناسب حال وارباب سرداران لشکر حزم واحتیاط است کوشیده همون شب
بیتیرها گذاشته راه قلعه گرفت درین فرصت دو جوان از اهل فرنگ انکار کرده خود گم نخته بحضور صاحبزاده رسیدند
واز رفتن آن جماعه آگاه ساختند صاحبزاده فوراً این معنی معروض جناب والا داشته قبل از آنکه نواب از جای
خود حرکت کند واهل خصم فایز قلعه شود از یکطرف سبقت گرفته بسرعت هرچه تمامتر شلک زنان داخل
قلعه گردید ونگاهبانان حصار را ته تیغ کشید نواب هم بمجرد استماع این خبر مع سواراسپان
جهانده پاشنه کوب درتاخت وباران تیروبان فنا نشان بر آن جماعه بارانید پس سلک
جمعیت شان از هم گسیخته شد چنانکه همه هول زده راه قلعه گذاشته ساحل دریا گرفتند ولشکریان
حضور نواب بے محابه بر ساحل دریا تاخته همه را اسیر وقتیل نمودند اما سردار آن جماعه بر جهازی
که مستعد لنگر بدیده بود سوار شده بے نیل مقصود راه ممبئی سر کرد نواب در قلعه بندر تهانه
مستقیم گذاشت مجموعه رعایا را بانعام شایسته رخصت داده مع اسیران اهل فرنگ جمعیت مراجعت
کرده بعرصهٔ یک ماه وپانزده روز فایز بنگلور گردید درین عرصه هر دو سردار موصوف قلعجه
وامبارس وترپاتور وگلگن گره وتکل وجگدیو بضبط خود آوردند وقلعه

دهرم پوری را بعد گشته شدن پاینده خان رسالدار که تهانه دار آنجا بود تسخیرش گرفت کوه کشن گیری

تسخیر و غارت ساخت عبدالرشید خان دیوان نواب محمد علیخان به بندوبست بارہ محل نامزد نمود

پس از گهاٹ کنکندری پاله عبور کرده قلعچه هسور و ماشتی و هسکوٹه و موڑ و اگل و کولار تسخیر

کرده بودند نواب محمد علی خان در کولار اقامت ورزیده مرارراؤ گهوڑپڑه را از گتی بتایید

خود طلبیده در بندوبست خود بود که نواب بهادر داخل لشکر فیروزی گردیده افواج لقوا علی

درست بیار است و لشکر انگریز با لشکر راؤ مذکور در سواد نرسی پورم فرود آمده بود تا نواب

شبی قابو یافته بعزم شبخون در تاخت و بلا اندیشه حمله مردانه نمود تمامی لشکر راؤ را

غارت ساخت چنانچه راؤ مذکور مجروح شده دست جرات خود از تمامی اسباب محاربه

برداشته رو بگریز نهاد و بعضی سپاه انگریز و سواران نواب محمد علی خان هم مقتول و مجروح

گشتند با این سرداران لشکر انگریز بجای خود مستعد شده اتواب زنان پی لشکر نواب

گرفته تا قلعه هسکوٹه رسیدند و در میدان شرقی قلعه مذکور جای قایم کرده گرد لشکر

تیر بها بسته اقامت ورزیدند و نواب محمد علی خان ترسان و لرزان بهانه کسل مزاج در پیش

آورده بسا تکلده شتافت و دیوان خود را از بارہ محل طلب داشت همدران اثنا هیبت جنگ

که بجهت دفع سپاه انگریز که از طرف ترچناپلی عبور کرده نامزد شده بود عرضی بدین مضمون

روانه حضور ساخت که بالفعل کپتان لشکر انگریز کوه ڈنڈکل و قلعه کومتور و پالگهاٹ و

دهارا پورم و هروڑ تسخیر کرده الحاصل عزم آن دارد که بعد رسیدن سامان رسد و ضرب و

باروت که از طرف ترناویلی و مدهرا و ترچناپلی رسیده در قلعچه کرور فراهم شده است از

گهاٹ گجل هٹی عبور کرده و بمیسور سرینگ در تازد اگرچه قزاقان سرکار در شکست

معاندان دولت فدائی وار میکوشند اما جز پیاده و توپخانه فایده بران مترتب نخواهد شد

ف

مخفی نماند که صلح با محسن و ارکام سلطنت تقلب تعلیبات شمائل حیثو کاشته صورت مذکور قلعه چیتیه آباد بود تا تنکه بیار شاه بن انگریز بعید البنی لبخ رود ریساده عطا لیخ بیان کرده جاگیر داد و صلح مذکور هم صحبت آن ساخت الحاصل

نواب بهادر بمجرد موضوح مضمون عرضی صاحبزادهٔ شیرافگن را بتمامی لشکر بمقابلهٔ خصمان
جابکرو گذاشته خود بدولت به شش هزار جوان بار و چهار هزار سوار و پانزده ضرب توپ
یلغار کرده بدهرم پوری رسید وقت شب یورش کرده قلعه مع ٹهانه داران آنجا گرفته گهاٹ
پتور عبور کرده راست از راه نامکل شبگیر یازده بگرو رسید و قلعچه را که دو صد جوان بار و
چند کلر برای حفاظت رسد دران قلعه ٹهانه بود محاصره کرده دریک شب تیری بنا ساخت
چهار پنج ضرب توپ قلعه شکن قایم کرده صبحی اتواب سر کرد چون حصار قلعه از کل بود بچند گلوله
شکست یافت قلعگیان تا دو پهر روز مردانه وار کوشیده آخر زیر شدند یعنی قلعه گذاشتند
و همراه ان اشتا چهار هزار راس کاو باربردار را بدرقهٔ دو صد تفنگچی و صد کلر که کپٹین لشکر
آن طرف برای آوردن سامان رسد از هرور بکرو روانه کرده بود بلا اندیشه می آمد
چون این خبر بنواب رسید دو توپ و هزار تفنگچی را فرمان داد تا شجیعان کار گذار سر راه
گرفته اهل بدرقه غافل را بیک حمله زیر و زبر کرده اسیر نموده حاضر حضور ساختند پس
نواب همه راس کاو را داخل توپخانه ساخته بعد سه روز از انجا بطرف هرور نهضت
فرمود کپٹین مذکور به سبب عدم مراجعت رسد آوران و ذخیره آن طرف اندیشناک
شده چون از رسیدن نواب بهادر خبر نداشت ششصد جوان بار و دو صد
کلاه پوش را مع چهار ضرب توپ بکرو روانه ساخت چونکه جمعیت مذکور چهار فرسنگ
راه طی کرده بود نواب مطلع شده سواران را فرستاد تا گردش محاصره کرده بطرف توپخانه
کشند پس سواران از اطراف قزولی کرده و به تیرباران و بان پران کشان کشان به
روی توپخانه آورده کناره کشیدند و سر جمعیت مذکور بگمان آنکه همین سواران هیبت
جنگ اند در حساب نگرفته راهی شده بود که ناگاه توپخانه افروخته گردید و پیاپی گوله

سر شد چنانچه تفرقه داران جماعه و داده سواران قزاق که فرصت وقت می جستند اسپان جهانده بلا اندیشه در تاختند و بضرب تیغ و نیزه بسیاری بیگناهان را معرض تلف در آوردند اگرچه مردمان این ملک را کسیکه امان خواست از جان گذشتند اما از اہل فرنگ سوای دو طفل که نه ساله بودند احدی را زنده نه داشتند و بعد فراغت ازین جنگ نواب بہادر پیشتر کوچیده در ظاہر قلعچه ہرور مضرب خیام نموده بزبانی طفلان مذکور به کپتان پیام فرستاد که اینک نواب بہادر چون اجل ناگہانی بر سر رسیده و لشکر جنرل اسمت و نواب محمد علی خان را تاخت و تاراج نمود و تمامی لشکر خود را مع سرداران به بندر و لبست ارکاٹ روانه کرده خود بدولت جریده با تمام کار شمایلغار کرده ہمه رسد آوران را در راه کرومع ٹہانه داران قلعچه کرور ته تیغ کشیده اگر ہوس زندگی باقی است در پناه دامن دولت ما بیائی و الا فرد احدی را از جان نخواہم گذاشت چون طفلان بے عقل که احوال فوج تاراج بچشم خود مشاہده کرده ہیبت زده بودند اندرون قلعه رفته ذره بذره کیفیت گوش گذار کپتان نمودند لہذا او راست بازچنین تقریب فریب خورده از خیال جنگ در گذشت و پالکی سوار شده بدوسه خدمتگار و یک ترجمان ہشیار و ہفت جوان با رفاقت حضور نواب نامدار رسیده نواب آمدن او را از مغتنمات انگاشته بدلاسا و تسلی خاطرش کوشید و خیمه علیحده نصب کنانیده بخیمه رخصت نمود اما کسی را از ملازمانش سوای زبان دان مذکور نزد او نگذاشت چون کپتان از حضور رخصت شده داخل خیمه گردید و از ملازمان خود را حاضر ندید تا تنہا بر کرسی تشویش نشسته اطراف می نگریست و دور بین عقل حق شناس را بر سر پایه تامل نصب کرده وسعت آباد دریافت را تماشا نمود که معامله چیست و انجام کار چون است در آن اثنا متصدیان حضور آمده درباب سپردن قلعه و آلات محاربه وغیره سخنان چرب و شیرین بر زبان رانده بنام سردار ثانی که در قلعه با فوج

مستعد بود تا کید در خواستند هر چند کپتان مذکور اصرار کرد که بعد ازان رخصت و رفتن من بقلعه ادای سوال خواهم کرد لیکن حضوریان سخنش را پیش رفته نخواست بنرمی و گرمی فریفته سزاولی سخت درین ماده بعمل آورده خواه نخواه تا کید سپردن قلعه و اسباب دیگر از روی یاد داشت از دستش نویسانیده بحضور آمدند نواب بهادر چهار رساله بار و هزار پیاده مع تاکیدش روانه نمود چون سردار ثانی نشان سالار فوج معاینه کرده بلا تامل فرد یاد داشت موجودات سپاهیان و اسباب جنگی معه کلید قلعه بسردار حضور سپرده خود بیرون آمد و تهانه نواب اندرون قلعه قایم گشت و همه سامان شایسته بضبط سرکار خداداد در آمد پس ملازمان رام راجه و گروه کلر را گرد لشکر خود ستهٔ بازنثار کرده گذاشت و بعضے از اسیران لشکر انگریز از قلعجات ممالک محروسه محبوس فرستاده با فتح و نصرت بر سبیل ایلغار از گهاٹ گجل هٹی باز بر سر لشکر انگریز رسید دران حین جنرل موصوف که از هسکوٹه مراجعت کرده در حدود کولار خیمه و خرگاه آراسته مقام کرده بود دو پلٹن و چهار صد اهل فرنگ را برای آوردن رسد که در قلعچه هسور فراهم شده بود روانه ساخته چون رسد آوران شبا شب به هسور رفته تمامی موازی سامان رسد همراه خود گرفته شب دیگر مراجعت کردند نواب از آنی کل تعاقب ایشان نموده محمد علے کمندان شجیع را بچهار رسالهٔ بار و نواب به تسخیر قلعه هسور روانه فرموده خود بدولت بر سواد ندر امنگل رسد بردگان را گرد گرفته شور محشر و هنگامهٔ طوفان بلا بر انگیخت و قزاقان بیباک قزاقی بهادرانه نموده با وصف قتل چند مردان کاری همه کاوپر جوال جنسی که راسان توپ خانه رمانیده بردند و از بارگران سامان آنجماعت را سبکدوش نموده از اطراف میدان دغا الطریق دغا تنگ ساختند نزدیک بود که آفت عظیم بر آن فریق برسد اما سرداران گروه محصور در قلعچه ویران که نزدیکتر بود پناه گرفته از شلک توپ و بندوق یورش کنان را دفع مینمود دران حال محمد علی شجیع در قلعچه هسور تهانه قایم کرده مع سامان و اسیران داخل لشکر گردید بعد ازان از حضور به قتل و غارت آنجماعه متعین شده چون بشیر غران رسید و از یکطرف توپ اندازی نموده حصار قلعچه شکست و برای حملهٔ دلاوران خود را

مستعد داشت و در آن اثنا جنرل لشکر که در کولار بود از صدای توپ و شلک بندوق یقین دانست که برسد
آوران کار سخت رو داده است فوجی بکومک وان ساخت چون بعد دریافت فراوان محنت بهر دو فوج ملحق
شد دست مقدور محاصران کوتاه کردید اگرچه آنها شباشب کوچیده داخل لشکر خود شدند اما جوانی از
سامان غلات رسد به لشکر انگریز نرسید پس نواب از انجا کوچیده بهسکوته که تهانه انگریز بود محاصره کرده از
اطراف احملات بعمل آورد سرداران قلعه بمردانگی تمام پیش آمده چند بار حمله کنان را برگردانیدند و این خبر
به جنرل فرستادند تا جنرل موصوف از کولار کوچ کرده بسمت هسکوته راهی شد طلایه داران از یلغار جنرل نواب
بهادر را آگاه ساختند پس نواب تمامی سوار را بسرداری صاحبزاده و میر علی رضا خان بر لشکر انگریز
فرستاده خود بدولت با رسالهای مردم بار و پیاده بکشایش قلعه همت گماشته کمندان شجیع افرمان
داد تا نردبانها راست کرده بغایت سعی مرکب مردی بر برج و باره بر آمدند چونکه در قلعه جمعیت قلیل بود طاقت
دفع انبوه کثیر نیاورده سپر انداز شد نواب رحم دل قلعگیان را که داد شهامت داده بودند از جان و مال
امان بخشیده بیرون آورده و تهانه در قلعه گذاشته معه توپخانه و مردم بار و پیاده بعزم دفع لشکر جنرل مستعد
گردیده بود که جنرل موصوف با سپاه کارگذار در ظاهر معموره هسکوته رسید بخیال اینکه هنوز قلعه در ضبط
قلعدار خود است راه قلعه گرفت نواب بسرعت تمام که جز سوختن آتش پیکار کاری نداشت توپخانه را
در میدان عیدگاه قایم کرده چنان توپ اندازی نمود که از صدمه آتش که سینه زمین تا بناف می ترقید
هزاران مردان کار بمعرض تلف در آمدند تا جنرل لشکریان خود را از جان دادن بیدریغ و دست و پا ضایع
ساختن بیجا منع کرده به نشیب زمین نشاند و تن برضای الهی داده آرمیده بود نواب بمحافظان اسیران
فوج بهتر نگر و هسکوته وغیره اشاره فرمود تا سرداران محافظان دو سه کس را از بند آزاد کرد چون کسان مذکور
فایز خدمت جنرل شده مفصل کیفیت هسکوته و حقیقت حال افواج حیدرنگر و بهتر نگر و هرور گوش گذار
ساختند جنرل متامل شده از بس تشویش آن روز هم همونجا مانده سر شام بکولار مراجعت نمود و گران اسباب لشکر

مع دو سه ضرب توپ قلعه شکن چنانچه منجملهٔ آن یک ضرب توپ ہان شکسته که ہمین جا
افتاده بود تا زمان حال یادگار باقیست گذاشت نواب اسباب گذاشته را بر داشته
بشتیر کو چیده بر سر سی پور رم فرود آمده بود که ہرکاره عرض کرد که از کهاٹ پتل پلی
بیدرقه دو ہزار جوان بار و ہزار سوار رسد به لشکر انگریز میرسد بمجرد استماع این معنی خود بدولت
معه توپخانه سبک و رسالهای بار و پیاده در تاخته پیش وی کهاٹ در کمین بود چون
روز دیگر رسد آوران بر کهاٹ عبور کرده تا پدنا این چرو رسیدند غازیان بفرمودهٔ نواب
از کمینگاه بر جسته از اطراف و جوانب حمله آورده چون گرسنه بر خوان الوان نعمت دست
یغما کشاده باندک دست بازی بسیاری مردمان بدرقه را بیدریغ پایمال سم ستوران
ساختند و ہمه اموال و اسباب مغروقه داخل مودیخانه و توشکخانه نموده برگردیدند چون
این خبر بجنیل رسید به سبب اینکه در لشکر رسد و آذوقه کمی کرده بود درونکرد و رود راز افتاد
و از فاقه کشی لشکریان حیران بود که نواب بهادر جنرل را بتسخیر مکانات و تعلقات بالا کهاٹ
مقید و جا گیر دید خود بدولت با تمامی لشکر عازم پائین کهاٹ شد پس از کهاٹ راه کوته
عبور کرده کشنگیری گرفته و در قلعچه ترپاتور و وانمباڑی تهانه گذاشته اکثر دیهات
انبور با آتش قهر سوخت و از راه آنبور گڈه و ساتگڈه و رای ویلور و دهوبی گڈه و آرنی
و چیت پٹه غارت کنان به ترنامل رسیده مقام فرمود و صاحبزاده را بطرف مدراس
و میر علی رضا خان را بطرف تجاور و نتهرنگر و غازی خان و مهامیرزا خان وغیره را
بطرف چتور و نیلور برای تاخت و تاراج شهر و قریات نامزد فرمود چون در اندک
مدت تمام تعلقات آن سرزمین بجاروب قتل و غارت رفته شد و اکثر خلق پایمال
سم ستوران گشت جنرل باستماع این واقعه خرابی پائین کهاٹ در گرداب تفکر

فرو رفتہ گھاٹ کرنپات چار ناچار عبور کردہ بسا تگڈہ رسید و از انجا سمت اسی
ویلور نہضت کردہ آسود نواب محمد علی خان چون دید کہ دو شیر خونخوار بغیرت مردی و
محض بواسطۂ ناموسی دولت کوشش ہامی نمایند مفت درمیان خونریزی و تاراجی
خلق اللہ میشود باوجود تلف ہزاران مرد کاری دست از محاربہ بر نمی کشند چنان
معلوم می شود کہ بہوس موہوم ملک بالا گھاٹ تمامی خطہ پائین گھاٹ از دست داون
است بعد ازین خطوط متواتر بجنرل ترقیم ساختہ بصلح رضامند کرد و نجیب خان سالار جنگ
و دانشمند خان را وکیل مطلق مقرر کردہ چہار لک روپیہ مع مکاتیب صلح و ہدایای نفیس
بحضور نواب بہادر فرستادہ راہ اتحاد و مصادقت پیمودہ و اظہار و اقرار مودت و یگانگت
نمود نواب بہادر ہم کہ از جنگ انگریزان جز نقصان سودی ندیدہ و تہ بار خرچ لکوکہا زر آمدہ
در دل ارادۂ آشتی داشت سلسلہ جنبانی نواب محمد علی خان را از جملہ مغتنمات شمردہ
باقبال ہدایا پرداختہ برضا و رغبت خود علی زمان خان و مہدی علی خان را بطریق ابر سالت
روانہ نمود چون وکلای ذی ہوش بملاقات نواب محمد علی خان فائز شدند سوال و
جواب صلح بوجہ احسن درست نمودند و چنان استحکام بنیان عہد و پیمان ساختند
کہ من کل الوجوہ بار دیگر در عہدہ داران این دو سرکار مجادلہ و مقاتلہ رو ندہد بلکہ ممد و
معاون یکدیگر بودہ باشد و ہمدرین ضمن وکلای نواب بہادر علاقہ داران نوایطہ یعنی
وابستگان چند اصاحب و اقارب امام صاحب بخشی مع زنانہ ایشان با دیگران محض پاس
قومیت از قید نواب محمد علی خان رہائی بخشانیدہ کامیاب مراجعت نمودہ و تعلقہ کروہ
ہمدرین صلح از نواب موصوف بضبط گماشتہ نواب بہادر در آمد سوای این اکثر
منصبداران و جاگیرداران صوبہ ارکاٹ را کہ از قوم مذکور بودند مثل مہدی خان صاحب

جاگیردار اول کنڈہ و مرتضی حسین خان منصبدار گرگت پالہ و محمد تقی خان جاگیردار وندوسی و محمد سعید خان منصبدار پپرموکل گڈہ و علاقہ داران محمد علی خان پولوری و حرمت خان ساتکدی کہ بدست نواب محمد علی خان آزردہ خاطر و رنجیدہ دل بودند مساعدہ مع باربرداری فرستادہ طلبداشت و خدمات معقول حسب لیاقت و بقدر حوصلہ ہریک یعنی بخشی گری و عاملی و قلعداری مع تشریفات مقرر فرمود و نیز بساسکنای شہر و قریات و یلور و ارکاٹ وغیرہ کہ بکساد منزلت حزین و عزلت نشین بودند وقت قدردانی را غنیمت بل یاوری طالع خود ہا انگاشتہ سعادت اندوز مجرای نواب فیض بخش قدرشناس گشتہ ہریک بقدر استعداد خود مامور کار و خدمات گشتند چون سلسلہ فساد و عناد بمقراض چہار لک روپیہ منقطع گردید نواب ظفرمند فتح و نصرت مراجعت بیالاگھاٹ فرمود

ذکر لشکر کشی نواب بہادر بطرف کڑپہ و کنول و بلاری وغیرہ و پیشکش شایان گرفتن از حکام صدر مع بیان دیگر فتوحات در آخر ہمون سال یعنی یک ہزار و یک صد و ہشتاد و پنج ہجری واقع گشتہ آنکہ

چون نواب بہادر متوجہ محاربہ انگریز بود عبدالحلیم خان حاکم کڑپہ وقت قابو دیدہ سواران خود را بتاخت و تاراج تعلقات و قریات علاقہ نواب تعین کرد چنانچہ دیہات من مضاف صوبہ سرا خراب ساختہ بود بدستور منور خان حاکم کنول بکدا اول و الہ طرح موافقت انداختہ بر دم آزاری سعی بلیغ بظہور رسانید و نایک قلعہ بلاری کہ ڈڈپا نام داشت نیز بے باکانہ در تعلقات رای درگ وغیرہ شورش افزا بود اگرچہ متواتر این اخبارات بمسامع ملازمان نواب میرسید اما بندوبست آن نواح بعد فراغت از جنگ سرخ رویان خونخوار منظور

نظر کیمیا اثر داشتت دران زمان چونکه خاطر ملکوت مناظر از ممر قرار و مدار مصالحه طمانیت پذیرفت
احمال و اثقال افواج را مع متعلقان اہل نوایط روانه پٹن فرموده خود بدولت بعزم تنبیه
بدخواہان دولت بجمیع سوار و سپاه بار و پیاده که قریب پنجاه شصت ہزار مرد جرار
با توپخانه آتش بار بود خرامان خرامان بر سبیل سیر و تماشای آن دیار سمت کرپه نهضت
فرموده و چند قزاق را حکم داد تا در حوالی کرپه دقیقه از دقایق خرابی فرو گذاشت ننمودند بلکه
احدی را از دولتخواهان آن بدخواہان را از جان نگذاشتند چون اینخبر بحاکم کرپه رسید
اندیشناک گشته جز پناه اولیای دولت خداداد صلاح و فلاح حال و مال خود ندیده
وکیلی را مع پنج لک روپیه نقد و دو زنجیر فیل کوه پیکر و چهار راس اسپ مرصع زین و
زیور نذر و عرایض عفو جرایم قلیل و کثیر خود بحضور روانه کرده برآینده چنان عهد مواثیق
مؤکد ساخت که بعد ازین دیگر بار پای اقتدار از احاطه اطاعت نواب بیرون نگذارد و
حسب الفرمان جہان مطاع عمل نماید و بہر استعانت فوجی بواسطه ظہور رسوبیت
باشد ہمراه لشکر ظفر اثر بگمارد نواب التماس و مصلحتاً بشرف اجابت مقرون ساخته نقد
مع اشیا فرستاده او را مطابق این مضمون بلبیت چیزیکه بے سوال رسد داده خداست
زنہار رد مکن که فرستاده خداست منظور نظر و داخل توشکخانه خاص نموده چند ارشادات
بر مزید پند و نصایح در صلاح حال و مآل که دستور العمل زندگی و آسودگیش می تواند شد
ترقیم فرموده اجبار نویسے را بدار المقرش مع خلاع و تشریف لایق فرستاد و بدیع الزمان
خان را که سابق قلعه بالاپور خورد بہادر ہوراؤ سپرده خاک خجالت بر فرق اوقات خود
ریخته نوکری حاکم کرپه قبول کرده بود بمعرفت علی زمان خان ہمر لفش تولنامه فرستاد
ولعفو جرایمش پرداخته طلبید و بخلعت معافی تقصیر و بحالی بخشیگری قدیم الخدمت

سرفراز ساخته راست از آنجا از نواح کنجی کوته که در علاقه کرپه والا بود گذاشته بطرف
بیگن پلی نهضت فرمود قلعدار آنجا که از قوم سادات میر غلام علی عرف کلو بود و بلا اندیشه
مستعد بجنگ گشته بشوخی وگستاخی تمام جنون جرات پیدا کرده چند گلوله توپ بطرف
سواری خاص که نواب بر فیل پون کج نامی سوار بود بی باکانه پرانید پس جمعیت
جهانداری اقتضا بآن فرمود که آن بی ادب را چنان گوشمال دهد که موجب عبرت
دیگران شود فوراً فرمان داد تا سرداران شجیع با جمعیت های خود حمله نموده قلعه اش را
دایره وار گرد گرفته دست غارت و یغما بر کشادند پس او سپر انداز شده حلقهٔ اطاعت
و فرمانبرداری بگوش جان انداخته وکیل را با پنجاه هزار روپیه فرستاده بجای خود آسوده
میر حسن علی خان و میر اسد علی خان برادرزادگانش هم درهمین اوقات بعزم نوکری
حاضر حضور گشته به بخشی گری دسته سرفرازی یافتند نواب از انجا بطرف کدوال
دو منزل نهضت کرده بود که پالیکار آنجا از بیم حملهٔ جان ربائی نواب چون بید بر خود لرزیده
وکیلی را مع دو لک روپیه و چیزی اجناس تحایف و عرایض جان بخشی خود روانه ساخته
از فکر این و آن وارست چون وکیل مذکور مع نقد و سامان نذر و عرایض فائز
حضور گشته بعجز و الحاح ادای پیامش نمود نواب بمقتضای دوربینی و مصلحت وقت باقبال
نقد و جنس او پرداخته ازان طرف برگردید اگرچه از سرحد گتی یعنی بر تعلقات مرار اؤ مع
افواج می گذشت اما بهیچ امر مزاحمت بحال رعایای آن ضلع و راؤ مذکور مصلحتاً نرسانیده
سمت کنول شتافت چون منور خان از ورود عساکر نواب بهادر اطلاع یافت بعزم
جدال و قتال لشکر خود آماده ساخته اعلام و خیام بیرون شهر نصب کنانید و شاه مسکین
مجذوب مرشدش که خان مذکور بسیار معتقد و فرمانبردار ایشان بود که دیگری از زمرهٔ

امرای ذو الاقتدار و دولتمندان با وقار ہیچ اوروجوع و معتقد بمرشدان نبود فرمود کہ ای نور غنیم ترا نہزمیت میدہیم شاد باش خان مذکور ازین مژدہ خوش دل شدہ دانست کہ لشکریان قاہرہ را مغلوب خواہیم ساخت چون نواب بر عزم خان مذکور وقوف یافت میمنہ و میسرہ بسرداران شیردل سپردہ خود بدولت با فدائیان دلیر قلبگاہ آراستہ توپخانہ بردو دستہ فیل سوار در ظاہر قلعہ استادہ خواست کہ در سر سواری قلعہ را تسخیر و حاکم آنجا را اسیر و دستگیر نماید دران اثنا شاہ موصوف بر پشت فیل برہنہ سوار شدہ بہ دو دستہ صد افغان جانباز متوجہ لشکر نواب گردید بمشاہدہ این حال بعضے مصاحبین و خوانین حضور کرات و مرات عرض کردند کہ فسخ عزم تسخیر این مکان کہ زیر پناہ و ظل ولی کامل و قطب و اصل است رعایتاً باید فرمود زیرا کہ ظہور این عزم باعث خلل و موجب ضرر دولت خداداد می تواند شد مبادا کہ ملالی بخاطر شریف و ضرری بوجود فایض الجود لاحق شود انسب آنست کہ حضرت لشکر را جای فرود آوردانیدہ اقامت ورزید تا خود بخود افغان اینجا دست بستہ حاضر و مطیع خواہد شد تعجیل درین باب مناسب شایان ملازمان اعلی نیست نواب از این معنی کہ کشان صاحب عرفان بود بہم برآمدہ برروی آراکین نگاہ گرم کشادہ سوال نمود کہ لشکر ما زیر پناہ کسی ولی و قطب نیست آیا ما بی پناہ و وسیلہ ہستیم ہمہ ہا ازین سوال و جواب عاقلانہ زبان درکشیدند بعضی جرات پرداز شدہ عرض کردند کہ البتہ باشد پس فرمود درین صورت ولی حافظ لشکر ما از ولی اینجا مباحثہ و مقابلہ خواہد نمود ما خود بدولت دماغ خیرگی از سر نخوت منور خان برآرم و گردن جرائتش را بہ بند خواری کشیدہ ہرگز زندہ نگذارم بعد ازین ارشاد چون فیل خاص پیش راندہ باندازہ تیر و تفنگ رفتہ بود کہ شاہ مشار الیہ کہ عزم تاخت لشکر نواب داشت لغتتاً برگردیدہ

به قلعه رفت و اندرون حرم سرایش در حجرهٔ تنگ و تار خزیده بخان مسطور فرمود ای منوّر
هرچه که داری به بهادر سپرده صلح کن ما فقط قلعهٔ ترا باو نمیدهیم بمجرد استماع چنین ارشاد مرشد
خان مزبور دل از دست داده میان استقامت خود به کلکهٔ هیبت شکسته دیوان خود را
مع تحایف و سامان ضیافت بحضور روانه کرده التماس فرود آمدن نمود و ارسال نقد زر
برحسب مقدور خود بذمه اقرار داد نواب نظر عنایت و پرورش و نگاه ترحم خداوندی
مبذول حال آن دولتمند قدیم داشته التماسش بحیز قبول درآورده غربی قلعه برکنار
جوی تنگ بهدرا اعلام و خیام خاص نصب کنانیده داخل خیمه گردیدا اما تا ایصال زر
دیوانش را رخصت قلعه نفرمود پس فردای آن روز در عوض پنج لک روپیه نقد و جنس
فرستاده به سخنان چرب و شیرین اظهار دوستی و هواخواهی نموده از دست قهر نواب
وارست چون نواب بهادر را بندوبست دیگر جاها مطلوب خاطر همایون بود مبلغ مذکور
گرفته روز دیگر از آنجا کوچیده از راه بتی گنده و پندی کنده و کپتال حدود بلاری را به این
اراده که پالیگار آنجا را زیر ساخته قلعه‌اش را مسخر سازد جرأت جهان کشائی خود در دل بسالت
جنگ ناظم ادهونی کراو خفیه همراه او درساخته ترغیب تاراجی تعلقات سرکار خداداد می نمود
اندازد مضرب خیام و اعلام نصرت انجام عسکر فرموده در ظاهر بهانهٔ آتش فروزیش در
دیهات قلمروای درک وا نموده رسالدار مردم بار و پیاده را فرمان داد تا سرداران ذوی
بتردد شایان سپهها پیش رانده به شکست حصار پائین و کشایش قلعهٔ کوهی همت
گماشتند و به سعی بیست روز برج گوشهٔ پائین قلعه را که ایسان رویه واقع است به یورش
گلولهای اتواب پخته شبی حمله نمودند اما نایک محصور مردانه کوشیده هیچ رو هراس بدل
راه نداد و بدفع حمله پرداخته کامیاب برآمد نواب از جرأتش بهم برآمده اتواب کلان

زیر دامن کوه شمالی قایم کرده به شکست حصار کوه فرمان داد تا متکفلان جهات ملک گیری
چند سنگ کلان از توپ بمحل زنانه نایک پرانیدند بظهور این حال زنان علاقه اش
فریاد برآورده استبداد و اصرار این معنی نمودند که بهر طور از نواب بهادر راه مصالحه بپیمایید و
هر قدر زر که او میخواهد بسپارد اگر آنقدر زر موجود نداری همه زیورهای گران بهای ما
می سپاریم عیاذاً بالله چونکه او قلعه تسخیر کند عصمت و ناموس ما سلامت نخواهد ماند پس
نایک تشویشی پیدا کرده پیام صلح با ایصال دو لک روپیه فرستاده داخل سلسله زینهار
خواهان گردید دران اثنا منهیان اخبار بمسامع اجلال رسانیدند که تا تیا مرهٹه ناظم مرج
باغوای گوبند راؤ بن امرت راؤ حاکم گجیندر گڈه بعزم خرابی تعلقات ضبط سرکار خداداد
فوج کشی نموده هنگامه آرائی اطراف بادامی و دهاروار است چون نواب را انبدو بست
آن ضلع و گوشمال مرهٹه ضرور افتاده بود التماس پالیکار مزبور را باجابت مقرون ساخته
دو لک روپیه نقد از و گرفته اخبار نویسی درانجا گذاشته پیشتر نهضت فرمود و از گهاٹ
کرکنات ندی تنگ بهدرا عبور کرده بکوچهای دراز بنکاپور رسیده بود که غنیم از یلغار
نواب آگهی یافته از ترس و ستیز غازیان لشکر ظفر هوش و هواس باخته ناکام راه مرج طی کرد نواب
از انجا مراجعت کرده بساونور آمد حکیم خان استقبال کرده دولتخواهی خود ظاهر ساخته خرچ
دروازهٔ لشکر نواب که مبلغ یک لک و سی و پنج هزار روپیه مقرر شد نذر گذرانیده فارغ گشت
پس از انجا بطرف سری هتی و ڈوڈ بلاپور و کنکگیری گذشته و پیش کش شایان از پالیکاران آن سمت
گرفته به بیجانگر عرف آنی گڈه خیمه و خرگاه بیار است و تمراجه حاکم آنجا را بملاقات یاد فرمود
از انجا که حکام آنجا از اولاد کشن راج و رام راج چهتری اند و بکسی سلام نمی کردند و در ایام سلف
همه ملک کرناٹک و دکن بلکه از حصار ملیوار تا کنار جوی نربدا زیر حکم خود داشتند آخر دولت

رام راج از دست سعی موکب داران بادشاهان اسلام یعنی قطب شاه و عادل شاه و نظام شاه
در نواح نیال کوته که بر کنار این طرف جوی کشنا واقع است در سن نهصد و هفتاد و دو هجری
تاخت و تاراج گشته چنانچه مرد رام راج روز آدینه تاریخ اوست سلطان عالمگیر در عهد فرمانروائی
خود سه محل یعنی حویلی آنی کنڈی و درو جی و کنگاوتی بصرف مایحتاج وابستگان ایشان
گذاشته بود چنانچه راقم سطور مفصل حقیقت عروج و نزول دولت حکام مذکور در کتاب
تذکرة البلاد و الحکام ظاهر ساخته در انولا از خود راکسلمند سخت وا نمود و پسر خود را مع چیزی
سامان نذر و لک روپیه فرستاده امان خواست نواب بر عجز کی جد و اباتش نظر غور فرموده معافی
پیشکش پرداخت و از حضور خلعت بحالی محالاتش عنایت کرده از راه هرپن هلی و جبر ملیه
بنواح چیتل درگ رسید پالیکار آنجا بهم تاخت و تاراج ملک و خرابی دولت خود وکیل را با سه
لک روپیه بحضور فرستاده و فدویت خود ظاهر ساخته مطیع و منقاد شد نواب مبلغ مذکور گرفته به پند
و نصایح او را رهنمائی فرموده اخبار نویس و واقعه نگار دانا را بدارالمقرش روانه فرموده از راه
بوگا پٹن سواد ها گل واری را محل نزول رایات ظفر آیات گردانیده و باحضار پالیکار آنجا
که بارها اوصاف نادانیش بسمع شریف رسیده بود حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت
مخفی نماند که پالیکار مذکور بے ریب از عقل و دانش بے بهره و از شعور معرا و افیونی بود همه
محاصل تعلقه خود در خریدی افیون صرف می کرد اکثر اوقات بر بالاخانه سوار شده
تماشا و نظاره کوه و دشت می نمود چونکه روبروی قلعچه ها گل واری تالابی پر آب و کوهچه
آن طرف تالاب است از کارپرداز خود می پرسید که برابر آن کوهچه افیون خالص و قدر
آب تالاب اگر شیر بهم رسد مردم در چند روز تمام خواهد خورد او می گفت البته در یک ماه صرف
خواهد شد او جواب میداد شاید که آدم مثل عصفور است که قدری قدری بخورد

وقطره قطره بنوشد اگر کسی در هفته این همه فرو برد همین مرد کار است چون بمالیدن دندان
وشستن روی بنشیند بعد دو پهر روز تا هم بسبزاولی دیگر کارکنان فراغت حاصل می کرد و
غذا لیش اکثر اوقات شیر برنج مقرر بود پس نعش اغذیه اش نزاینده پرستاری برای طلبش
می فرستاد چون پرستار سر و بازویش از دست خود بزور جنبانیده می گفت که طعام
تیار شده است آن وقت برخاسته اندرون محل زنانه میرفت وطعام میخورد و باغچه بفاصله
یک تیر و تفنگ بیرون آبادی احداث کرده بود لیس آن باغچه اگر دل میخواست یک هفته
مستعدی می نمود و به سبزاولی کارپرداز بباغ میخرامید بعد یک دو ساعت از وی می پرسید
چند روز شد که ما از خانه نقل کرده باز بچند روز بمجلس خاص خواهیم رسید او می گفت البته
به قطع دو سه منزل راه فایز خانه خواهیم شد خندان جواب می داد که ما کبوتر نه ایم تا بدین
سرعت پر پرواز کشائیم غرض اذکار حماقتش بیشتر است که در حیطهٔ بیان نمی گنجد چون
آن نادان محض حسب الحکم بهره یاب حضور گردید نواب از ناصیهٔ حالش آثار حماقت آشکار
ملاحظه فرموده پیش خواند و بزبان مبارک پرسید که چه حقیقت است و چه نذر حضور
آورده ای او دست بسته عرض کرد باقبال همایون فال غیر از دو سه من افیون خالص در
توشکخانه مهیا و دو صد ماده گاو پر شیر هیچ موجود ندارم و قدری زیور و زر و نقره بر بدن کنیز
حاضر است اگر منظور باشد نذر می گذرانم نواب بر سخنان بیهوده اش بی اختیار خندیده رخصت
کرد و دیهی بصرف مایحتاجش براو بحال داشته امینی را برای بند و بست تعلقه گماشت
به دار السلطنت پٹن معاودت فرمودند

ذکر ادای مراسم تهنیت شادیهای کتخدائی صاحبزاده والاقدر
و دیگر صبیه های شهباز صاحب یعنی برادرزادیان خود بدولت

و صبیهٔ مرضیه در سن یک هزار و یکصد هشتاد و پنج هجری آنکه

چون نواب بهادر از جنگ انگریز و بند و بست پالیکار و غیره فراغت حاصل ساخته مظفر و منصور بدار السلطنت رسید رای جهان کشای در ادای رسومات تهنیت سمات شادیهای کتخدائی صاحبزاده و صاحبزادیان اقتضا فرمود تا برای ٹیپو سلطان صبیهٔ امام صاحب بخشی نایطهٔ مرحوم را که از ارکاٹ آورده بود دلخواهش و رغبت خودخواستگاری نموده اسباب طوی مهیّا ساخت اما مستورات تتق عصمت و عفت نواب یعنی والدهٔ ماجدهٔ صاحبزاده و اهلیهٔ مرضیهٔ حیدر صاحب کلان صبیهٔ نامزده را قبول نموده حسب استرضای خاطر نوشته و اهل قبیلهٔ رقیه بانو صبیهٔ لاله میان شهید چچه کولی را که همشیرهٔ حقیقی برهان الدین سپه سالار می شد مقرر کردند نواب ازاین معنی رنجیده خاطر شده فرمان داد که در یک شب بهر دو زوجه عصمت موجه عقد مواصلت و مناکحت مستحکم ساخته پیوند معنوی بخشند تا متکفلان امور طوی شادیانهٔ طرب و کوس دهل ساز تهنیت از هر دو جانب نواخته بزم شادی ترتیب دادند و مراسم سور و سرور بطور اهل دکن بطرز دولتمندانه و شان خسروانه پیرداختند که قریب یک ماه کوچه و بازار شهر چون حجلهٔ عروس و داماد آراسته شده صلای طرب و جشن همایون باطراف امم شایع گشته محفل عشرت مشاکل باساز و سامان خوشدلی چنان مهیّا گردید که و مه و ادانی و اقاصی چه از ملازمان و خوش باشان دست از انواع اغذیه و اشربهٔ تر و خشک نساختند و سرداران لشکر و دلیران خاص پایگاه و اهل کاروان و رقاصان ناهید طلعت چون عروس و داماد گلبوسهای زنگارنگ خار حسرت در چشم رنگ آمیزی گلزار همیشه بهار شکسته مسرور و خورسند شدند و به بخششهای در و گوهر محتاجان و مسکینان جهان از آز و نیاز و نیا داری مستغنی گردیدند

پس بساعت سعید و زمان حمید بعد شب گشت نوشته را اول بر درخانه نایطه برده از خطبه خوانی نکاح و دیگر مراسم فراغت حاصل ساختند و دیگر بار نوشه راسوار کرده برو باوقار لاله میان حاضر نمودند تا تمامی مستورات محل خاص نواب و جمیع اقارب جمع شده اجازت خطبه خوانی نکاح داده رسومات جلوه وغیره بر حسب خاطر خواه خود بوسیله مشاطه بلند رتبه ادا ساخته مهر و ماه را قران سعدیت بخشیدند الحق طرز اکثر زنان و مردان است که بی بی قوم خود را اگرچه غریب الدیار و مفلوک باشد عزت و وقار می بخشند و اهانت قوم اجنبی با وصف شرافت و صحیح النسبیش بر خود کنایه ادا می کنند بالغرض چون از رسوم میمنت و تهنیت فارغ گشتند هر دو زوجه ناموس موجه را داخل محلسرای صاحبزاده والا شوکت نموده آسوده من بعد نواب صبغین شهباز صاحب مرحوم که بعد ترقی دولت نواب بهادر صاحب موصوف خانه نشین بود از مرض جسمانی در کولار انتقال نموده بود و سه دختر و یک پسر عبد القادر نامی داشت و او نوجوان در جنگ انوتی از گلوله توپ خصم شهید شد و دختر کلان را که از بطن بی بی قوم خود بود در حین حیات پدر به لاله میان نامزد کرده شد ازین سبب خوشدامن مامن حقیقی صاحبزاده گشته بود و دو دختر از زوجه قوم اجنبی نا کتخدا بودند با یکی تربیت علی خان نایطه را شرف مناکحت بخشید و ثانی را الیسین صاحب بن یعقوب صاحب جمعدار که عمده از اهل دکن بود عقد مواصلت بر آئین دکنیان و طرز دولتمندان بر بسته فارغ گردید سپس آن اخلاق پاکیزه و گفتار و رفتار شایسته و صلاحیت حال و مآل حافظ سید علی خلف شاه صاحب کهنی که صاحب موصوف مصاحب الوقت نواب بود و بوکالت حیدر آباد رفته سوال و جواب مصالحت و ضوابط اتحاد و مصادقت

فیما بین ناظم حیدرآباد و نواب والاتبار درست و محکم ساخته بلا اطلاع ناظم آنجا و
اعیان دولتش بحسن کارروائی خود بسا اسباب شایان دولت و اثاثه ثروت
و جواهرات گران قیمت خرید کرده ترسیل داشت و بسیاری مردباجرأت و نامور را
فراهم کرده بحضور فرستاده مقبول و منظور نظر انور شده بود و پسندیده باز دواج صبیه
خاص خود شرف مناسبت بخشیده سرفراز داریں فرمود چون درعرصه یکسال ازین کارها
فراغت دست داد در انتظام امور مملکت و مهام دولت مامور و مفید شده شحنه‌ها عدالت
و انصاف را بهر جانب و ناحیه روان گردانیده تا هر جا دزدی و راهزنی و اچکله‌ها و گره برد
بیدا و بر آورده باشد به سیاست رسانیده هر کجا که بیناهی و ظلم و ستم ارتفاع یابد منهدم
گردانند چونکه خاطر خطیر از نظم و نسق امور سلطنت فارغ گردید معتمدان را بایالت و ضبط
تعلقات منصوب گردانیده در گرد آوری اسباب شکوه و صولت و سپاه رستم نهاد
و اسفندیار نسب صرف اوقات می نمود چنانچه در کمتر مدت مردان جریح از هر فریق و اهل
هنرها زیر ظل رایت ظفر آیت جمع ساخته سوداگران و کاردانیان اقالیم و ولایات را قولنامه
معه مساعده فرستاده بسته بسته از قسم پارچهای نفیس و طویله طویله راسان عراقی و عمان
و گروه گروه دلیران ایران و توران طلبیده آشفته بزر بخشی همراه نام خود کرده و شجیعان جست
چالاک را بترتیب لشکر نامزد فرمود قریب و هزار جاسوس و سوانح نگاران باتمییز در اطراف
ولایات و نواحی ممالک محروسه بلکه در حیدرآباد و پونه چینیا پٹن و در دهلی و بنگاله و ایران توران
و کابل برگماشته اخبارات واقعی می طلبید و بگوش سراپا هوش می شنید خصوصا در هر
تعلقه پالیکار باج گذار خود که هرگز از ایشان خاطر جمع نداشت جاسوسان و خفیه
نویسان یک ابر دیگری تعیین کرده کیفیت ذره بذره و حقیقت روزنامچه مفصل می طلبید و آلات

حرب و ضرب یعنی توپ و بندوق از بنا در فراسیس و ولندیز و تپکیس مع دیگر سامان و لایت
فرنگ للکو کہا زر خرچ کردہ فراہم می ساخت

ذکر فوج کشی تا تیامرہٹہ ناظم مرچ و گوبند راؤ بن امرت راو و سبورا ؤ کہاتکیہ و غیرہ سران مرہٹہ بعزم تسخیر و خرابی ممالک محروسہ نواب بہادر از طرف پونہ و تاختن ابراہیم خان دہونسا بہمین عزم از جانب حیدر آباد و اسیر و دستگیر شدن سران مرہٹہ بدست غازیان لشکر نواب و ناکام رفتن دہونسا و تسخیر کردن نواب بلاری را کہ در سن یک ہزار و یکصد و ہشتاد و ہفت ہجری رو دادہ آنکہ

چون نواب بہادر در پٹن چندی بہ بندوبست خود و گرد آوری لشکر و سامان جنگی مامور بود بسالت جنگ ناظم ادہونی و مرارراؤ فتنہ باز باہم موافقت کردہ خطوط بناظم حیدر آباد و کاربرداز پونہ متضمن روانہ کردن افواج درین ملک و استیصال نہال عظمت و اقبال نواب کہ ترقی جاہ و حشمتش را بہ یقین موجب زوال دولت خود مید انستند ترقیم و تبلیغ داشتہ منتظر وقت بودند اگرچہ نواب بر فتنہ انگیزی آن بدکیشان وقوف تمام داشت اما قبل از وقوع واقعہ مزاحم احوال احدی شدن شایان ہمت والانہمت و مناسب امی جہانکشای دشمن گزای خود ندیدہ در ظاہر چون غزال گوش انداز سکوت و رزید لیکن مانند پلنگ شکاری مستعد فرصت صید بود کہ ناگاہ قاصدان اطراف ساحل جوی تنگ بہدرا متواتر خبر رسانیدند کہ ناظم مرچ باز چند سرداران مرہٹہ را باخود متفق ساختہ شورش افزای نواح بادامی و دہاروار است اگرچہ کاربرداز پونہ برین معنی راضی نیست اما او خود بخیال

خود پسندی گردن نخوت و لوچ برافراشته عازم این حدود گشت و ناظم حیدرآباد بر حسب استدعای ناظم ادهونی و حاکم گتی ابراهیم خان دهونسا را که در سپاه گری دم انا و لاغیری میزند و بر آراستگی فوج و توپخانه خود می نازد بو فور سامان محاربه روانه این طرف نموده است که او چون پیل بدست خرطوم جرات خود را دراز ساخته میرسد و ناظم آدهونی لشکر خود را به تسخیر بلاری فرستاده چنانچه صفدر جنگ سپه سالارش و موسی لالی فرانسیس که رستم جنگ خطاب دارد بمحاصره اش همت گماشته کوشش می نمایند و نایک محصور مردانه وار سعی جمیله در دفع خصم بظهور میرسانید تا نواب بهادر محمد علی شجیع را به پنجهزار مردم بار جرار و هفت هزار سوار خونخوار مع فوج باجی رائو بدفع خصم سرکش نامزد بطرف دهار وار فرموده پیشتر کوچانیده چون سردار شجیع بر سبیل یلغار بعرصهٔ پانزده روز قایر دهار وار گردید شمالی قلعه میدان وسیع و نهری خشک مناسب فرودگاه لشکر نصرت ماثر دیده نهر مذکور را پر رود داده اعلام ظفر انجام نصب می کنانید و هنوز خیمه ها نه استاده و بار از پشت گاوان و شتران و فیلان بر زمین نیفتاده که سران خصم که دران روز عید دسهره بود برای بازی و تماشا سازی و اسپ تازی نیز به ارادهٔ فرود آمدن در همون میدان که پیش از دو روز از شیران جهانگیر خالی دیده بودند بجمیع لشکر و سامان خود برخاسته شده جوق جوق از فرودگاه خود می رسیدند لشکر سالار شجیع را که اندک نما بود و او شان قریب سی هزار سوار و بیست هزار پیاده باشانزده ضرب توپ بودند در حساب خود بجوی در نگرفته جمله بیکبار یعنی سران و سپاه حمله کرده در تاختند شجیع مذکور چابکی تمام بکار برده توپخانه پیش رو گذاشته صفوف تفنگچیان آراسته بدست راست باندازان آتش فشان را قایم کرده بود چونکه اهل غنیم از اندرون پرتاب تیر و تفنگ جرات سبقت کردند یکبار توپها را که از گلولهای انگوری پر کنانیده مستعد

آتش افروزی داشت متواتر سرکرد و شلکهای بنادیق بقواعد درست زده همچو سنابل گندم و جوار که بعد درو منتشر بر زمین می اندازند لشکریان غنیم را بر زمین عدم انداختند و از عقب آنها سواران خونخوار دست و بازوی شجاعت کشاده به نعرهای نصر من الله و فتح قریب بر سر مقهوران خاک مذلت بیختند و باندازان از یک طرف آتش فتنه افروخته خانهای اهل بهیرش را چون چوبهای خشک در تنور غارت سوختند القصه و زعید لشکر غنیم چون روز قیامت شوم آمده تا تیا که مرد جسیم بود بصدمهٔ شلکهای توپ بندوق از پا در آمد یعنی لرزان از اسپ بر زمین افتاده جبین خجالت نامردی بخاک تقصیر مالید و دیگر سران بی حمیت که از پیچیدن دود توپ تفنگ راه سلامت از آن معرکه گاه مرد آزمای گم کرده از درخشندگیهای برق شمشیر شمشیر بازتاریکی در چشم بصیرت راست آنها در افتاده و به پرتاب نیزه و ناچخ گوپال تازدیده عقل و هوش دو خته شده بود لباس محجر و جان بر کشیده بر تن های سلامت خود ها بامید جان بر شدن راست زرده زنان برخاک می غلطیدند قزاقان منصور بر حسب خاطر خواه دست یغما کشاده هر چه یافتند بر داشتند سپهدار شجیع بر این فتح غیبی که غیر مترصده بود سجدات شکر بدرگاه فتح بخش حقیقی موادا ساخته دوگانه شکرانه گذارد و تمامی سران را که دوازده کس و سرگروه اوشان تا تیا بود کشان کشان آورده در خیمهٔ علیحده بمحافظان با اعتبار سپرد و جمله فیلان و شتران و اسپان مع دیگر سامان غنیمت آن جماعت که بیش از حساب قیاس بهدست شده بود نصرت به سلحداران دلیر که در آن معرکه گاه جانبازی به عمل آورده بودند و بفقرای همراهی خود که در سفر و حضر حیل و بنجاه فقیر بر دروازهٔ آن سخی حاضر می بودند یک یک بخشید و زنان اسیران آن قوم را به حبالهٔ نکاح اهل اسلام ارزانی داشته همون میدان نصرت

تو امان رحل نزول رایات ظفر آیات گردانیده فارغ گشت و فرد یاد داشت نصف اسباب
غنایم و اسامی سران اسیر مع عرضی مبارکباد فتح غیبی بحضور روانه داشت چون نواب مضمون
عرضی دولتخواه تشجیع و افراد حساب استماع فرمود بنجواست سر مجلس بزبان تحسین برکاردانی و جرات
کشاده ہمونسا عت یکصد و بیست و پنج ضرب توپ شکرانه فتح و نصرت سر کنانید و شادیانه
بشارت برروی جهان نواخت و تشجیع موصوف را به تشریف شاہانه و کمر مرصع و اسپ بازین
زرین سرافراز ساخته علم قدر و اعتبارش بر جمیع خوانین و عهده داران باتمکین برافراخت بیت

زا قران فزون پایگه ساختش	بتعظیم و تبجیل نواختش

دران اثنا واقعه نگار رای درگ مکرر عرضی بحضور گذرانید که سپه سالار بسالت جنگ مفتوح
کوه بلاری اگرچه از سه ماه سعی می نماید اما کاری نکشود و با یک محصور بارہا بر مورچال شبخون
زده اکثر سپاه مغول را نه تیغ کشیده و دهونسا با لشکر نکبت اثر خود سمت لنگیری و کوپل
رسیده است لهذا رعایای این ضلع از جور و ستمش خایف و هراسان اند نواب بمجرد استماع
مضمون عرضیش سالار تشجیع را بالقاب گهونسا مخاطب ساخته عنایت نامه تاکید چنان
ترقیم فرمود که آن شجاعت منش را بخطاب گهونسا سرفراز ساخته بدفع شورش دهونسا مقرر
فرموده هم باید که زود تر به سرش رسیده چنانکه باید و شاید بگوشمال او بپردازد انشاء الله تعالی
ما هم از راه رای درگ چون مرگ مفاجات بر سر آن اجل رسیده میرسیم و اسیران را روانه حضور
سازد. بس سردار تشجیع بمجرد دریافت مضمون عنایت نامه والا با فوج ظفر موج خود آماده جنگ شده
بکوچهای دراز طرف لشکر دهونسا در تاخت و اسباب غنایم مع اسیران حسب الحکم حضور
بید رقه هزار جوان بار و دو هزار پیاده روانه پٹن ساخت نواب خود بدولت از دار السلطنت
پٹن کوچیده بصوب رتن گیری نزول اجلال فرموده بهیر فرنگاه و گران اسباب عساکر را بجانب

قلعہ شکن متعین ہرپنیا متصدی تو شکنا نہ کرا واز ہمون وقت سردار بہیر مقرر گشت ساختہ با سواران
اسپ و پیچی و مردم بار و پیادہ جریدہ با توشۂ خوراک چہار وقت چنان در تاخت کہ دو شب و دو
روز راہ کوہ و جنگل طی کردہ شب سیوم چون تیر بہدف برسر لشکر بسالت جنگ نازل گردید و
بہادران قوی بازو حسب الفرمان والاشان از اطراف حملۂ صف شکن کردہ بر زیرش بان
و تیر و تفنگ جگر سوز و خدنگ سینہ دوز و شتر نال جان پامال و مار تیرگی از روزگار آن جماعت
برآوردند پس سوار و پیادہ و سردار و سپاہی لشکر مغول کہ چون عقد ثریا ہیئت مجموعی داشتہ
از چنین واردات بلای ناگہانی و قہر آسمانی بی خبر بودند ناگاہ ہمچو بنات النعش از ہم متفرق گردیدند
بعضی دست مالان و بعضی چشم مالان اکثر اوشان سرکوبان و آہ زنان پای گریز فشردند و گروہ
گروہ آنہا بر ہمون بستر خواب ناکامی دست و پازدہ شربت شمشیر خونخوار ان شیر دل بسیری
نوشیدہ دراز خوابیدند و سپہ سردار لشکر تصور رز و زر بخیر برہنہ پا افتان و خیزان خود را
در گروہ موسی لالی کہ بہ نسبت آنہا صورت اجتماعی داشت رسانیدہ از جان امان یافت
تا فراسیس ندکور رکمر ہمت برمیان جراءت جست بستہ بقیۃ السیف مردم خود را مع چند سوار
کایم خانی فراہم ساختہ لقوا عد درست صف زدہ دو توپ جلوی پیش و عقب گذاشتہ
شبا شب راہ آدہونی طی نمود و جمیع اسباب لشکرش چہ از اعلام و خیام حتی کہ اثاث فوج
مغول ہمہ دست شمشیر زنان و عدو سوزان نواب بہادر شد چون صداہای کوس فتح
و نصرت و طنبور ظفر و تبیرہای بشارت و شادیانہ شادمانی بگوش فلک رسیدنایک قلعہ دار
ہراس بیقیاس مستولی گردید مشعلہا و مہتاب ہا افروختہ کس فرستادہ خبر طلبید ہر گاہ ہیکہ بر
یلغار گردن نواب و در ہم شکستن لشکر مغول را آگہی یافت عاقبت کار خود نیکو نہ انگاشت و
از حملۂ شیرانۂ نواب برخود چون بید لرزیدہ حواس بشری و ہمت مردانگی درباختہ مع محل زنانہ

وچند رفقا با چیزی خزانه وجواهر گران بها از عقب کوه فرود آمد و شبگیرها زده از راه کوه و
دشت سمت بجاپور شتافت که تا زمان حال سراغش بهدست کس نشد و همه سامان راجگی و
اثاثه خانگی و آلات محاربه و نوبت و نقاره که فراهم ساخته نایکان سابق بود بجلادومانع الاگذاشت
نواب بهادر براین فتح خوشدل شده تهانه معقول درقلعه گذاشت و درمرمت قلعه تاکید
کرده بالشکر خود سمت آدهونی نهضت فرمود و درمیدان کلبا ئین خیمه وخرگاه آراسته بسالت جنگ
پیغام فرستاد که لشکر سرکار ازبس تردد عدو سوزی و فاقه کشی از دو ماه حیران است پس مبلغ
مواجب دو ماهه از روی حساب ده لک روپیه میشود باید فرستاد ناظم مذکور که از فکر تاراجی لشکر
وسامان ثروت خود خواب وخور گذاشته بود آن پیغام وبال جانش نمود اما بحسب اقتضای
وقت چیزی زر از خزانه و چیزی برهن زیور وجواهر گران بها جمع کرده ده لک روپیه فرستاد و اظهار
دوستی یکرنگ آشتی نموده بجای خود آسود نواب ظفرمند از انجا پیشتر کوچیده بگوشمال
دهونساکه ملک گجندرگڈه وکنگگیری بجاروب غارت رُفته بنواح گیچن گڈه رسیده بود همت
برگماشت و محمد علی گهونسا هم از راه گرک و سرهتی وڈمل بر عقب لشکرش علم برهنزدگی برافراشت
چونکه دهونسا خبر تاراجی فوج مغول و مفتوح قلعهٔ بلاری و گرفتن مبالغ زر نقد از ناظم آدهونی و
رسیدن برای تنبیه و تادیب خود شنید همت مردانگی باخته بی مطلب و مقصود برجع القهقری
مراجعت بحیدرآباد نمود اما قزاقان لشکر نواب تا رایچور تعاقبش کرده بسا اسباب
لشکریانش و دو ضرب توپ و چهل و پنجاه شتر توشکخانه و سه زنجیر فیل خیمه بردار بهدست نموده
برگردیدند و وقتیکه نواب بهادر لشکر مغول را بیک شبخون منهزم گردانیده بلاری تسخیر کرد
هرارراو دار المقر خود را بجراست بالی خان کارکن خود گذاشته نزد دهونسا رفته اقامت
داشت و ترغیب تسخیر ملک بالاگهاٹ بیشتر میکرد و حلیم خان حاکم کڑپه و پالیکار چتیل درگ نیز باغوای

ہمون فتنہ انگیز اخبار نویسان نواب بہادر را شہر بدر کردہ با فوج و سامان جنگی بہ دہونسا موافقت کردہ بودند ہر گاہ کہ او بر سخنان عرض گویان گوش رضا نہ نہادہ راہ دیار خود سر کردہ ہر سہ شرارت کیش فتنہ جو نادم بمکان ہای خود مراجعت نمودند و نواب ازان طرف معاودت فرمودہ رونق بخش بلاری گردید ﷺ

ذکر تسخیر کوہ گتّی و سوندور و اسیر کردن مرار راؤ مُردم آزار فتنہ کیش را رو داد ہمون سال ۱۱۸۷ ھ ہجری ﷺ

مرار راؤ بارہا در استیصال نہال حشمت و شوکت نواب جہد بلیغ داشت نواب من کل الوجوہ بطرفداری او پرداختہ از خود مزاحم حالش نمی گردید بلکہ بمحض تالیف قلوبش چہا می گفت اما او از غایت شقاوت جبلی جویای وقت بدش بود بلے بیت نیش عقرب نہ در پی کین ست ۔ مقتضای طبیعتش این است ۔ و در انہدام بنیان دولت خدا داد از ضرب و کلمات زبان و اشارات قلم ہیچ قصور نمی کرد پیش ازین ہم در ایام لشکر کشی ترمک ماو کلاے با ہوش نواب از ترمک سوال و جواب صلح دایمی مقرر و درست کردہ بودند ہمون عقرب صفت نیش زنی کردہ تحریص استیصال دولت خدا بخش نمودہ صدمہ عظیم کہ عبارت از مقدمۂ چرکولی است بحال نواب رسانید اگرچہ این معنی نمک زخم والا شدہ وجودش را باعث خلل محض و موجب فساد و عناد ارکان دولت خود انگاشتہ در فکر شکست او بود اما چون در میان راؤ مذکور و بسالت جنگ رشتۂ موافقت و مخالطت مضبوط بود و در رزم و بزم باہم شرکت و مصادقت داشتند ازین سبب اندیشہ مینمود کہ قول دانا است بیت دو دل یک شود بشکند کوہ را ۔ پراگندگی آرد انبوہ را ۔ الحمد للہ شکست لشکر مغول رفع اندیشہ حالش گردیدہ و نقوت راؤ مذکور بہ ہونسا تمسک نزول دولتش شدہ چون بخاطر خطیر یقین کلی بود کہ تا بودن آن فتنہ بانی

ضبط و بسط این ملک بواقعی صورت نخواهد بست خواست که همدران فرصت او را از میان
بردارد تا بعد بند و بست بلاری تسخیر کوه گتی و اسیر کردن آن فتنه کیش بر او جبه همت جهان کشا
ساخته بآن طرف نهضت فرمود مصلحتاً راؤ مذکور را که از شکر دهونسا بی نیل مقصود آمده
در دار المقر گتی به تشویش و فکر دور و دراز افتاده بود بهانه ملاقات یاد فرمود چون او از کردهای
نامعقولات خود با وجود سلوک شایسته و بی فراهمی نواب آگهی داشت ترسید مبادا که در
عین ملاقات فتنه برپا شود که وبال جان گردد باین معنی راضی نشد نواب دیگر بار بپیام داد
که تعلقه سوندر و زر و لبست بصرف ما یحتاج ضروری تو میگذاریم بلا عذر کوه گتی و غیره را که
بحر است نایبان شهنشاهی بود بگماشتگان دولت خداداد سپرده خاطر خواه در تعلقه
مذکور کامران باش آن بدکیش چونکه سپاه و حشم بسیار بر گرد خویش مجتمع دید از صواب دید
رای جهان کشای پهلوتهی کرده مستعد بجنگ گردید نواب فرمان داد تا رسالداران
مردم بار و پیاده از اطراف قلعه را مرکزوار در میان گرفته جنگ توپ و تفنگ در انداختند
و از هر جانب صلابت کوچه و سیبها پیش برده کار بر محصوران تنگ ساختند و سواران
قزاق حسب الفرمان والاشان کوه و جنگل را چنان محاصره کردند که آمد و رفت آدم زاد
را محال مینمود بلکه پرنده را از حصار پر پرواز کشادن و مور و ملخ را از انجا عبور کردن ممکن نبود
هر چند راؤ متحصن خطوط بناظم پونه متضمن کیفیت خرابی خود و عزم نواب نوشته مدد طلب نمود
اما طلایه داران بار با قاصدان را گرفته می آوردند و نگذاشتند که امرای پونه ازین معنی
خبردار شوند بالغرض تا رسیدن اخبار پونه که آخر از نوشته بسالت جنگ آشوب آهنگ
معلوم هر کدام شده دو سه ماه منقضی گشته و درین مدت کار بر اهل قلعه بغایت دشوار و تنگ
گردیده بود راؤ محصور چون دید که عنقریب قلعه از تصرف خود بیرون رفته مال و منال اهل و

عیال است مجاہدان لشکر اسلام خواہد شد علاوہ برین آب قلعہ کوہی کہ ایام تابستان بود
چون دل مفلس خشک تر گردیدہ و ذخیرہ و سرب و باروت مثل ہنگام جوانی وفا نکردہ لاعلاج
دست داد پالی خان کارپرداز خود را بحضور روانہ کردہ اظہار اطاعت نمود و از جرائم ذمائم
سابقہ عذر خواست نواب چون بر عجز و زبونی و استغاثہ او وقوف یافت نظر نوازش
شاہانہ بر حال بیچارگیش فرمودہ عنایت نامہ خاطر جوی و دلداری مع قول نامہ منیت جان
و مال مصحوب وکیلیش ترسیل داشتہ طلبید تا او بسواری پالکی بدو ستہ خدمتگار از فراز کوہ فرود
آمدہ داخل لشکر ظفر اثر گشت نواب خیمۂ علیحدہ خالی ساختہ او را فرود آورانید و کوہ تھانہ
خود فرستاد و محل خاص یعنی در و لبست زنانہ اش را مع اسباب ضروری و پارچہای مستعمل
و زیور زر و نقرۂ کم بہا باو ارزانی داشتہ تمامی در و گوہر گران بہا و زیور مرصع و دیگر اسباب
لازمۂ دولتمندی و آلات حرب و پیکار و امتعۂ نفیس و گران قیمت بضبط خود در آورد و سرانجام و
اثاثہ رقاصان قوم تیلنگہ کہ در عہد حکومتش طوایف بسیار جمع گشتہ بقدر دادن و بخشیش صاحب
زیور و سرمایہ شدہ بودند بلکہ بعضے طوایف را مواضعات جاگیر گذاشتہ بود و در وقت جنگ ہمہ با
بر بالای کوہ در محل راؤ مذکور پناہ گرفتہ بودند از رضامندی والیان آنہا بقیمت گرفتہ داخل
ناٹک سال محل زنانہ خود نمودہ منجملۂ آن بعضے طوایف را بہ شہر گنجعام کہ جنوبی قلعۂ دار السلطنہ
برکنار جوی کاویری آباد کردہ بود فرستاد و بعضی ہا را بہ بنگلور روانہ فرمود ہرچند راؤ امیر التماس
بارہ یابی حضور و شرف اندوزی مجرا نمود ارشاد شد کہ بالفعل فرصت وقت ملاقات نداریم
انشاء اللہ تعالیٰ بعد مراجعت بہ پٹن بحصول مدعای شما پرداختہ آید پس او را بمحافظان ہوشیار
سپردہ روانۂ پٹن نمود و خود بدولت بہ بندوبست الکہ سوندور ہمت گماشت و دران اثنا
جاسوسان خبر رسانیدند کہ چہل ہزار سوار مرہٹہ بکومک مرار راؤ از طرف پونہ رخصت شدہ در سوم

بہ بیش سال … و نقص گرانان … بمعہ زر و زیوران … و پیشکش بر آمد … سہ لاکھ … صاحب شد

کوکاک مینپهه فرود آمده اند نواب از بندوبست الکه مذکور زود فراغت یافته تنبیه اشقیا وجهه همت
ساخته بمسن پیٹهه رسیده بود که کیفیت تسخیر گتی و سوندور و اسیر شدن رائو مذکور و مستعد گردیدن نواب
بگوشمال اعادی سرداران مرهٹه شنیده مراجعت به پونه نمودند و همدران اوقات نواب بر محمد علی
شجیع بنابر مصلحت مبادا که بغرور کاردانی و تعظیم و توقیر خود راه شوخی و بیباکی بپیماید برهمی وانمود و
بهانه بخشیدن فیل و شتر بسرداران و فقرای بی اجازت حضور پر درپیش آورده چندی از
رساله داری معزول ساخت اما در دل خود مهر و شفقت براو زیاده تر داشت و هم از حکومت
رساله دست برداشته تاج و جبه فقیری بر سر و تن خود راست کرده مستغنی بود و همدرین ایام کشنپا
پردهان رای درک قلعچه هرپال را که جنوبی چهار کروهی بلاری است و او از توابع درگ مذکور بود
مرار رائو جبراً و قهراً تسخیر کرده تهانه خود گذاشته بود لبعد گرفتن سند آنجا و حکم تنظیم آن مکان به سعی سه
ماه گرفت و تعلقه و نیگٹ کیری که سر راه گهاٹ تپل پلی واقع است و آنهم در ایام سابق زیر حکم
پالیکار چارکل بود رائو مذکور بزور گرفته داخل صوبه گتی نموده بود درهمین زمان انضباط گماشته سرکار خداداد درآمد

ذکر تسخیر چیتل درگ و اسیر کردن بهرمانایک پالیکار سرکش آنجا را با دیگر کیفیات که در سن یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری واقع شده بود آنکه

چون نواب مرار رائو را اسیر کرده بنیاد خلل و فسادش قطع ساخته خاطر جمع گشت و از بندوبست
گتی و سوندور وغیره فراغت حاصل نمود در اوّلا گوشمال سر دفتر ارباب فساد یعنی پالیکار
چیتل درگ پیش نهاد همت جهانگشا ساخته عنان رایات ظفر آیات بدانجانب
معطوف داشت زیرا که آن غاور سرکش هم بر نواب که لشکرکشی نموده بتاخت و
تاراج ممالک محروسه همت می گماشت و علم حرام خوری بهرج و مرج رعایای این

بلادمی افراشت موافقت و سازش کرده سعی جمیله بخرابی آن ملک نظهور میرسانید وضرر کلی بحال خلق الله و سکنای آن دیار عاید می ساخت وطریق مردم آزاری باطراف وجوانب بیهوده درنفع خود میکوشید اگرچه حسب ظاهر تملق بسیار اظهار فدویت و دولتخواهی مینمود لیکن باطناً درازعاج وانهدام بنیاد دولت خداداد صرف اوقات میکرد چونکه قلع و قمع آن شقی سرکش و نخوت شکنی آن غاور برای امنیت رعایا و برایا لازم بل واجب بود خصوصاً کستنپا پردهان راجی درگ که بارها بی سابقه حرکات مکروهات از دست پالیکار مذکور گوشمال خورده و ملک بتاراجش داده بود ترغیب و تحریض بلیغ در تسخیر درگ مذکور کرده بلکه ادای مبلغ وجه صرف سُرب و باروت بذمهٔ خود قرار داده نواب را براین عزم جزم آورد و همدران اوقات چونکه نواب بکشایش قلعجات کوڑی کونه و جیرمله و ملکال مرو که در ضبط و اختیار برادران نسبتی آن غاور بود همت جهانگیری صرف نمود هیبت جنگ را بالشکرگران بتنبیه پالیکار هرپن هلی و تسخیر ملکش روانه کرد تفصیل آن ماجرا بوجه اجمال آنکه در حینی که نواب متوجه گوشمال راگهوم هنه بود شخصی از کارپردازان هرپن هلی که نشو و نمایافته ظل آن دولت و بجمیع امور ماهر و رازدان آن ریاست بود شرف ملازمت دریافته منسلک سلک ملازمان عمده و مامور کار فراهمی پیادگان آن طرف گردیده رفته رفته بانکشاف راز و ماهیت جزو و کل آن دولت پرداخته در فکر و استیصال دولت خداوند نعمتان قدیم خود درافتاد چونکه پالیکار هرپن هلی چک شوم شنکر نامی دانا بود بعد اطلاع براین معنی بیم تاراجی ملک و مال خود و پیش از طغیانی آب بند تالاب مضبوط کرده عرضی متضمن روانه کردن شخص مذکور را از حضور بداد نقد خود ایصال مبلغ زر پیشکش بمعرفتش ابلاغ حضور داشت نواب باقبال این معنی پرداخته آن کارپرداز خانه برانداز را مع یک ایلچی واله و نکٹ نرسو نامی روانه نمود و آنها را در بند و بست کار سرکار تاکید

آکید فرموده بود چون نامبرد از شوم شنکر ملاقات نمود و بچرب زبانی و سخنان ابله فریبی تسخیر قلبش کرده بخلعت خاصه و پدک مرصع و جمالهٔ مروارید و حلقهٔ دست مطلا سرفراز ساخته گفت الحال قیام دولت ما برای زرین تست که هرگاه مثل تو مدبر و نمکخوار قدیم بطرفداری ما پردازد دولت ما را زوال کو پس دل آبله محض بخیین گفتگوی نادان نواز بدام تزویر کشیده آری

بیت خاطر نادان فریبد مرد عاقل هر زمان		از طعام و از شراب و از خلاع و از زبان

و بیکبار در جمیع امور ریاست و حل و عقد دولت خود دخیل مطلق العنانش ساخت حتی که در خلوت و جلوت و در محل خاص یعنی در زنانه بار میداد و از اقسام اغذیه و اشربه کام و زبانش را چاشنئ حلاوت می بخشید از انجا که قول بزرگان است ﷺ

از بدان امید نیکی داشتن محض خطا است		پرورش در چشم عقرب را اگر نیشی زند

نامبرد بغرور علاقهٔ سرکار و ناز برداری پالیکار که محض صلاح وقت بود شیوهٔ ظلم و تعدی بر کارکنان آن راج مرعی داشته بدل آزاری غربا و رعایا همت گماشت و بموجب التماس سکنای آنجا را میرنجانید بلکه هرچه که دلش میخواست بی ملاحظه بعمل می آورد با وجود چنین مردم آزاری و غربا کشی دست شهوت پرستی بر زنان جمیلهٔ غیر ملک دراز ساخته بلا اندیشه تاراجی عصمت آنها می نمود پس خلق الله از دست ستمش بتنگ آمده بحاکم مستغاثی گشته جواب صاف می یافتند که او هرچه صلاح دولت و ملک میداند میکند اگر چندی بر عملش تحمل دارید اینجا سکونت ورزید و الا راه امنیت خود پیش گیرید بظهور این حال اکثر ناموس پرستان آن دولت بیدل گشته جلا بر اماکن و اوطان اختیار کردند و با این دل شکنی های خاص و عوام پالیکار مذکور بهیچ رو متعرض احوال آن فتنهٔ بلادیمی گشت بلکه هر روز بانعامات و نوازشات خوشدل می ساخت تا آنکه روزی صبحی اسپ خاصه با ساز و سامان طلا و مرصع زین طلبیده بجد و کد بسیار او را بران سوار

کنانیده رخصت خانه نمود ازانجاکه نزدیک رسیده بود که از ظلم و تعدیش رخنه عظیم در بند و بست دولتش راه یابد پالیکار مذکور فکر دقیق بکار برده همون روز وقت ده ساعت چند کس را با سلاح در کمین داشته او را اندرون دیوان خانه خاص طلبیده گفت که بخلوت چیزی گفتنی هست و بطرف حجره که آماده اتمام کارش بود اشاره ساخت همین که نادان اجل گرفته بآنطرف شتافت سر خود را زیر تیغ پاداش نهاد و از مردم آزاری وارست بمجرد وقوع این واقعه پالیکار مذکور مصلحتاً کف دست خود را از قلمتراش چاک نموده خونچکان ایلچی والاحضور را طلبید و گفت حادثه طرفه ناشنیدنی دارد که با وجود چنین الطاف و خاطرداری و پرورش ما آخر آن لئیم الطبع طور حرام خوری خود نگذاشته چه بی تکلف خواست که بر من خنجر بیداد کشد و خود وارث ملک و مال من شود درینصورت ملازمان خیرخواه ما کارش تمام ساختند این معنی چنانکه دانی بالفاظ و مضمون شایسته اطلاع حضور باید ساخت تا مظنه دیگر بملازمان حضور راه نیابد این بگفت و بطریق اخفا جمیع اثاثه خانه مقتول هرچه که جمع شده بود طلبیده داخل توشکخانه نمود و شبا شب بعزم خودداری و حفاظت حال و مال تمامی زنان علاقه خود را مع خزانه و دیگر سامان ضروری آن طرف جوی تنگ بهدرا روانه کرده جریده مع سوار و پیاده خود بکوهستان نار این گیر شتافت و دار المقر را بحراست خیرخواهان شجاعت شعار گذاشت چون عرضی ایلچی والاجاه مقدمه صدر فایز حضور نواب گردید یقین تفرس فرمود که البته پالیکار حیله برانگیخته به بیم انکشاف راز حرکات و سکنات خود چنین جرات کرده باشد بغضب تمام و بگرم جوشی داب و رعب ملکداری لشکری آنطرف روانه فرمود فیض الله خان هیبت جنگ که به دانائی و کار آگهی یکتائی داشت اگرچه مطابق امر جلیل القدر یلغار کرده بمحاصره قلعه اوجینی وگوٹور پرداخت و بعبرت نمای سواران را تاخت و تاراج

دیهات نامزد ساخت اما به لطایف الحیل پالیکار را بدام فریب خود درکشید و به سخنان معقول متنبه ساخته براه راست آورد چنانچه پالیکار اندیشهٔ دور و دراز کرده بعجز و الحاح دانایان پیش آمده بگذاشت هفتاد هزار روپیه نذر حبریانه سوای زرپیشکش مقرره التماس عفو تقصیر خود نموده وکیلی را نزد خان موصوف فرستاد او دو لتخواه عرضداشت پالیکار مع عرضی خود روانهٔ حضور ساخت چونکه نواب را بندوبست بلاد درگ منظور بود لصلاح وقت خلعت معافی تقصیر و سند بحالی تعلقه بمعرفت خان موصوف فرستاده مع نقد مقرره اورا برای مدد طلبداشت پس پالیکار مذکور خاطر جمع بدار المقر خود رسیده دو هزار پیاده و سه صد سوار کومک مع مبلغ مذکور ابلاغ حضور داشته بجای خود آسود نواب از تسخیر کوری گوٹه و گن گپه و مولکال مرو و ڈیری وغیره فراغت یافته تهانجات معقول در هر قلعهٔ قایم کرد هرچند پالیکار درگ را بمعرفت دیگر پالیکاران که همراه لشکر نصرت اثر بودند برای گذاشتن دار المقر خود بمقصد یان حضور قبول کردن نوکری حضور تبقرر جاگیر پنجاه هزار روپیه ترقیم و ترسیل فرمود هرگاه قوت مجادله و طاقت مقابله با سپاه شجاعت دستگاه حیدری در حیز حوصلهٔ خود احساس ننمود علاج واقعه را دران دید که قلعهٔ درگ را که بمزید حصانت و استحکام امتیاز تمام دارد بذخایر و ادوات حرب و پیکار و اسباب قلعه داری مملو و معمور کرد و بغرور و نخوت پوچ گوش حقیقت بر ارشاد و مواعید نواب نکرده بیشتر از پیشتر در مقام مخالفت در آمد گهاٹ های اطراف قلعه را به پیاده های جرار که قریب بیست هزار پیاده و دو هزار سوار خونخوار فراهم کرده بود و آلات جنگ مضبوط کرده مستعد محاربه گشت و سرداران کفار یک دل و یک زبان شده بر عزم جدل مجاهدان اسلام پیمان را بسوگند مؤکد ساخته بر حسب اشارهٔ آقای خود روی به ترتیب سامان لازمهٔ رزم آوردند نواب با لشکر گران و آتشخانه

عدو بریان بسعی یک سال گهاٹهای اطراف قلعه بعد تلف هزاران مرد کار گرفت چون
بحوالی آن حصار متین رسید فرمان داد تا فدائیان ناموس پرست قلعه را گرد گرفته
طرح جنگ در انداختند وهر روز اهل ضلال نیز مسلح ومکمل گشته از حصار بیرون شتافتند
با و غازیان عظام کوششهای مردانه می نمودند از یک جانب خوانین باشوکت و فوجداران
با حشمت با سایر دلاوران در برابر گروه گمراه آمده بضرب تیر خارا شگاف وشمشیر آبدار
هر روز جمع کثیر را بدار البوار می فرستادند وتمامی بیلداران لشکر فیروزی حسب الفرمان والا
نشان به تیشه های کار آگهی وتبر چابکدستی بنیته اطراف کوهچه های قلعه را تراشیده خار بند
مستحکم بروی محصوران بربستند وبا ترهیای توپچیان مستقیم زیر دامن کوهی که غربی قلعه
واقع شده است بنا کرده اتواپ قایم نموده بشکست وریخت حصار جنگی مشغول گردیدند
باندک زمان اگرچه دیوار قلعه بخاک برابر گشت وبرج وباره ریخته شده پناهی نماند اما
محصوران هر شب دیوار تازه از گل احداث کرده مستظهر خود می ساختند واز قلعه بیرون آمده
شور قیامت بر بیلداران مورچه میریختند وسرهای شهیدان را چون گل سرخ در رسن هموار
کشیده در گلوی خودها انداخته بر می گردیدند واز سردار خود انعامات شایسته می یافتند چون
برخاطر خطیر این معنی خطور کرد که ایام محاصره با متداد کشید با وجود مساعی جمیله فدائیان
اعدا شکن آن سرکش هنوز زیر نشد محمد علی را بجاگیر واضافه امیدوار ساخته بحضور یاد فرموداو
در جواب عرض نمود که از درویش چکار دارید واز تارک دنیا دنی چه میخواهید نواب بچنین
جواب گستاخانه ظاهر ابیش از بیش برهمی خاطر وانموده علی زمان خان وبدالزمان خان
وغازی خان را با حضارش فرمان داد تا آنها بخیمه خاصش رفته بسخنان نرم وگرم وانمهایند
بحضور آورند نواب مکرر بو فور جوشش پرورش کلمات عتاب آیات بر زبان مبارک

رانده ارشاد ساخت ای صاحبان بگوئید که کمینه ترین ملازم چون شتران و فیلان بخشد
ما بدولت چه بخشیم ندما عرض کردند بلی تقصیر کبیر است لاکن بمقتضائی مزید عنایات خداوندی بعفو
جرایمش باید پرداخت که اِنَّ اللّٰہَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ او دهان دریده بملاحظه باوصف
اشارات مصاحبین عرض کرد که قبله گاها آن بخشش محض ترقی دولت ملازمان والا بود
مصرع که مزدور خوشدل کند کار بیش قول و انا است بخشش جاگیرات و الایات
و نوبت و نقاره و اضافهٔ مناصب موقوف بر ذات والا ست بالغرض بعد ارشادات
کلمات پند آمیز خلعت بحالی سرداری مع پدک و جوماله مروارید عنایت ساخت او در
عوض تشریفات خلعت عرض اضافهٔ ماهیانه مردم متعین خود نمود از ینکه بخوشدلی تمام
در کار سرکار سر موقصور نخواهند کرد نواب بعد رد و بدل بسیار دو روپیه فی سر آسامی اضافه
کرده بگوشمال دشمن و کشایش قلعه نامزد فرمود چون کمندان شجیع در مردم خود رسید پدک و جوماله
و خلعت گرانبها فروخته در وجه قیمتش اسباب ضیافت طلبید و طعام لذیذ پزانیده بفقرا و همراهیان
خود خورانید همون شب بر باتری که بنیٔ قلعه توان گفت بلکه مدار بند و بست کوهها
همین جا بود با پیادگان هرپن هلی و رای درگ مانند شیر خشمناک حمله کرده گرفت و با چهار
رسالهٔ مردم بار و دو هزار پیاده و شش ضرب توپ قیامت آشوب پای ثبات قایم
کرد پس سردار اهل حصار با دو سه هزار کفار بعزم استخلاص آن مکان سعی موفوره بجا آورد ند
اما هر بار مژدهٔ یَنْصُرَکَ اللّٰہُ نَصْراً بگوش هوش سپاه اسلام میرسید چون روز بروز آثار عجز بر
صفحات حال سپاه خصم ظاهر میگشت دیگر تاب محاربه مجاهدان نمازی نمانده ترس و بیم
بر اوشان مستولی گشته و دیگر بار قدم از حصار بیرون نه نهادند آنچنان حال اهل
حصار تنگ گردید که باندیشهٔ تاراجی مال و ناموس جوق جوق از هر فریق به بهانه همیه و آب

از حصار بیرون آمده در لشکر نواب می پیوستند تا آنکه پنج شش هزار کس صرف از قوم
بیدر مانده بحراست کوهیچه‌ها پرداخته کوشش مردانه می نمودند چونکه نواب بها در سردار
اهل شرک وضلال را شجیع و محافظان برج وباره را قوی دید دانست که سهلاً قلعه مفتوح
نخواهد شد درین مهم مفت لشکریان جلادت کیش خود را ضایع ساختن است پس
پنجهزار پیاده و دو هزار جوان بار و هزار سوار را به پناه کوهیچه های اطراف در کمین داشته
آنها را فرمان داد که وقت قابو یکایک در تاختنه قلعه لتسخیر کنید و پالیکار سرکش را اسیر و
دستگیر سازید خود بدولت از پای قلعه برخاسته شمال رویه بفاصله چهار فرسنگ مضرب
خیام و اعلام ساخت و اراده نواب چنان بود اگر او قلعه گذاشته بشوخی و دلیری تعاقب
نماید از اطراف براو هجوم کرده سرش چون گوی عاج بچوگان شمشیر بردارد و پرگنه
قصبات و قریات متعلقه درگ را بایالت و حراست یک یک پالیکار باج گذار تقسیم سازد تا
آنها بامید ترقی خود بهر تدبیر و حیله که دانند او را دستگیر خواهند کرد و روز کوچ بمصالح
مورچال که از چوب وغیره مبلغ خطیر فراهم آورده بود آتش زد آن زمان مردم قلعه
به شوخی تمام بر کنگرهای اطراف قلعه برآمده طبل و نقاره زده چون سگان شکاری بانگهای
عوعو برداشته بودند و میر علی رضا خان از همون مقامات مع لشکر خود بنا برادای
مراسم شادی کتخدائی خود که او در خانه میر غلام علی خان عرف کلو صاحب جاگیر بیگن پلی
خواستگاری کرده بود نیز بدریافت عزم و طریق رسوخیت حلیم خان و وصول پرش کشش
از و دستوری یافته بطرف بلاد کرپه شتافت خود بدولت همونجا یک هفته مقام
فرموده بود دران که زمان وزیدن نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات حیدری عنقریب
رو داد چه پسران حارس الکه جربه‌له که او خسر درگ واله می شد و در ایام محاصره او نیز

متحصن بود از پالیکار رخصت پرستش صنم که دیرش زیر دامن کوهیچه که بفاصلهٔ یک فرسنگ بود
گرفته با چند پیاده و سوار رشتافتند غرض گویان این معنی را بالعکس گوش گذار پالیکار
مذکور ساختند که برادران نسبتی تو بر حسب اشارهٔ پدر خود باین ارادہ که سعادت اندوز حضور
نواب بہادر شده سوال و جواب و اگذاشت جاگیرات خود درست ساخته بفراغ
خاطر کامرانی کنند رفته اند او نادان بمجرد استماع این کلمات لایعنے سوء الظن از انہا
گشته اشاره کرد تا جلادان بیباک در تاخته سر بے گناه خسرش ابریدند و خانه اش را
با تش غارت درسوختند چونکه پسر انش را که مشغول پرستش صنم سر از سجده بر نداشته
بودند خبر قتل شدن پدر و غارت خانه رسید پس متحیر و متفکر گشتند این معنی باعث
تغیر مزاج آنہا بتازگی شد تا ہر دو برادر در صلاح کار خود با یکدیگر مشورت کرده جست تر
از برق و باد عنان عزیمت به لشکر فیروزی معطوف داشتند و بوساطت وکیل پالیکار
ہرپن ہلی که آنہا از پالیکار مذکور ہمون نسبت خویشی داشتند سعادت مجرای نواب
دریافته خال صندل فدویت بر ناصیهٔ عقیدت دلی خود ہا زده بخلاع و انعام شاہانه مباہات
اندوختند چونکه عنایت سند بحالی تعلقات آن فدویت کیشان بعد تسخیر درگ مذکور مقرر
گردید ہر دو برادر در ترغیب و تحریص بکشایش حصار درگ بیشتر کرده مزاج وہاج را بر آن آورد ند که
نواب بر حسب معروض آن دولتخواہان رازدان باز متوجه آن مہم گشته و سرداران با
شوکت و فوجداران با صولت بفتوح حصار نامزد فرمود تا غازیان شیر دل در مدت یک
ہفته داد قلعه شکنی و خصم افگنی داده از راہیکه سراغبان یعنی آن دو برادر مذکور نموده ند چنانکه
چشم قیاس دیدهٔ بصیرت وہم و خیال والا فطرتان جہان پیما گاہی مشاہده نموده بود
حملات اعدا شکن بعمل آورده باندک سعی سلک جمعیت محفوظان حصار گسیختند چون اوراق منتشر

و پریشان ساختند و بر کوہچہ ہا بطناب و کمند بیباکانہ سوار شدہ طبل و دف و طنبورہای فتح نواختند و تیغ و سنان کین را چون ارباب ضلال آب دادہ دمار از روزگار آن بخت برگشتگان برآوردند چون سردار قلعہ صداہای طبل و طنبور در قلعہ گوش کرد و سرہای مردم خود را چون گوی بازی طفلان بر زمین انتقام غلطان دید نیکو فہمید کہ دولت جواب آخر مید ہد یعنی رخصت میشود و شخص اقبال و کامرانی خود کوچ می کند اگر چہ خود ہم مستعد باسلاح و چند سپاہی صلاح بیرون محل سرا شتافت اما چون اکثر مردان کاری خود را کشتہ و خستہ و معدود چند را بے آلات پیکار گرد خود دست مالان و اشک باران دید از پای تدبیر متحیر بسان نقش دیوار درماندہ بود کہ محمد علی شجیع با دیگر سرداران بر سرش رسیدہ او را در سن یک ہزار و یک صد و نود و یک ہجری دستگیر کردہ حاضر حضور ساخت نواب بہادر او را مع عیال و اطفال بمحافظان معتمد علیہ سپردہ روانہ پٹن فرمودہ ہر یک سپاہی دلیر را با نواع انعام و خلاع نواختہ بمناصب ارجمند سرفراز و ممتاز نمود

ذکر توجہ رایات ظفر آیات بصوب بلاد کرپہ و اسیر و دستگیر شدن حلیم خان حاکم آنجا و تسخیر گنجی کوٹہ وغیرہ کہ در سن یکہزار و یک صد و نود و یک ہجری رو دادہ آنکہ

چونکہ نواب از جنگ و تسخیر درگ بعد سہ سال فراغت حاصل نمود و قلعہ معہ توابعش بضبط گماشتگان سرکار در آمد دولت خان نامی متبنی خود را کہ اصلش از نسل قوم نایار است و رخنیکہ مندراج در نواح سنی منگل اقامت داشت و نواب بہادر خش عزیمت بہ بندوبست پالیکاران آن نواح بوصول مبلغ پیشکش و زیافت جوان نوخیز ہمدست شدہ چون فرزندان بناز و نعمت دولت مندانہ

پرورش یافته بود بجراست درگ و بند و لبست در و لبست تعلقات من مضاف آن
مختاری کل امور نامزد فرمود و خود بدولت با جمیع لشکر زیر گهاٹ عبور کرده در سواد موضع
ایه منگل چند مقام فرمود بنا بر امتحان نیکو خدمتی و هوا خواهی فوجداران و سرداران
لشکر و آرا کین دولت خود و پالیکاران مطیع و امرای افاغنه و بامتیاز دوست و دشمن
ذات بابرکات چندے خلوت را بر جلوت گزیده شهرت انتقال خود در داد و صندوقی
پر از عطر و گل و عبیر وقت شب بمثابه جنازه ببدرقه مولویان روانه پٹن فرمود چونکه
شاهد حال آن اخبار صندوق مذکور گردید در تمامی ممالک و لشکر شور صداے آه ای هوے و
نعرهای ناله زار از هر در و دیوار و خیمه و خرگاه سر بفلک کشید و بی تکلف فریاد و آه
جگر سوز از نهاد مرد و زن برخاست و حیرت در دل اکثر سرداران لشکر و قلعداران
راه یافته بود اما در عهده داران افواج و بند و بست لشکر با وجود پراگندگی دلها
ظاهر هیچ امر قصور و فتور راه یاب نگردید بنای تنظیم و تنسیق ممالک محروسه هرگز خلل پذیر نشد
صاحب زاده والا قدر بیش از امر نیابت و تبعیت بامری قدم جرات پیش نهاده بود
اما چون خبر کذب مصلحت آمیز رحلت نواب زنده دل بحلیم خان حاکم بلاد کرپه رسید همون زمان
شیرینی شکرانه این بشارت تقسیم نموده نوبت شادمانی نواخت و اخبار نویس حضور را
به بی تمیزی شهر بدر ساخت قضارا جاسوسان هشیار مغز بمفصل عمل شنیعش
معروض حضور داشتند نایره غضب حیدری سر به شعله کشیده عزم استیصالش
بدل مصمم داشت چون از ملازمین فدویت قرین و عهده داران کارخانجات خود
خاطر جمع گردید بر مسند دولت و اقبال جلوس کرده در جلدوی این نیکو خدمتی تمامی
دولتخواهان را بانعامات و خلاع فاخره خوشدل و سرفراز ساخته رایت ظفر آیت

بجانب تنبیہ افاغنہ بر افراخت و موکب ہمایون کوکب سمت بلاد کڑپہ حرکت نمودہ بود
کہ میر علی رضا خان از طرف بلاد مذکور عرضداشت ترقیم و تبلیغ نمود کہ افغان کڑپہ باز
دایرہ اطاعت و موافقت برچیدہ فوج خود را بعزم مقابلہ برآراست و سدی از سپاہ
در سر راہ عبور و مرور مخلص کشیدہ انواع آتشبازی دران منصوب ساختہ نیز در گرداگرد
لشکر است بمجرد موضوح مضمون عرضی شعلہ قہر حیدری بیش از بیش ملتہب گشتہ
با جمیع لشکر ظفر اثر بر سبیل یلغار متوجہ آن نواح گشت چون حاکم کڑپہ از توجہ آن
ہژبر میدان شجاعت و تہوّر با لشکر شہامت اثر واقف گشت از صدمہ غازیان
قوی بازو لیش بر خود لرزیدہ محمد غیاث نامی را بامر وکالت و استعفای جرایم خود بحضور
فرستاد تا وکیل موصوف بعد زمین بوس شرایط جانبداری افغان آنچہ کہ در حیز امکان
داشت ادا ساختہ دولتخواہی او وانمود و خواست کہ بنای عداوت و مخاصمت را بر
قانون محبت و مودّت برغم ایام ماضی مستحکم سازد نواب در جواب ارشاد فرمود کہ
سردار شما در ظاہر با ما دم رسوخیت میزند و در باطن سر نخوت برافراشتہ طریق فساد و
عنادمی پیماید و خبر انتقال ما شنیدہ شیرنی شادمانی تقسیم نمود و انچی والہ را بمذلت تمام
راند الله الله با این نخوت و شقاوت حرکات ناسعادت امید عفوش دیدنی دارد
وحقوق نعمتی کہ ما بدولت و ہنوازشات و عواطفات بیکران نہال دولتش را در چمن
تربیت برومند میداشتیم یکسر فراموش کرد خوب است مصرع آنچہ بیند ز خویش
خواہد دید ہ اکنون بگو تا او مستعد بجنگ باشد ما ہم عنقریب میرسیم چون ایلچی بی نیل
مقصود رخصت یافت جواسیس حضور خبر رسانیدند کہ افغان کڑپہ لشکر خود را ترتیب
دادہ بسرداری برادر زادگان خود یعنی لپسر کرامیان بن مجید خان کہ حسینی میان

وسعید میان نام دارند بطرف دهور روانه کرد و فیما بین افاغنه و میر صاحب چنان آویزش
سختی و داد که دران مصاف افاغنه غالب بر آمدند بمجرد ورود این اخبار نواب یلغار
کرده مع پیاده و سوار و توپخانه وقت دو پهر شب چون مرگ ناگهان بر سر اوشان رسیده از
تیر و تفنگ و بان و گوله توپ برق نشان سلسله جمعیت آنها را از هم گسیخت و بسیاری اشرار
را لقمه تیغ بیدریغ نمود با این سرداران افاغنه اگرچه ناتجربه کار و کم سن بودند اما بلاخوف
پای ثبات در میدان مردانگی فشرده و نقاره زنان بر فیل سوار شده بقیة السیف را
کرپه گرفتند نواب با جمیع سواران تعاقب شان گرفته تا چهار فرسنگ راه طی کرد چون
نزد موضع بالسن هلی رسید شب بسر آمد و سپیده صبح پدیدار گشت تا قزاقان سلحداران
و دسته داران لشکر منصوره حسب الحکم والا پیرامون آن جماعة حلقه بستند و از هنگام میدن
تباشیر صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازه گشته تا دو پهر بازار پیکار گرمی تمام داشت و یک
یک افغان بناموس مردی چنان شمشیر آزمائی کرد که بر صفحه روزگار یادگار باقیست
و نوجوانان فیل سوار از دو دست تیر اندازی نموده آنقدر داد شجاعت و مردانگی در
دادند که دو هزار مرد تجربه کار از لشکریان نواب تلف شدند آخر کار صولت و نخوت
افزائیهای مخالفان بحدی رسید که ناگاه آثار هزیمت با فاغنه نمودار گردید ناچار
سپر انداز شده قلیچه هلی ندکوره را استظهار خود ساخته آسودند تا توپ اندازان جابکدست
حسب الفرمان والا از گولهای توپ حصار قلیچه شکسته بخاک برابر ساختند جوانان
ساده منش چون تاب سپاه گری و دشمن کشی در خود ندیدند با سدی هلال الخبشی و صد
افغان اسیر و دستگیر گشتند و مجموعه فیل و اسپ و اسباب رزم و پیکار یعنی ترکش و کمانها
و تانچه و نیزها و صمصام و خیام توده توده بقبضه تصرف ملازمین حیدری در آمد نواب

بعد از آنکه به فتح اختصاص یافت پیشتر کو چیده شهر کرپه را بیک حمله مفتوح ساخت و از فرّ
نزول موکب ظفر کوکب خود آنحوالی را رشک افزای سپهر بوقلمون فرمود و خیمهٔ علیحده متصل
خیمهٔ خاص نصب کنانیده افاغنه را دران خیمه جا داده بود و هر دو جوان شیر صولت را
در حویلی خاص شان محبوس کرده روز دیگر حکم کرد که آلات حربی از دست افاغنه اسیر
گرفته بیارید مبادا که نوعدیگر بخاطر جهالت جوش ایشان بگذرد و تشویش برای فدائیان
حضور راه یابد چون ابو محمد مرده[له] یعنی سر گروه یساولان حضور که شخص با اعتبار و قدیم
دولتخواه بود نزد آنها رفته بلطایف الحیل درخواست تیغ و سپر آنها باین تمهید نمود که
اعلی حضرت بر شمشیر بازی شما فریفته شده میخواهند که سلاحهای شما را ملاحظه فرمایند که
بهتر و تیز تر از ان از توشکخانه والا بشما عنایت فرموده بکار و خدمات عمده یک یک را نامزد
و مامور سازد همه ها جواب دادند تا باقی حیات مستعار شمشیرهای ما همه همدست شما خواهد
شد چون پیام گذار مفصل جواب شوخ افاغنه بحضور عرض نمود پس چند بند و قچیان
براین کار دستوری یافتند تا از عبرت نمائی سنان و بندوق سلاحها از دست ایشان
بر آرد چون تفنگچیان بر سر ایشان رفته استادند افاغنه همین که علاج واقعه خود را از نوک
سنان و دهان بندوق ملاحظه کردند از انجمله چهار برادر از پسر عبد الرزاق خان که دولت
زائی که جبار خان و رحمان خان و ستار خان و قادر خان نام داشتند و از سران
آن جماعت بودند از روی جهالت نامربوط دست از جان شسته بیرون شتافتند
و پنج و شش تفنگچی را از جان کشته راه خیمهٔ خاص گرفتند تا نیزه داران و نیزکداران حضور
سه کس را بر در خیمهٔ خاص کشتند و شخصی اندرون خیمهٔ خاص جرئت پرداز شده بود که نواب از
پیچهٔ خاص سراپردهٔ خیمه چاک زده متوجه دیوان عام گشت چون افغان با جرئت

[له] مرده یعنی غیر مرده کسی است ۱۲

وبد سرشت جا را از وجود با جود خالی دید بر خود لا حول خوانده بر بالش خاصہ شمشیر می افشرد
کہ جلادی از عقب بیدہ سرش از پیکر بدن جدا ساخت پس نواب مطابق این امر بیت

چو از قومی یکی بیدانشی کرد	نہ کہ را منزلت ماند نہ مہ را

شوء الظن از آنمردم گشتہ بقہر حیدری فرمان داد تا جلادان سنگین دل از دشنۂ
بیدریغ وارۂ جانرا بند دست و پای افاغنۂ اسیر قطع کردہ تلخ چاشنی ہای عبرت
بکام وزبان جرات دیگران ریختند و ہر یک را خونچکان در کوچہ و بازار شہر گردانده
بیرون گذاشتند و بعضے از آنہا تبرس جان خود ہا را سید و شیخ وانمودہ بہ تیغ سیاست
امان یافتند بعد ازان نواب در شہر یزکداران کار آزما گذاشتہ قزاقان را بطرف
قلعہ سدہوٹ کہ حاکم افاغنہ درانجا پناہ گرفتہ بود روانہ ساخت چون سواران مذکور
شباشب رہ تاختہ شورش افزای اطراف قلعۂ مذکور شدند صبحی حاکم مذکور ہر گاہیکہ
جوق جوق شمشیر بازان را آتش زنان و غارت کنان دید کس افرستادہ خبر طلبید
تا وقوف یافت کہ نواب بہادر لشکر خود را تاراج کردہ و دست و پای افاغنہ بظہور
حرکتی کہ بالا ذکرش گذشت با آلات قہر و غضب قطع کنانیدہ شہر کرٹپہ را بیک حملہ
گرفتہ قزاقان را پیش آہنگ ساختہ است پس و سخت اندیشناک شدہ بتجویز
بعضے خوانین ناعاقبت اندیش منادی کنانید تا تمامی ملازمین و خوشباش و رعایا
ناموسہای خود را مع اثاث البیت اعنی نقد و جنس طرف کوہستان نواح چیتل
درگ شباشب روانہ کردند قضا را قزاقان تیز ہوش بر این معنی اطلاع یافتند کہ
گروہ گروہ از مرد و زن بوفور سامان گران و زر و گوہر و اجناس نادر العصر از قلعہ
بطرف کوہستان میروند یکبار در تاختند و در اثنای راہ بر شبگیر زدگان شور و ور

کشاکش بخت دیدہ دقیقۂ از مردم آزاری فرو گذاشت ننمودند و مال و ناموس را دستخوش تاراج ساخت
بعضے افاغنہ را کہ دست و پا بمیدان دلیری زدند بقتل رسانیدہ برگردیدند خان نادان
باستماع این حقیقت بر بیخبردیٔ خود افسوسہا خوردہ نادم برآمد روز دیگر بلا توقف نواب
خود بدولت سوار شدہ بالشکر و توپخانہ بطرف سدھوٹ نہضت فرمود و قلعہ را حلقہ وار
درمیان گرفتہ مقام نمود حاکم مذکور چون تاب محاربہ با غازیان شیر دل نداشت
لاعلاج شد و باز محمد غیاث را روانہ حضور کردہ اظہار اطاعت و فرمانبرداری نمود و بر
کردۂ خود نادم گشتہ از ذمایم سابقہ غدرہا خواست نواب عاجز نواز بر عجز و زبون حالی
و الحاحش چون واقف گردید عرق فیض بخشی و رحمت عامش در حرکت آمدہ لک
روپیہ بعفو تقصیر و قلعہ گنجی کوٹہ درخواست فرمود چونکہ او در خزانۂ خود لک روپیہ
ہم موجود نداشت بر ارشاد نواب متامل گشتہ بود آخر سکوت آن مبہوت
بآن مرتبہ رسانید کہ نواب بہادر برہم برآمدہ میر علی رضا خان را بہ تسخیر گنجی کوٹہ دستوری
داد تا او کہ جویای چنین وقت و منتظر فرمان بود با فوج ظفر موج خود بآن طرف
شتافت و کوہ گنجی کوٹہ را محاصرہ کردہ بسعی یک ہفتہ مفتوح ساختہ عرضی مبارکباد
فتح ترقیم و تبلیغ داشت پس نواب بہادر امینی کاردان و قلعدار پردل را بانظم و نسق
آن قلعہ و تعلقہ روانہ کردہ میر موصوف را بحضور طلبداشت چون خبر تسخیر گنجی کوٹہ
بخان مذکور رسید از اول زیادہ منتشر الحواس گشتہ عبد الرسول خان دیوان خود را
مع محمد غیاث روانہ حضور ساخت تا آنہا بہ تر زبانی عبارتی کہ بہ آراستگی الفاظ
شایستۂ صداقت و مضمون بایستۂ مودت مملو بود عرض کردند و گفتند کہ عبد الحلیم
سر خجالت در پیش گریبان ندامت کشیدہ عیال و اطفال خود را در یک حجرہ جمع کردہ آتش

وپیراموش باروت گسترده فتیله در دست منتظر حکم استاده اگر جان بخشیش که شخص کار آمدنی
است منظور ملازمان والا باشد بجمیع امور دستگیری فرمائید بیت

کرم بر حال کس کردن بزرگی است		مراد کس بر آوردن بزرگی است

نواب بر تضرع و تخشع عرض کنان نظر غور کرده بزبان مبارک اظهار فرمود که اصل مرکوز خاطر
همایون ما این است که تا دو ساعت و نشان ظفر نشان مع دو جوق تفنگچیان بمخص تحمیل
نام نامی و نسبت یگانگت باین دودمان گرامی در قلعه شما بدارید تا بر جریدهٔ جرایم
قلیل و کثیر شما یک قلم قلم عفو کشیده خواهد شد چون وکلای خوشدل شده نزد حاکم خود
شتافته ارشادات نواب را یک یک خاطر نشانش ساخته ترغیب و تحریص بلیغ در
امتثال امر جلیل القدر بیشتر کردند او که نعل در آتش بود برین مژده گوش رضا نهاده
ملازمان خود را چه از سوار و پیاده که بپاسداری قلعه مستعد و بجنگ آماده بودند و بارها
بهر شروع جنگ و آتش افروزی پرخاش اجازت خواستند بیرون قلعه اند و بعضی خونین
را که قدم جرأت در میدان ممانعت قایم کرده بودند بتر شنوی رخصت بر طرفی داده
منتظر دخول سپاه منظفر نشست نواب زنگ کلفت و ملال از آئینهٔ خاطر ملکوت مناظر
زدوده چهار هزار جوان بار سرخ و زرد پوش را با دو علم نصرت شیم روانهٔ قلعه فرموده به سردار
آن جماعت بطریق اختفا همین مشوره ساخته بود بمجرد مداخلت در دروازهٔ قلعه نصف
جمعیت خود را بحفاظت دروازه و فصیل قلعه مامور کرده خود بمثابهٔ تیر سرات و تیز شتافته
خان حلیم الطبع را که در دیوانخانه بود اسیر کرده در پالکی انداخته با چند خواص و توابعانش
یعنی مع زنان و مردان حرم سرا وغیره حاضر حضور ساخت نواب بدولت شهر قصبات
کرپه را تفویض میر علی رضا خان کرده خود بدولت خاطر جمع بدار الریاست مراجعت فرمود

بعیش و نشاط اشتغال ورزید و عبدالحلیم خان را مع زنانه و خیلخانه در معمورهٔ گنجام محبوس داشته مبلغ خرچ معقول از حساب ماهوار بصرف مایحتاجش مقرر کرده بود و پیشتر ازین واقعه سید محمد دامادش مع زوجهٔ خود شبا شب گریخته بپاکنڈور شتافت و داماد دیگرش بهلول خان نامی که همراه خسر بود پس بمرور ایام یک بعد یک جهان فانی را پدرود نموده از کاهش دنیا وارستند

ذکر شادی کتخدائی صاحبزادهٔ کهین در دار السلطنت پٹن از صبیهٔ حکیم خان سانوری و نامزد فرمودن گل گلزار عفت و عصمت یعنی دختر نیک اختر خود را بخلف خان مزبور که در سن یک هزار و یک صد و نود و دو هجری بظهور رسیده اینکه

چونکه نواب بهادر اختر منیر برج عفت و عصمت یعنی دختر مهدی بیگ را که جمعدار دو صد سوار بود و بعد فوتش حسینی بیگ و مراد بیگ پسرانش مع همشیرهٔ خود از ارکاٹ بعزم نوکری اراده آن نواح شده بوذند بعقد مناکحت و مواصلت خود بدولت امتیاز بخشید و ازبطنش پسری تولد گشته به کریم صاحب موسوم شده و دختری نیز از ان عاصمه بوجود آمده بود و بعد تولد دختر مسطورهٔ عاصمه بمرض مهلک متوجه خلد برین گردید زهره نام رقاصه منظورهٔ خاص پسر و دختر را به نازبرداری پرورش کرده بسن تمیز رسانیده بود و خود بدولت نظر تربیت و نگاه نوازش بر آن فرزند بیشتر میداشت در انولا چونکه خاطر همایون از رتق و فتق کل مهام قیام دولت خداداد جمع گردید در فکر شادی کتخدائیش تجویز نامود پس رای جهان کشای صواب نما چنان اقتضا فرمود که افغان سانوری یعنی حکیم خان به سبب کینه خاطر جمع نیست و اکثر اوقات از جادهٔ خلت و رسوخیت انحراف می ورزد لازم که مخالفت و مخاصمت

طرفین بخویشی و مصاهرت مبدل ساخته تسلی بخش خاطرش باید شد تا و کلا را لعنایت
نامجات تهنیت سمات و معافی پیشکش رخصت آن حدود فرمود و بنابر عبرت نمائی
عقب شان لشکری مستعد با جنگی سامان پشه شهرت چرای روانه ساخت چون وکلای
باهوش فایز سا و نور شد نمد از حکیم خان ملاقات کرده عنایت نامه سرفراز علامه گذرانیده
مذکور ساختند که برای دولت چند روزه که چندان امتدادی ندارد همان بهتر که غبار عناد
و فساد را بزلال صلح رشاد فرو نشانید و بساط مخالفت و بیگانگی برچیده بنای محبت و
مخالطت را بقواعد خویشی و قرابتی مشید ساخته باتفاق یکدیگر در دفع ارباب ضلال
مساعی جمیله بظهور رسانید تا جمیع کافه اسلام بل تمامی عام هر فریق در مهد امن و امان
آسوده حال بوده بدعای دوام دولت روزگار بگذرانند پس سخنان سنجیده وکلای
دانا در دل خان عالیشان تاثیر تمام نموده خاطرش را از غبار نفاق و نزاع شست و شو
داد ند تا او بر پیام مصلحت انجام نواب گوش قبول و دیده منت نهاد آخر مصالحت بموافقت
و مرافقت برین وجه قرار گرفت که دختر او را در سلک سعادت ازدواج صاحبزاده درآرد
و از خواهر عصمت شعار صاحبزاده خلفش را شرف مناکحت و پیوند بیوگانی بخشند پوشیده نماند
جلوه ظهور این امر خطیر ازین جهت بود که نواب بعلو شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاه و
رتبت و افزونی مواد ثروت و حشمت در نوئینان والاقدر عدیل و نظیر خود ندانست و سر
سرکشان و نخوت پرستان اطراف را که سلاطین پیشین و حکام سابق باوجود وفور
لشکر و سامان جنگ ایام ممتد صرف تنبیه آنها نموده کاری نگشادند در اندک روز
بتیغ جهانگیری و شجاعت ذاتی برانداخته کسی را سلامت نگذاشت و مرتبه در تسخیر دلهای فلکی
و سرکش براندازی کوشید که نام مفسد دران بلاد و دیار نماند و هرجا که مفسد زاری مستحکم

پایہ شنید بہ نیروی تدبیر یا بدستیاری دلیری و دلاوری منہدم ساخت و رایت ظفر آیتش بہ ناحیہ کہ سر عزیمت برافراخت جز آنکہ اعلام اعادی را بخاک مذلت و خواری سرنگون ہیداز دسر فرو نیاورد علی ہذہ القیاس خرابی حال مرار اؤ و نائک چیتل درگ و افغان کڑپہ وغیرہ عبرت انداز و رعب افزای خاطرش گشتہ خصوصاً ورود عساکر نصرت ماثر بہ عقب و کالا تشویش تمام بہم رسانیدہ و الا شوخی خود پسندی افاغنہ معلوم ہرکدام است چنانچہ احتیاج اظہار ندارد بالجملہ خان بیدار بخت صوابدید نواب را بجان منت برگزیدہ قبول حسن رضامندی بعبارات تہنیت سمات و فقرات عقیدہ آیات آراستہ بصحابت وکلا مع خلاع و تحایف تبلیغ داشتہ و در آمادگی سامان طوی و تزئین شادی ہمت گماشت نواب باطمینان خاطر خان مقبول را مع متعلقان زنانہ و لواحقان یگانہ بدار السلطنت پٹن طلبیدہ باداء رسوم تہنیت پیسہ سعادت مظہر بشان و مراتب جشن و سور خسروی پرداختہ بساعت سعید ترین سعدین را قران معنوی بخشید و خواہر نوشہ ایہون مراسم و شرایط خرسندی در سلک ازدواج عبد الحکیم خان عرف خیرا میان بن حکیم خان در کشید بعد از انکہ از طرفین فراغت دست داد خان سرخرو دختر و اپسر خود را مع فوج بحضور گذاشتہ بسانور مرخص کردید و نواب بہ دار السلطنت آرمید

ذکر فوج کشی نواب بہادر کرت ثانی بعزم تسخیر کرناٹک پایان گھاٹ باغوای ناظم حیدرآباد و کارپرداز پونہ در سن یک ہزار و یک صد و نود و چہار ہجری واقع شدہ و بیان فتوحاتی کہ دران نواح

بدست غازیان شمشیر شکار گشتہ

چونکہ روز بروز اسباب شکوہ وصولت حیدری در ترقی و تزاید بود هر کس از
خوانین و سردار شجیع بمزید جان سپاری و اخلاص در رکاب ظفر انتساب توسل
می جست و صیت جهانگیری وعدو مالی و آوازۀ زرپاشی و غربا نوازی حضرت خلق
پرور در اطراف عالم شایع شده عالمیان از خوان نوال و احسان آن والاشان
بهره مند و کامیاب می گشتند و از باران دست زرافشان او ریاض آمال اصناف
خلایق شاداب و ریان شده و جمیع قلاع و قری و بلاد محروسه رونق و رواج تازه گرفت
تا آن وقت دیگری صاحب فوج با شوکت غیر از جناب نواب که گردنهای گردن کشان
و رعونت افزایان را به پنجۀ قهر و جبر و تدابیر عدو مالی بر تابانید و بصولت حیدری تمامی
روباه بازان کفر و اسلام را بدام اطاعت و فرمان برداری در کشید باقی نماند بس خاطر
ملکوت مناظر بعد از انکه عروس ملک و مال در آغوش دولت عدو مال جست نشست
از جمیع وجوهات تسکین یافته در دار السلطنت بعیش و عشرت اشتغال داشت و در
گرد آوری سامانان جنگی و مردان جنگ جو و اسپان عربی و عراقی و فیلان تنومند
همت جهانگشا برگماشت تا بکثرت سپاه و اثاثه شوکت و حشمتش خار عناد و فساد در
چشم دل حسد منزل ناظم دکن یعنی نظام علی خان و غنیم یعنی مرهٹه خلیده در شکست دولت
این غربا پرور عالم نواز سعی موفوره بظهور رسانیدند هر گاهیکه اساس دولت سلطنت
حیدری تضاعف پذیرفت و اکثر سرفرازان آن حدود در راکه در شوکت عظمت با فلک
دم مساوات میزدند مطیع و منقاد خود گردانید بلکه روز استقلال و سمت ازدیاد یافته
نزدیک بود که در وسعت مملکت تلنگانه و مرهٹه بلا جنگ با منتقل شود فکرهای

دقیق بکار برده حیله ها برانگیختند هر دو متفق اللفظ والمعنی رسولان را با تحف و هدایا و خلاع گران بها بموقف سلطنت خداداد ارسال داشته بزبان صداقت اظهار محبت و اخلاص نموده پیغام دادند که انگریز خونریز در بلاد ما مسلط شده در وبست ملک بنگاله را که خال چهرهٔ هند است ضابط و ناسق گشته و تمامی کرناٹک پایئن گهاٹ را جاگیر خود شناخته روز بروز ترقی میکند و محمد علی خان را بطور مستاجر داشته خود به پناه نامش کامرانی می نماید خصوصاً قاتل فرزند یعنی راگهو شقی با عانت نشان عزم جزم تاخت و تاراج ممالک محروسه تلنگانه و پیشوا یعنی قلمرو حکومت مرهٹه مصمم کرده اکثر رعایای باج گذاران آن بلاد را خراب و پامال ساخته و حقوق نعمت خاندان ما از دل شقاوت منزل خود بدر کرده اما بیمن افضال خداوند لایزال بصولت اقبال عدو مال آن بدخواه مخذول سزای معقول یافت یا این همه آنست که از قیام آن قوم درین مملکت بار بار فتنه تازه حادث شود چونکه شرایط محبت و اخلاص فیما بین ما و شما مربوط و مضبوط گردد اعادی این دولت خانه ها را دیگر مجال مجادله و فتنه انگیزی نماند لهذا بر ما و شما لازم بل واجب است که اهل آن قوم را از میان برداشته با طمینان خاطر بیدخل غیر فرمان روائی بکنیم و هرگاهیکه یکی را مهم ضروری پیش آید باتفاق یکدیگر متوجه شده دران باب سعی نمائیم اکنون ما هر دو بایمان موکد بعزم رفع شر انگریزان بنای نفاق سعی بمیان همت چست بسته ایم پس آن فخر خاندان دولت و اقبال درین باب چه تجویز فرمایند و یقین شمارند وقتیکه ما سه دولتمند یکدل و یکزبان باشیم بند و بست او لکه پایان گهاٹ بلکه تمامی هند و دکن باحسن ترین وجوه صورت خواهد بست ابیات

بعالم چو گردند یکدل دو شاه	نماند گرفتنه را هیچ راه

بصلح ار فرزند شاهان چراغ	شود شهری و لشکری با فراغ
وگر رو سپیدان کین آورند	بلا از آسمان بر زمین آورند
همان به که صلح روا آوریم	طریق مروت بجا آوریم

لازم که درین مقام تامل و تکاهل روا ندارند مبادا که فتنهٔ انگیخته شود که تدارک آن بسهولت میسر غازیان و فدائیان ناموس ارنگردد ازانجاکه نواب باصابت رای و رزانت عقل و فهم گوی سبقت از سلاطین نامدار و حکام فطنت آثار برده بود بر استماع چنین کلمات نادان فریب گوش رضا نه نهاده در جواب ارشاد فرمود که این همه مقولات مصالحه شما از غیب زبانی است نه قلبی نعوذ بالله کسی که بر چنین سخنان ابله فریب خاطر جمع شده عزم ملک گیری کند عاقبت کار خود نیکو نه بیند زیرا که زمام اختیار ملک رانی و مدار دولت شما بدست حماقت کارپردازان ناتجربه کار و نفس پرست و آرام طلب است و ما بچشم خود دیدیم و دانیم که اکثر جاها بر وقت کار لغزشی قبیح از اوشان بظهور پیوسته و نیز خواهد پیوست آنگاه رشتهٔ عهد و پیمان فیمابین شرکا یکقلم خواهد گسیخت اگرچه ما بدولت بمقتضای همت عاجز نوازم بیت

بسته ام من کمر جهد درین کار بچست	دارم اسباب عدد و مال مهیا یکسر

لیکن عقل صواب نما تجویز نمی فرماید و دل صفا منزل تصدیق این معنی نمی نماید که بر اعتماد لشکریان خودآرا و امرای سایه پرور شما عزم رزم و خیال ناوردلشیران جهان گرد نماید و بار تردد و کاوش و کاهش بر خاطر آسوده خود گذارد و آن قوم که شما الحال از انها نفرت دارید و باستیصال اساس تسلط اوشان همت گمارید درمیان خود اتفاق تمام دارند و یکدل و یک زبان هستند ازین سبب همه جا و همه وقت روی بهی فیروزی

مشاهده می نمایند اگر درین مشورت که باهم تجویز کرده اید صادق باشید بارا ستگی افواج
وشایستگی مواد حرب وضرب بپیکار عازم آن حدود شوید واینجانب را هم مستعد آنوقت
شمارید والا بار دیگر چنین تصدیع ندهید چون ایلچیان مفصلاً جواب باصواب نواب را
بخداوندان خود برنگاشتند تا آنها مکرر از طرفین قواعد بیان بغلاظ وشداد ایمان موکد
ومشیّد ساخته حکایاتی که نظام ملک واستحکام دولت احتیاج بآن دارد بتکرار مذکور کرده عزم
مصمم خودها وانمودند پس چنان مقرر گشت که مرهٹه باجتماع سپاه وامرای خود بعزم
تسخیر بمبئی رخش عزیمت برتازد وناظم حیدرآباد بالشکر شهری متوجه بندوبست مچهلی پٹن
وراج بندری گردد ونواب رایات نصرت آیات را بصوب ارکاٹ برافرازد
چنانکه هر دو دولتمند بهمون عزم خیام واعلام بیرون دارالامارت های خودها نصب
کنانیده باحضار امرای سپاه فرمان داده مبادرت بکار بردند نواب بهادر
اگرچه یقین تصور فرمود که مغول ومرهٹه صادق القول والجنان نیستند آخر درین دعوی
بسر نخواهند برد اما پاس عهد مواثیق وشرایط موافقت مجدّد که تشدد پذیرفته بود
ملحوظ داشته خود بدولت بعزم جزم متکفل این مهم گردید وبعضی برآنند که گورنر چیناپٹن
بمعاندت خلاف مرضی خود که بارئیس بلاد ارکاٹ مکنون باطن ومرکوز خاطر داشت
محرک سلسلهٔ تخریب این دیار شد هر دو دولتمند حارص را که معاملهٔ شان بمصالحت
سالهای دراز انجامیده بود بارسال هدایا وزر وگوهر وخلاع فاخر خوشدل ساخته همت
قضا نهمت بتفتیح بلاد کرناٹک پایان گهاٹ برگماشت وبتقریب منازعت بی سابقهٔ
امری که خلاف مصلحت باشد بهانه انگیخته نامهٔ موسومهٔ نواب محمد علی خان وگورنر
مذکور درباب واگذاشت قلعهٔ تهر نگر عرف ترچناپلی بموجب سر نامهٔ اوکه براجهٔ میسور

نوشتہ دادہ بود و تفصیل این مقدمہ از ذکر سابق موضوح شدہ باشد ارقام فرمودہ ترسیل داشت چون از ان جانب جواب باصواب موصول و موضوح نگشت باحضار امرا و خوانین و فوجداران فرمان ہمایون شرف نفاذ یافت چونکہ در اندک مدت حسب الفرمان والاشان سرداران با استقلال با ساز جنگ و جدال متوجہ درگاہ والا جاہ شدند بموجب قرارداد با سپاہ رستم نہاد رباعی

لشکری ناکشیدہ قہر شکست سپہی ناچشیدہ زہر فرار
برّہ در زیر شان چو غرّان شیر نیزہ در دست شان چو پیچان مار

اعلام ظفر انجام بعزم آن صوب برافراخت و بموجودات سپاہ فرمان داد تا متعہدان این امر چون فرد تعداد دوازدہ ہزار سوار خاص پایگاہ و دہ ہزار سوار قزاق و پانزدہ ہزار سلحدار خونخوار و بیست و چہار ہزار مردم با جلادت شعار و شصت ہزار پیادہ جرار و ہفتاد ضرب توپ برق آشوب سوای جمعیت پالیکاران از نظر کیمیا اثر گذرانیدند باخیل و حشم محتشم چون خسرو انجم از بیت الشرف سرینگ پٹن روان شدند نظم

شد از طبل قبال بانگ بلند به نہ گنبد چرخ غوغا فگند
روان گشت لشکر چو غرندہ میغ درخشان تر از برق تابان ز تیغ
ہراول چو فیل علم پیشرو پر از باد پا عرصہ گاہ جلو
نقیبان و سر ہنگ در اہتمام روان پیش پیش از پی انتظام
ترنم سرایان دولت سرا سرایان بہ نغمات دلکش نوا
در ان قلب گاہ شہ کیتی ستان روان بر عماری بہری نشان
بفتراک میر کواکب سپاہ زدہ دست از ہر طرف مہر و ماہ

بدینسان همه کار آراسته	سرانجام پیکار پیراسته
دم تیز پوئے بره میزدند	بهر منزلی بارگه میزدند

در نصف شهر رجب المرجب سنه الیه گهاٹ چنگلم عبور فرموده در حوالی کلسپاک
سراپرده وخرگاه بدروه مهر وماه برافراشت از همون منزل صاحبزاده کهین یعنی
کریم صاحب را با جمیع قزاقان بطرف محمود بندر روانه فرمود وخود بدولت از اینجا
پیشتر کوچیده بالشکر نصرت اثر کوه چیتر نامل را تسخیر کرد وقلعه چیت پٹ را محاصره
نموده فرمان داد تا غازیان جهانگیر بسعی مشکور بعد از انکه گروبخش نامی قلعه دار آنجا
که از قوم سکه بود دوسه روز تردد شایان نموده آخر در دروازه قلعه کشته شد مفتوح
ساختند ازان پس در قلعچه دهوبی گڈه تهانه گذاشته صاحبزاده والاقدر را با فوج
ظفر موج به تسخیر آرنی وتری نامزد فرموده روی رایات جهان کشا بصوب دارالاماره
ارکاٹ آورده طرف نک پیپٹه وغالب پوره فرودگاه لشکر مقرر ساخت وقلعه وحصار
عالم پناه را گرد گرفته در تیاری مورچال فرمان داد وسرداران قلعه یعنی اچناپندت
برهمن عرف رایجی نائب صوبه که راجه بیربهادر خطاب داشت وعالم پناه بنا کرده
اوست ونجیب خان سالارجنگ بهادر با پنج هزار مردم بار ودو هزار سوار وچهارصد
اشراف بی اسپ بدفع غنیم مستعد شده دارالامارت را بذخایر وآلات حرب وپیکار و
اسباب قلعداری مملو ومعمور گردانیده روی به ترتیب آلات رزم آوردند وسه
هزار اشراف از خوشباشان شهر را از همه قوم که محض پاس ناموس خود ها بجنگ برخاستند
بتقرر مدد خرچ روزینه وتشریفات واعزاز واکرام خرسند ساخته برج وباره عالم پناه را
بحراست شهر کاه محله سپرده فدائی دار میکوشیدند وکریم صاحب چونکه محمود بندر

شتافت بی مزاحمت احدی از رعایا شبگیر زده معمورۂ مذکوره را گرفت و بیک حملۂ شجیعانہ خانہای ہمہ سوداگران و ساہوکاران و بیوپاریان صاحب سرمایہ اجاره تاراج و غارت رفت لبستہ لبستہ اقمشہ و امتعہ و خریطہ خریطہ زر و گوہر فتوح حاصل ساختہ روز دیگر تمامی اموال و اجناس تجار کہ باراده فروخت بصرف کروڑہا زر از اطراف طلبیده شتہ اماده ساختہ و یکجا جمع کرده بودند و در و لبست اثاث البیت محمد مکرم نامی سر دفتر ارباب تجارت کہ از قوم بوہره بود و ستہ چہار جہاز متاع آورده شت و ہمدران روزہا سی و پنج چہاوه فیل یعنی بچہ ہای ہشت و نہ سالہ و شصت راس ٹانگن مینلہ و بیگو و قماش نوادر و خلعت ہای نفیس از بلاد بنگالہ و بنارس و ولایت چین و کاشمیر و برہان پور و مچھلی پٹن و غیره طلبیده فراہم کرده بود یک یک برداشتہ بر فیلان و شتران و راس گاوان و بہل ہا بار کرده نامبرده را مع زن و بچہ محبوس نموده حاضر حضور نواب شد صاحبزاده والاقدر چون از حضور پدر رخصت یافت ساحت آرنی را محل نزول رایات جاه و جلال ساختہ بمفتوح قلعہ فرمان داد تا بدرالزمان خان نجشی حسب الامر والا غربی قلعہ تبیری مستحکم پایہ احداث کرده در یک روز چند گلولۂ توپ قلعہ شکن اندرون قلعہ رسانید قلعدار آنجا کہ گاہی نام جنگ در عالم رویا ہم نشنیده بود تا بمشاہده اش چہ رسد دل از دست داده باسلاح بی ظفر خود را آراستہ مع کلید قلعہ بخدمت خان مذکور شتافت و بوساطتش بہره یاب مجرای صاحبزاده شده کلیدہا پیشکش ملازمان عالی نمود و بعرض رسانید کہ در قلعہ خانہای سادات بسیار اند بپاس ناموس سیدانیان کہ مبادا تاراجی عصمت نشان گردد قلعہ مع توابع بگماشتگان والا سپردم و الا تا سلامت جان تردد مینمودم صاحبزاده برسخنان بی تکلف وی بی معنیش

متبسم گشته در قلعه تهانه گذاشت و سدی امام نامی مردی تجربه کار را حسب الحکم حضور بحراست آن قلعه مقرر کرده قلعدار اسیر را همراه خود گرفته عازم تمری شد حارس آنجا هم به بیم جان ناموس مردی برباد داده بی صدای توپ و بندوق قلعه سپرد پس ازانجا بنهضت فرموده قلعجه ترواتور وکلوه وکاویری پاک مفتوح ساخته تهانهای معقول گذاشته مراجعت به لشکر نمود مخفی نماند چون نواب شیر دل عازم پایان گهاٹ گردید نظام علی خان به بهانه کسل مزاج از جای خود حرکت نمود و مرهٹه هم بعد تگاپوی چندی آخر بصلح و آشتی راگهوا از دست انگریزان بنهای زنده گرفته بجای خود آسوده در هیچ امر تائید نواب همتی ننمود

ذکر رسیدن لشکر انگریز بسرداری جنرل منرو از مدراس سمت دیار کنچی و کرنل بیلی از طرف گوتور و منگل گیری و تاراج شدن فوج کرنل مذکور و مراجعت جنرل موصوف باز بمدراس و مفتوح ساختن نواب قلعه ارکاٹ را و بیان بعضی فتوحاتیکه دران زمان وی نمود و رو داد سال مذکور آنکه

چون نواب بهادر با لشکر گران متوجه تسخیر بلاد پایان گهاٹ شد همه افواج هر چهار طرف در اقصای مرزبوم آن ناحیه انتشار یافتند و از هر جای غنایم بسیار و از هر جانب فتوحات بیشمار حاصلات آنها آمد تا آن زمان سرداران فرنگ و نواب محمد علی خان شهامت جنگ از انجاکه زعم تهور غشاوه دیده عقل شان بود از قدوم جنود ذهول داشتند آنگاه که مقداری از سپاه غارتگر در سواد مدراس شتافتند از انتشار افواج خبر یافتند و سر از خواب غفلت برداشته در صدد چاره کار در افتادند و باجتماع عساکر

خود کار بستند و از اہل حکومت بنگالہ استظہار جستند و نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ
کہ پیشتر باغوای بعضے بدخواہ فوج لازمی را برطرف کردہ سیبندی ضروری کہ آنہم چند
بند و چی نگہداشتہ وقت کار عاجز آمدہ بود و در دفع حملات آن شیر خشمگین با انگریزان
تجویز و الحاح بیشتر نمود تا گورنر مدراس جمعیتے کہ موجود داشت بمقابلۂ نواب برآراست
و جنرل منرو را بہر پرخاش برگزیدہ با شش ہزار مردم بارو ہزار و پانصد سوار و دو ہزار
فرنگیان و سامان کارزار پیش راند جنرل موصوف از راہ چنگل پیٹ و کہستان سیورم
بکنچی رسیدہ انتظار الحوق جوق کرنل بیلی متعینۂ کوتور کرہ بہ سیاست جنگ ناظم آدھونے
بہر انقطاع اصل دولت نواب بہادر بہ انگریزان طرح موافقت و مخالطت انداختہ
بخرچ جمعبندی لشکر در و بست محاصل تعلقہ مذکور واگذاشتہ کرنل موصوف بحراست
آن صوبہ متعین گشتہ بود ہر گاہ کہ ضرور افتاد با ستہ ہزار جوان با رو بیست ضرب توپ
و چہار و پنج صد فرنگی کہ از قلعہ بندر آمدہ بودند عازم این صوب شدہ از راہ تنگول
و نیلور بسمت ارکاٹ می آمد می کشید نواب بعد اطلاع این اخبار صاحبزادہ والا قدر را
با سواران خاص پایگاہ و سلحداران و چہار ضرب توپ لچھر بغارت فوج کرنل روانہ
فرمود و تمامی قزاق و باندار البسراری سدی ہلال خان بخشی کہ پیشتر نوکر افغان
کرپہ بود کہ در جنگ باسن ہیلی اسیر آمدہ منسلک سلک ملازمان عمدہ گشتہ و مرد جری و
دلاور بہر قزاقی کردہ و پیش لشکر جنرل و مانع رسد و سدراہ کومک دستوری داد چون
صاحبزادہ شیر صولت برسواد ستوتیڑ با فواجی کرنل مقابلہ و داد راہ ہای سلامت
بران جماعہ مسدود ساختہ بتوپ اندازی و قراولی اشتغال ورزید اگرچہ کرنل موصوف
نبرد و خوردنا موس پرستان ہراسان نشدہ جنگ کنان قریب تعلقہ تکول کہ از کنچی

شش کروه فاصله دارد در رسید اما از دست برد بهادران منصور سپاه لشکر ش
نیم جان شدند و عدم گاه و هیمه و آذوقه علاوه بران گشته بود جنرل موصوف این خبر
دریافته دو صد فرنگی و هزار جوان بار که در اصطلاح آن قوم گرانڈیر میگویند از لشکر خود
منتخب کرده باستظهار کرنل باچند سربراهی و سامان آذوقه و شیشه های شراب و
شرب بارود وغیره شباشب فرستاد و خود باراده اینکه بعد ملحق شدن کرنل پیشتر
نهضت فرماید بار ها بسته مستعد نشست بعد فایز شدن مردم کومک اگر کرنل بیلی
قصد میکرد شباشب بے تردد و رنج بکنجی میرسید اما بنا بر آسودگی سپاه خود که کسل
محنت و رنج و تردد سفر دشمن کامی بر اعضای لشکر یانش مستولی گشته بود در همونجا از امید
نواب بهادر باستماع این خبر محمد علی شجیع و شیخ انصر را معه جمعیت شایسته با موسی
جانی سردار چٹی کار و موسی لالی فرانسیس که از نزد بسالت جنگ بعد هزیمت یافتن جوش
بر سواد بلاری بر طرف شده خود را فایز حضور نواب بهادر کرده و بده و هزار جوان بار و
پنج صد کلاه پوش و یک صد سوار الیان سرگرم نوکری بود بکومک صاحبزاده پیشتر رانده
و همون شب پنج هزار سوار را بنا بر تاخت و تاراج اطراف چیتور و ممستان پالیکاران
شمالی ارکاٹ تعین فرمود چونکه سپیده صبح نمودار گردید و خسرو سیارگان تیغ
جهانگیری از نیام افق بر آورده سپاه انجم را منهزم ساخت کرنل کوچ کرد و صاحبزاده
عرضی نهضت کردن کرنل از انجا بسلامت ابلاغ حضور کرده خود در تقسیم سپاه لوازم
اهتمام تبقدیم رسانیده فرمان رزم داد تا از اطراف سرداران مردم بار و توپخانه
میدان گرفتند چنانچه از یک طرف محمد علی شجیع و شیخ انصر وغیره رسالهای چٹی کار
بود آتش رزم برافروختند و از دیگر طرف موسی لالی فرانسیس سنرشن گولهای قطار شد

وصف شکن میدان رزم بر آن جماعت تنگ کرده نگذاشتند که کرنل با وصف تردد و سعی مردانه فایز لشکر جنرل شود و با آن صدمه که از شلکهای توپ عدو آشوب و تیر تفنگ اجل آهنگ و بان برق نشان خرابی تمام بحال لشکریان اہل بہیر کرنل رسیده بود دو فرسنگ راه طی کرد آخر سخت بیچاره و وا مانده سر انگشت حشم گزید و فی الحال در پناه قریه و قلعچه پیر مبارک و باغ تاڑ استقامت گزید

ہمہ گرم تا ره احتیاط	شود تا نه کم جادهٔ ارتباط
ہمہ پختہ مغزان و پیر عقل و رائے	خبردار و ہشیار بوده بجاے

نواب بعد اصغای مضمون عرضی ترک محاصره و مورچال ارکاٹ کرده با تمامهٔ سپاه نصرت اشتباه شبانگاه طبل نہاض کوفته پاشنه کوب وان شد چون نیمهٔ از شب بسر آمد جمعی از دانایان فرنگ رای زدند که شبانگاه سرراه کنجی باید نہاد و بهر طریق که موافقت کند به لشکر جنرل باید پیوست کرنل ازین مشاورت سر تافت که مبادا در خیل شبانگاه سر رشتهٔ حزم و احتیاط از دست رود و انتظام توزک برهم خورد و مصلحتش چنان واقع شد که تا صبح صادق بصدق نفس نمی خندد فرنگ دور اندیش قطعاً تقدیم نمی پسندد آنگاه که عقاب شب از نواحی آسمان ناپدید گشت و مرغ سحر خیز بانگ بلند کوک آغاز نہاد کرنل با سنجیدگی جمعیت که آن روز نہم شہر رمضان المبارک سنه الیه بود قدم بمیدان سعی و مدافعت مدعیان نہاده بود و ہنوز کامی چند نرفته نمود از فیل علم و غبار انگیزی خیل و حشم نواب محترم از تقدم باز داشت مع ذالک از بیکار بیکار بودن منافی ناموس شجاعت شمرده قدم بجولانگاه میدان سربازی افشرده تا ده پاس و چهار گھڑی روز داد جرائت و جسارت می داد سپاه نصرت شعار را ه سلامت از اطراف مسدود کرد

تزلزلی در ارکان مدعیان رسانیدند و موسی لالی فراسیس از دوربین عقل و شعور دریافت گلوله از توپ دور انداز برصندوقهای باروت لشکر کرنل که یکجا جمع کرده بود زد و از قضا به پریدن صنادیق باروت شیرازهٔ جمعیت الجماعت ازهم گسیخته شد درهمین فرصت از یکجانب دلیران پایگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان روی بهم آورده بریزش قطرات تیر و تفنگ و برق تیغ آبدار سرو سینهٔ خصم چاک میزدند و از جانب دیگر سلحداران چون سیل برخرمن جمعیت خصم برهم زده صمصام های مینافام را از خون دشمنان یاقوت میساختند

نظم

سپاه زره پوش آهن بای ٭ ربودند آن کوه آهن زجای
بسا سر زگردن به برداشتند ٭ بسا گله انبار انباشتند
زبس جوش در رزد زهر سوی خون ٭ تو گوئی که سیلاب زد جوی خون
نهادند زان سر بصحرا نسے ٭ ستادند ناچار هر جا بسے

پس تمامی سردار و سپاه و اهل بهیر پایمال سم ستوران گردید و کرنل مع چند سردار اسیر آمد و دو سه هزار مردان کار از لشکر منصور بمعرض تلف در آمدند نواب بعد فراغت ازین جنگ بلاتوقف بعزم مقابلهٔ جنرل که در کنجی بود پیش نهاد همت فلک نهمت کرده برگردید بفاصله دو فرسنگ بنابر آسودگی مردم و دواب مقام نمود و جنرل که بآهنگ یاری کرنل بیلی فرسنگی راه طی کرده بود دران اثنا بمعاینهٔ آن دود آلگی بلاد و باز نشنیدن دندنهٔ توپ زد نها گمان برد که غالبًا چشم زخمی عظیم به لشکر کرنل رسید بمقر خود بازگشت و شبانگاه اتواب کلان و اسباب گران در اندرون آب حوض دیر کنجی انداخته با جمعیت خود راه چنگل پیت سرکرد اگرچه نواب ازین معنی خبردار شده تا نواح سیوم بظلمت شب عقبش در تاخت اما هیچ

سود ندیدہ فوجی را بر سرش برگماشت ویکی از مقربان را با جمعیت گران بضبط
وحراست قلعۂ کرگت پالہ فرستادہ مراجعت فرمود وآن روز در مقام لیچی خیمہ و
خرگاہ آراستہ آسود روز دیگر باز عنان رایات بصوب سواد اعظم ارکاٹ در تافت
وتقسیم افواج برجہات اربعہ وتاسیس مورچال مستقیم بکاوش مرحلہ از جوانب شرقیہ
وغربیہ در ایامی معدود ومدتی معہود سرانجام یافت وتوپ زدن از طرفین اشتداد
گرفت ونوایر کارزار از ہر سو باشتعال آمد **نظم**

دو جانب کہ شد نزم در اشتعال
برانگیخت از بسکہ دود غبار
چو آوازۂ توپ گشتی بلند
زابر دخان تنلک شعلہ بار

توگوئی کزو حشر جوش وبال
صفارفت زآئینۂ روزگار
تزلزل بفر سنگہامی فگند
نمودی چو باران قہر از شرار

غرش توپہای شیر دہان ہر ساعت زلزلہ در اندام حصار می افگند وقوع گلولہای گران
از خارج علی التواتر در رفع ثبات قدم از جامی برد وعروج حقہ ہای ثقیل وخفیف کہ نزل
از فراز حصار و نزول آن در مرحلہ ومورچال در شب یاد از شہاب ثاقب میداد ودود دانگیزی
باروت از بالای حصار ودمدمہ مورچال چتری بر ہوا بستہ وغریدن توپ با صدای
رعد توامان افتادہ ولوارق زنجکہای آن معنی یَکَادُ الْبَرْقُ یَخْطَفُ اَبْصَارَھُمْ
بصورت آوردالحاصل از طرفین کوشش وتردد بامرتبہ بکار رفت کہ داماد نواب یعنی
سید حافظ علی خان در مورچہ غربیہ بضرب گولۂ توپ شربت شہادت چشید واکثر
سران وسپاہ لشکر منصورہ دران معرکہ جان نثار شدند وازانجانب سید فرید الدین خان
کرودۂ شہر کہ مرد شجیع وبا تدبیر بود بہ سینہ کوبی گلولۂ توپ مرحلہ حیات مستعار متقاضی

قضا سپردتا آنکه در قلعه خلقی از شدت جوع و ضطر از مخمصه بجان آمد و غوغای های های و
نوای وای وای بلند و سکون و قرار از قلوب محصوران برطرف شد علاوه این حال
شهرت قتل عام کپیده دلان حصار را رنگ بر رو بها شکسته ازین رو دهشتی عظیم
در دلهای قلعگیان جا کرده آخر کارگذاران مرحله بجناب الامعروض داشتند که امروز
نقب هر دو مورچال بپایه دیوار رسید و ماده کار آماده بختگی گردید بست و دوم شهر ذیقعده
سن الیه فرمان قضا ادعان عز نفاذ یافت که تا بیست هزار جلادت پیشگان تهور شعار
در مرحله ها شبانگاه متواری باشند صبحی فردا بر صدای بان ظفر نشان همکنان لسان
دار بازان شلک زنان بر فراز دیوار و بروج بر آیند همچنان با متثال مثال اشتغال
ورزیدند چون تیغ دو دمه سحر از غلاف شب بر آمد روز چهار شنبه باندازان تصعید بانها
مامور گردیدند و مستحفظان قلعه بعادت معهوده همه شب به بیداری و پاسبانی بروز آورده
بامدادان سر بخواب گذاشتند ناگاه صدای شور انگیز بان در گوش شان خورده سر
از بالین برداشتند و فلک ابکام خصم در یافتند ناموس فتوت را وداع گفته به بے حواسی
بهر طرفی گریخته و آبروی مردی ریخته عرصه خالی کردند مجتمعان مرحله بچابکی و چالاکی بدیوار
قلعه بر آمده چون مقر ایشان را مفر یافتند بدنبال شان دویدند و برخی از پشت دادگان را
بسزای بددلی و نمک حرامی زیر تیغ بید ریغ کشیدند نواب بهادر هم با شش هزار مردم
دلاور از راه فصیل متوجه شهر شد و نوای سرنا و کرنا دران روز طاقت سوز از یَومَ یُنفَخُ
فِي الصُّورِ نشان داد و دهل کوبی شادیانه چوبی بدلکوبی اسیران شهر میزد نظم

دویدند در پی سپاه دلیر	چه بر پشت آهوی رم خورده شیر
دران گله شیران لبی بر زدند	بسر پنجه زور خنجر زدند

بجمعیت نشان فگنند ذوق	تہ آب شمشیر کردند غرق

اچنا پنڈت کہ بخانۂ خود خوابیدہ بود وارشد بیگ خان بخشی سوار وچشتی یار خان سردار بے اسپان وسید حمید خان وتنبو نائیر رسالداران مردم بار وغیرہ اسیر و دستگیر شدند و درانوقت دشمن کامی نجیب خان درارک قلعہ خزیدہ ابواب بند ساختہ از بس سادہ لوحی و نا تجربہ کاری بلکہ شدت خوف و بے اختیاری با جوانان انگریز کہ پیش ازین چہار جوان بار و دو صد فرنگی بحفاظت قلعۂ دارالامارت از ویلور آمدہ بودند متحصن گشت نواب بر خرابی حال بیچارگان شہر نظر ترحم کردہ منادی امنیت خلق اللہ چنانکہ احدی از لشکریان خود باز دست جبر و قہر بمال و ناموس شہریان دراز نکنند بہر کوچہ و بازار گردانده بتمامی غربا و مساکین از جان و مال امان بخشیدند و بعد دو سہ روز باحضار نجیب خان و سردار انگریز کہ متحصن گشتہ بودند فرمان داد تا پیشکاران باادب قولنامہ بمہر حضور حسب الحکم عالی نشان بر سبیل نا نشستہ طلبیدند چونکہ او برا اعتماد استمالت نامۂ حضور مع جمعیت مردم بار و کلاہ پوشان سعادت اندوز ہمراہی نواب گشت در امع چند جوان بیدر توہ قزاق و خلاع خاطر جمع کردہ روانۂ چینا پٹن نمود و راجہ بیر بر را بر جمیع ارکان و ہمگی اعیان معزز و مکرم و استجارت ملک بوی مسلم فرمود و خوانین صدر با دیگر عمدہای انجار افرا خور سلیقہ و حوصلہ ہر یک خدمات لایق بدرماہۂ معقول و عنایات خلاع و مساعدہ انعام زر و گوہر تفویض نمود و سید حمید رسالدار کہ مرد شجیع و نامور بود دلبرداری چہار ہزار تفنگچی و چہار صد روپیہ ماہیانہ و عنایت منزل پالکی سر مباہات برافراشت و میر محمد صادق کہ نبیسۂ میر احمد خان جاگیردار تعلقہ ہلکور و او یکی از منصبداران صوبہ بیرا بود میشد و تا مدت میر مذکور بکوتوالی رکاب بازار لشکر نامزد شدہ بکفایت شعاری

وجنبر رسی لبسر می برد بصوبہ آرکاٹ یعنی کروڑ کی شہر ارکاٹ مامور گردید

ذکر اسیر آمدن عبدالوہاب خان نصیر الدولہ بن انور الدین خان یعنی برادر خورد نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ و تعیین افواج ظفر امواج بہ تفتیح قلعجات غربی وجنوبی وشمالی ارکاٹ و وقایع فتوحاتی کہ دران آوان حاصل غازیان جہان ستان گشت و فتح قلعہ بہین سال آنکہ

چون نواب بملاحظہ لطیفۂ لطف ربانی وعنایت یزدانی مسرور الحال و مودی سپاس قادر ذوالجلال ومتقدر متعال گشتہ برواج ورسوم جہانبانی وضوابط کشورستانی قیام واستدام مبساخت وبہ ترتیب بزم وترغیب رزم بارعایت شدت عزم واستکمال درجات احتیاط وحزم طبل عیشی خوش وعشرتی دلکش مینواخت بعضی از اعیان معروض حضور ساختند کہ عبدالوہاب خان برادر نواب محمد علی خان قلعہ چتپور را بجراست دیوان کہ رای بہوجنک نام دارد ومولوی عبدالقادر ومحمد کریم الدین برادر زادہ مولوی مذکور گذاشتہ خود کوہ چندرگیری را بذخائر وآلات حرب وضرب مضبوط کردہ بنگہداشت سوار وپیادہ صرف اوقات می نماید ارادۂ او این ست کہ بعد فراہمی سپاہ خود بچینا پٹن شتابد واز لشکر انگریز ملحق شدہ بمقابلۂ ملازمان والا ہمت برگمارد بمجرد استماع این خبر کوچ بآن سمت تقرر یافتہ بود میر علی رضا خان کہ وقت آمدن خود از بلدۂ کڑپہ مع لشکر در حدود چتپور یک شب مقام کرد وضیافت از عبدالوہاب خان تناول نمودہ بخیرخواہی تمام پیغام فرستاد اگر ارادۂ ادراک شرف ملازمت نواب بہادر دارند پیش از آنکہ فوجی تعیین شود داخل لشکر فیروزی شوند والا ارادہ

عاقبت خود پیش گیرند وگرنہ عزم رزم دارند عاقبت تاراجی ملک و مال و خرابی حال عیال و اطفال خود بیقین شمارند او در اندیشۂ دور و دراز افتادہ قلعۂ چیتور را بدولتخواہان سپردہ کوہ چندر گیری اقامت گاہ و پناہ خود ساختہ بنفس شماری میگذرانید و بر صوابدید میر مروت تخمیر کاربند نشدہ بود بمحض پاس نمک چیست برخاستہ بنواب عرض نمود کہ عبدالوہاب خان از برادر خود رنجیدہ خاطر است اگرچہ ارادۂ شرف ملازمت دارد اما از چندروز سخت بیمار است لہذا حاضر حضور شدن نمی تواند بیچارہ چہ مقدور و استعداد دارد کہ بجنگ برخیزد وقتیکہ حضرت یاد خواہند فرمود بلا توقف حاضر حضور خواہد شد بعد دریافت حقیقت حالش کوچ موقوف گردید و میر معین الدین عرف سید صاحب کہ برادر زادۂ میر موصوف می شد و بہ بخشی گری دستہ سر عزت برافراختہ بود با جمعیت گران با حضارش رخصت آن حدود دریافت و میر معز الدین مع لشکر خود بہ بند و بست بلاد شمالی ارکاٹ و مطیع ساختن زمینداران باج گذار آن صوبہ کہ عبارت از نایڑ کالستری و ونکٹ گیری و بمراج وغیرہ است حسب الحکم رخش عزیمت دوانید و پیش از ورود عساکر قاہرہ زمیندار کالستری و بمراج وغیرہ بمعاینۂ قہر سطوت حیدری شیوۂ مخالفت خلاف رای صواب اندیش سنجیدہ ناگزیر بعقد مواصلت بستند و باستیلام عتبۂ علیاش فرارسیدند مگر زمیندار ونکٹ گیری کہ باختیار تعلل و تساہل غارت و تخریب را در محال متعلقۂ خود صلا دادہ با زن و بچہ و چند سوار و پیادہ خود را بدار الامان مدراس رسانید و صاحبزادۂ والا قدر بہ پنج ہزار مردم بار و دو ہزار پیادۂ احشام و ہزار سوار بہ تسخیر قلعجات غربی و نیز تہی آن صوبہ و ضبط آن حدود حسب الفرمان والا در تاخت چون سید صاحب از موکب حضور پیشتر

کوچید شبگیر زده قلعهٔ چیتور را گرد گرفت و در سپردن قلعه پیغام فرستاد که چون حارسان
آن قلعه عذر حکم ولی نعمت خود در پیش آورده مستعد بجنگ گردیدند پای مردانگی در میدان
تسخیر آن حصار نهاده و روز دیگر بر کوهی که جنوبی قلعه واقع است اتواب کشیده گولها سر نمود
و بعد ده روز بزور بازوی شجیعان صعود کرده حصار بدان استواری را جبرا و قهرا
مفتوح ساخت و قلعه دار وغیره اهالی محبوس کرده قلعه را بامانت پردازان کار آزما
سپرده سمت چندرگیری کوس نهضت کوفت و آنروز در ظاهر معموره فرود آمده بخان
محصور دعوت کرد که نواب بهادر شما را یاد فرموده اند اگر عافیت مطلوب است زود بیائید
خان مذکور چونکه نه یارای ستیزه و نه امکان گریز داشت متحیر گشته در جواب آن از زن و
فرزند و خوانین سعادتمند استمداد جسته توقف نمود و قدما را سواران لشکر فیروزی
برای کاه و هیمه طرف کوه فرا رفتند قلعه دار نا عاقبت اندیش چونکه آنها را اندرون پر تاب
گوله یافت بلا اطلاع خداوند نعمت خود بگوله زدنها از غفلت و مبالات شان متنبه نمود
اما پسندیده فطرت احمندان آن بود که محصوران کاش در آن روز از بین تندی اغماض
میکردند آری بسلاطین روزگار و امرای ذوالاقتدار از نادانی و بی کار آگهی کارپردازان
نا تجربه کار روی خرابی مشاهده نموده کاسه گدای یافتند پس انجیعنی بسرلشکر شاق
آمده یقین انست که او اراده جنگ دارد همون زمان منشرح حقیقت رود اد آنجا و عدم
جواب بدعوت خود بحضور عرضداشت نموده در دامن آن کوه جای گرفته توپی قلعه شکن
محاذی حصار مجرا گرفته چند گوله بالای کوه روان ساخت از قضا گلوله اول اندرون محل
زنانه صدمهٔ سخت رسانید چنانکه فغان و اویلا از محل برخاست چون خان محصور سیبت
توپ صاعقه بار و شایستگی پیاده و سوار و گرفتن جای و دامن کوه در اندک مدت مشاهده

کرد همت چون وچرا درباخت و چنان هول و هراس در رگ و پیش سرایت کرد که مرض
خفقان نمودار گردید پس در اندرون محل زنانه خزیده در حجرهٔ نامرادی بر بستر ناکامی
دراز گشته بود که گلولهٔ دیگر مبتلا به دود آه بیکسان از زیر ببالا رسیده ... یا درچیخانه
دیگ طعام خاصه بشکست غرض از پیاپی پریدن چند گلوله قطار بند خان محصور از
طرف بیگم صاحبه نامه فرستاد مضمونش اینکه مزاج صاحب نعمت ما کسلمند است توپچیان
را حکم باید داد تا دست از توپ اندازی کوتاه دارند اگر مرکوز خاطر به تفتیح قلعه وضبط
ملک ماست مبارک و مهنا باشد بگیرید ما را جز انقیاد فرمان چاره نیست سید صاحب
قلعه مع توابع بضبط خود آورده فوجداری تجربه کار را به بندوبست آن ناحیه تعین
کرده خان محصور را مع زنانه بحضور آورد نواب بهادر بعد چندی بدرقهٔ فدائیان
خان مذکور را مع زنانه روانه سرنگ پٹن فرمود و پسرش را که عبدالصمد خان نام و
دلیر جنگ خطاب دارد بدرماهه سیصد روپیه و داروغگی سلحدار کچهری سرفراز فرموده بود
وصاحبزادهٔ جوان بخت وجوان سال در عرصهٔ یک ماه ماهی منڈل گڈه و کیلاس گڈه
که متصل قلعهٔ رای ویلور مسمی بحسین آباد است مفتوح ساخته بالشکر فراوان وساز
جنگ عنان توجه بجانب ساتگڈه که یکی از معظمات قلاع کرناتک پایین گهاٹ مانند
هفت چرخ برفعت وحصانت امتیاز وشکوه تمام دارد معطوف داشت ولی محمد خان
قلعدار آن حصن حصین و سید مخدوم رسالدار و محمد مولا که به دو هزار مردم بار بحراست
آن حصنهای متین نامزد و مامور شده بودند اگرچه ذخایر حرب و باروت وغیره اسباب
قلعداری مهیا داشتند اما بمقتضای مصرع بر مخنث سلاح جنگ چه سود نه کوتاهی کردند
هرگاهیکه صاحبزاده در ساحت ظاهر کوه فیل سواره کوس و کرنا و طنبور نرم نواخته دو سه

ساعت بمیدان ایستاده صف های جوان بار وپیاده وجلوداران خود اگروشها
داده جوق جوق سواران را در میدان کاوه زده عبرت صولت جهانگیری در دل
قلعگیان انداخت بفاصلهٔ یک فرسنگ آن طرف جوی مقام فرمود چنانچه شخصی صاحب
استعداد دبدبه سواری وشان تزوک وصفوف افواج بآئین درست ودرخشیدن
بیرقها وعلمهای زرفشان معاینه کرده بے تکلف این رباعی برزبان آورد رباعی

فلک توسنت راته پاست گویا	علمهای فتح تو در روز هیجا	نشانهای منخیش ثریاست گویا	الف های انا فتحنا است گویا

سخن مختصر چون سردار وسپاه قلعه شایستگی افواج وآمادگی توپخانه وکثرت سوار و
پیاده مشاهده کردند ترس وخوف برآنها غالب آمده همت مردانگی درباختند هر کاهیکه
تاب مقابله ومقاتله باغازیان طاقت سوز نماند کلید قلعه پیش کش ملازمان صاحبزاده
منظفر کرده امان خواستند وهمچنان زنهار خواهان بامن سلک ملازمان حیدری خزیده
دلجمعی ظاهر وباطن یافتند وقلاع وکوههای رفیع به نگهبانی قلعدار وپیادگان احتشام
شجیع از سر آبادی گرفت صاحبزاده بعد فراغ ازان مهم متوجه تسخیر آنبورگده که ازانجا
سه فرسنگ جریبی فاصله دارد گردیده سپاه خود را تحریص برقتال وتشدد مورچال کرد
تا ملازمان کارگذار حسب الامر جلیل القدر بر کوهچه شمالی آنکوه که بهم چسپیده شده است
مورچال حداث نموده بضرب توپها حصار قلعه شکستند فرنگی قلعدار آنجا پانزده روز داد
قلعداری داد بعد شکست وریخت حصار عاجز آمده دست از جنگ برداشت وباچند رفیق
خود اسیر آمد وزین العابدین خان دادنی نایطه راکه داماد اسد خان مهکری فوجدار
کشن گیری بود بحکم حضور به ایالت آنجا ومرمت حصار کوه بازگذاشته شرف پای بوس بدر

دریافته بنوازش و عواطف بیکران سرفراز گشت و میر موصوف و محمد علی شجیع بکفایت مهم قلعداری ویلور که استحکام دیوار سنگینش سنگی سخت بر دل مبارزان باعزم می زد و دور پرکوتهٔ محکمش دست جرأت همت را از دورتر کوتاه می ساخت مشارالیه و معتمد علیه گردیدند و شجیع مذکور با مردم بار و توپخانهٔ برق کردار بر تسخیر قلعهٔ کوه ساجره موکل و متکفل گشت تا کار آزمایان عرصهٔ نا ورد هنگامهٔ نورد گرم ساختهٔ بحفر مرحلهٔ شکم کوه ساجره خالی و بجمع جمیع مواد قلعه گیری ممتلی کردند و بتهدیم بنیان قلعه توپهای گران سنگ در محاذات برج نهادند اما گوله توپهای دمدمهٔ طرف حصار هرگاه از هدف متجاوز می شد خود را برنگ شهاب ثاقب بر سر قلعگیان پائین میرسانند و اکثر سگنای شهر از صدمات گوله اش روی خرابی میدیدند تا شبی اهل قلعه بیباکانه از کمینگاه شتافته بهر قتل اهل مورچه دست سعی کشادند و بسیاری را کشتند پس از انکه صاحب زاده والا قدر بگشایش آن حصار مامور گردید بیورش قلعه ساجره حکم فرمود هر چند که شاطران زور آور همچو پیلان شکسته زنجیر و شتران گسسته مهار هنگام نیم شب هنگامه آراسته رخ سوی برج منهدم آوردند و شهسواران بساط عرصهٔ مردانگی اسپان گذاشته پیاده در تاختند و منصوبهٔ محکم از آغاز این بازی درست کرده بدیوار بالای قلعه آویختند لیکن چابک دستان قلعه که درازی آن برج منهدم آتش خانهٔ جان سوز جهان افروز آماده میداشتند به برق اندازی توپ و بندوق راه جان بردن بر پیش آن نهنگان مسدود کردند غرض عجب مهره ها به بی مهری برهم انداختند که فرزین بندی آن حریفان برزم شکست یافته از آن معرکه طرح دادند و چندانکه از برون پیش دستی می نمودند اندرون خانه مات دیده پس پا می افزودند آخر سعی جلادت ایشان مشکور نیفتاد و کرنل لانگ مرد شجیع

که حارس آنجا بود هول و هراس را در دل خود جا نداد صاحبزاده بیدار بخت چون آن مهم دشوار انجام را بسهل تر سر شدن ندید مفصل این معنی بعرض حضور پرداخت نواب بعد دریافت این خبر که کرنل رای و بلور قوی دل است و در اندک زمان زیر نخواهد شد مفت لشکریان میدان آرای را بر یک مکان مناسب در جنگل و کوها ضایع ساختن دور از صلاح دانسته سرداران را مع فوج بحضور طلبداشت مگر برخی اعنی هزار پیاده و سی صد سوار طلایه دار بچند جهات جهت سد باب قلعگیان بجمیع ابواب برگماشت سپس جوق جوق سوار و پیاده را به بختیان کار آزما تعین فرموده به تفتیح و تنسیق بلاد جنوبی ارکاٹ وا فرمود چنانکه رستم علی خان فاروقی هزار سوار و دو هزار پیاده و یک ساله مردم بار بتسخیر قلاع کوهستان چنجی پان رخصت یافت و روشن خان سته دار باده هزار پیاده و یک رساله جوان بار و هزار سوار و سه ضرب توپ قلعه شکن بتفتیح حصار کوه پر موکل مامور گردیده روی توجه بدان جانب آورد سردار انگریزکه کیپٹن جوسف نامی بامر قلعداری آنجا میپرداخت و دو صد جوان زیر حکم خود داشت کوه را جنگی ساخته مستعد گشت روشن خان غربی قلعه محل نزول فوج کرده و از سواران گرد کوه حصار کشیده پیغام بقلعدار فرستاد که اگر قلعه کوه را بی جنگ بما سپاری ما یان جان و مال بحضور سفارش کرده ابه داری فوجی مثل موسی لالی مامور کرده آید سردار قلعه اصلا گوش برضایش نه نهاده در مقام منازعت در آمد تا دسته دار حکم کرد که پیادگان بر طرف شمال آن کوه عبور کرده بر کوهیچه که بهم متصل است بعد از انکه بیک حمله بر آبادی تاخته بآتش غارت سوختند قایم شدند و زیر دامن کوهیچه جنوبی که اندک فاصله دارد و در ایام سابق حصار مع برج و باره بران کشیده شده مسمی بچمبار ٹیکری بود و تالابی بآن پیوسته است بند تالاب شکسته چند ضرب توپ

نصب کردہ بہ شکست حصار کوہی مساعی شدند باین قلعگیان زیر نشدہ بارہا بر مورچال
افتادہ فتحیاب گشتند چونکہ سردار لشکر منصورہ مدبر نبود محاصران چند بار بر کوہ یورش
کردہ ہزیمت خوردند آخر دست تعدی دراز کردہ زنان علاقہ محصوران را در قریہ و قصبات
کہ بضبط عمالان حیدری در آمدہ پناہ گرفتہ بودند گرفتہ کشان کشان بہ لشکر خود بردہ محبوس
ساخت و بزبان آن زنان شوہران و برادران آنہارا کہ در قلعہ بودند خرابی حال گفتہ فرستاد
بلکہ تاراجی ناموس عصمت زنان خود حق نمک عظیم تر انگاشتہ بہیچ وجہ التفات بحرام نمکی نمودند
و رستم خان کہ با جمعیت گران بطرف چنجی شتافتہ بود بہ سعی یک ہفتہ ہمہ کوہہا یعنی کشن گڈہ
و چنید گڈہ و راج گڈہ کہ سر آمد ہمہ کوہہا است چہ از یک سنگی مدور سر بالا کشیدہ و سخت
قلب واقع شدہ و باندر بنڈہ و دہوبی بنڈہ کہ متصل یکدیگر اند و کالا کوٹ یعنی پائین قلعہ
مفتوح و محافظان آنجا را مع یک سردار فرنگی و سید محی الدین نامی قلعدار و الاجاہی اسیر کردہ
بمحافظان دولتخواہ حوالہ نمودہ بطرف ترنامل و سلف گڈہ وغیرہ شتافت صاحبزادہ جلیل القدر
ظفر نصیب حسب الحکم والا با جمعیت گران و توپخانہ و سامان جنگی بہ تنظیم و تنسیخ پولور و فتح
کرناٹک گڈہ کہ ظاہر الارتفاع کوہ دست تصرف جرات کوتاہ میکرد و مدنگاہ طول امل
در نیمہ راہ خیرہ می نمود بلکہ قیاس ہوس تا ہوای کمر گاہش راہ نمی یافت و تیاک گڈہ
و راوت نیلور وغیرہ عنان رخش عزیمت در تافت چون از راہ دہوبی گڈہ و علی آباد
و باگ ماربیٹہہ و پولور بہ کرناٹک گڈہ رسیدہ در میدان محاذی باب آن کوہ فلک شکوہ
حقا کہ در جمیع بلاد کرناٹک پائین گہاٹ بحصانت و استقامت عدیل خود ندارد فرود گاہ
لشکر ظفر اثر ساخت و روز دیگر دامن کوہ گرفتہ پیادگان تفنگچی و کماندار را محاذی راہ
عبور کوہ نشاندہ چند گولہ توپ از زیر بسبالا پرانید اما بہ سبب بلندی کوہ آسیبی بحصار

افلاک نمون نرسید چون دو سه روز ہمچنان منقضی گردید روز چهارم صاحبزاده چند اسیران
ارکاٹ راکه ہمراه لشکر بودند بجہت آنکه از احوال مفتوح ارکاٹ وتخریب لشکر انگریز وعدم
امید کومک وحکم قتل عام محصوران آنجا تفصیلوار بیان سازند فرستاد چون پیام گذاران
برکوه صعود کرده به دروازه در پیوستند ذره بذره کیفیت متحصن گشتن نواب محمد علی خان
وخرابی لشکر انگریز ومفتوح ارکاٹ اظہار ساخته ترسانیدند که زود تر قلعه بملازمان
صاحبزاده فیض بخش سپارند چنان نشود که بعد یورش مفت جانهای خود را در بازند
قلعگیان بمجرد شنیدن مقولات عبرت انگیز دل از دست مردانگی دادند وقوت مجادله
در حیز قدرت خویش ندیده بالضرورت مع قلعدار ورسالدار التماس گذاشت قلعه بشرط
امان جان ومال وناموس خود نمودند صاحبزاده که جویای چنین وقت بود همون زمان
قولنامه فرستاده بدانچه مدعا ومطلب آنها بود وا رسیده ہمه را زیر ظل پناه خود گرد آورد
وقلعه را به امینی کفایت شعار ومردان کار سپرده بیشتر کوچیده در اندک مدت به بندوبست
آن نواح پرداخته کوه راوت نیلور را که به رفعت سر بفلک میسابد بسعی در ور مفتوح ساخت
کوس عزیمت بتسخیر تیاک گڈه نواخت قلعدار آنجا که از قوم انگریز بود دو وصد مردم بندوقچی
ہمراه خود داشت بممانعت ومدافعت خصم مساعی جمیله بظهور رسانید صاحبزاده لشکر را در
تالابی که غربی کوه واقع است فرود آورد ووقت شب بیک حمله جہانگیری معمور گرفته
تیری بنا ساخته بگشایش آن کوه فرمان داد چون سردار پیاده ومردم بار ربتوپ اندازی
ومنجنیق پرانی در ایام بیست وشش روز حصار قلعه شکسته مستعد یورش گردیدند قضا را
آب حوض کوه چون دل مفلس خشک شده آغاز گل ہم نماند سه دار قلعه اگرچه ذخیره ودیگر
اسباب لوازم بسر در آماده داشت اما از بی آبی که مدار زندگی انسان وحیوان بدان

منوط و مربوط است علاج واقعہ دران دید کہ قلعہ را بلاذمان سلطانی واسپارد پس التماس نمود کہ یک امشب دست از کوشش باز دارید صبحی فردا قلعہ بگماشتگان جناب والا حوالہ کردہ شود صاحبزادہ شیر دل غزال سیرت برالحاحش نظر غور کردہ بگولندازان فرمان داد تا دست از ریزشی حقہ ہای آتشین برکشیدند اگرچہ عرق ترحم برحال سوختگان قلعہ بے آب بحرکت آمدا ما محافظان مورچال را ہموبجا قایم کردہ بود اتفاقا ہمین شب باران بے موسم چنان نزول رحمت کرد کہ حوض مذکور و دیگر برکہ ہای کوہ ہمچو چشمہای عاشق زار پرآب شدند چون شب سپری گشت و روز بیرق آفتاب ببرج مشرق برافراشت سردار قلعہ کلاہ گوشئہ نخوت راہبوای جسارت برداشت وخاک ناتجربہ برفرق عہد وپیمان خود بیختہ اتواب از قلعہ بجانب مورچال سرکردہ صاحبزادہ بظہور این امر بسیار غضب آلود شدہ تاکید مزید درباب تفتیح آن حصار فرمود پس گولندازان از صدمات اتواب کوہ افگن حصار کوہ راچنان در تزلزل انداختند کہ درعرصۂ سہ روز بازہ حوض آب چون روی بدعہدان بے آب گردید تا ہرچند سردار قلعہ بر کردۂ خود نادم گردید وبعجز والحاح بیشتر باہل مورچہ و مرحلہ پیغام صلح فرستاد اما ہیچ وجہ سخنش پیش رفت نشد پس ہمون شب بہادران حسب الحکم یورشی کردہ بحلق اکثر تشنگان شربت خون فروریختند و بسیاری بیگناہان را بسزای واجب القتل رسانیدند و سرداران قلعہ را زندہ اسیر کردند حاصل کلام آنکہ بعرصۂ دو ماہ قلاع و قصبات آن نواح یعنے دردا چل و سلم و ونیگٹاپٹہ و ہونکری وغیرہ کہ مفتوح شدہ بودند بسرداران و عمال معتمد سپردہ باتفاق خوانین عمدہ ہا متوجہ درگاہ الاجاہ شد

ذکر رسیدن جنرل کوٹ بہادر از بنگالہ بہ مدراس و کیفیت جنگ محمود بندر

وکشته شدن میر علی رضا خان و راندن نواب مظفر متعاقب لشکر جنرل صدر و توجه رایات کشورکشا بصوب تجاور و تتهر نگر و بیان فتوحاتی که دران زمان روی نموده واقعه سن یکهزار و یکصد و نود و پنج هجری آنکه

جنرل کوٹ نامی سپه سالار لشکر انگریز که در جنگ آزمائی و دانائی یکتائی داشت چنانکه بارها از فرانسیس پهلچیری در کرناٹک جنگیده بتدابیر شایسته غالب و کامیاب گشته بعد چندی بولایت خود رفته باز بنا بر نظم و نسق ملک بنگاله که نو تسخیر شده بود از ولایت متوجه آنصوب شده بود باستماع فوج کشی نواب بهادر به تفتیح بلاد کرناٹک پایان گهاٹ و مفتوح قلعهٔ ارکاٹ و تسخیر و تنسیق اکثر قلعجات و تعلقات و غارت شدن فوجی به سبب نخوت و استکبار سرداران جوان سال بندوبست آن ضلع را ملتوی داشته باشش هفت صد کلاه پوش و دو پلٹن مردم بنگاله بسواری جهازات برق شتاب بر سبیل یلغار فایز مدراس گردید و از نواب محمد علی خان سراج الدوله که در ملکهیری گذاشته در میتال پیٹه سکونت داشت ملاقات کرده پرسید که لشکر شما چه شد سراج الدوله جواب داد که ما بر اعتماد لشکر شما از درجهٔ اعتبار افتادیم چه بعضی سرداران انگلستان اکثر اوقات تجویز و ترغیب این معنی می نمودند که یک مرد ولایت ما از عهدهٔ جواب بیست مرد این ملک یعنی ملازمان شما می تواند بر آید چنانچه بارها همین مشاهده افتاد بچنین مردان نادان چرا از ضایع می کنند نظر بر چنین سخنان چیت شیه من فریب خورده فوج بر دا فتاده مبلغ خرچ ماهیانه سیندی بشما عاید می نمایم و چشم بر تدابیر دشمن فریبی شما میداریم

جنرل برین مذکور تبسم کردہ گفت این سخن از روی مزاح کسی مرد ظریف گفتہ باشد لیکن دولتمندان را بقدر ضرور وحسب المقدور سپاہ وحشم لازم است والا کاسۂ گدائی در پیش غرض سراج الدولہ سر تامل در گریبان نزد دزدہ برکردہ خود نادم گشت و دو سہزار تفنگچی و پنج صد سوار کہ مستحق آن دولت بودند متعین جنرل موصوف ساخت و گاوان بہل کش را از تمام شہریان و بیوپاریان بکرایہ گرفتہ برای توپ کشی داد و دو لک ہون نقد کہ در خزانہ موجود داشت ببار برداری لشکر پیش کش نمود پس ازان جنرل موصوف تنبیہ بہادران وجہ ہمت ساخت و تبدیل و تدابیر ہمون لشکر ہول زدہ را تعلیم شیری نمودہ در صحرای فرنگی کوہ بیا راست ولکوکہا زر از خزانۂ کمپنی صرف کردہ تا مدت سہ ماہ در بند و بست لشکر و نگہداشت سپاہ و گرد آوری ساز و سامان کہ از بنگالہ کشتی کشتی غلہ میرسید و سایر ادوات رزم و پرخاش یعنے سرب و باروت و توپ و بندوق مامور بود و گاوان توپخانہ و خیمہ بردار و جزان از نواح وسکل و نیلور و مچھلی بٹن کہ آن خطہ از دست قہر و غضب قزاقان و سم ستوران غارت سازان مصئون بود طلبداشتہ بہیئت اجتماعی درست پیشتر نہضت نمود چون اشتہار خروج نواب حیدر دل از بلدۂ ارکاٹ در لشکر خود گرم دید از مہابت جنود عظمت و مخافت جیوش حشمت عنان عزیمت ارکاٹ معطوف ساختہ سر براہ جنگل پٹ نہاد جواسیس حضور خبر رسانیدند کہ جنرل کوٹ سپہ سردار تازہ وارد با لشکر گران مردم بارتا یہ وندواسی اقدام نمود درین اثنا طلایہ داران معروض داشتند کہ لشکر انگریزیہ در نہایت قلق و اضطراب بادیہ پیمای ہیلچری شدہ است نواب بہادر بدین نوید سراسر امید از حضرت ظفر بخش امیدوار تر گردید و علاوۂ این بشارت اشارت ورود

جهازات فراسیسان موکد مساعدت اقبال ارجمند و موید موافقت بخت بلند شش شد پس ازآنجا آستین همت بر ساعد جرات پیچیده و دامن مبادرت بر میان مبادرت زد و لوای اعتلا بر آسمان افراشت و کوچ بکوچ برسر لشکر انگریز در رسید و بانهدام اساس حیات آنها مستعد گردید و پیش ازین سدّی هلال خان و مهامرزا خان و ایثار علی خان و نور الابصار خان و غلام علی خان بخشیان را با تمام سوار و قزاق بآن سمت روانه فرموده بود جنرل موصوف از انها شهر سیده قلعه کرکٹ پالم را که تهانه نواب بود شب محاصره کرده پیش از دمیدن سپیدهٔ صبح بکمند و طناب و نردبانها بران حصار بر آمده بضرب تیر و تفنگ و سنان جمعی را که در بر جها مانع دخول بودند بقتل آورد و بعد ازانکه قلعدار حیدری تا یک ساعت داد شجاعت و شهامت داده جام شهادت نوش کرد فتحیاب گشت و ذخایر انجا بلشکریان خود تقسیم نموده پیشتر کوچید و آن روز اچرواکم را مضرب خیام و اعلام خود ساخت روشن خان دسته دار که بکشایش قلعهٔ کوه پرموکل گڈه صرف همت می نمود و رستم علی خان فاروقی نیز که به تفحص تجسّس متعین شده سعی موفوره بجا آورده قلعگیان را عاجز ساخته بود دفعتهً مورچال بازگذاشته فایز لشکر شدند و جنرل روز دیگر ازانجا کوچیده از پناه جنگل و کوهها به پرموکل گڈه رسید و در ترفع مراتب سردار شجیع انجا کوشیده همراه لشکر گرفت و سردار دیگر را بحراست آن کوه مامور ساخته روز دیگر راه پهلچری سر کرد اگرچه بهادران لشکر فیروزی گرد و پیش جماعت کوه اساس انگریز ترکتازی می نمودند و اسباب و اثاثه پس مانده را می ربودند اما میدانی نیافتند تا بمقابله در آیند چون جنرل معز الیه فایز پهلچری گشت از فراسیس آنجا که سوداگری مستاجر شهر بود غله و آذوقه لشکر به قیمت گرفت

از انجا کوچیده رونق بخش سواد گوڑبور گردید و صلاح و سداد در قیام مقام مذکور
اندیشیده آنرا مستقر و مستودع گردانید و مطلوبات هر جنس تجمل سفاین و جواری
از مدراس مع جنران نوبت بنوبت می طلبید و روزی چند دفع الوقت درانجا متمکن بوده
اوقات بسر می برد و حفظ احوال از دست برد معاندان مغتنم می شمرد سرداران لشکر
فیروزی بفاصلهٔ دو فرسنگ بر دو جهت لشکر تهیا بنا ساخته اتواب آماده کرده مستعد
بجنگ بودند چونکه جنرل جاگیر شد نواب بهادر میر علی رضا خان را با جمعیتش و سید
هلال را با پنجهزار سوار و غازی خان بیدر را مع سرداران دیگر بمحاربه و مقابله داشته
خود بدولت بتمامی لشکر و توپخانه متوجه تفتیح محمود بندر و دیگر قلاع آنطرف گشت
و صاحبزادهٔ والاقدر را با هفت هزار سوار و چهار پنج هزار مردم بار و پیاده و توپخانه بطرف
تجاور و تهنگر بشتر کوچانید چونکه صاحبزادهٔ ظفر اشتباه پای جرات در ملک تجاور
پیش نهاد سپاهیان رستم توانش حسب الفرموده در اطراف آن بلده که بخوش آبادی
و سرسبزی نظیر کشمیر توان گفت و تمام آب جوی کاویری کورم در همون سرزمین
بحلقوک زار ریخته شده بدریای شور نمیرسد دست بتاراج کشاده بنیاد معمورها و تبخانه
که غیرت افزای نگارخانهٔ چین و نمونهٔ فردوس برین بود با زمین برابر ساختند و آتش
در اکثر عمارات و اسواق و دکاکین انداخته تمام آن مملکت را خراب و ویران ساختند

نظم
دران بوم و بر آتش افروختند — ز در حلقه بر زند و در سوختند
ز رسم ستوران اسلام گشت — بیک لحظه زیر و زبر کوه و دشت

و جوال جوال غله و گله گله مواشی مع دیگر اسباب که لایق نذر والا بود روانه حضور نموده و قلعجه
ترکاٹ پلی و شاکوٹه را که ضمیمهٔ آن صوبه بود مرمت کرده استحکام داده و فوجی بحراست آن نواحی

برگماشته بجانب تنهر نگر خش عزیمت جهاند و در معموره الیا نور وڈیار پاله عاملان و
قلعداران مستقل مامور ساخته شبا شب سمت سیزنگ و جهمکیسر که مابین جوی کاویری
و کورم واقع شده و دیرستان قدیم و معبد سترک هنود است بل بتازگی وانضار
بی نظیر در ربع مسکون **بیت** دیرها با سنگ صنعت هم صنم با زین و زیب
مهوشان شوخ و شنگ و لعبتان دلفریب در تاخت و قزاقان را بمعافی غارت
فرمان داد تا دلیران بی باکانه اسپا نرا در آب زده بسان تشنه که کوزه آب سر دبخواهش
تمام میگیرد عبور کرده دست یغما برکشادند و جملگی اجناس نفیسه زر و گوهر گرانمایه آنچه
مطلب بود بدست نمودند و جوانان حسن پرست و عیاش دوشیزگان شکیله و کنیزکان
ماه پاره از قوم برهمن و لولیان وغیره مع زر و زیور بر حسب خواهش و آرزو گرفته آغوش
عشرت را گرم ساختند و منجمله اسباب غنایم ربع حصه عاید سرکار نمودند و روز دیگر
صاحبزاده تاجور رهرو جو عبور کرده بطرف کلی کوٹه که شرقی قلعه ترچنا پلی شش فرسنگ بیست
رفته بود که نواب خود بدولت با فوج پر شکوه بتصادم اطراف ترچنا پلی که علت
غائیه آنهمه اعمال جدال و قتال است و برهم زدن نظام آن محل متوجه شده بود صاحبزاده
در اثنای راه شرف بساط بوس دریافته و سامان غنیمت نذر گذرانیده یک یک داخل
توشکخانه نموده سرخرو گشت چون قزاقان و سواران هراول لشکر ظفر اثر صبحی گرد قلعه
شورش افزا شدند حتی که معموره جوار قلعه که گویا هر دو بالذات متحد و بالاعتبار مختلف
بودند بغارت زده اکثر زن و فرزند رعایا را به اسیری بردند دران حال سرداری مستر هال
نامی که روبروی دروازه قلعه در آراستگی نوملازمان جمهد قواعدی مینمود به شصد جوان
شایسته و دو ضرب توپ اراده مدافعت خصم بپیشوای همت خود کرد و توپ زنان

تعاقب غارت سازان گرفت و هزارها مردم شهر باقتضای جهل مرکب بمعاینهٔ صورت
محاربه بهمراهش شدند چون سواران قابو جوف قدم قدم راه چرکل پالکه شرقی قلعه بفاصله
یک فرسنگ جریبی واقعه شده پیش ازان نواب خود بدولت با جمیع تفنگچیان و توپخانه
رسیده آسوده بود سر کردند چونکه سردار مذکور سواران را گریزان دید پی ایشان گرفت
و باندازه پرتاب توپ پیش آهنگ گشته ایستاده بود و باز قزاقان برگردیده شمشیر کشان
و نیزه بازان برانجماعه اسپان برانگیختند سردار مذکور فریب خورده اتواپ پیش و
داشته شلک زنان باز استقبال نمود همینکه در میدان پالهٔ مذکور رسید از یک طرف
احشام خون آشام در رسالهای تفنگچی حمله کرده بتیر و تفنگ و خدنگ خارا شگاف
جرأت دران را از بساط حیات بر داشتند واز دیگر جانب سواران خونخوار اسپان
جهانده در افتادند اگرچه سردار مذکور جمعیت خود را بقاعدهٔ درست مستعد داشته بود
اما از شور و غوغای نظارگیان بوالهوس که در صفهای افتادند فرصت شلک نیافته
دست جرأت برزمین ناکامی زد و نو ملازمین از هیبت ناک گشته بنادیق برزمین انداخته
در گل و خلاب شالی زار فرو ماندند و برخی در خانهای رعایای آن قریه پناه گرفتند پس
باندک زمان سواران به شمشیر و تیر و پیادگان بناچخ و گوپال و تفنگچیان به سنان یک یک را
دوخته از خون دشمنان ساحت آن زمین را چون صحن آسمان رنگین تر ساختند
قضارا سردار آنجماعه که از چنین ستبازی چرخ غافل بود بلا اندیشه راه قلعه سر کرد
دران وقت جان بازی از ملازمان حضور علی نواز نامی از جمیع سوار سبقت کرده شمشیر
بر سرش زد اتفاقاً هوای شمشیر تا بموی سر رسید و او بسلامت داخل قلعه گردید
بالغرض چند بقیة السیفان را اسیر کرده معه اسباب رزم آنجماعه حاضر حضور ساختند

نواب ظفر رکاب سرہای مقتول بچند سبد کلان بار کردہ بنا بر عبرت بہ اندرون قلعہ
فرستادہ پیغام داد کہ اگر زود قلعہ بگماشتگان حضور سپارند بہتر است والا سرہائے
قلعگیان در اندک مدت بہمین دستور خواہیم برید پس ہمون میدان پالہ مذکور را نصرت گاہ
انگاشتہ مضرب خیام و منصوب اعلام ظفر انجام فرمود و حال آنکہ قلعگیان از احساس
این حال نقد حواس باختہ باطراف بروج و حصار نقش دیوار و دست بیکار بودند و درہای
قلعہ ہمچنان کشادہ بودہ واز مبادی حیرانی چنان پنجۂ تدبیر دوراز کار داشتند کہ با وجود
قریب جلادت پیشگان عرصۂ رزم نہ یارای دفع و انتظام و نہ رای منع اقدام ہمانا
غشاوۂ غفلت بر چشم شان گذاشتہ شدہ بود نواب بہادر کہ غافل از وقایع چنین
حال محصوران بود و صاحبزادہ را با موسی لالی نامزد ساخت تا بہ سعی دو سہ روز مصالحہ
مورچال و اسباب یورش یعنے نردبانہا و پشتارہ گیاہ و بستہ ہای شاخ اشجار
صحرائی برای پر کردن خندق جمیع کند کرنل لکسن بہادر و شادی خان تحصیلدار آنجا
و مستر ہال بسبب عدم فوج کہ از پنج شش صد مردم زیادہ نبودند لا علاج شدہ ہمہ
شہریان را چہ از ہنود و اسلام تبقرر ماہیانہ و روزمرہ فراہم ساختند و آہنگران
و زرگران را توپ اندازی مامور کردہ در ہر برج و بارہ ہیئات مجموعی داشتند و ابواب
مفتوحہ قلعہ را مقفل ساختند و افواج قاہرہ در ملک تجاور واقصای شہر نگر کہ ہجوم آوردہ
بودند قطع نظر از رعایت رعایا و حمایت برایا بہ سیاست خصام اشتغال ورزیدند
چون تغیرات حوادث دوران در ان سرزمین شایع و ذایع گردید جنرل کوٹ باستماع
این ہمہ خرابی آن دیار بے نظیر وورود جہازات بنگالہ با جمع کثیر و ہم بمعاینۂ تصادم
طوفان کاری سپاہ نصرت فرجام گسستگی طناب خیام استقامت آن مقام

برخت اقامت بربستن صلاح اندیشیده بطرف محمود بندر و سلمبر کوچید هرگاه که همه لوازمات یورش از راه چیر کل پاله متصل دروازه انبارها جمع گردید و از طرف ور ور پاله نزد درگاه تهر ولی سرمست کنعانی توده توده فراهم گشت فدائیان دولت خداداد در فکر یورش بودند که بیک ناگاه عرضی میر علی رضا خان و عرضداشت دیگر سرداران بمسامع جاه و جلال رسید که جنرل کوٹ بوفور سامان جنگی عازم محمود بندر است اگر آنحضرت با سپاه کینه خواه توجه فرمایند به سهل ترین وجوه بزودی دفع و رفع ارباب نفاق گردد نواب خود بدولت همون زمان با تمامی لشکر و توپخانه بر سبیل یلغار در تاخت و صاحبزاده هم مصالحه مورچال را آتش زده از عقب روان شد چون جنرل موصوف از جای خود حرکت کرد هراول لشکرش که در اصطلاح انگریزان پکٹ نامند در سواد قریهٔ ناگور رسید سدی هلال بخشی بر آنجماعت اسپان انگیخته در آویخت و باستعمال تیر و کمان و نیزه و شمشیر بران آویزش سخت رو داد و اکثر مردان کاری طرفین بمعرض هلاک و تلف در آمدند قضارا بخشی مذکور بتیر و تفنگ و زخم سنان بسیر جنان قدم کشاد و لال خان کامیخانی همون روز از جادهٔ سعادت منحرف شده طریق حرام نمکی پیموده مع رساله سوار خود گریخته به لشکر جنرل پیوست پس جنرل از انجا راست بمحمود بندر رفته آن روز مقام کرد و شب بر قلعچه سلمبر یورش کرد قلعدار آنجا یوسف خان نامی که مرد شجیع بود با سیصد پیاده داد قلعداری و جوانمردی داد و به ریزش تیر و تفنگ و بان و حقه های آتشین بدفع حمله کنان پرداخت چنانچه دو سه صد مردم از لشکر انگریز جانها بی مطلب در باختند بعد ازان جنرل بهادر بحسب اتفاق وقت بی نیل مقصود برگشته مراجعت به بندر ناگور نموده بود که نواب پاشنه کوب در رسیده سر راه گرفت و از همین پس و یسار محیط جماعت انگریز خونخوار و در معبر آنها حصونی چند به آلات

حرب مستحکم بر بستہ سد راه و مانع گذرگاه شان گردانید و خود بدولت در میدانی بہ پناه ریگ توده بکرسئی زرنگار چون آفتاب عالمگیر یکتنہ جلوس کرده بنظاره حسن تردد و کوشش فریقین ہمت گماشت و میر علی رضا خان بفرمان ترکتازی بر عقب آن لشکر مامور گردید جنرل کوٹ چون بحر بلاگرد خویش جوشان دید بسرداران جہازات فرمان داد تا بمحاذات لشکر ہنگام کوچ برابر آیند و در حوادث جنگ اعانت نمایند پس از راه ساحل روان شد و تمامی بہیر و بنگاه را متصل بموج دریا داشت و بملاحظہ عروض تحلل این موانع پای سعی در میدان مبادرت نہاد و بالجملہ بحملہ مبارزت مخالفان را از پیش رانده بران حصارہا دست یافت دران حال صاحبزاده و موسی لالی سد راه پیش گشتہ بار سالہای محمد علی شجیع و سید حمید و شیخ عمر وغیره بہ شکست اعدا سعی موفوره بجا آوردند تا تفنگچیان و گولندازان راجمی بحال آن لشکر نموده بانواع آتشبازی سر و سینہ ہای زمین گیران می سوختند و باندازان حسب الحکم والایک یک کس از پناه اشجار کیوڑه کہ دران نواح بسیار بود در بہیر بانہا پرانیده بیچارگان را ہراسان و زیر و زبر ہمی ساختند غرض تا دو پہر آتش کارزار بر اشتعال کشید و ہر طرف از کشتہ ہا کشتہ ہا نمودار گشتند جنرل بعد فراوان تحمل و رایگان و تلف شدن اکثر مردان جنگ و اہل بہیر چونکہ دو منزل جہاز از طرف گوڑلور رسیده برابر لشکر در دریا ایستادند برگردید و بقواعد درست صفوف آراستہ بطرفیکہ نواب آرمیده بود راہی شد ہر چند سواران رسالہ ہای مردم بارکہ بدفعش سعی کردند آخر تاب حملہ اش نیاورده ناکام برگشتند و بضرب گلولہای انگریزی اکثر مردان کاری مجروح و مقتول شدند نواب چونکہ جرات سپاه خصم مشاہده نمود منفعت خونریزی خلایق نامنظور جناب والا بود فرمان داد کہ اتواب عقب کشیده

میدان وسیع بگیرند پس سپاه ناموس پرست ہمچنان بعمل آوردند درین اثنا میر علی
رضاخان از راه ساحل دریا با جمیع سوار اسپ جہانیده خواست که ہنگامہ رستخیز
بر سپاه خصم و اہل بہیرش گرم ساز دو داد ستیز در دہد ناگاه از جہازی گولۂ توپ پریده
بازوی ہمتش شکسته از فراز مرکب بر زمین آورد و سر رشتۂ حیات مستعارش گسیخت
و ساقی قضا شربت اجل در کامش بریخت ہمراہیانش ہجوم کرده خداوند نعمت خود را
در پالکی خوابانیده بحضور آوردند نواب را اگرچه از معاینۂ حالش رقت عظیم دست داد اما
بمقتضای وقت بمصابرت و شکیبائی عمل کرده چین ابرو نشد و برقع پالکی بدست
برداشته دید که شاہباز روحش بیک جنبش نسیم بسیر جنان پرواز کرده و از کشته شدن
در حشرگاه نواب بہادر دریک گونه تشری رو داد پس ہمون زمان لاشش بصندوقی
سپرده روانه سرینگ پٹن فرمود و تمامی لشکر و خزانه و جواہر و دیگر اسباب و اسپ و
فیلش بموجب فرداد داشت حوالۂ صاحبزاده والاقدر که حقیقی ہمشیره زاده اش ملشید
نمود و قمر الدین خان پسرش را که بسن تمیز رسیده بود اگرچه او از بطن حرم عاصمه متولد گشته
اما لیاقت تمام و شان سرداری داشت درحضور طلبیده بآئین تسلّی بر سرش دست
با دولت گذاشته بخلعت ماتم سرفراز ساخت و نوبت و نقاره فیل و عماری وغیره
اسباب جلوس دولت و لوازمات شوکت پدر مرحومش براو بحال داشت و بنابر
تربیت دستش بدست صاحبزاده والاقدر سپرد چونکه تفرقۂ عظیم بحال منصوران راه
یافت دران روز صلاح درجنگ ندیده عنان توجه بصوب نیگلا پیٹه در تافت و
لاشہای فدائیان خود را بمدرزمین سپرده مجروحان را در ڈولی و پلنگ برداشته
روانۂ ارکاٹ فرمود و سید صاحب از ہمون مقام مع دستۂ خود و چند پیادگان

به بند و بست مواضعات و قلعجات متعلقهٔ تجاور و تهرنگره دستوری یافت چون
جنرل ازان رزمگاه کامیاب بر آمد باز به بهلچری آمده ازانجا ازراه پرموکل گڈه چنگل پٹ
داخل فرنگی کوه گردید و بهر گز کسے جا توقف ننمود و قزاقان جلادت شعار اطراف آن
لشکر شور زور باز پرس ریخته ناسخ داستان رستم و اسفندیار گشتند نواب هم از
فرودگاه خود نهضت فرموده از راه تروادی و بیلپور سواد معمورهٔ تنڈی ولم را مقر
رایات ظفر آیات ساخته مقام فرمود اتفاقاً چند سوار اصطبل برای کاه و هیمه در حدود
پرموکل گڈه شتافتند و در باغی که از کوه یک فرسنگ فاصله داشت بکار خود اشتغال
داشتند سرداران آن کوه از بالای کوه نگاه کرده چند تفنگچی را با یک جمعدار دستوری دادم
تا او از پناه بند تالاب آن قصبه بباغ مذکور رسیده بران جماعه شلک پراگندگی ریخت
چون آنها بے خبر بودند از صدای شلک برهم خوردند و بعضے اسپان گذاشته راه عافیت
سر کردند و بعضے بے نیل مقصود جان بحق تسلیم نمودند جمعدار مذکور اسپان آن جماعه
گرفته مراجعت بکوه نمود همین که نقیبان لشکر این خبر بمسامع شریف ملازمان حضور رسانیدند که
درین نواح یک کوه بضبط قلعداران سرکار نیامده قلعدار آنجا بحال اکثر رعایا و لشکریان
تصدیع میرسانید چنانچه امروز چند اسپان پایگاه بعد کشته شدن راکبان غارت برد
به استماع این خبر نایرهٔ غضب حیدری ملتهب گشته سپاه کینه خواه را به تسخیر آن کوه امر فرمود
و خود بدولت هم ازانجا حرکت کرده در میدان فرودگاه که روشن خان خیمه و خرگاه
بپا راست چون سرداران شجیع از دو جانب هجوم کرده کوه را مرکز وار درمیان گرفتند
و صاحبزادهٔ ظفر اثر و موسی لالی از عقب کوه سیبها پیش رانده گولند ازان شکست را به
حصار مامور ساختند پیادگان با وصف ریزش گلولها و تلف جانها از پناه سنگها

صعود کردہ در پایین حصار قایم شدند اگرچہ در قلعہ سیصد مرد جنگی مع اسباب رزم و ذخیرہ
بود اما قلعہ دار آن قلعہ شیفتہ حسن و جمال فاحشہ نامسلمانہ بود بہر امر دل شکنیش منظور
نمیداشت چونکہ آن فاحشہ را مستبد و مصر در صلح دید روز اول ازین معنی پہلوتہی
ساختہ پای بمیدان مردی فشرد روز دیگر آن فاحشہ از روی ناز بیحیائی دست الحاح
بدامن التفاتش زدہ گریہ کنان گفت اگر ارادۂ جنگ داری اول مرا قتل کنید و بعضی مردم
نیز درین مشورت با وی موافقت کردند پس خاطرش عزیز بود بہ صلح کردن خواست دران
حین صوبداری کہ شیخ عبد القادر نام داشت عہدہ قلعداری بذمۂ خود گرفتہ شش روز
جنگ کرد چونکہ او از زخم تیر و تفنگ اہل مورچال کشتہ شد روز ہفتم کہ دیوار قلعہ ریختہ
شدہ تاب مردی از دل قلعگیان رفتہ بود سردار قلعہ دست ارادت بدامن اطاعت
نواب زدہ قلعہ بہ فدائیان دولتخواہ سپرد پس نواب آن کوہ را بحفاظت بندگان
عقیدت سرشت گذاشت و بہمت آنجا فرمان دادہ سمت قلعہ وندواسی نہضت
فرمود مخفی نماند کہ جنرل موصوف خبر محاصرہ پرموکل گڈہ شنیدہ دو رسالہ افنگچی معہ سامان
رسد و سرب و باروت کومک روانہ کرد چنانچہ آن مردم تا حدود داچر واک رسیدہ بودند
بر تسخیر شدن آن قلعہ واقف گشتہ ازانجا شبگیر زدہ داخل قلعۂ وندواسی گشتند و قلعہ
را استحکام دادہ آسودند چون نواب بدان جانب شتافت سہ چہار روز مقام کردہ
تدبیرہا بکشایش قلعہ بظہور آورد و حملات دہشت انداز بکار برد سودی نیافت و
بہ بند و بست بعضی امور دولت کہ اہم ترین مہمات بود متوجہ ارکاٹ گردید و موسی
لالی و سید حمید و شیخ انصر را بافتتاح آن قلعہ مامور کرد پس فراسیس و دیگر سرداران از
اطراف مورچال زدہ اتواب قایم کردہ بہ شکست و ریخت حصار قلعہ ہمت گماشتند

چنانچه در اندک مدت دیوار هم شکسته شد و حمله های اعداشکنی هم بعمل آمد با این سردار قلعه دل از دست نه داده مردانه وار میکوشید و هر بار بدفع یورش کنان پرداخته کامیاب بر آمد دران حال موسی لالی چون دید که ایام محاصره با متداد کشید و کاری دست بسته بظهور نرسید و سردار قلعه بامر قلعداری تجربه تمام دارد با دیگر سرداران تجویز کرده چنان مقرر ساخت که فوجی را مثل لشکریان انگریزی آراسته از لشکر خود جدا کنند و شب بفاصلهٔ یک منزل بر راه کرکٹ پاله و چنگل پٹ لفرستند و سردار فراسیس را که در زبان انگریزی نوشت و خواند آن قوم مهارت تمام داشت متعین آن فوج نماید تا بطور کومک اندرون قلعه داخل شده قلعه تفتیح ساز دلیس همچنان کرد و سردار مقرره را تعلیم فریبیدن کرده بدستور مرقومه روانه نمود و او خط انگریز موسومهٔ قلعدار بدین مضمون ترقیم و تبلیغ ساخت که من جمعیت گران از مدراس مع سامان رسد بهر گوشمالی معاندان نامزد شده ام شما خبردار باشید که فردا بیش از هشت ساعت روز بر آمده داخل قلعه میشوم و غنیم را شکست میدهم چون خط مذکور بصحابت جوڑی هرکاره بسردار قلعه موصول گشت اگرچه بمجرد وصول خط سردار قلعه را ابتهاج رو داد و بدریافت مضمون زبانی نامه بران اثار بشاشت ظاهر گردید اما از اسم کاتب که بران خط مرقوم بود متامل و متحیر گشت زیرا که صاحب آن ام بنابر فراهی رسد و گاوان توپ کش بطرف سیکاکول و گنجام رفته و این معنی بسردار قلعه نیکو ظاهر شده بود بعد اندیشهٔ دور و دراز بفراست که العقل نصف الکرامات واقع است دریافت اغلبکه موسی لالی فتنه برپا کرده و شعبدهٔ تازه برانگیخته باشند پس در ردّ و قبول این معنی بود که روز دیگر آواز شلک و صدای توپ برابستهٔ مرقومة القدر برخاست سردار قلعه باستماع آن از دوربین نگاه تیز کشاد چه می بیند که شلک ها در میان دو فوج باهم متصل

می پرید و طرفین مجروحی و مقتولی بچشم دوربین مشاهده کرده نمی شود بلکه صرف صدای بارود بی گلوله بر می خیزد و دود بر هوا چتر بر می بندد تا رفع مظنهٔ اش گشته شاهد یقین روی نمود و بیقین دانست که فریب است پس همه جمعیت را بر همین طرف نشاند و چند ضرب از گولهای انگوری پر کرده مستعد داشت که جماعهٔ مذکور عنقریب سید سردار آن جماعه بزبانی هرکاره ها پیام فرستاد که الحمدلله بالخیریت رسیدیم باید که باب قلعه وا کنید تا ما هم بجا آمده با شما همکلام و همطعام شویم قلعدار در جواب گفته فرستاد که جمعیت خود را بیرون قلعه یعنی آن طرف خندق فرود آورده تا وا کردن دروازه که دیوار مستحکم عقبش برداشته شده است و شکستن آن دیوار از فرصتی می باید شما همونجا آرام یابید القصه چون آنجماعه بجای مذکور رسیده شد سردار قلعه ببرجی آمده حرکات و سکنات لب و لهجهٔ آنها بغور مشاهده کرده حکم داد تا توپچیان و بندوقچیان شلک ها از بالای حصار ریخته دمار خیرگی و دماغ شجاعتی از روزگار آن جماعت بر آوردند چنانکه بحال سردار و سپاه تزلزل عظیم رو داد تا آنکه به برداشتن بنادیق و دیگر اسباب فرصت نیافته فقط از جان فایز بشکر خود شدند غرض لفر است تمام سردار قلعه از اعادی فریب نخورده مظفر بر آمد چون نواب خبر بی تدبیری قلعه کشائی و هزیمت لشکریان خود استماع فرمود خشم آلود گشته فرانسیس را با دیگر سرداران مع فوج بحضور طلبداشت و محاصره سوا اطراف آن قلعه بود ۱۸۵

کیفیت رسیدن فوج از صوبهٔ بنگاله بمدراس و کوچیدن جنرل کوٹ بقصد بردن رسد به قلعهٔ رای ویلور و تعرضات نواب بهادر و واقع شدن جنگ ها و دوبار معاودت کردن جنرل موصوف بمدراس

و آخر رسانیدن رسد کرت اولی و فتح کردن انگریزان قلعه چیتور را و وقایع جنگ نواح سولنگر و ترپاسور و برگشتن میندار کالستری براج از نواب بهادر و تاراج کردن صاحبزاده فوج انگریز را در سواد دیپانیلو متعلقه تجاور مع دیگر کیفیات روداد سن یکهزار و یکصد و نود و شش هجری آنکه

هرگاه که جنرل کوت بعد جنگ محمود بندر مراجعت بمدراس نمود از بنگاله جمعیت شایسته یعنی پنج هزار جوان با دو رساله فرنگیان با ساز و سامان اعداکش و گاوان توپ کش و خزانه مع شصت هفتاد کشتی پر غله رسید جنرل موصوف عجب عجبی بکثرت فوج بهم رسانده لشکر بیاراست و از فرزندان محمد علی خان سیف الملک نامی را همراه خود گرفته بعزم رسانیدن رسد بقلعه رای ویلور از راه ترو الور طاهر خانی مانند پلنگ شکار جو بپیش آهنگ گردید طلایه داران خبر کوچ جنرل بنواب بهادر که رونق بخش بلاد ولیسور و وال پندل بود رسانیدند از انجا مع لشکر و توپخانه از راه کنه اپور عرف کاویری پاک بدان جانب نهضت فرمود و جنرل پیش از آنکه مقابله با عساکر نصرت ماثر رو دهد از ترو الور شبگیر بازده در سواد شمالی معرکه گاه کرنل بیلی فرا رسیده مقام کرد روز دیگر چونکه شیر فلک رمه کواکب را بیک حمله فرو برده با دهان و پنجه خون آلود از صحرای مشرق بر آمد جنرل از جای پیشتر حرکت کرده بمیدان وسیع و عریض رسید همون زمان فدائیان لشکر نواب با سمندان بادپا انگیزها کرده دل از هستی خویش و بیگانه بر داشته گرد پیش مستعد شده هنگامه آرا گردیدند و درین مصاف که از حین طلوع شمس تا دو پاس نوایر دشمن سوزی علی الاتصال گرم التهاب بوده چه صواعق محرقه که زبان زبانه بند و تف در اظهار حجت سوختن دم از دم قست

وچه بوارق خاطفه که بیرق اندازی توپ بخجرین هستی خسان بیکار خنده نزد و صاحبزاده
از طرف میمنه آهنگ ستیز روز اخیر نموده تفرقه تمام در اهل بهیر و سپاه چنداول فرنگ انداخت
و هزارها مرد و زن را به تیغ و تیر کرده بیک حمله متفرق وگریزان ساخت و بعضی از سرکردهای
فرنگ نیز پای مردی بکار برده بی محابه جرات سعی کردند و بر سر آن لشکر انبوه بی سر و پا
تاخته بجقه بازی سوزانیدند و به دود انگیزی هلاک از پیش راندند القصه سرداران فرنگ
بغرور مدافعت عارضی آن خاص نوع سافل در عرصن گاه عام خوشحال و شادان بمقام
آنها قیام کردند چونکه درین زد و خورد اکثر سامان رسد غلات پامال سم ستوران عساکر
فیروزی گردید و بهم رسانیدن آن ضرور بود معاودت بمدراس نمودند و بگرد آوری زاد
و مواد مهم جدید اشتغال ورزیدند و مدت بعد اخری همین نمط پای مردانگی براه قصد
اول نهاده راهی شدند در میدان ترپاسور مجادله و مقابله با دلیران حیدری واقع شد

تبیینش به هیئت مجموعی این است نظم

دو لشکر مقابل برآراستند	کمر بسته بر کین بهم خاستند
ازین سو یلان غضنفر نژاد	وزان سوی گردان رستم نهاد
دو رایت به هیجا برافراختند	بخونریزی کینه گر تاختند
چنان مجتمع گشته با هم چو [illegible]	همی نشد از [illegible] لشکرگاه [illegible]
به تیغ و [illegible]ان ابلکه آمیختند	دو سیلاب [illegible] چو جیحون ریختند
چو شمشیر بر مغفر انداختند	بسی سرکشان را سر انداختند
ز میغ عمود سک برون جست برق	تب و لرزه زان شعله بگرفت شرق
ز بس گوله گردید آتش فشان	که در شش جهت داده ز آتش نشان

شدی ہر تنی کینہ خواہان تلف	ہر آن گولہ کو آمدی از ہدف
سپیدی ز بخت بد شان رمید	سیاہی ز سیمای اعدا دمید

ازین طرف مستان خمخانۂ تہور بے کیف وکم تکلیف نشای سربازی از شعور بیگانہ و ازان سو شیران بیشۂ شجاعت بے بیش وکم با پیشۂ پیش دستی آشنا گاہی ازینجانب زمزمۂ زنگولہ خارج آہنگ گلولہ ساز پردہ سخت جانی سوختگان میشد وگاہی ازان صوب برہم شکنی نیستان سنان وسنبلستان تیر اجل پیکان بقانون صدای موسیقار زخمہ زن تار نفس نالہ پرداز سینہ ہای زخمی سپوختگان میگردید چون آن نوبت نیز از ہیچ جانب تقصیری وتفریطے واقع نشد وکارزار خصمین از ہر قسم فنون جنگ آوری علے السویہ بمیزان معادلت ومقاومت راست آمد با این تزلزل عظیم در لشکر انگریز رو داد چنانکہ گلولۂ توپ ازان طرف رسیدہ پای تردد کرنل اسٹوٹ بہادر شکستہ سپہ سالار لشکر را در تشویش انداخت علاوہ برینحال آنکہ از صدمۂ گلولۂ دیگر اسپ خاص سیف الملک از پا در آمد ودل دلاور لیش دو پارہ گردید الحاصل در آن حال شب بر سر دست آمدہ جہان را تیرہ وتاریک وجنگ دو شیر دلیر موقوف گردانید سپہ سردار لشکر انگریزان شب بصد فکر وکاہش بروز آوردہ صبحی بآئین درست ازان مقام کوچیدہ خود را باز بسر جد ترو الور رسانید وسیف الملک سایہ پرور جنگ نادیدہ را کہ بصدمۂ گلولہ ہول زدہ گرفتار تپ ولرزہ گردیدہ بود سلامت بپدر رسانید بعد ازانکہ لشکر انگریز فایز ترو الور شد نواب از انجا کوچیدہ رونق بخش شہر ارکاٹ وحسب دلخواہ امور نظم ونسق آنجا گردید ودرہمین اوقات جواسیس حضور خبر آمد جہازات فرانسیس یعنی عبور موسی بہوسی سپہ سالار فرانسیس وساختہ لشکر انگریز کہ از ترچناپلی وتجاور جمع شدہ تفتیح قلعہ ناگ پتن وتنبیہ

ولندیز آنجا شتافته بود یک معروضه اشتعال مخفی نماند چون پیشتر نواب بهادر را باسپاه و حشم متوجه نواح تجاور بود ولندیز ناگ پٹن فی الفور کس بحضور فیض گنجور فرستاده راه مصادقت و موافقت درست ساخته مطیع و منقاد گشت نواب بعد از تمهید قواعد عهود در مقام خاطر داریش آمده آلات و ادوات جنگ یعنی توپ و بندوق و لوازمات آن صندوق در صندوق و دیگر سامان ضرور از قسم بلور و جز ان بقیمت لایق از و گرفت و دو هزار پیادهٔ احشام بکومک او روانه فرمود هرگاه جنرل کوٹ عازم مدراس شد نواب هم در قلعجه ترکاٹ پلی و شاکوٹه و کاٹ منیار گوڑی فوجی قوی دل داشته بتعاقب لشکر جنرل معز الیه متوجه این نواح گردید سرداران ترچناپلی و تجاور حسب الحکم گورنر بندر مدراس بعد اثبات تقصیر ولندیز چونکه او بحضور سامان جنگی گذرانیده بود بفراهمی پنج شش هزار سپاهی و اتواب گران سنگ در تاخته قلعهٔ پٹن مذکور را محاصره کرده سعی بیشتر بکشایش آن حصار بعمل می آوردند و هرچند در صدد منع نزدم و سپردن قلعه به صلح بنصایح پیش آمدند پیام شان مفید نیفتاد تا کاربدان انجامید که حارس قلعه دل از هستی خویش برداشته باسپاه خود و پیادگان مد حق مردانگی و دلاوری ادا میکرد دران اثنا جنرل منرو که از ایام معطوف کردن عنان عزیمت از سواد تنجی بعد برهم خوردن جمعیت کرنل بیلی ذخیل کار کمپنی نشده خانه نشین بود حالیا برحسب صلاح و صوابدید جنرل کوٹ با دو صد فرنگی و سواری جهاز متوجه آنصوب گردید و بعرصهٔ ده روز بعد تلف هزارها مرد طرفین قلعهٔ مذکور فتح کرده مع اسیران آنجا باز از راه دریا مراجعت بمدراس نموده بود و سید صاحب سپه سالار اگرچه بکومک ولندیز جهد بلیغ نمود اما فتحیاب نگردید سپس از ان کرنل بر گنفه بچهار هزار مردم بار دو هفت ضرب توپ و چند سوار تیرپ از طرفین پٹن مذکور بعد بند و بست آنجا برگشته چونکه آن میدان از وجود شیران

جهان گرد خالی دید بطرف کاری کل و تلنگوارٹی رسیده بود که صاحبزادهٔ اعدا شکن با
بهادران شیر افگن بنظامت آن طرف دستوری یافته مانند تیری که از زه جسته بر سر هدف
میرسید پیر نزدل بدان پایه دانداخت کرنل [illegible] بمراد انتشار خبر آمد جهازات فرانسیس باعانت
نواب بهادر بنجاور آمده بعزم حراست قلعه گودلور مبادا که فرانسیس در آنجا عبور نماید
پیشتر کوچیده و در سواد بیناپیلور که شرقی تعلقه تکرن [illegible] کنارجوئی که در زم واقع شده در باغ
نارجیلی فرود آمده بود که طلایه داران [illegible] با مع صاحبزاده رسانیدند تا
آن شیر میدان شجاعت بر سر اغنش دویده شبا شب گرد باغ مذکور طلایه حاضر داشته
مستعد بود صبحی چونکه سردار مسطور طنبور کوچ نواخت صاحبزاده از دو جانب به توپ اندازی
فرمان داد پس گولندازان چنان شست اندازی نمودند که تا اجتماع آن مردم از
صدمات شکست درختان نارجیل نصف جمعیتش پامال حوادث مرگ گردید بالجمله بعد
صفوف آرائی رزم مع نواب در میدان آمده یک دو ساعت داد مردانگی چون عبور
از اطراف آن محل حصه بیم و خطر داشت و شخص خیال سلامت و هنیت از آنجا بفرسنگها
شتافت از کردار خود پشیمان گشته [illegible] آنجا از دستبرد خود ساخته آشوب و مستر
طامسن نامی سردار سواران [illegible] بر فوج نصرت قرین زده بمردانگی راه بجا و سرکردگان
پایگاه تعاقبش نموده چند سوار را مع اسپ و اسلحه ایشان اسیر کرده آوردند و سید غفار صوبه دار
هم همون روز دستگیر شد القصه سپاه نصرت شعار ضرب اتواب لوار دیر شکسته نیاه
گرفتگان را بی پناه کرده و قعف تیغ بیدریغ [illegible] واسد می راندند زیرا گرجیان میدان گذاشتند تا صاحبزاده
ظفر آماده جمیع اثاثه و سامان آنها بر داشته از راه نعل پیته بکودلور رسیده غربی قلعه بفاصله
یک فرسنگ فرود آمده بود که جهازات فرانسیس در مستقر لنگر قائم شده دستاد سپه سرار

فرانسیس قلعدار انگریز پیغام سپرد قلعه فرستاد حارس قلعه جنگ مناسب وقت ندیده
فرود داد داشت اسباب و آلات احراب جزو کل تفصیل ذره به ذره نزد سپه سالار موصوف
فرستاده رسیدش گرفت و خود حسب الحکمش بسواری کشتی راهی شده بر قلعه صدرنگ
پٹن که در استجارت ولندیز بود فرود آمد اتفاقاً سرداری با دو صد مردم بارود و ضرب توپ
و چیزی اسباب جنگ بعزم تسخیر آن قلعه از قلعهٔ چنگل پٹ رسیده بود هر دو اتفاق
کرده فرنگی آنجا را که ارادهٔ جنگ نداشت به صلح با خود گرفته و قلعچه را شکسته باز به چنگل پٹ
مراجعت کردند چون سپه سالار مذکور مع جمعیت خود که چهار هزار سپاه اهل ولایت بودند
در حصار گوڑلور فرود آمد صاحبزاده بعد دو روز از سپه سالار مسطور ملاقات کرده تجدید مبانی
اتحاد دنیوی را مستحکم ساخت و فرمود میباید که زود با سپاه خونخوار و حشم عدو گذار متوجه
گشته ممد و معاون ما باشید تا سهل تر به قلع و قمع اهل نفاق و خلاف پرداخته هر یک
ببلاد قلمرو خویش مراجعت نمایم سپه سالار مزبور کسل راه دریا و بی تیاری سامان ادوات
رزم و پرخاش را وسیله ساخته چندی مهلت خواست و نواب هم از رسیدن آن به آمدن
به گوڑلور بموجب قرارداد و ملاقات صاحبزادهٔ والانژاد با آن و ترغیب و تحریص در دفع
اهل فساد و عناد آگهی یافته سمت بیلپور براه گوڑلور رونق افزا شده بود که صاحبزاده نامه
حضور شده مهلت خواستن سپه سالار و دیگر کیفیت مشروحاً معروض داشت آنجناب بالا
چند راس گاو توپ کش مع دیگر سامان ضروریش روانه داشته مراجعت بطرف ارکات
فرمود و بمو کلان نواحی ویلور مجدداً فرمان از دیاد تنگ عیشی ساکنان معمورهٔ خراب انجامش
صدور یافت تا محاصران آنجا علی الدوام به سر رودخانه یعنی خندق و مسافات قریبه
که از مضافات قلعه بود بقرینه طلایه استحضار شتند چنانکه موضعی بیرون دانه محله

بمستقر خود از پریدن مجال نبود و طایری با گوشت طعمهٔ خود بعلت بیم جان از بالای برقند از ان آنجا بال پرواز نمی کشود پس در ایام معدود چندان قحط دران خرابه روی داد که از نایابی قوت و افراط ناداری آشوب شهر بمضمون شهر آشوب مطابق افتاد و قحط اجناس غله و نعم و غصهٔ عدم ساز و برگ و پاس سامان قوت معاش هر دم شدید بقالان شهر بسودای تهی دستی سود خود در زیان انداختن سنگ و میزان می دیدند و تنبولیان از بی برگی بجان سپاری دست از ورق گردانی ساز و برگ زندگی بیڑه چون بیڑهٔ پان بر داشتند و طباخ به بینوائی نان در شکم تنور نیافته جز آتش جوع در تنور شکم نتافته و زرگر از بی زری با ضبط نفس ساخته بعوض گدازش زر در بوته هر دم جان خود را گداخته حداد از سرد مهری روزگار آهن سرد در کورهٔ آرزوی سرد دیده شیوهٔ دست به سینه زدن چون سندان بر تپک بر گزیده و مسگر تمنای برنج برنج سفر افتاده تره فروش از نایابی آبروی سبز بختی دست از ترهات سنجی بر بسته سر خود چون کدوی بیمغز شکسته و قصاب به بی پایگی دشنه بر گلو آورده دوکان خود فروشی بسلخ وا کرده و صیقلی بکردار فتان خود را سرگردان نموده آخر بمصقلهٔ صبر زنگ کلفت دل زدوده و حجام حاصل موتراشی یک سر مو در بساط محقر خود ندیده بسان پیکر آینه سراسر چشم حیران گردیده و صباغ از شرم بی رنگی و شور بختی رنگ سرشک ارغوانی از پردهٔ دیده ریخته آب چهرهٔ معصفر چون زر دآب فرو ریخته و عصار چون کاوش همه روز بکاوش جگر و کاهش دل بکارگاه گردش شهر میگردید گنجد داری روغن چراغ در شبستان تیره روزی او نمی نمود و باورچی به طمع خام هوس پخت طعام زنگ از ته دیگ می تراشید و بغفان ناداری دماغ قناعت می خراشید المرام اکثری نامستطیعان بی استقامت چون کشتی طوفانی در ورطهٔ هلاک افتادند از ین علت جوق جوق از دایرهٔ آن مهلکه بیرون جستند و بهر ناحیه که توهم سلامت

رہنمون نشان گشتہ راہ خود ہا پیش گرفتند و برخی بسر خوشی بادہ بی خمار ان اللہ مع العسر یسرا نشئۂ ہمت رسا یافتہ عاقبت ہمان مضیق را توشئہ عافیت پنداشتند و بذیل کرم کریم مطلق کہ قاضی الحاجات و کافی المہمات است تشبث نموذند و درحینیکہ ہلال سلخ شہر شوال از مطلع شام غرۂ ذی قعدہ نمایان شد فرستادۂ کرنل ویلور کہ مہام حکومت انجا بوی مستحکم بود انگشت نمای خاص و عام اہل مدراس گردید و از احوال زار و نزار نحیبان قلعہ ویلور اشارت بماہ کرد کہ از چند ماہ درین سال غرۂ زاید النور طلعت روشن جبینان آنجا بمحاق روز بتر انقلاب سال و ماہ تحت الشعاع آمدہ و بیاض روز منخسفان تیرہ تخت سیاہ تر از شبہای دیجور گشتہ جنرل کوٹ از معاینۂ اینحال تنگ عیش گردیدہ در چارہ کار درماند و آن فرستادہ دل از دست دادہ را بابدرقہ بشاشت قدوم لشکر بازبراند و خود پس از اتفاق راہ ویلور سرکرد تا رفتہ رفتہ از پناہ جنگل نا کلاپور و شولنگر و کوہستان چیتور قلعچہ چیتور را کہ ساکنان و محافظان آنجا خبر تاختن جنرل موصوف باین سمت شنیدہ پیش از ورود لشکرش قلعہ خالی کردہ پناہ بکوہستان بردہ بوذند مفتوح کردہ بود نواب بہادر بقلاوزی ہمت و توفیق با تمامۂ جنود بیباک و سفاک برگرد آن گروہ پرشکوہ برآمد بعنوانی کہ گوی بحر محیط با تلاطم امواج بطوفان کاری لنگر زدگان کشتی با شکوہ متصادم گردیدہ یا ابری گرانبار با صواعق عزم جدال باکوہ پرتمکین و ہوش یعنی قوم تہور جوش برسر رسید واز غریدن ابر توپ و خندیدن برق بندوق و تندی باد مخالف بان سینہ ہای اہل زمین می لرزید و دلہای وحوش و سباع در اغوش طاقت می طپید بلکہ از دندنہ این صدمۂ باکروفر گوش اہل آسمان کر می گشت و فغان شورش افواج بقدر تلاطم ابحار و امواج از زمین کاخ لاجوردی می گذشت تا جنرل کوٹ درین کوفت و کوب و فتنہ و آشوب ناخوب

افتان و خیزان بدستیاری استقامت و مددگاری ہمت بویلور رسید ظاہر اشہرت بے اصل مراجعت لشکر انگریزیہ سمت ارکاٹ بعزم تسخیر قلعہ اسباب ثریانی پشیمانان لشکر ناکام مدعیان برخلاف داعیۂ شان گردیدہ بود نواب بہادر بحزم و احتیاط توزیع افواج لطراف ارکاٹ ارتباط بخشید یعنی سید حمید و شیخ انصر و موسی لالی را با جمعیت آنہا بحراست ارکاٹ رخصت فرمودہ و میر صادق را نیز بحفظ و حراست قلعہ مستقل گردانید و کریم صاحب بچہار ہزار سوار و دو ہزار پیادہ بطرف مدراس بنابر اینکہ راہ رسد غلات و کومک لشکر خصم مسدود سازد نامزد نمود بعد چندی چون جنرل کوٹ عنان عزمیت بسوی مدراس کہ معاد او بود از راہی کہ آمدہ بود معطوف ساخت نواب بہادر برگشتن لشکر انگریز مغتنم شمردہ بارادۂ مقاومت باز برفقای آنہا تاخت و ہیچو بازی بصید سیمرغ بال پرواز کشود چند انکہ دانست در ہوای امکان بچنگل تعارض زد و برد نمود تا آنکہ سپہ سالار انگریز بمنع اقدام مخالف ملاذی منیع و ملجای رفیع از کوہستان سواد سولنگر بدست مجال استقامت فرا آوردہ چندی دران محل اقامت ورزید و روز کوچ لشکر مبارزان مضمار سربازی و سرباران معرکہ یکہ تازی یعنی سپاہ فیروزی باظہار ترددات شایستہ و ابراز مجاہدات بایستہ مزد مردی یافتند توپچیان حیدری بر سر راہ لشکر معاندان توپخانہ نصب کردہ آتش کارزار و شعلۂ پیکار برافروختند و سرداران تفنگچے و پیادہای احشام خون آشام نایرۂ پرخاش و رزم را بدم تفنگ بان مشتعل ساختند جمع کثیر را دست بدست درسوختند با این در آن روز اہل فرنگ استیلا آوردند و مونہ مینداراکالستری و ہمراج عقد موافقت نواب ظفر انتساب گسیختند و آبروی موافقت و وفا ریختہ بدریافت وقت فرصت از عرصۂ معرکہ پہلوتہی کردہ بہ لشکر انگریز ملحق و متواصل و برسانیدن سامان رسد بلشکرش متکفل شدند و ہیچ پروری نظام ہمستان خود ہا نکردند سپہ سالار موصوف دران حال رای زد کہ فرار

درین زمین خالی از ارتکاب الوف مصاعب وصنوف متاعب نیست پس پارهٔ از بهر خود
با جمعی قلیل و زمینداران مذکور در پناه جبال شامخه و اشجار متراکمه نواح بمراج پالکرده خود
باسایر فوج به سمت مدراس معاودت نمود نواب بهادر تفحص سراغ راه خفی واحوال کوه و
دشت پرداخته شبانگاه بر سر اجل گرفتگان بهیتاخته مهم ایشان با نجام رسانید و چند از
اسپ و فیل و شتر وخیمه و خرگاه و خزان و توپهای گران سنگ و بسیاری از بندوق و تفنگ
غنیمت کرد همدرین روزها بتاراج تعلقات کالستری وبمراج فرمان داد و هرچه که از
غنایم آنجا هم از فیل و شتر و اسپ و بقرات گجراتی و جوامیش پرواری وغیر آن مواشی
بیشمار بدستش افتاد جنس ردی آن بمساکین شهر و لشکر تصدق کرد و جید آن بکارخانها
در آورد و همدرین ایام بصلابتی که دوام دست بسته خدمتش بوده است قلعه چیتور
بیک حمله بار دیگر از دست کسان انگریز ربود و جوق جوق قوم فرنگ از اسیران

عرصات جنگ نوبت بنوبت به بالاگهاٹ راند ☙

ذکر باز رسد بردن جنرل کوٹ به قلعهٔ رای ویلور و واقع شدن جنگها فیما بین هردو لشکر در میدان معرکه گاه پشین نواح آرنی و معاودت جنرل کوٹ باز بمدراس و فساد انگریزی انگریزان بندر بمبئی بطرف کورگ و کلیکوٹ باتفاق نایاران مفرور و سانحه

انتقال جنرل موصوف رو داد سن الیه آنکه

بسکه صیت جلالت نواب بهادر بمسامع مجامع هندوستان رسیده بود در هر قلمرو
بهر محفلی از وقایع تفتیح کرناٹک پایان گهاٹ داستانها بر زبانها میرفت ورد و س

مدعیان دولت خداداد یکسر بحبوب حرمان و خمول می کشیدند و مجال مقاومت از اقران و اماثل منتفی می گشت انگریزان مدراس بہ استماع خبر اصل غارت بہیر لشکر و تاراجی ملک زمینداران صدر و جوق گران تر نواح تجاور از شروی و سواس تمام گرفتند و مشاورت آنها زنہار رخصت خروج از دیار شان نمی داد و بوسوسۂ عدم رسد غلہ اندیشۂ مقاتلہ بے محابا و مجادلہ بے تحاشا در خواطر آنها متمکن گشتہ از آہنگ مبارزت ممنوع و متعذر میداشت کہ درین ہنگام نوشتۂ از ویلور بایشان رسید کہ مطبخ سکنای ویلور بل گلخن سرداران فرنگ و تنور شکمہای اہل جنگ با نفاس سرد شان خنک تر از باد شبگیر و کرزند تر از کرۂ زمہریر گردیدہ از نایابی قوت سیر و نیم سیر طمع شان از تمنای زندگی سیر و مردمان قلعہ بسعی و تلاش بیخ وارزن قاصر ہمت و نارسا تر از زن شدہ اند جنرل کوٹ بتصدیق واقعۂ استہلاک آنہا رسد گرانبار برداشت و بار دیگر بر قاعدۂ مضبوط ربط لشکر داد و قدم بقطع مسافت پر مخافت کہ محمل گونہ احتمالات آفت بود بر راہ نہاد تا چون متصل بہ ویلور بمصافت پنجشنبہ و عربدہ گاہ نخستین رسید ہمان حوادث زمانہ اش در پیش آمد و ہمچنان برق کارزار شعلۂ بلا بالا برافروخت و خرمن ہوس زندگانی لختے از بوالہوسان طرفین بسوخت ترک فلک بجولان خنگ دو رنگ انقلاب بیدرنگ دران مصاف گردی از زمین برانگیخت و بہ تیغ بازی بیدریغ بران سرزمین خون بسیاری از قتیل و اسیر فرو ریخت مقارن این حال جمعے از لشکر فرنگ بسان مرد میدان مبارزت دران رزمگاہ محشر نشان بمدافعت خصم کمر ہمت چست بر بست چون نراد دہر درین بازی سر بازی مہرہ پیش دست فرنگیان از بندر ششدر بیچارگی برون آورد و نقش جد و جہد شان بر مراد نشست و بہ تحمل چندین ہرج و مرج بہ قلعۂ ویلور در پیوستند و ادزلغا

اقوات عزیز الوجود کہ از بدایع اتفاقات بودہ باہل آن مودی نموذند و روزی چند از تعب
کوفت وکسل راہ ہمونجا بر آسودند چون خبر خروج لشکر انگریز بطرف دھوبی گڈہ و آرنی
در لشکر نواب انتشار یافتہ بود صاحبزادہ ظفرمند با فواج نصرت پیوند حسب الحکم غربی آرنی
خیمہ و خرگاہ آراستہ خود بدولت سواد دھوبی گڈہ را محل نزول رایات ساختہ بود مخفی
نماند کہ بعد جنگ نواح سولنگر محمد علی شجیع را بہ تہمت اغماض و لپشت دادن ہنگام فرصت
دشمن شکنی از حکومت و سرداری سپاہ معزول کردہ بیک اسپ سواری ہمراہ رکاب
ظفر انتساب داشتہ بود و ہمدرین روزہا بنجارہای لشکر فیروزی بر چہار پنج ہزار راس
گاو غلہ برداشتہ از راہ آرنی بارکاٹ میرفتند سپہ سالار لشکر انگریز باطلاع این معنی
فوجی را از گھاٹ گنم واڑی عبور کنانیدہ بر سر سراغ بنجارہا فرستاد چنانچہ سرداران فوج
شبگیر زدہ آنہا را بیک شلک پریشان ساختہ ہمہ راس پر غلہ را رمانیدہ می بردصاحبزادہ
خبردار گردیدہ با چند دلیران تعاقب نمودہ دو سہ ہزار راس ازان گروہ مستخلص گردانید
واز پیادہای تفنگچی و کماندار راہ گھاٹ چنانکہ دیگر بار عبور آنہا نشود بربستہ حسب الحکم حضور
بطرف چنبار گڈہ مضرب خیام فرمود و ہر روز در اطراف کیلاس گڈہ و لشکر انگریز سواری
نمودہ بہ شکست دولت اعدا تدبیرہامی نمود روزی از طرف وانمباڑی وانبور گڈہ غلات
رسد بہ لشکر صاحبزادہ از راہ پلی کنڈہ و بلنچپو می آمد سرداری از لشکر انگریز تا چہار صد تفنگچی
بر عزم برگردانیدن رسد دو سہ فرسنگ راہ در تاخت طلایہ داران آگہی یافتہ بصاحبزادہ
خبر کردند تا او ہمون زمان چون گرسنہ در تاختہ بزور سرپنجۂ دلاوری عبرت شمشیر و تیر بران
جماعہ انداختہ ہمہ را زندہ اسیر کرد و اکثر ایشان را دست و بینی بریدہ گذاشت بعد یک ماہ
سپہ سالار موصوف لشکر آراستہ از راہ چنبار گڈہ بطرف دھوبی گڈہ برآمد نواب بہادر میمنہ و میسرہ

وقلب بفدائیان ناموس پرست سپرد وبهیر وبنگاه را از خود جدا کرده با چند دلیران رستم توان وآتشخانهٔ عدو بریان مستعد بجنگ گردید

نظم

چو غرید کوس رحیل سپاه	روان گشت لشکر چو ابر سیاه
سوی وادیٔ خصم شد قطره زن	بباریدن ژاله هاے فتن
بطوفان دشمن کشی در مصاف	برانگیخت چون سیل خارا شگاف
بشمشیر چون برق جان سوز تر	سنان چون شرر آتش افروز تر

چون شرر ریزی توپ وبندوق هنگامهٔ رزم گرم کرد نواب در باغی زیر درختی بر کرسی جلوس فرموده ملاحظه آئین جنگ جان سپاران می نمود وکمندان معزول هم به پناه تنه درختی استاده بود اتفاقاً قضیهٔ جنگ منعکس گردید چه نسیم فیروزی بر پرچم رایات انگریزی وزیدن گرفت چنانکه حملهٔ آتش شیرازهٔ مجموعهٔ پیش آهنگان حیدری از هم گسیخت واو راست طرف باغ مذکور مانند گرد باد طوفان صولت ریخت بوقوع این واقعه نواب سرداران وبخشیان خود را فرمان داد تا کار گذاران امور محاربه توپخانه از پناه باغ بر کشیده بر عقب لشکر انگریز آماده ساختند وتفنگچیان وکمانداران از میمنه ومیسره بشست اندازی اشتغال ورزیدند وخود بدولت هم پارهٔ برق پارهٔ سواری خاص وبرو طلبید کمندان مذکور از پای درخت صدای بر داشت وگفت که وقت مرد آزمائی همین است نواب نظر کیمیا اثر بآنطرف دوخته ملاحظه فرمود وتبسم کرده سواری موقوف نمود وسواران خاص کوتل ودلیران فولاد پوش را بدفع سپاه خصم مامور کرد وفیلان تنومند را البسلاح گوناگون آراسته پیش رو سدّی کشید تا غازیان شیر سر یرت دست تهور به تیغ وکمان وغیره برده انبوه کثیر را براه عدم فرستادند با این سپاه انگریز وسوار انجو درا نداده به تفنگ وسنان وجریکله

آتش فشان ابواب آفت و بلا بروی مخالفان کشاده صحن معرکه گاه را بخون فدائیان گلزار ساختند دران حال صاحبزاده و دیگر سرداران هرچند عرض می نمودند که اقامت حضرت درینجا هرگز مناسب نیست که غنیم بحر است تمام نزدیک رسیده است اگرچه غازیان ناموس آشنا بدفعش جهد بلیغ نموده اکثرها معرض تلف رسیدند چنانکه از خون کشتگان طرفین زمین رزم سیر گشته امید که نائره غضب حیدری را بزلال ترحم الطفا بخشند چونکه نواب هرگز از جای خود حرکت نمودند و سدی دیگر از تفنگچیان و کمانداران و جنرال برداران بررو کشیده آسوده دولتخواهان لاعلاج شده کمندان شجیع را به اندرز و چشم نمائی هراسان و مضطرب ساخته آوردند تا او مردجابناز دست بسته برپای مبارک افتاده عرض کرد که حضرت سوار شوید و این باغ ویران را بوم و زاغ بازگذارید یک امروز در ساحت آرنی ماهچهٔ رایت ظفر آیت باوج مهر و ماه رسانید انشاء اللہ تعالی فردا غنیم را چنان هزیمت داده شود که تا قیامت نشان هستیش دیگر کسی بازنجوید پس نواب سوار شده متوجه آرنی گردید الحق ناز برداری و خاطرداری مرد شجیع بر صاحب دولتان ذی شوکت همچنان لازم و واجب است فی الجمله کمندان مذکور از انجا تنها اسپ جهانده مانند برق در خرمن صفوف غنیم خزید و باوصف ریزش هزارها تیر و تفنگ طنبور نوازی و علم برداری را به تیغ خارا شگاف از هم گذرانیده با آنکه تیری از تفنگ پریشانی شجاعت نشانی و نوکی از سنان بر بازوی صلابت تراز و خورده بود علم انگریزی گرفته حاضر حضور گردید و علم را به نذر ملازمان والا گذاشته بزبان بی ریا عرض کرد که کار بی جراتان چنین است پس در جائزه آن هزاران آفرین و تحسین یافته از پدک گران بها و خلعت فاخره با گرهای مرصع و مالای مروارید و دوشالهٔ خاص سرفراز گردید و به بحالی منصب حکومت فوج بنز سر افتخار برافراشت و بدفع غنیم همت برگماشت

القصه چون نواب بساحت آرنی مقام فرمود و سپه سالار موصوف بر دهوبی گڈه آن روز فرود آمده روز دیگر ازانجا کوچید و به تحمل انواع صعوبات که سپاه منصور از اطراف هجوم آورده کوشش رستمانه بعمل می آوردند و از قرولی و بان برانی پای قرار و ثبات اهل نفاق از جا می ربودند بعلی آباد رسید چونکه جنرل سواد علی آباد را مضرب خیام نمود نواب دانست علیکه اراده اش طرف کهاٹ چنگم و بارامحل باشد یا از پناه کوه و جنگل عزم ترچناپلی دارد پس خود بدولت از مقام آرنی کوچیده بطرف باگ ماربیٹهه رایت نصرت برافراخت و قزاقان و بانداران را بمعافی غارت اشاره ساخت تا آنها بمثابه سحاب بر سر معاندان بختیند وقطرات تیر و بان براطراف آن لشکر باریده شور طغیان طوفان برانگیختند و اکثر مردوزن بنگاله و سامریان کرناٹک را مع گاوان و شتران پربار به بندگی والا سپرے آوردند چنانکه تمام لشکرش زیر و زبر گشته پناه ساحل جوی انومنکلم گرفت و تا شام همونجا آرمید و شبانگاه پیشتر راهی شده بر پیش منقلا حیدری که بجانب آرنی احتیاطاً چند رساله تفنگچی با چهار ضرب توپ سر راه گرفته بودند و شب پرده غفلت و ناکامی بر سر روی جسارت آنها فرو هشته بود یکایک شبخون زده دو ضرب توپ گرفت و ازانجمله از جماعت حیدر علی بیگ رسالدار که در آنوقت پیش آهنگ شده با سپاه خصم درآویخت حرب عظیم و داده مردم کمتر مقتول و مجروح گشتند و دیگران ازان جنگ کناره کشیدند در همین فرصت سپه سالار انگریز عازم پیشتر گردید و قلعه آرنی را احاطه نموده در معرض تفتیجش پای ثبات درنهاد چونکه رسالهای انگریزی کوشش جمیله و تردد موفوره بظهور رسانیده شلکک زنان تا دروازه قلعه رسیده قلعدار آنجا که سید امام نام داشت سعی رستمانه بدفع اعدا ظاهر ساخته از ریزش توپ بندوق و جزائل و حقه آتشبار و سنگهای سر کوب حمله کنان را بر گردانید بلکه خود با چند

شمشیرزنان جانباز از راه دریچه بیرون شتافته کارزاری نمود که داستانهای جرأت رستم واسفندیار در پیش آن منسوخ گردید وجوی خون ازان معرکه گاه روان گشت القصه سپهدار موصوف هم از روی انصاف بر دلاوری وجانبازی شان آفرینها خوانده بغتتاً برگشت وبلاتوقف راه قلعه وندواسی سر کرد اگرچه نواب تعاقبش در تاخت اما فرصت وقت اعداشکنی نیافت بنابرین درمیدان ترواتور مقام نمود سپه سالار موصوف بعد دو روز از وندواسی کوچیده بمدراس راهی گردید ونواب از انجا بصوب تمری نهضت کرده چهاونی فرمود بهدران سال فوجداران ترچناپلی وتجاور جوق جوق سپاهی را بمواضعات وقریات کوئمیتور وپال گهاٹ وڈنڈکل وغیره فرستاده غلات ومواشی می طلبیدند ورعایا وبرایای آن اضلاع خراب وهلاک می شدند وبعضی از عبداوثان واصنام آن مقام در مساجد ومساکن اهل اسلام آتش غارت وتاراجی افروخته اعلام شور وشر برافراشتند وانگریزان بندر سورت وبمبئی از راه دریا جهازات بسواحل اضلاع کلیکوٹ وتلچیری رسانیده باتفاق قوم نایماران ریشهٔ فساد وعناد تا تعلقه کورک که یکی از فسحت آباد قلمرو نواب بهادر بود دوانیدند ودست تدبیر وتصرف در بیشتر محال اطرافش درانداختند وباختیار شیوه براندازی خانه حکومتش پرداختند ودرین ضمن فرصت غنیمت دانسته نایمار ومایله های پالکهاٹ هم جادهٔ انحراف پیموده سرنخوت وپوچ برافراشتند وفوجی انگریز را از مدهر اطلبیده گشته در آزار وخونریزی خلق الله میکوشیدند نواب بهادر بدریافت این وقایع احوال وحوادث اختلال فوج سنگین بسپه سالاری صاحبزادهٔ والاتبار تهورنشان بجهت استیصال تدبیرشان برگماشت وانتظام انتساق آن حدود بر حسب مصلحت دیدوی باز گذاشت وچهار هزار سوار بسرداری لاله جهبیلارام مع رساله سلطان سنگ سلحدار بتاخت وتاراج بلاد نیلور وگرد آوری رسد غلات ومواشی رخصت

فرمود و مهامیرزا خان بخشی و نور الابصار خان را با پنج هزار سوار بضبط حدود کالستری و ونگٹ کری م
بمراج وغیره آن زمینداران منحرف مامور شدند و همدران آوان فرمان قضاجریان بنام مخدوم صاحب
کربالت حدود جنوبی پٹن یعنی دار السلطنت خجسته عزیمت تاخته بود و دیگر حوالداران آن سرحد
عز اصدار یافت که بسمع همایون مارسید که نابکاران شقی سر از حلقهٔ بندگی و فرمان برداری پیچیده
از خرابی آن نواح خود را معاف نمیدارند باید که بدانچه مقدور باشد کوشش نموده نگذارند که
من بعد آسیبی از بدبختان گمراه برعایا و مساکین آن نواح برسد چون فرمان قدر نشان
بصاحب موصوف رسید افواج را جمع کرده با حوالداران و مینواران بدانصوب توجه فرمود و صاحبزادهٔ
ظفر مناقب چونکه از حضور پدر مرخص گردید بر سبیل استعجال از راه تیاک گڈه به اونٹاتور رسید
جاسوسان خبر رسانیدند که فوجی از ترچناپلی و تنجاور جمع شده عزم مستخلص قلعچه ترکاٹ پلی و شاکوٹه
و کاٹ مینار گودی دارد اگرچه سید صاحب حسب استعداد مقدور همت خود بدفع آن فوج سعی جمله
بظهور میرساند اما بسبب فطرتی سپاه ناتجربه فتحیاب نمی شود بلکه بمحض ناتجربه کاری از دست کلران
و تونڈیان و هرور و ترب سواران تنجاور شکست فاحش خورده هول زده است شاید که تا حال
قلعجات مذکور مفتوح اعدا شده باشد بمجرد استماع این خبر شدید عزیمت بدان صوب جهانده چون
قضای ناگهان در رسید اتفاقاً پیش از ورود آن نواح شبی از ترچناپلی گروهی بعزم تسخیر ترکاٹ
پلی و جوقی بهمون قصد از تنجاور فرار رسیده بلا اطلاع یک دیگر از دو جانب بر قلعچه مذکور هجوم
کردند و از طرفین نردبانها راست نموده بیک حمله بر فراز برج و باره سوار شدند و محافظان قلعچه
چون قوت و قدرت ممانعت دخول آنها در نهاد خود ندیدند از راه دریچه بیرون آمده متصل قلعچه
درجای آسودند غرض گروهی از یک طرف بر حصار قلعچه شغالک سرکردند و همان دیگر طرف دانستند
که حارسان قلعچه بدفع حمله کنان مستعد رزم گشته پیش آهنگ اند یکبار همه شغالک بیران شمشیر شدند

چنانکه تا نیم گھڑی بی تیز یکدیگر بایکدیگر جنگید ندو داد بهادری فیما بین خود دادند تا چهار پنج صد سپاه طرفین تلف شد ندوران اثنا سرداریک طرف بآواز بلند در اصطلاح انگریزی مردان خود را گفت که بپیش روید و سپاه خصم را مقهور سازید چون سردار طرف ثانی اصطلاح خود معلوم کرد بانگ برزد که هان دست بردارید ما انگریزان هستیم پس هر دو سردار مصافحه کرده به ناتجربه کاری خود نادم گشته آنچه که از ذخیره وجز آن در آنجا بهم رسید شد برداشته بطرف شا کوٹه شتافتند صبحی باز پیادگان ٹھانه در قلعچه آمده سکونت داشته بودند چون صاحبزاده در آنجا رسید و کیفیت شب دریافت مانند صبح بی اختیار خندید و ٹھانه برداشته قلعچه خالی کرد چون سپاه انگریز از آنجا برگشتند چند کلر توندبان را با خود متفق ساخته بر قلعچه شا کوٹه یورش کردند تهانه دار آنجا که شیخ حمید نامی صوبدار بد و صد جوان بود برج و باره را قایم کرده داد مردانگی داد و به تهور تمام از اعادی فریب و هول نخورده چنان شلکها مع انواع آتشبازی از بالای حصار قلعچه بخت که یورش کنان تاب تحمل آن نیاورده هزیمت خورده پریشان گشتند و سرداران منهزم در زد دیگر باز بآراستگی سپاه خود پرداخته در فکر یورش بودند که ناگاه آواز کوس و کرنای سواری صاحبزاده بسمع آنها رسید معلوم کردند که کمک می آید پس به پناه کوه و جنگل بطرف شیو گنگا شتافتند صاحبزاده در ظاهر قلعچه آن روز مقام کرده بعد هزاران آفرین و تحسین صوبدار مذکور را در جایزه آن فدویت و دلاوری بعهدهٔ رسالداری و زرچهٔ ٹهیای حلقه دست مطلا و یک دوانه وجوالمر فراز ساخته همراه خود گرفت درآن حال از کاٹ بیناگوڑی خبر رسید که دلشب فوج انگریز انتهمند تفتیح این قلعه در حالیکه پاسبانان آنجا گرد آوری مواشی و سع جز آن در مواضعات شیو گنگا یون بنات النعش متفرق شده بودند و نایک آنها با بیست مرد جنگی و چند زنان محافظه آنها در قلعچه ستاره شماری میکرد لسان گردش روزگار و تاختند چون وی از آنها و توقف یافت کلاران آن نواح

تصور کرده دروازه مضبوط ساخت مستعد دفع خصام میگشت و همه زنان آنجا جمع شده سرگین
گاو در آب جوشانیده ظروف بر دیگدان گرم می ساختند تا آنکه یورش کنان زینه ها زده بر
حصار صعود کردند یکبارگی عورات غوغای مهیب برداشته ظروف گرم برنگ شهاب ثاقب
بر سر آنها ریختند و سنگ و پاره کلان که بر دیوار تعبیه کرده بودند بی محابا غلطانیدند و از یک طرف
پاسبانان در صدد دفع و منع آنها آمده سعی مردانه بعمل آوردند و سر دسینهای اکثر حمله آوران را به تیر و
تفنگ دوخته باری هزیمت دادند و پیادگان شبگیر زن صدای شلکهای بنادیق بطرف قلعچه
شنیده با ایلغار رسیدند و بواسطه ننگ و ناموس حیدری بر عقب آنها بر هم ریختند
الغرض یورش کنان از آنجا محروم برگشتند صاحبزاده ازین معنی خرم گردیده ایشان را
نیز بحضور طلبید و هر کس را در جلدوی نزد شایان یک یک حلقه دست از نقره و نایک را
یک جوڑی حلقه طلا عطا کرده بطرف زندوپاله نهضت فرمود در اثنای راه خبر رسید
که پالیکار زندوپاله با جمعیت خود معه دوصد جوان انگریز و نوکران اعتبار خان تحصیلدار ترچناپلی
بدار المقر خود شتافته از آنجا سامان رسد و مواشی بسیار بعید فراهم ساخته به ترچناپلی
مراجعت نموده است صاحبزاده بدان جانب در تاخت چونکه سران آن جماعه لعزم عبور جو که
آب بطغیانی بود سامان رسد به کشتی ها و سبدها بار میکردند بر سر ایشان چون ابر غلیظ رسیده
حکم غارت فرمود تا غازیان از اطراف بازوی جلادت کشاده باران تیر و بان و تکرک
قرولی و برق شمشیر چنان باریدند که فقط سرداران آنجماعه بصد محنت کشتیها رانده بر ساحل
نجات پیوستند مگر سپاهیان بمثابه حباب خودها را در آب انداخته دست و پای نزده میزدند
ودران حال بعضی شناور بحر شجاعت چون سیل اجل بصفت رعد نعره زنان آب در پیوسته
بعضی ها را بدست غضب غرق ساختند و اکثر ایشان را بزنگ ماهیان از آب کشیده بیرون انداختند

پس سامان رسد غلات وغیرہ برسر آنہا برداشتہ حاضر حضور ساختند القصہ صاحبزادہ مظفر در
قلعچہ نترو پالہ ٹھانہ معقول بقلعداری محی الدین خان حمن نامی راگذاشتہ بقطع مسافت دراز
در ایامی معدود برسر مفسدان چیرہ دست وغیرہ سران نواح کلیکوٹ فرا رسیدہ بسعی مجاہدات
باکار در کارزار بان جماعۂ بغاوت شعار بمقتضای شہامت ومردانگی ندای مرحبا از عالم بخیتیاری
دفرزانگی می شیند وسرداریکہ با فوج انگریزی بعزم تسخیر آن بلاد بظاہر دھارالپور رسیدہ بود بمجرد
دریافت خبر یلغار صاحب زادہ جمیع اسباب گرانبار کہ فراہم کردہ بود گذاشتہ شاباش راہ سبل
کرتلم گردیدہ وازآنجا شبی باہنگ شب خون برجماعت طلایہ داران دھارالپور رخش جرات تاختہ
بود قضارا در اثنای راہ آتشیکہ شخصے حقہ میکشید بزور باد پریدہ بیک صندوق باروت کہ برپشت
گاو بود درگرفت یکبار ملتہب گشتہ ہمہ صندوقہا افروختہ شد وقریب ہزار مرد جنگی از صدمۂ آتش
چون زاغ وزغن بربالای ہوا پریدہ سوختند واز صدا وصعود دوش طلایہ داران منصورہ خبردار
گشتہ از اطراف انگیزہا کردند واکثر مردمان آن جماعہ را ہلاک ساختند وبعضے از سردار وسپاہی
بہزار خواری وتباہی خودہا را از آن مہلکہ بیرون زدہ بہ ترچناپلی رسانیدند ومخدوم صاحب چون
با جمعیت گران بعزم تنبیہ ارباب نفاق قطع منازل نمودہ متوجہ آن نواح گشتہ بود بہر جا کہ نزول
وارتحال واقعہ میشد بغارت وبخرابی مال وناموس بغیان شقی مبادرت میکرد واثری از ابنیہ و
عمارات آنہا نمیگذاشت وگروہ گروہ سپاہ را بقلعہ وقمع فتنہ انگیزان اشارہ ساختہ اطراف
تعلقات اہل شرک وعناد منتشر کرد وخود بمعدودی چند در قلعچہ سکونت ورزیدہ بود کہ روزی
جمعی از ارباب ضلال فتنہ مآل با فوج انگریز کہ از مدبرا رسیدہ بود اتفاق کردہ در تاخت وقلعچہ را
محاصرہ کردہ جنگ تیر وتفنگ انداختند صاحب موصوف کہ ایام حیاتش بسر آمدہ بود با دو صد
جانباز متوجہ رزمگاہ گردید سپاہ غنیم حسب قرارداد خود با او را درمیان گرفتہ خواستند کہ

دستگیر نمایند آن جهان پهلوان که عزت اسلام دامنگیر حالش گشت بهیچ وجه تو همی ازآن گروه انبوه بخاطر راه نداده مانند شاهبازی که در حلقه کبوتر می افتد باهمین جا بنا زان حمله آور گشته ورانگ زمان به تیغ و نیزه از خون مخالفان فراتی روان ساخته جام شهادت پیمود و هم در آن سال نواب ظفر رکاب بمیر صادق جهت اخراج خاص و عام برایا و رعایا بلده ارکاٹ و راندن شان ببالاگهاٹ فرمان داد تا مرهنگان غلیظ القلب در هر کوچه و بازار منادی شدند - لولا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ فِي الدُّنْيَا لَعَذَّبَهُمْ - و محله محله خانه شماری ستم اندیشان و کلو فشاری الیشان موجب نفس شماری محتضران و طریان شتاب برایشان شد که بر اختیار شتاب این سفر شدائد سفر مقدم می شمردند گویا که قیامت این امم محشوره در همین دنیا برپا شد و نمونه یوم النشور از شور و غوغای این اقوام منشور هویدا آمد و بر هم شکستن دیوار و پریدن بروج حصار عالم پناه برخنه اندازی نقب و پر کردن باروت شهر پناه معنی اذا السماء انشقت بصورت می آورد و خروش این همه از مقدمات ان کانت الا صیحة واحدة عبارت میکرد و دوران روزنامچه غارت و دستبردی که نصیب هیچ بیدینی مباد و هیچ شوربختی شور آن روز مبیناد واماندگان بیدستگاه بطالع شوم خود ندیدند و کدام ظلم و ستمی که بر جان خود ها از دست جابران ندکشیدند بیت

نه کسے را مجال فریادی
نه کسی داد خواه را دادی

چون خوش انجمنان عشرتکده ارکاٹ بساط عیش و نشاط در نوردیدند دران خطه گلشن نشان یکسر خارستانی در دیده عبرت کشیده روزگار خلیدن گرفت عندلیب ازدواغهای مطیبه ویرانی این چمن باکسوت آوارۀ دشت کربت غربت گردید و قمری در بند این ملال طوق حسرت در گلو انداخته و فاخته دل از همیش این خرابه پرداخته با مشرب قلندری در ساخته شاخسار درختان این مرز و بوم آشیانگاه چغد و بوم و صحن چراگاه حیوانات اهل آرامگاه وحشیان شوم و چندان

وحزنه

وحشت دیرین سرزمین روی نمود که چنیدین پرکاهی کوه هول جانفرسای و وحشت هوش ربای
بر سینه بقیهٔ آفت رسیدگان که جز عشر آبادی آن هم بدین خرابی باقی مانده بود می افگند و برخی از
اهل بلده که درین صدمات روزگار با حوادث و رازکار میکشیدند بعضے بوسیلهٔ عجز و الحاح و بعضے
بزیرش نقره و طلا شبانگاه از سرهنگان و نگهبانان دروازه رهای یافته به مدراس راهی شدند
و بهدران زمانه به مصداق آیهٔ کریمه کل شیی هالک الا وجهه جنرل کوٹ بمرضی از دار فنا رخت زندگی بربست

ذکر سفر آخرت یعنے متوجه شدن نواب بهادر بخلد برین شرح اخلاق گزین و عادات و کاردانی و دستور العملش معه دیگر کیفیات آنکه

چون نواب بعد جنگ نواح آرنی برگردید در منصوبه گرد آوری سامان جنگ و اشغال مهم قلعهٔ
مدراس مستقیم و تحصیل خراج ممالک فرنگ وارجاع بعضے منحرفان جادهٔ تسلیم مدت العمر خود بسر آورده
ازین سو به آن سو یعنی چندی در میدان تمری و چندی در نواح رانی پیٹ و چندی اطراف ماهی
منڈل گڈه انتقالات میکرد و انتظار ورود فرانسیسان موعود گورٹلو میکشید که ناگاه سرطان
بحر محیط اجل لشکست کشتی حیات آن غواص بحر شهامت و تهور حباب آسا در برابر کتف سر
بر آورد و روز بروز زریح و الم بیشتر مستولی می شد چند انکه اطبای حاذق و جراحان فایق خروجش
از فساد بخارات معده و امعاد انسته به منضجات و مسهلات تصفیه اش نمودند هیچ فایده بر آن
مترتب نه شد غرض شدت و حبش صلابت طبعی او سنناک ساخت و از مستمکن بر بستر ناطاقت
انداخت و قوت جسمش شکست و کام و دهانش از قوت لایموت بربست تا از ان جایگاه منحوس
نهضت کرده در ناحیهٔ پونا که شمالی ارکاٹ دو کروهی است خیمه و خرگاه برآراست چون دست

تدبیر و معالجهٔ اطبا و فصاد ہند و دکن از ان دلش که توجه بسرایت باطن داشت بسته شده بود جراح
قوم فراسیس بر وفق رای حذاقت سگالش آن مایهٔ مواد و بال جان بشگافت و چون شان
عسل چندین ہزار روزنه تا سوی جگر تراش و نشتر کاری نیش زنبور در وسینه خراش در باطنش
پیدا یافت و مرہم کافور نهادن بر آن ریش سراپایش بسوخت و از ہر بن موی رشتهٔ شمعی در تن
او برافروخت القصه چون حضوریان از زندگی آن سرمایهٔ حیات عالم ناامید شدند طلب داشتن
صاحبزاده کراة و مراة عرض کردند جواب داد که برای چه تکلیف این معنی نماید که از طلبید نش
کار سرکار لی نظام خواہد شد اگر خدا خواسته باشد بر وقت خواہد رسید ہمدران آوان جواسیس
معروض داشتند که جنرل کوٹ سپه سالار لشکر انگریز از جہان فانی بجہان جاودانی انگیز کرد نواب
باصغای این معنی بآن حالت تباه آہی کشیده فرمود که خوب شخص دانا بود بتجربه کاری تمام از
سپاه نفت اشتباه ما فریب نخورد پس منشی را بحضور یاد فرموده فرمان جہان مطاع موسومه
صاحبزاده بدین مضمون ترقیم فرمود که زود بوجه احسن بندوبست آن طرف نموده مراجعت
باید کرد و نظر غور بمآل اندیشی بر جزو کل لوازمات دولت و ثروت باید گماشت اگر فوجی ضرور
باشد بمدد خود باید طلبید زیرا که در امور تنسیق و تنظیم کل مہام دولت ما شما را مختار کردیم زمانی بل
آنی در کار سرکار تجاہل و تغافل روا ندارند پس روز دیگر خود بدولت در خزانه وا کرده تمامی سپاه
و حشم را بتفصیل ہر کچہری مواجب یک ماه انعام تقسیم فرمود و چون روز سلخ شہر ذیحجه رسید از
حاضران پرسید که امروز چه تاریخ است عرض کردند آخر ماه ذیحجه و امشب شب ہلال شہر محرم است
پس فرمان داد که برای غسل آب تیار سازند اگرچه طبیب درین امر تجویزی نداد و او را برون خیمه
رانده غسل کرد و لباس پاک و خاصه پوشیده بر لعتدا و انگشت چیزی خوانده دست بر چہرهٔ
مبارک مالید و ہمون زمان دو ہزار سوار را بتاخت و تاراج ملک پالیکاران شمالی ارکاٹ

وپنجہزار سوار بنابر رعب افزای لطف بدراس راندو بعضے سردار را بحضور طلبیدہ دربند وبست کارخانجات تاکید آکید ساخت آخر الامر بقضیہ کان امر اللہ مفعولا طلوع ہلال سر شب غرۂ محرم الحرام اول سال یکہزار ویکصد و نود و ہفت ہجری کہ آن روز آخر سال برات حیات وشب اول ماہ جانکاہ حلول موت او بود وساقی اجل ساغر عمر ش ج ُرعۂ نیستی پر کردہ دمادم نفس شماری کج میداشت و بر خاک مردہ دلی وافسردہ خاطری اما دکا ریختن میگذاشت تا در آخر شب کہ چند جرعۂ او غذا و شوربا فرو بردہ بر بستر خواب دراز شدہ بود شدت سکر سکرات وہجوم خمار یاس از حیات بوداع این خمخانہ بی کیف و نشۂ بدمستی ہر امر حریف چشم ابالی وا مالش بر بست ومینای بادۂ عشرت جوشش ابنگ حسرت بشکست آری لموّلفہ نظم

اگر باشد گدا یا شاہ فیروز
بباید رفت زین کاخ دل افروز

تن کز ناز دولت پروریدہ
شود در خاک آخر آرمیدہ

ازین امر اند عاجز یار واحباب
زن وفرزند نی جرات درین باب

اجل از صاحب حشمت نترسد
ز دولتمند با صولت نترسد

چو انفاس کسے تکمیل یابد
بتاخیر دمی قدرت نہ دارد

چنان گردش زچرخ چنبرین رفت
بیکدم حیدر وہم حیدری رفت

القصہ چوں بعض عمدہ ارکان دولتش مثل محمد علی رسالدار وغازیخان ومہا میرزا خان وبدر الزمان خان وغلام علیخان وابو محمد مردہ کہ سررشتہ داران توشک خانہ وغیرہ کہ آثار حلال نمکی ودولتخواہی از ناصیۂ حال وقال شان دران حال پدیدار بود اشاعت این حادثہ واعلان اینواقعہ خلاف مصلحت نظم مملکت اندیشیدہ ضوابط مراسم عہد حیات بعد ممات نیز بر صورت اصلیہ بحال داشتند وسررشتہ روابط انتظام توزک از دست فرو نگذاشتند وخدمتگذاران واقف

امرا را بهر اخفای این سانحه برهمزن ملک و دولت بلا اطلاع یکدیگر جدا جدا محبوس ساختند
و در هنگام شب که جز چشم ستارگان و تاریکی سیوم پاس شب بیدار نبوده به تجهیز سفر آخرتش پرداختند
و چون گنج مخفی در کنج صندوق جنازه که به عطر و عبیر و گلگون و پنبه آماده داشتند مودع ساختند
و شبانگاه با بدرقه معتمدی چند و درود خوانان هوشمند به کولار فرستاده بتودیع مدتی
معین بخاک سپردند و کریم صاحب پسر کهین نواب مرحوم را بر مسند دیوانی حضور نشانده مهمات دولت
باصلاح جهانبانی بحال داشتند تا بعد از اتمام عشرهٔ محرم محترم از ان محیط مهیب رحل اقامت
بربسته متصل آرنی فرود آوردند و با قصی غایت در حفظ مراتب حراست و مراعات مراسم
کیاست بکلی کوشیدند و بداد و دهش مشاهرهٔ خیل سپاه بتجویز و صواب دید صاحب دیوان
سرکیسهٔ خزاین وا کرده بالعکس قانون قدیم بابدای رسوم جدید جوشیدند و مبلغی بطریق صدقات
کفارهٔ لذنوب الموتی بر فقرا و مساکین صرف کردند و هزار سوار بطرف نیلور و دو هزار سوار
بهر طلایه بطرف لشکر انگریز روانه کردند و بمیرزا خان را بنهایت صداقت و اخلاص دولت
خواهی معه عرائض حقیقت این واقعه روانه حضور جاه و جلال آن نتیجهٔ دولت و اقبال ثمرهٔ شجرهٔ
شوکت و شان خسرو گیتی ستان جناب ٹیپو سلطان که متوجه مهم کلیکوٹ بود کرده در باب تقسیم
عزیمت بصوب لشکر بتعجیل تر شرائط مبالغه بالغه و انواع رسوخیت و الحاح بظهور رسانیدند
اگرچه ذکر اخلاق و عادات و بیان حسن تدبیرات آن مرحوم والا صفات از حیطهٔ قلم و زبان بیرون
و افزون است لاکن بر حسب ضرور از هزار یکی بمعرض تشریح می آرد که نواب مرحوم در اصابت رائے
و وفور دانش و تدابیر گوی سبقت از سایر سلاطین و امیر و وزیر دوران سلف ربوده بعلو شان و
کثرت اسباب جاه و حشمت و افزونی مواد ثروت و مکنت عدیل و نظیر خود نداشت مهربان سپاه
و مستجمع بر و احسان بود محفلش شان عالی داشت و جز اوکم کسی حرف میسر دآنچه میخواست خود

بدولت می فرمود دیگران را جز نعم خواهی نبود زیاده گوئی خوش نداشت بیشتر اوقات ذکر مجلس از تنظیم و تنسیق ملک و اقالیم و واقعات جنگ و شمشیر و تفنگ و جواهر و فیل و اسپ خوشرنگ بود و فراستی غریب تر و پندار سرداری و بلند پروازیها طرفه در سر داشت و در هر شهر و قصبات و مواضعات قلمرو خود سوای اخبار نویس خفیه نویسی و جاسوس شبگردی علیحده نامزد ساخته اخبارات می طلبید و از صبح تا شام لمحه بیکار نمی ماند و در بند و بست کارخانجات خود مقید و مامور میبود و از عهده داران و حوالداران کارخانه هر کس که سستی میکرد و غفلت می ورزید فورًا او را طلبیده منزایش در کنار عملش می نهاد و می فرمود که کار سرکار بدیانت و اعتماد تو سپرده بودیم چرا خراب کردی وقتیکه بر سفره می نشست از هر قسم طعام که حاضر باشند تناول می فرمود اما بر نمکین و ترشی زیاده رغبت داشت و بر دال و خشکه ختم طعام می نمود و بر شیرینی راغب نبود و در سفر اکثر اوقات بر نخود بریان و بادام و نان خشک برنج و خام و خشخاش سرخ که درین ملک راگی می نامند قناعت می ورزید و لباس سرخ نافرمان و چهینط برهان پوری هر حال دوست میداشت و هر وقت میپوشید و دستار سرخ و نافرمان لبشمار صد دستی بر سر مبارک می بست چون به مسند می نشست نیمچه براق مرصع قبضه در پیش میگذاشت و مقدمات جزو کل جهات مملکت به پیش خود فیصل میداد حتی که چرم و حشو جوال و صفوف رشته بچشم خود مشاهده کرده در توشک خانه می گماشت و سوداگران و بیوپاریان و ساهوکاران را بنوازشات شاهانه خوش میداشت و متاع ایشان را بخواهش تمام قیمت گران خرید میفرمود و اسپ فروشان را سوای قیمت راسان شان زر انعام با خلاع عطا میکرد چنانکه احیانا در اثنای راه ممالک محروسه اگر از قضا اسپی سقط شد بعد رسیدن دم و یال معه کواغذ اسناد عاملان و حوالداران آن ضلع نصف قیمتش میداد و از مساعده اش به رنگ رنگ در اطراف جهان منتشر گشته و قدر و عزت مرد دلیر و جری و تجربه کار از هر قوم که باشند نزدش

بیشتر بود وکسی که کارنمایان ونزد دشایان بظهور رسانید بدل نظر پرورش براو مبذول داشته در ترقی مرتبه اش میکوشید و شخص کاردان جهان دیده را به عاملی و فوجداری و امینی نامزد می فرمود و دشمن آرام طلبان و آسوده مزاجان و نفس پرستان می بود و پشت و پهلوی ملازمان تغافل منش و رعیت کش بارها از ضرب قمچی ها نرم میکنانید و شخصی را که از یک خدمت بعد اثبات قصور و فتور در کار سرکار و ظلم و ستم بر خلق الله و تغلب و تصرف او بشواهد کارکنان معزول میساخت باز او را بران خدمت مامور نمی فرمود و باهل دیانت و کفایت و اشراف کارهای عمده تفویض می نمود و در هر کارخانه ملکی و مالی در حضور و غیبت اخبار نویس و هرکاره و خفیه نویس بعدم اطلاع یکدیگر برگماشته ماهیت نیک و بد هر امر دریافت می نمود و گاه گاه در پردهٔ شب کلیم سیاه پوشیده تنها بنابر دریافت احوال اهل لشکر و غربا و مسافران در شهر و کوچه میگردید و در لشکر هم همین معمول داشت و اکثر سال و ماه در رهم صرف مینمود بلکه نتیجهٔ زندگانی خود انتظام امور دولت منحصر در سفر میداشت اگرچه نواب مرحوم در ظاهر امی بوده هیچ از نوشت و خواند بهره نداشت لاکن از رزانت رای و فنت پسند خداداد بر دانشوران و شوار پسندان و هر در ترجیح میداشت و در تعلیم و تدریس صاحبزادگان سعی جمیله می فرمود و کم گو بسیار خوش گو بود و مردم باتمیز باتالیقی صاحبزادگان متعین و خدمتگاران حضور بهر خدمت شان مقرر میشدند و صبح و شام ذره بذره از گفتار و رفتار و کردار و جواب و سوال آن روز معروض حضور میشد چونکه صاحبزاده والاقدر را بدفع اعادی و کشایش قلاع بهر ناحیه که دستوری میداد او را بحضور طلبیده بزبان فیض ترجمان ارشاد می فرمود که شما را بجمیع امور لایق و دانا دیده براین کار مامور میسازیم و اینقدر لشکر سوار و پیاده و توپ خانه و خزانه بشما می سپاریم باید که در کار سرکار قصور نکرده به هوشیاری تمام سرخرو باید آمد و در غیبتش سردار و سپاه معینش را پیش خود خوانده موکد میساخت که صاحبزاده جوان است

اور انگذارید که از شما جدا شده جرات بی تدبیر نماید و خبرداری و نگهبانیش بر آن و زبان بر ذمه
فدویت خود قرار داده باشند و قتیکه صاحبزاده از بند و بست کار مرجوعه فراغت یافته مظفر
و منصور بحضور رسد باز بهمین دستور که سابق ذکر یافت مفید می نماید الحق موبدان و ممیزان
والا فطرة نمی پسندند که اولاد خود هم بازی ارازل بی تمیز و اوباش پرستیز گردیده از مناصب
و مراتب جاه و اعتبار معزا شوند آری فرد

احتراز از الست بدسیرتان کردن خوش است | صحبت انگوزه ضایع مشک اذفر میکند

بارها مشاهده افتاد که فرزندان اکثر صاحب حشمت و شوکت بسبب مطلق العنانی و نازبرداری
پدران و صحبت اهل سفل چنان از پایه شرافت و عزت برافتادند که هرگز سر اعتبار باز نه برداشتند
الحاصل بعد چهار روز بشی صاحبزادگان را اجازت استراحت بمحل زنانه میداد و اکثر اوقات
در محل بر شوخی و گستاخی مرد شجیع میداشت چنانکه روزی در مجلس حضور تذکره جنگ
چرکولی در میان آمد نواب مرحوم بزبان مبارک فرمود که در آن روز همه لشکریان ما طریق حرام
نمکی بیهوده از رو بروی ما گریختند واحدی دست بشمشیر برده فدای وار نکوشید ازین رو همه
جانهای خود مفت بر دسیاهی در باختند از حاضران آن مجلس نیسین خان ونطی کدری که دران معرکه
گاه جاده حلال نمکی بیهوده تمام بدن و چشم خود را وقف شمشیر و نیزه ساخته بود جواب داد حضرت
راست فرمائید که ما هم گریختگان را دیدیم اگرچه این همه از مقدرات است باختیار کسی نیست لاکن
بفرمائید که این چشم از چه آفت و از بهر کدام مرد ناحق شناس تاب بصارت که نتایج زندگی و حصول
لطف نظاره حسن و قبح جهان رنگ آمیز است درباخته شد نواب تبسم کرده فرمود که با بر شما
ایرادی نکنیم و روزی محمد علی کمندان را بجفایت مهمی فرمانداد و او بسر انجام آن مهم خزانه درخواست
نمود خود بر او خشمناک شده فرمود که همراه زر بیجاب مثل مهر ما در خود از سر کار میگیری و اسراف

بینائی ما خوب میدانیم بروقت کار باز زر میخواهی نمیدانی زیرکه تا این مدت خراب کرده از روی حساب درم درم باز یافت خواهیم نمود و ترا مغلل و مسلسل خل حرکه حرامیان واجب القتل خواهیم فرمود او شوخ منش رو از ان طرف گردانیده بمتصدیان توشک خانه می گفت که فهمیدگی سرکار معلوم شد فقط بر عقل و رای پیر مرو نازیدنی است مرا تنقیدیم این امر زیباید و الا کار سرکار ابتر خواهد شد هر چند که عرض گستاخانهٔ او بسمع شریف میر سید ابا البشان سرداری و صفت ناز برداری برگستاخی دولت خواهیش نظر نمی نمود و به متصدیان توشک خانه و خزانه حکم می فرمود بدهید هر چه که او او باشد منش می خواهد و امثال این از کار بار ها بظهور آمده و در فهم علوم قیافه و نظر بازی سر آمد وقت و یکتای زمانه بود چنانکه از یک نظر والا فطرت چندین کار ها که مثل مشاهده توملازم و ملاحظه اسپان نوخرید و تقرر قیمت آن و معاینه اجناس نفیسه اقسام اقسام و شناخت جواهرات و انتخاب بی اجرام آن و استماع مضامین عرایض ملکی و مالی و افراد اخبار قلمی و سوانح زبانی و صدور جواب با صواب برمحل برخلاف تقریر یکدیگر و جواهر شناسی و آلات و ادوات حرب و هیکار های رنج و نرد و درست بساخت او حافظ حقیقی باوصف تحصیل علوم سلاطین عز او دولتمندان قدیم را چنین ذهن و ذکا عطا نفرمود بر قوت حافظه و مدرکه اش هزار آفرین بل لکوک تحسین توان خواند آری بیت

هر کسی را بهر کاری ساختند	میل او در دلش انداختند

روزی فیمابین یکی از فرقه شیعه و اهل سنت و جماعتی مباحثه دینی رو داده کار از سخن و زبان گذشته بدست و خنجر رسیده بود که جاسوسان مفصل این معنی معروض حضور داشتند پس هر دو را طلب فرموده پرسید که چه بحث و راز کار می کنید و چرا مثل سگان غوغای بی معنی می نمائید سنی عرض کرد که قبله عالم این مرد بر کین و رحق خلفا جناب ختمیت مآب صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم که نجوم فلک هدایت اند جرات پرداز است بلکه زبان طعن می کشاید که بنده را شنیدن آن خار در جگر میشکند پس شیعه هم

استفسار فرمود تا او بطور مذہب خود عرض نمود کہ ابوبکر صدیق خلیفۂ اول رضی اللہ عنہ از مرتضی
علی کرم اللہ وجہہ چنان کرد و عمر خلیفۂ ثانی رضی اللہ عنہ در جناب ام السادات فاطمۃ الزہرہ
رضی اللہ عنہا چنین کرد و بارہا رنجانید پس پاس خاطر آنہا بر سادات بنی حسین چیست خود بدولت
عدم دل شکنی ہر دو مبحث منظور نظر داشتہ بزبان حق بیان از شیعہ پرسید کہ تو در حق کسانیکہ
حرف میزنی زندہ ہستند او عرض کرد نہ تا بعتاب حیدری خطاب کرد مردا آنست کہ عیب و ہنر
کسی رو برویش ظاہر کند نہ کہ بر قفا بزرگان گفتہ اند کہ غیبت حرام است شاید تو نسل حرام ہستی
کہ درین امر اقدام نمائی اگر کسی بار دیگر در چنین بحث سیئی الادب اوقات ضایع سازد و مخل کار سرکار
شود شلیطہ و منج کوب برای خود آمادہ بداند روزیکہ بمحفل حضور اہل ہر دو فرقہ حاضر بودند یکی از
اہل سنت و جماعت نقلی گذرانید کہ مسافری بر اسپ سوار شدہ راہ میرفت قضارا در اثنای راہ خلابی
بود ناگاہ پای اسپش در آن گل فرو رفت راکب فرود آمدہ عنانش بگرفت و بیرون کشیدہ گفت
کہ باستعانت صدق جناب صدیق اکبرؓ بیرون آی نیامد باز گفت باستقامت عدل حضرت فاروق
اعظمؓ پیشتر خرامی حرکتی نکرد باز گفت از قوت فراست حضرت عثمانؓ بیرون شتابی از جا نجنبید پس گفت
بزور بازوی شجاعت مرتضوی رضی اللہ عنہم اجمعین قدم پیشتر گذاری ہمون زمان اسپ از آنجا جستہ بیرون
آمد سوار شمشیر کشیدہ گفت ای اسپ تو رافضی شدہ نزد من کار تو نیست پس بیک ضرب پیش قطع
کرد نواب بمجرد شنیدن نقل تبسم کردہ جواب داد کہ وی عجب نادان محض بود و جاہل سخت ندانست
ہر کہ زور مند بود اسپ را از گل بر کشید و ملیدانی کہ ازین نقل صریح سراسر عجز و انکساری صاحبان
پیشین ظاہر میشود پس گویندہ بسیار خجل شد و بعضے اوقات مزاح و ظرافت عاقلانہ از مصاحبین
خصوصاً بہ علی زمان خان می نمود چونکہ صوبۂ سرا فتح شد روزی سوار گشتہ بہ تماشای شہر از یک
راستہ خرامان گردید و در بعضے کوچہای آن شہر اکثر قبور پیش خانہا واقع شدہ اند از حاضران

پرسید کہ این قتور بچہ سبب ور آبادی اندا وشان عرض کردند اغلب کہ در ایام پیشین این ہمہ
ویرانہ بود الحال نظر بہ پرورش خلق اللہ و رعیت نوازی حکام پسین مردم از ہر دیار رسیدہ شہر
آباد شدہ است فرمود عبارت آرای موقوف شما نہ میدانید کہ این مرد و زن برای خانہای خود ہا
جنگیدہ مردہ اند انا الفظ الونڈی کا یعنے کنیزک زادہ کہ زبان زد اکثر وکنیان است بر زبان مبارک
جاری بود و ہر کسیکہ خشمناک می شد اورا باین لفظ میخواندند بلکہ عین الطاف و نوازش و البتہ این
لفظ بود علی زمان خان روزی برمز و کنایہ عرض کرد کہ این لفظ رکیک شایان صاحب شوکت
و نیا ہوش نیست تبسم کردہ فرمودای صاحب ما و شما ہر دو کنیزک زادہ ایم فقط حضرتین سبطین
یعنے حسنین علیہ التحیۃ والرضوان بی بی زادہ اند پس ہمہ حضار این سخن را عظیم پسندیدند و قبول کردند
زیرا کہ القاب مقدسہ جناب والدۂ ماجدۂ آنحضرات خاتون دو جہان است و ہر جا کہ برای
سرانجام مہمی لشکر متعین میساخت از ان لشکر ہرگز بفکر نمی بود و بانواع لوازمات چہ از زر و
چہ از سامانِ جنگ و علوفہ و رسد غلات تائید آن جماعت منظور نظر و الامید اشت و ہر قلعہ را
کہ تسخیر میکرد بمرمت آن قلعہ و بنای حصارہای تازہ لکھو کھا زر صرف میمود چنانچہ اکثر قلاع
زمین دوزی و کوہی پایان گھاٹ و بالا گھاٹ شاہد حسن این معنی است و نام قطاع الطریق
و اچکرہ بر و دزد و حرامی از صفحہ شہر و قصبات و قریات قلمرو خود حک ساختہ احیاناً کسی جا
قطاع الطریقی و دزدی بعمل آمدہ کاولی گر یعنے نگہبان آن مرز و بوم را بلا تامل بدار می کشید
و شخص خدا ترس و نرم دل را در آنجامی گماشت و لشکریان را بداد و دہش و رعایا را بمدارقول
بی کاہش و کاوش بسیار خوش میداشت و در تمامی عہد دولت خود سوای ہون حیدری کہ
یکطرف آن حرف ح و طرف ثانیش نقوط مضروب است و فلوس و کاس مسمی فیل سبب رواج شہر
اینکہ پون گنج نام فیل سواری خاص کہ در شکل و شمایل از ہمہ فیل گزیدہ و راست رفتار و جلد منظور نظر

کیمیا اثر و مقبول سواری خاص بود ناگاه ساقط شده و از ان معنی بحضور تا ساعت تمام دست و داد
تا شکلش بهر یادگار بر فلوس مضروب گشت دیگر مسکوک نفرمود و همدران روزها روزیکه عهده
داران و حواله داران کارخانه دولت به تخریب امور غضب آلود بود قضا را داروغه دار الضرب
بحضور عرض کرد که بر فلوس نو کدام ضرب ارشاد شود در حالت خشم فرمود شکل کیر خر ضرب کن پس او
همچنان چهار پنج هزار فلوس دران روز مضروب نمود چنانچه چندی فلوس مذکور مروج شده بعد
ازان بعضی دانایان بحضور عرض کرده همه آن فلوس را جمع کنانیده گداختند و بشب یکشنبه
در سفر و حضر رقص زهره جبینان قمر طلعت میدید و در ایام دسهره که عید اهل هنود است اگرچه رسم
کفار است و بدل ازان متنفر می بود لاکن محض پاس خاطر تالیف قلوب سپوریان که عبارت از اولاد
چیک کشن راج و ڈیره و کارپردازان آنجا است بنابر اینکه حضرت مرحوم هر دل عزیز بود بحکم آنکه تقلید
کفر کفر نباشد روز جشن میفرمود و فرزندان کشن راج و نندراج را به محل عالی بار داده دو سه
ساعت اوقات همایون بنظاره آتشبازی و جنگ آهوان و زور آزمائی جواسیس و حملات
فیلان کوه شکوه بایکدیگر و پنجه بازی مصارعت پیلان تن مند که در دکن جهٹی نامند صرف میفرمود
خران را بجای آب شراب خمر بسیری تمام نوشانیده در تپش صحن جهٹی محل عریال کشیده بر شیر زنجیر بند
میگذاشت و حمله شیر و لگدزنی و غوغای خران مشاهده کرده تبسم می فرمود و حبشیان خفتان گلیم
پوشانیده با کتکهای صندلی از خروسان می چکانید و بعضی ملازمان قوی را حسب آرزوی
آنها انتخاب کرده بهر کشتن شیر مردم در همین عریال روان میفرمود نواب در شست اندازی
بندوق عدیل و نظیر خود نداشت چنانکه در وسط ساحت عریال درخت موزی نصب کنانیده
شیرزن را ارشاد می فرمود که گرد آن درخت با شیر در آویزد اگر آن مرد دلاور بر شیر غالب آمده از
جان بجست او را با انعام زر و خلاع و اضافه از آز و نیاز دنیا مستغنی میساخت چونکه شیر غالب شده

مرد را بر زمین آورد و تفنگ برداشته چنان بسوخت که تیرش از سر شیر میگذشت و مرد سلامت بر میخاست و در اوایل و آخر عهد سلطنت خود بنا بر عجب افزای بقطع گوش و بینی و دست و پای اسیران مرہٹ و دیگران فرمان میداد و در مهارکات بتجویز و اغوای بعضے خواجه سرایان مرحوم آزار و عاقبت خراب اکثر دوشیزگان شکیله هر قوم را خواه برضامندی و اولیای آنها خواه بجبر طلبیده آغوش عشرت با آنها گرم می نمود و کنیزکان مه پاره نابالغه را نیز بدستوریکه مذکور شد بهم رسانده داخل ناٹک سال محل زنانه میفرمود و ریش و بروت و موی ابرو و مژگان می تراشید یعنی اسود الفام گفته اند و قوی جثه و میانه قد بود و نقش مهر دلپذیر نقش کلان مرور این بود بیت

لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار	بهر تسخیر جهان شد فتح حیدر آشکار

نقش مهر جیبی بنام فتح حیدر بود و بجست شناخته یک حرف حاء و اثر گونه بنا بر دستخط کارهای باب ریاست مشق کرده بود و باین شکل ح غرض از ابتدا عروج دولت تا وفات در هوشیاری و حزم و احتیاط و تجربه کاری و دانائی تمام بسر برده شخصی تاریخ رحلتش درین فقره یافته - آه مرد حیدری حل رفت ✣ و دیگر این فقره که جان بالاگهاٹ برفت ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر جلوس خدیو والاشان سپهر المکان جناب ٹیپو سلطان و ترویج و تنسیق مهام سلطنت خداداد و بیان لشکرکشی جنرل لانگ و جنرل اسٹوٹ سمت مند و سی و مراجعت شان بمدراس و روداد سن یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری آنکه

هرگاه که خان فدویت نشان یعنی حاجی میرزا خان خایر حضور سلطان گیتی ستان گشته احوال پراختلال

انتقال

انتقال نواب مرحوم وضبط وربط لشکر در خلوت مفصل معروضداشت وباقسام قسمیه طمانیت کلی از سرداران لشکر خصوصاً از کریم صاحب برادر خورد که جلوسش بمسند دیوانی خاطر والا را کلدر کرده بود حاصل گردید و مبشر اقبال بگوش هوش آن جوان بخت جوان سال این مضمون رسانید رباعی

مشنو از کس پای دولت را بنه اندر رکاب	تا دو اسپه پیش پیش آید ترا فتح و ظفرها
شاهباز از صعوه ... از عدو	کی غضنفر پا بداند وباه شل هر گز ضرر

برحسب معروض دولتخواهان ... که بدرجهٔ اجابت مقرون شده بود بی آنکه از مهم مشغول فارغ شود خود را با سپاه در قفای ... سلیم به لشکر رسانید آن زمان که بشیر سعادت این خبر بهجت اثر را بدولت خواهان قلبی رسانیده زبان روزگار باین ابیات مترنم گردید نظم

بیا که رایت منظور بادشاه رسید	نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت	کمال عدل بفریاد دادخواه رسید
فلک نوید بهین داد اهل دوران را	زمان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید

یکسر سرداران و عهده داران فدویت شعار مع کریم صاحب باستقبال شتافته بزمین بوسی جناب عالمیان مآب سعادت اندوز گشتند وبتالیف قلوب قدیم الخدمتان وراثت دولت را کرسی نشین ساخته بساعت سعید روز شنبه بستم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری صدر آرای جاه و جلال و وسادہ پیرای عز و اقبال گردید چون اورنگ حشمت و مملکت از مین قدوم آن خورشید اوج سلطنت و فرمانروای در علو قدر و منزلت از سپهر برین برتر آمده وملک و دولت رواج خسروانی و رونق جوانی یافت بجهت نیکو خدمتی و هوا خواهی همه فدویت کیشان را بنوازشات شاهانه بنواخت و به مناصب بهیه سرافراز فرموده بزم شادی اجلاس همایون را بترتیب مجلس جشن

وسور فرمان داد فرد

بهار است بزم همایون کرا و ربانه	بهشت و بهار است مولی و ہچا کرد

دوران مجلس شعرای فصیح زبان ونداما ی طبع بیان از ابر طبع در ربه بدار نظم و نثر نثار کرده انجوان احسان سلطان کشورستان بهره مند میشدند بعد از آنکه ببساط مجلس سور و سرور نور دیده سفیدر قدم میمنت بر مسند انتظام امور جهانبانی نهاد و فرامین ضبط و ربط بجمیع قلعه داران و عمالداران و تحصیلداران ممالک محروسه فرستاد و بر اقتضای مصالح رای صواب اندیش خود عزل و نصب کارپردازان ملک ولشکر آغاز نهاد و هم کنان بسر خط فرمان والاشان گذاشته بتقدیم خدمت کمر سعی بر بستند هم چنانکه حلقه بگوش اطاعت نواب مرحوم بودند غاشیه انقیاد خدیو والانژاد بر دوش گذاشتند الا آن یک نمک حرام ایاز نام کونه اندیش حرایق نامحمود مخالفت سپرد و با سهزار انگریز که بجوار بلاد نگر باتفاق قوم نابکار رسیده فساد و شر در دوانیده بود موافقت کرده و در تسخیر قلعه بندر کوڑیال ترغیب نمود پس از آنکه سرداران انگریز قلعه مذکور را بدست آورد و نمک حرام مسطور باقتضای نقاض دلی و بیوفای قلعه نگر را هم سپرده سرداران زبان سپه سردار تهران اسبیس و دو هزار فرنگی بسرداری کرن تپلپس مستعد با اسباب جنگ بحضور لامع النور روانه کرد بعد چندی خود بدولت یعنی سلطان والاشان که از سرداران و سپاه جیش و عسکر ظفر اثر دست داده لشکر نصرت پیکر کوچیده ساحت کاویری پاک را از فرنزول رایات و اعلام ظفر آیات رشک افزای سپهر بوقلمون ساخته بود که جنرل اسٹوٹ و جنرل لانگ از راه جنگل هیٹ بعزم مقابله سلطان کشورستان تا وندواسی لشکر کشیدند خدیو مظفر باستماع این خبر بیان غضنفر باتمامی عساکر ظفر اثر از راه دو منشی مالو ریغ اعدا نهضت فرمود و بفاصله سه کروهی وندواسی محل نزول رایات جاه و جلال نمود روز دیگر فرمان محاربه داد تا سپاه داران میمنه و میسره و قلب با آیین درست آراسته توپخانه پیش رو گذاشته معه فراسیسان صف آرای جدال و قتال گردید و سرداران انگریز با سپاه خود بمیدان

رأی مهر ضیای از رسید بندو چی که الحاق جمعیت غوامیسان به جنود رزم آرای سلطان جنگ آزما یقین
دانسته پا بر جا ماندن نتوانسته آن روز صلاح در جنگ ندیدند و در استعطاف عنان اقبال صلاح
حال و رعایت آل مشغول و هم دران شب از گوربندر مدراس فرمان مراجعت رسید بنا برین صبحی فردای آن
روز قلعه و بندوامی شکسته با تمامی حشمت خویش بمدراس معاودت نمودند سلطان نیز از آنجانب
کوچ کرده بر سواد تریدالور مقام فرمود جاسوسان معروض داشتند که بلاد نگر و کوڑیال بندر بتصرف
انگریزان بندر بمبئی رفته بهر قریه و قصبه آن نواح انگریزان مسلط شده اند و بعضی فتنه جویان
نیز که منتظر فرصت بودند از هر گوشه سر نخوت بر داشته در مقام عناد و فساد پا فشرده اند چنانکه
ایلچی شاه میانه نار و اسر و فقر اخبار نویسان که در دار السلطنه است با قلعه دار آنجا یکدل و یک زبان
شده در فکر خرابی خانه جاه و جلال مخدوم جهان در افتاده انگریزان مسلط آن نواح را طلب داشته
است و سید محمد خان داماد عبد الحلیم خان افغان کرپه وقت را غنیمت انگاشته چند پیاده
و سوار جمع ساخت و عهد و مواثیق و شرایط موافقت با انگریزان مهلی بندر بارادهٔ تسخیر چهار و دکرپه
پا بیمان موکد ساخته رعب افزای آن سمت است

ذکر متوجه رایات ظفر آیات سلطانی بصوب اجادی و استخلاص بلاد نگر و کوڑیال بندر وغیره و غارت شدن جوقی از لشکر انگریزان بنابر دست غازیان و سزای معقول یافتن داماد حلیم خان از دست قمر الدین خان و تقرر صلح فیما بین سلطان و انگریزان و انتقال محمد علی شجیع الظهور بجهالت نا مطبوع و

رویداد ہمین سال آن کہ

چون علی التواتر اخبارات بنیان فساد است فتنہ انگیزان و تسلط انگریزان دران ملک بسمع شریف رسید عزم قلع
و قمع بنیان ایازنا عاقبت محمود و دیگر شرارت کیشان آنجا درست کرده بدر الزمان خان بخشی را
با ہفت ہزار تفنگچی و صلابت خان بخشی را با شش ہزار اسلحدار و میر غلام علی بخشی را با ده ہزار پیاده احتشام بسر جیلی و سپہ
سالاری میر معین الدین عرف سید صاحب در پایان گهاٹ گذاشتند و خود بدولت با تمامی سپاه ظفر پناه و فراسپ بسان
تہور شعار باستیصال ریشہ خس و خار بنواحی نگر ہفت گماشت و مسالہ در پاداش عمل آن شوربخت
که لا خیر فی عبیدی صفت کاشقه او بود بعید از آئین ہوشیاری و دور از ضبط امور [illegible]
بطریق یلغار دوید و در کمترین مدت مسافت دراز تا بنگلور رسید و ہمدران حیل اشارت بر آوردن
صندوق جنازه نواب مرحوم از مدفنش کرده بودند نزولش بمقام معلوم درو و صندوق نیز
معاً اتفاق بمود نا معتمدان بارگاه حسب الحکم باخراج صدقات و کفارات جنازه را بسر رنگ پٹن
بردند و در لال باغ که جنوبی شهر کنجام بر ساحل این طرف جو واقع شده نواب مرحوم وقت لشکر کشی
بتسخیر پایانگهاٹ به تعمیر مسجد و مضجع منوره فرمان داده قلعدار آنجا بآئین ہمین احداث کرده بودند
اندرون مضجع مذکوره بخاک سپردند و محمد علی شجیع را مع جمعیتش به بندوبست دار الامارة و عزل
بدخواہان و نصب فدائیان حلال نمک بیشتر کوچانید و قمر الدین خان را با لشکر بصاحب مرحوم
بدفع فتنہ اسید محمد خان مختار کل کرده سمت کرپه رخصت فرمود و خود آعنه ہمت ہای بلند وازمه
نہمت ہای بار جمند بآن موکب کوکب شکوه بصوب ولایت نگر معطوف گردانیده از راه دیولن
ہلی و مدگری و صوبه سرا حدود چیتل درگ را مضرب خیام نصرت اعلام ساخت و لنگخان فوجدار
آنجا از راه دولت خواہی مع نوابع حاضر حضور شد و شرف زمین بوسی حاصل ساخته مورد الطاف
و نوازشات سلطانی گشت و از سر نو خلعت بجای فوجداری یافت روز دیگر از آن جا کوچیده

بادیه نوردی راه دور و دراز بازمند مقصور اعلام استعلا و رایت استیلا در فتح تنبیه ایاز برافراخت
و چون شبر قضای برقفای آن خرگوش غفلت کوش بتاخت و درین راه که تا سه مرحله غیر از
اشجار متراکم که هر شاخ سر باسمان کشیده و روی آفتاب جهانتاب دران ظلمات گم کسی دیده هر
قدمیکه فرا پیش می نهاد بنیان سقفت جسارت بدخواهان اعنی جماعه ایاز مردود برباد هزیمت میداد
تا بدین عنوان دو باب محکم کتل سد راه بدستیاری ظفر مفتوح و احوال منهزمان مقبوح ساخته پرتو
نزول رایات زیر گهات جاسیورم انداخت و پیش ازین لشهرة قدم لشکر نامعدود آیاز مردود با
سرمایهٔ مبلغ خطیر بدست آویز بهانه رسد رسانی ازان دائرهٔ کوهستان مضیق المحال بر آمده بقلعهٔ
کوڑیال رسیده بود و محمد علی چونکه از حضور رخصت دار السلطنة گرفت بر سبیل الیلغار از راه بنگلور
شتافته در دامن کوهچه گری کسطه بر کنار جو فرود آمده و بر مضمون این بیت

وگر با چو او صد برای بجنگ	ازان کز تو ترسد بترس ای حکیم

مد نظر داشته بمقتضای دور اندیشی از راه گرگ آشتی جادهٔ یگانگت و مصادقت با قلعه دار
بغی آنجا پیمود و بعد استحکام بانی محبت و وداد پیام فرستاد اگر اجازت باشد یک شب
تنها بخانه خود می آیم و بملاقات مردمان خانه و دیدار فرزندان مسرور الوقت شده صبحی حسب
الفرمان والاشان به بندوبست خطهٔ نگر از راه کوڑک بیشتابم قلعه دار مذکور بسخنان خوش آمد
و ابله فریب شجیع مزلور از جا رفته گوش رضا بران نهاد و به محافظان باب قلعه اجازت
واگذاشتنش داد چون او کار بر حسب مراد و آرزوی خود دید وقت شب جمعیت خود را مستعد
کرده عبور جو نمود و متصل دیوار قلعه مردمان را در کمین داشته تاکید ساخت هر گاهیکه من در اندرون
قلعه ترئی حملات خواهم نواخت شما بلا توقف اندرون بیائید و بر فصیل و برج و باره یزک بندی
نمائید پس خود بدرقهٔ پنجاه مرد کارگذار و دلاور اندرون دروازه رسیده ترئی نواخت

وبلا تاخیر معاقبان آن غدار او دست بر پشت چنبر کرده همراهان خود را بر دروازه قایم نموده مجرد استماع
صدای ترتی تمپن داران چابکی بکار برده بیکباره داخل قلعه شدند و اطراف ترک بندی نمودند
خود شجیع دلاور پیش دستی کرده بمنزل قلعه‌دار و نایبانش و آنچه شامیانه و شرکای اش بودند و آکران
چشم بغاوت از خواب غفلت کشادن نتوان بیرون آورده محبوس ساخت و صبحی بتجویز والده
ماجده سلطان یعنی حرام خواران را از توپ پرانیده و شرکا و شامیانه را کشیده او را با طوق و زنجیر
مستحکم در قفص آهنی که جزای بدکرداریش همین بود بند کرده قلعه‌داری دار السلطنت به محمد خان
مهدوی که رفیق سلطان بود تفویض نموده همراست [illegible] اسد خان [illegible]
و مدبر و دولت‌خواه قدیم بود گذاشته با فوج خود از آنجا راهی شده [illegible]
والده سلطان و کیفیت نامه‌بند و بست دار السلطنت [illegible]
بجناب سلطان [illegible] حقیقت معروض حضور ساخت و فراخور [illegible]
و خلعت سرفراز گردید روز دیگر سلطان والا شان فدائیان [illegible]
ناموس پرست بزور بازوی شجاعت و مردانگی راه کتل [illegible]
سر راه گرفته بودند گذاشته از جانب دیگر صعود کرده [illegible]
شکلها [illegible] و جماعت فرنگیس [illegible]
هجوم آورده طرح مجادله بتوپ و بندوق باهم عنان افگندند و خود بدولت بدریافت سرخ
راهی خفی با مردم بار و پیاده بی شمار بسان سحاب بر اطراف جبال بر آمد و بغتةً بر سر آن اجل
گرفتگان چون مرگ ناگهان بر آمد و چند انگریز دست یافت چوب بهمت خصمان بشمشیر بران بشگافت
چون جماعت انگریزان و جوانان یعنی نکبت نشان از عرصه معارک واقع دروازه پهلو تهی کرده
بهیئت مجموعی در قلب آبادی و قلعه پناه گزین شدند فدائیان جلادت نشان و غازیان کشورستان

از هر جهت راه امان بر خصمان بستند و در هر سر راهی مستعد قتل و حرب نشستند و توپچیان مورچال قایم کرده
بشکست و ریخت حصار قلعه همت مردانگی صرف کردند هر چند که بداب متهوران پای استقامت و مردانگی
کرده با شکوه انگریزان و جماعه منحرفان از جا نرفت اما تردد خاطر و تشویش حواس باطن و ظاهر شان
در نهایت ناامیدی و نهایت زبونی آوارهٔ وادی غم و اندوه اسیری میداشت و انگشت تحیر به لب و
دهان تحسر آنها میگذاشت و حال بدین مقال انجامید بیت

نه یارای رمیدنها نه رای آرمیدنها	مرشک چشم حیرانم نمیدانم چکیدنها

علاوهٔ این حصار نایابی جرعه آب که چاهی مدار زندگی قلعگیان بدان وابسته در پایین دیوار برجی
واقع شده بود بصدمه سنگی که از مورچال بمثابه شهاب ثاقب بر همین دیوار واقعه چاه نزول نمود و
حصار از پا به خود جدا شده در آن چاه افتاد آبروی خود ریخته بود در آن سر البستان بی آب آب دیدهٔ
جرات البشان ریخته و قحط نیم سیر آرد نان گرد کوچه مذلت بر فرق متردان سیر از جان بیخته جز کباب
جگر سوخته سیخی برشته نمی یافتند و کارد باستخوان رسیدن همان گوشت پزی میدانستند
و برای یکدانه برنج باریک و کنده در حسرت و ملال می افتادند و هردم می خونابه خمخانهٔ غم نادیدنها
می آشامیدند با این شبی قریب هزار مرد تفنگچی باده سه هزار مزدور و دیگر سکنای آنجا با خمهای
مسی و گلی بیرون قلعه آمده از تالابی که متصل قلعه واقع شده است حسب طاقت آب برداشته بردند
طلایه داران برین معنی اطلاع یافته شب دیگر از انواع بنادیق و جزال بند تالاب گرفتند چنانکه قلعه
گیان را از آب و تاب طاقت و مجال آب بردن نماند هر چند با مید آب چون ابر گرد نده قطره زن
ساحت تردد گشتند اما از دست طوفان کاری برقندازان رعد صولت بعضی غرق بحر خون شدند
و بعضی دست جرات از آب باز شستند و ظروف قسمت خود با سنگ فرار شکسته به پناه قلعه در شدند
چون عاقبت الامر سردار قلعه و نایبش به گرفتاری پنجه قهر و غضب خود ما را رنجه دیدند مضطربانه به تشبث

ذیل عافیت دویدند اعنی بوسیلت محمد علی شجیع شهر و قلعه به تسلیم گماشتگان درگاه والا کردند چون بیاوری
طالع روز افزون جناب والا به یجده روز قلعه مفتوح گردید شخصی تاریخ بدیهه گفت که. حیدر نگر گرفته شه ۱۱۹۷
سلطان رحمت جنان مکافات اعمال منحرفان بدشنام قبیح و نفرینهای وقیح رسانیده همگنان را
در سلاسل اساره سلسله بر پا و مسلسل گردانید و جماعه انگریزان را علیحده در اماکن محروسه محبوس
فرمود ایاز که از سر حد خصال محموده وفاداری و حق گذاری خدمت ولی نعمت بیرون تاخته از آثار
غرقه شدن فرعونیان بی سامان آگهی داشته خود مع عیسویان غریب الدیار در ذیل ناسازی نیل
مقصود متنبه گردیده فی الحال با گنج قارون که از اموال سرکار خداداد با خود داشت بسواری جهاز
از بندر کوڑیال سمت بندر سورت و بقول بعضی بندر بمبای بگریخت و با فرنگیان آن حدود
بسازش و نوازش و ابذال مبلغ خطیر در آمیخت دران حال جاسوسان هشیار مغز خبر رسانیدند
که جوقی بسر خیلی کرنل کیمل نام بکومک قلعه مع رسد گران می آید بسکه نایره غضب سلطانی مشتعل گشته
چون برق خاطف در تاخت و سواران پاگاه را به معافی اموال غنایم آن جوق بیش آهنگ ساخت
و قزاقان و سلحداران را صد روپیه دیت اسپ مسقوطه مقرر کرده براندو به میدانیکه در تالاب پر
آب بفاصله نیم فرسنگ بود حسب الحکم والا رسالهای تفنگچی و پیادگان شیر توامان و بانداران برق
نشان توپخانه را بر بند تالاب قایم کرده مستعد آتش افروزی شدند گرد گرفته فرمان رزم در داد
وسوار چیپو و کاکر اگرچه این قوم داخل گروه پنڈاره اند اما در امر قزاقی بر آنها سبقت می برند و در
فنون هرزه آزاری و غارتگری مشهور دهر اند چنانچه با خدنگ بی نیشکر مفت جان شیرین خود میبازند
و دیگر را هلاک بسازند به پریشانی بهیر و بنگاه غنیم سلسله جنبان گشتند کرنل مذکور چون بحر بلاکت
و غارتگر در خویش متلاطم دید بیراهی آب نکرده بدلاوری و آب و تاب سنور یاد مرابستان
رزم قایم داشت آخر بسبب کمی سرب و باروت و بی آبی چاره کار خود بر مخالفان گذاشته

وبا دوسه هزار مردم بار و هفت ضرب توپ ده هزار فرنگی اسیر گردید حسین علی خان بخشی پاگاه برادر اسد
علیخان بیگین پلی واله که در شروع این جنگ دو ضرب توپ به مخالفان سپرده لعد تلف اکثر مردان
کاری از معرکه گاه پس پا شده بود چون مزاج وهاج والا را بر ابتغی ناخوش و برهم دید باز بپاس
ناموس شرافت و جمعیت با هفتصد مرد جری کوشش نمایان در ابتدای آن لشکر بظهور رسانیده
بانی قتل و غارت آن جماعت شد و آخر یازده زخم سنان و تیر و تفنگ برداشته مجروح و مظفر گردیده
بود بسکه شعله قهر و غضب سلطانی بجنبش تند باد فتنه نمک بحرامی آن مردود بالا گرفته بود زبانه خصم
سوزی ملتهب فرمود و جنود قاهره و جیوش باهره چون صاعقه شرربار ناگهان بر سر قلعهٔ
کوڑیال بندر در آمد و لسان طوفان و چشم استقلال اعدا خاک بار دیدن و به پراندن خس
و خار آفات غضب دیده خصم خاریدن گرفت مقارن این حال موسم برشکال که مقدمة الجیش
حوادث آسمانی بود لشکرکش سحاب طوفان خیز و باران مرگ انگیز گردید و با تیغ بازی برق و کوس
نوازی رعد و تیرباری قطرات بر آن سرزمین قطره زن در رسید و چندان فلک ناساز بسر و تهر
جوشید که دران خطه زمهر آسا تابش مهر در مدت دراز کسی بچشم تصور نمی دید و دران ساحت سرابسر
سطح آب چتر خیام لشکر کم از بادبانهای سفاین بحر بمعاینه نمی آمد بلکه بر روی آب ثبات اینهمه قباب
با حباب بی ثبات همسری میکرد تا آنکه رودخانها لبریز و جریات انهار عظیمه طلاطم انگیز شد و کثرت
عفونات مردگان لشکر با آن همه جریان سیلاب علی اللیالی والایام مجال انتقالات محل جدیده تنگ
آورد و حضرات ملایکه اعنی میکائیل و عزرائیل علیه السلام هریکی بنفس نفیس بر قدر قصر ارزاق و قبض
ارواح متوجه شدند معهذا مجاهدان لشکر از بهر دفع معاندان با تهور جهد بلیغ بر بذل کردند و مهم مرحله
و مورچال با نهدام حصار بروج قلعه بکفایت رسانیدند و بچند منزل کشتی که بهدست نموده با آلات
حرب و ضرب آراسته بودند راه دریا از آمد رسد و کومک مسدود ساختند و قلعگیان نیز که

بتحمل شدائد مجادله و صعوبات محاربه مشهور بودند به برج و باره هجوم کرده داد دلیری و بهادری و کوششهای مردانگی داده چندماه جنگیدند عاقبت الامر از فرط امتداد ایام محاصره و کمی آذوقه دست بدامن عجز و استکانت در زده مهلت چندی خواستند و اسباب جنگ بصورت صلح آراستند تا بعد انقضای مدت میعاد علم اعتلا پرچم فتح و فیروزی سلطانی به زروهٔ حصار انتصاب یافت و آفتاب حکومت و دولت آنحضرت باز از افق جلالت برتافت بکثیر محصورانِ چه از اهل آنجا و چه از اهل فرنگ هوشیار به پناه دامن دولت آن جناب نوازش انتساب در خزیدند و هر یک فراخور حال خود منصب نوکری عمده یافته ناصیهٔ ارادت را بنقوش فدویت متجلی گردانیدند چون سپاه رستم نهاد قلعه منگلور و هناور و غیره بسهولت و جوه مستخلص و منتظم نمودند رایات ظفر آیات سلطانی بجاه و جلال شادمانی سمت بلاد کورک و نواح بل برافراخته شدند از قضا محمد علی شجیع بمقتضای جهالت و خود پسندی و بجرکت و لغزش ناسخرهٔ ازجان خود درگذشت تفصیل این ماجرا بر سبیل اجمال آنکه قاسم علی نام نوکر نواب مغفور بحراست قلعه نگر مامور بود در آن حال که ایاز ناحمود الخصال از جادهٔ حلال نمکی برگردید با او موافقت کرده قدم به میدان بغاوت و شقاوت فشرد چون سپاه انگریز از نبای بآن سمت رسیدند قلعه بی جنگ بآنها سپرد و خود نایب قلعدار انگریزی شده بود وقت تفتیح قلعه چونکه از اطراف راه سلامت و امنیت خود مسدود دید به پناه شجیع مذکور درآمده بامید امان جان و مال در خیمه اش سکونت داشت روزی سلطان قلعدار مذکور را حاضر کرده از روی غضب بزبان مبارک ارشاد فرمود قلعه نگر باوجود پری ذخائر آذوقه و آلات حرب و پیکار جمعیت شایسته و درستی کارخانجات بدست مخالفان چرا سپردی اگرچه غلامی کم ظرف راه بغاوت و کفران نعمت پیمود لاکن تو کاشراف و بحراست چنان حصن حصین نامزد شده بودی چرا قصور کردی و مفت ناموس قلعه داری برباد دادی او در جواب عرض نمود اگرچه در قلعه آلات حرب و ضرب و اسباب جنگ و ذخایر

بیشمار بود لاکن نایکواڑیان و ہزاریان احشام باشارۂ ایاز فتنه باز خلاف مرضی فدوی ساختند
و خفیه به مخالفان سازش کرده بی اطلاع فدوی اندرون قلعه بار دادند لهذا لاعلاجی دست داد
چونکه بنده بعزم شرف اندوزی جناب عالمیان مآب مستعد گشت معاندان نگذاشتند باز پرسیده
شد که بصدق این معنی چرا از نایک واڑیان چنان بیخبر بودی و پیش از آن هیچ از چنین سوانح
باطلاع حضور نپرداختی درینصورت صریح حرام خور هستی الحاصل حسب مشاورۀ دولتخواهان سزای حرام
نمکیش بدار کشیدن تقرر و فردای آن روز زین العابدین خان بخشی باز کچهری بن اسد خان مهکری
فوجدار کشنگیری بتقدیم این امر دستوری یافت و دیگر سرداران سوار و پیاده نیز برای این کار مامور شدند
چون همه بموجب معهود در جای قرار و منسوب ستون دار رفته مجرم را که در بزرگ کمندان شجیع بود
طلبداشتند او جاهل آن واجب القتل را با خود حاضر کرده گفت که این شخص پناه گرفته من است او را
باید بخشید و بعدم مقدور این امر اول مرا باید کشید بخشی موصوف و دیگر سرداران مفصل این واقعه معروض
حضور داشتند بران ارشاد شد که امروز بپاس خاطرش مجرم را از دار معاف دارند و به بزرگداران حضور
بسپارند الغرض همچنان بعمل آوردند پس سلطان والاشان محمد علی را در خلوت طلبیده در قتلش
اصرار بیشتر نمود و فرمود بچنین امر مایل شدن در امور نظم و نسق ریاست و حل و عقد مهمات دولت رخنۀ
عظیم و قصور فخیم در ساختن است اما از روی شرع شریف بپاداش عملش می پردازیم تا دیگر فوجداران
و قلعه داران ممالک محروسه بار دیگر چنین حرام نمکی نکنند قطع نظر ازین نه میدانی که سیاست شایان ریاست
است و برای انضباط و ارتباط ملک و لشکر تیغ را بیقرار کردن و بمکافات هر اعمال پرداختن لازم بل
واجب است غرض تا دو ساعت به پند و نصایح و عدم مزاحمت بسزای مجرم معلوم پرداخت او از روی
جهالت قدیمی که جبلیش بود با این وقت اخیرش رسیده دست اجل کوس جبلیش بر قفا میکوفت
بر ارشادات حضور متنبه نشد و بی رخصت برخاسته داخل خیمۀ خود گشت آری **فرد**

نصیحت را بکج طبعان اثر هرگز نمیباشد	کہ ممکن نیست باران سبز سازد شاخ آهو را

اگرچہ سلطان را این ادای او ناخوش آمد اما از روی قدامت و کارنمایش اغماض بر گستاخیش فرموده خاموش ماند روز دیگر باز تیغ غضب سلطانی از نیام تامل و تحمل سر بر آورده به بخشیان همون حکم نفاذ یافت چون مجرم را بقتل گاه بردند جاهل مذکور بہ محض نادانی و جهالت بیجا بدانست کہ **بیت**

خلاف رای سلطان رای جستن	بخون خویش باید دست شستن

فیل سوار در رسید و مجرم را از ان جهلا بر آورده به فیل خود نشاند و بانگ برزد کسیکہ شریک وقت و معاون حال من باشد با من بیاید پس دو سہ صد تفنگچی از رسالہ متعینش با او ملحق شدند تا بالاتفاق راه سرینگ پٹن گرفتند بمجرد وقوع این حرکت بعضے معاندان کہ از مدت العمر در شکست قدر و منزلتش بهانہ می جستند اینمعنے را بالعکس معروض حضور داشتند کہ محمد علی از راه بغاوت مجرم را گرفتہ بطرف کچی بندر راهی شده است یقین کہ از آنجا بصوب بنای خواهد رفت درین صورت او را زنده گذاشتن تمامی ملک از دست دادن است باستماع این ماجرا سوار و پیاده بر سراغش روانہ داشتہ خود بدولت هم مضطربانہ سوار شده متوجہ گرفت و گیرش گردید و سید حمید سپهدار رکابی را کہ شخص قوی هیکل و زور آور و مدبر بود مع غازیخان با حضارش فرمان داده پیش راند پس هر دو باتفاق با سپاه کثیر در تاختہ بر تلی کہ چهار کروهی از فرودگاه لشکر ظفر پیکر بود در پیوستہ بسخنان چرب و شیرین و کلمات رعب افزا فریفتہ براه راست آوردند چونکہ جاهل مغرور از فعل خود نادم گشتہ همینکہ از فیل فرود آمد سپهدار مذکور دستش گرفتہ مع مجرم واجب القتل و شرکا دبیدانش و عقل حاضر حضور ساخت سلطان بلا توقف آنی وزنانی مجرم را بدار کشید و کمندان مغرور را با زیور طوق و زنجیر آراستہ در پالکی برقع پوش نشانده روانہ سرینگ پٹن ساخت و خود بدولت مراجعت بخیمہ خاص فرمود و بعضے شریکان او را باثبات جرم انحراف بقتل رسانید و بعضے را دست و بینی بریده اخراج نمود چون مردمان

از شر آتش بجزای رسیده بودند تا دو منزل تعاقب کرده برابین مطوق و مقید با نکها بر زدند کرای
خانه برانداز بسا دوش تو باین خرابی رسیدیم و بهوای تو دست و بینی باختیم هر گاه که این شور و غوغا
بگوشش رسید رگ غیرتش بحرکت آمد و تا شب خون جگر خورده شبانگاه طهارت کرده چون چراغ
صبحدم زبان خود کشیده جان داد و بعضے گفته اند که در انگشتش حلقه طلائی الماس چسپیده بود بر آورده
الماس بریک سنگ کوفته فرو برد و مرد شخصے تاریخ بدیهه چنان گفت که ـ رکن دولت به افتاد ـ چون
بدرقه صبحی او را در پالکی مرده یافتند بر داشته مع اسبابش حاضر حضور ساختند و بر حقیقت حال مفصل
اطلاع دادند تا آنکه تمامی اثاث البیتش یک یک بنظر کیمیا اثر گذشته از آن صندوقچه مقفل که از آن
چند خطوط سرداران انگریز که در مهم پایانگهاط بنابر الحاق موافقت با خود و تقرر جاگیر عمده ترقیم
و ترسیل داشته بودند در کاغذی پیچیده داشت بر آمد اگر چه آن دولت خواه باکراه اینمعنے جوابیکه
شایان حلال نمکی بود با ایشان بر نگاشت اما بساده لوحی خطوط را چاک نه نموده بود ناگاه قرطاس
آفت اساس بنظر فهر منظر در افتاد بمجرد استماع مضامینش شخص مرده نشانه ملامت گردید و گمان
بغاوت و تهمت فتور بصدق انجامید پس فرمان داد تا لاشش را کشان کشان بیرون لشکر
انداختند و پسرانش را داخل بندگان ساختند و خادمه یعنے منکوحه اش را بزوجیت یکی بندهٔ پاکدل
و نیک خصال بخشیدند او نیک مرد با تمیز تا زندگیش از نام مادر میخواند و خدمتش چون فرزندان سعادتمند
بجا می آورد و والدهٔ سلطان باستماع این خبر افسوسها خورد و بر زود رنجی آن حضرت
نفرین نموده و زوجه اش را که در دار السلطنت بود نزد خود بحرم سرا طلبداشت اگرچه کمندان مرحوم
مرد سفاک و بیباک بود اما بسخاوت و فقرا نوازی مشهور گشته و سال و ماه بلکه همیشه چهل و پنجاه
درویش در خیمه اش سکونت میداشتند و بارها اسپ و فیل و پالکی بصرف فقرا میداد چنانکه نواب مرحوم
اکثر اوقات بخشیده او را از فقر البقیمت گرفته باز بروت کار باو عنایت میفرمود وصیت داده وی

بجدی رسید کہ اگر گاہی بر دیوڑی خاص نواب بہادر درویشان جمع شدہ آواز میکردند تا حکم میشد کہ ایشان را بگوئید کہ نزد ان او باش منش برویدو و از اینمعنے لبسا خوشدل شدہ از نقد و جنس و ظروف و پارچہ ہر چیکہ موجود میداشت بآنہا می سپرد و بعد فوتش چون جستند در صندوقچہ خاصش باوصف موصول ہزار روپیہ ماہیانہ از خزانہ و دو ہزار روپیہ از موضع جاگیر بغیر از چند پارچہ مستعمل و یک کلاہ و دلق فقیرانہ کہ بخشیدہ امین شاہ صاحب مرشدش بود و چہل کاس فیلی چیزی نیافتند القصہ بعد ازانکہ قلاع آن نواح بحراست دولتخواہان ناموس پرست سپردہ شد و بدر الزمان خان کہ از لشکر سید صاحب بعد جنگ جندرگڈہ حسب الحکم حاضر گشتہ بود بفوجداری و ایالت الکہ نگر نامزد گردید سلطان گیتی ستان از آنجا الویہ عالیہ خود را بصوب قلمرو کورگ کہ نایکاڑان کورگ یا شقی ورا آخذ و دلبر شیخی مرتکب جرات بودند و لعلت فساد انگیزی تمامی سواد آن معمورہ خراب نمودند متوجہ فرمود چون بلای ناگہان آسمانی بر سراہل فساد جنگل ہر جدل و شقیان نواح کورگ کہ در خلال جبال شامخہ مختفی و متواری بودند تاخت آورد و چندان کہ دران دشت و کوہستان دستگاہ رسائی یافت سرہای سخن فان و قاحت و ثار چون مار بہ نی نیزہ و نوک سنان بکوفت و خس و خاشاک خلل و فتنہ آن ملک پاک بروفت و قلعہ بل را بمنظر آباد موسوم ساختہ حوالہ قلعدار دلیر نمود و بایالت در دولست بلاد کورگ زین العابدین خان مہدوی را کہ دولتخواہ قدیم بود تشخیص کرد و بنابر تنبیہ و تادیب و عزل و نصب شرارت کیشان و لعبان آن نواح موکد و مکان صوبہ نشین را کہ مرکراہ نام داشت بظفر آباد مسمے ساختہ مامور فرمود و خود بدولت بجاہ و جلال باموکب ظفر کوکب بدار السلطنت سرینگ پٹن رسید تا اکابر و اشراف دار السلطنت از سادات و موالی برسم استقبال بیرون شتافتہ لبسعادت تقبیل رکاب ظفر انتساب فایز گردیدہ با نواع عنایات و تشریفات سرفراز گشتند چون صدر سلطنت و فرمانروای

بنور جلوس آن مهر سپهر کشورکشای سمت اضاءت پذیرفت بعضی مفسدان که بانی مبانی فساد
بودند بفدای قدوم از راه سیاست که ضابطه شیوه کیاست و قاعده کلیه ریاست است بدار کشید
و بتوپ پراینده و رقبه بسیار از ناهمواران بلادبل و کوڑک که متدین بدین ترسا بودند در ربقه اسلام
در آورد و بشرف ایمان مشرف گردانید و رایت وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللّٰهِ أَفْوَاجًا برافراشت
هر گاه که کوکب دولت و حشمتش در عروج به معارج رفیعه فر و شوکت و ترقی بمدارج علیه فتح و نصرت
بود نقش انتظام در چارسوی مملکتش برمراد نشست و پرتو مهر جهان افروز اعظم عظیم شان و خرم
و نیر شجاعتش بر چار حد اطراف ممالک قریب و بعید در افتاد و ظلمات شبستان فساد اعادی
و حساد بجیب عدم در کشید و هیچکس را از اقران وی مجال مقاومت و امکان منازعت باوی
نماند و بطیران شهباز طنطنه شهرتش در هوای مبارزت هر زی بالی چون دراج بال و پر طاقت
ادعای مساوات نیفشاند لاجرم انگریزان مدراس بمقتضای نامساعدت ایام از همه سو دست
قدرت بسته و بهمه جهت سرپنجه زور شکسته میداشتند قطع نظر ازین ورود جمعیت گران فراسیسان
بندر مورس باستعانت آن خدیو دادرس خلل عظیم در دولت خود میدانستند صلاح کار خود را
بالکلیه در آشتی انگاشتند سرداری را از اعیان حکومت آنجا با مستر سٹلیر و کرنل ڈالسن بطریق ایلچی
با چندی از تحفه و هدایا بحضور سلطان والاشان فرستادند و ابواب امان و عافیت بتحریک سلسله
مصالحت بر روی خلایق کشادند تا وکیل صلاحیت سبیل بعد از طی مسافت و تحمل شداید صد آفت
شوارع غیر مطروق بمرور ایام فایز حضور شده دستوری باریابی و پیام گذاری محفل سطوت مشاکل یافته
و ودایع بدایع پیش نظر صفا منظر گذرانید و بسخنان سنجیده و گزیده از خاطر اشرف غبار کینه و نزاع شست
و شوداده استخلاص اساره انگریزی و اتباع شان و واگذاشت تعلق طرفین که عبارت از اماکن و
قلاع مضبوط باشد استدعا نمود چون التماس سعادت انفاس ایلچی بعز اجابت رسید بمیر معین الدین

سرخیل لشکر پایانگهاٹ تبرک تعلق از ضبط فرمان واد وکسان انگریزان نیز از قلاع متصرفه بالاگهاٹ
رخت اقامت بربستند وگروهی از اسارهٔ پایان گهاٹ مع عبدالوهاب خان ونوالعانش از قید
رهائی یافتند وبسیاری از صناعت پیشگان آن جرگه مغبون مغضوب گشتند بعد ممهد قواعد مصالح
وشرط وپیمان برهنمونی فکر رسا باحداث اختراعات کار بست ودوسائر العمال با احکام قطعی مدعی قضایا
هر سرکروه متکفل نظام ومتعهد مهام امور متعلقهٔ دیوان مالک نامزد کردند چنانکه در ایام سابق در حین حیات
نواب مرحوم دستور جنگ وآراستگی مردان بار از اصطلاح وآئین فرانسیس بود در عهد خود قلم ابراد
بران رسوم بر کشیدند وبتجویز میر زین العابدین شستری که برادر خرد حقیقی میر ابوالقاسم خان
حیدر آبادی المخاطب بمیر عالم شستری میشد قوانین مسطوره باصطلاح فارسی وترکی بدل
نموده کتابی مسمی به فتح المجاهدین ارقام فرمودند ومنجمله سپهدار خطاب دادند وفی قشون چهار رساله
پیاده ویک رساله سوار مقرر فرمودند وجماعهٔ صد نفر را جوق میگفتند پس سردار رساله رسالدار
وسردار جوق جوقدار نامیده شدند ودر یک جوق دو سرخیل ودو جمعدار ودو دفعدار مقرر گشتند
بدستور چند سوار را بر قاعدهٔ ارباب فرنگ آراسته عسکر ش نام نهادند وبشمار سی صد مردم از آن جدا
کرده به ٹیپ ولود سوار آنجماعه را به یوز مسمی ساختند تا مر کردهٔ ٹیپ ولود ٹیپ دار ویوزدار و نقیب
آنجماعه که در اصطلاح فرانسیس وانگریز مسٹر واجیٹن گویند برخلاف نقیب قشون ورساله به یساقچی نامیده
شدند لشکر باشرن موسوم وحاکم چهار ٹیپ به موکب دار ملقب شدند همچنان جمیع کارخانجات
باختراع وترتیب تازه زینت پذیر گشتند که آینده بر محل لاحقه خود مذکور خواهند شد شستری مذکور
سپهدار قشون محمد علی اسدان مرحوم مقرر کرد دیده رفته رفته بجیب کچهری یک زبان درعالم گشته بود
همدران آوان بار کچهری بخشش کچهری وسوار کچهری وبه عسکر کچهری وبنده کچهری باسد اللهی کچهری
نامزد کردیده وسپهداران سال طرف وشوارع منتهای حدود قلمرو خود که برزخ هابل وحد فاصل بوده از جهه

جهت بالکلیه از عبور رهگذران جانبین مسدود فرمودند

ذکر تردد وتکاپوی میر معین الدین عرف سید صاحب سپه سالار سلطانی که در پایانگهاٹ بود وکیفیت جنگها که فیمابین سپه سالار موصوف وانگریز وفرانسیس پیش از تقرر صلح رو داده سن یکهزار ویکصد ونود وهفت هجری وحضور طلب شدن سپه سالار صدر مع لشکر وارفاع قلاع پایانگهاٹ در سال یکهزار ویکصد ونود وهشت هجری آنکه

چون خدیو گیتی ستان متوجه مستخلص ملک نگر گردید سید صاحب مع فوج خود برجوی وال پندل مقام کرده بود جاسوسان خبر رسانیدند که کرنل لانگ مع لشکر از طرف ترچناپلی یلغار کرده بتفتیح قلعه کرور وڈنڈگل وغیره همت گماشته است بمجرد اطلاع اینمعنی فوراً بدر الزمان خان را با تمامی رسالهای تفنگچی واتواپ بدفع شورش خصم پیشتر براند خود هم عقبش با جمیع سپاه کوس نهضت نواخت چون خان مذکور یلغار کرده قایز ترور پال شده بود خبر رسید که عثمان خان نزین قلعدار کرور با وجود کثرت سپاه ووفور ذخایر واستعداد جنگ دل از دست داده بصلح قلعه را حواله کرنل مذکور کرده خود نزد درویش خان در ریت راو دسته داران که بجهت تنبیه نابکاران شرارت کیش نواح پالگهاٹ نامزد شده بودند رفته است کرنل مذکور تهانه درین قلعه گذاشته پیشتر کوچیده قلعچه اروا کرچی را محاصره کرده بخشایش آن سعی می نماید خان مسطور از آنجا شبگیر زده برسرش رسیده این طرف جوی اروا کرچی محل نزول عسکر خود نمود

کرنل مذکور از رسیدن سپاه منصور خبردار گشته بترک مورچال پرداخت و آن طرف جوی مذکور
آن روز مقام کرد چون روز دیگر بنظر دوربین جمعیت سلطانی را اندک دیده خیال جنگ ازینجانب
برداشته بی اندیشه بتسخیر قلعه همت گماشت و بنبری احداث نموده توپ اندازی شروع نمود
خان مسطور از رسالداران تجویز کرده قمرالدین نامی جوقداری را مع جوقش بآلات حرب و پیکار
وانتخاب و مستعد بتعیینت قلعه دار و سعی در دفع اعادی تاکید کرده به بدرقه رساله همت خان بخشی
که همشیره زاده پاینده خان می شد و رساله بیرعلی بیگ وقت شب روانه نمود چون هر دو رساله دار
رخصت یافتند بمردانگی تمام جرات پرداز گشته از یک جانب به پیش منقلای انگریز زده جوقدار را
مع جوق بقلعه رسانیدند و قلعه دار آنجا از رسیدن افواج قاهره بهر کومک قلعه خبردار نموده و
ترغیب جنگ بیشتر کرده برگردیدند هرگاه کرنل مذکور از رسیدن کومک در قلعه خبردار گشت بغضب
تمام سپاه خود را فرمان داد تا توپچیان و تفنگچیان بشست انداز از صبح تا دوپهر روز دیوار قلعچه از یک
جانب بخاک برابر ساخته حمله کردند محصوران هرچند بدفع یورش کنان پیش آمده تا دو سه ساعت
داد جلادت در دادند اما چونکه دست اجل به قفای شان کوس بیدولتی و هزیمت میکوفت بیتاب
گشته همه از جان درگذشتند و سپاه انگریز ظفریاب شد بعد تفتیح قلعه بعارف فوج خان مذکور روآوردند
دران حال جوقدار مذکور زنهار از راه بدررو آب قلعه خود را بدر زده خونچکان فایز لشکر گردید
وصورت حال قلعه و قلعگیان باز نمود پس خان مذکور طاقت مقابله و مقاتله با سپاه انگریز در همراهیان
خود مشاهده نکرده شبانگاه سمت دهاراپور خود شتافت و روشن خان و راو مذکور مستعد بعزم
فرزانی و قرار دلی گرد لشکر خصم بودند سپه سالار [illegible] بعد چهار پنجروز بآن سمت رسیده شان جهان
ترین قلعه دار کرور را باثبات تقصیر ابر جنگ حرام نمکی بدار کشیده و لشکر را بجبر مقابله با فوج معاند
بسیار است دران اثنا خط از موتی جوهی پسر دار ... رسید که تمامی لشکر انگریز بمقام جنگ بگوبلور

میرسد

میر سد شما مع جمعیت خود زود معاودت نمایند و بعد دفع سپاه غنیم سرکش ما و شما باتفاق متوجه بندوبست
نظم و نسق آن نواح و تنبیه فتنه بازان بی صلاح شویم پس سپه سالار به مجرد وصول نامه هردو دسته
دار را بدان صوب بازگذاشته تاکید نمود تا بدانچه مقدور و مجال باشد کوشش نموده نگذارند
که بهادران آسیبی از سپاه خصم برعایا و سکنای آن ضلع برسد خود از راه تاتنکارپٹی به توترم مسلی رسیده
یک روز مقام کرد در آنجا جاسوسان خبر رسانیدند که چیزی سامان رسد و آذوقه لشکر انگریز در قلیچه
کرتلم آماده است و معدودی چند از بیکداران نگهبان آنجاست تا فقط رسالها را با بندوق بینان
همراه خود گرفته به محاصره آن قلعه پرداخت چونکه قلیچه مذکور در میان نهرهای جوی که لبلب روان بود
واقع شده و چلتوک زار با خلاش بسیار پیرامون آن حصار سرسبز گشته پای تردد حمله آوران را به گل عجز
فرو می برد کوشش شان مفید نیفتاد و اهل حصار که از چهل و پنجاه نفر زیاده نبودند بر حملات مردم انبوه
تاب آورده مانع دخول گردیدند و غایت سعی در دفع اعدا الظهور رسانیدند سپه سالار همه روز کوشش
کرده شب بفرودگاه خود مراجعت نمود و چند قزاق را بجهة اینکه فردای آن روز مع التواپ و نردبانها
باز رسیده حصار را تسخیر نماید و بعوض ٹهانه داران ارواکرچی انگریز از نه تیغ کشد گذاشته بود همچو آن
چون عاقبت خود فردا نیکو ندیدند همون شب برحسب طاقت خود چیزی سامان برداشته بقایا را
آتش زده راه ترچناپلی که از آنجا پنج فرسخ فاصله دارد گرفتند پس سپه سالار از آنجا کوچیده از راه
ورداچل فایز گوڑلور شده بدر الزمان خان را با رسالهای تفنگچی و التواب بلوک موسی سهوسی
بقلعه فرستاده خود مع سوار و پیاده بطرف سلبر شتافت القصه لشکر انگریز بسرخیلی جنرل اسٹوٹ
یلغار کرده از راه پلچیری و ناگور رسیده غربی قلعه گوڑلور بر جوی موضع نورٹ فرود آمد فراسیس
پنج صد جوان خود را بمدد و داده توپ ها بین لشکر انگریز و قلعه منقلا داشته بود و رسالهای حیدری
بحکم خان مسطور بر دست راست منقلگاه فراسیس سنگر بهیا احداث کرده پای ثبات قایم ساخته بودند

بعد دو سه روز کسان انگریز بر کوهچه که پیش روی آن دو جماعت واقع شده بود وقت شب
توپها قایم نموده مستعد آتش افروزی داشت تا صبح در اول ساعت جهازی از طرف مدراس
رسیده سه گولا جانب قلعه پرانیدو اهل بیتیرها بتماشای جهاز متوجه شده بودند که ناگاه ازان کوهچه
اتواپ وادم سر شدند و رجمنت های انگریزی بر جماعت فرانسیس و پلیتن ها بر رسالهای حیدری
شلاک زنان در تاختند بوقوع اینحال جمعیت فرانسیس توپها گذاشته بطرف قلعه برگردید و رسالهای
مذکور فرصت برکشیدن توپها نیافتند حتی انتظار حکم سردار بار نکشیده طرف دیار و بکریز نهادند
و بهادر خان نامی رسالدار و بیر علی بیگ به بهادری و دلاوری تمام توپهای رسالهای خود گرفته
پس پا شدند و بخندق قلعه رسیده آسودند و انگریزان بیتیرها گرفته مظفر برآمدند دران حال سپه
سالار فرانسیس هزار و پانصد مرد فرنگیان خود را بی توپ بسرداری موسی گورن تپلیس و موسی لرمبو
کرنل به محاربه اهل انگریز نامزد ساخت چون فرانسیسان رخصت یافتند بآئین درست صفوف آراسته
و بنا دیق راست کرده قدم جرات در میدان رزم نهادند و سپاه قوم انگریز که مجموعا سه چهار هزار بودند
صف بسته بر برش گلولهای توپ اکثر ایشان را بمعرض تلف در آوردند با این سردار و سپاه
فرانسیس هراس را در خاطر خود راه نداده نزدیک اعدا در رسیده شلکهای صف شکن سر دادند پس
کارزاری سترگ رو داد که تا دو ساعت بازار پیکار گرمی تمام داشت چنانکه بهادر کیشان و جانبازان
طرفین از تفنگ گذشته دست و گریبان بسنان و خنجر گشتند معاذ الله از هر دو جانب چنان چپقلش
سخت گردید که از معاینه آن زهره توان فلک بیمهر آب شد و از صدمه تردد رستمانه آن فولاد تنان
زمین بستوه آمده زمانه با وجود جفا کاری تپ کرد بر حال کشتگان آن معرکه زار زار گریست و بهرام خون آشام
از بیم خونریزی دلیران در چشم حصار مینا فام گریخت و تا دو ساعت غبار دود باروت و صدای شلک
بچشم و گوش نظارگیان خبر رعد و میغ مسموع و مرئی نمیشد تا مردان انگریز تاب نیاورده پسپا شدند

دران حال پلٹن ہای کرناٹکی از میمنه و میسره سبقت کرده پشت آنها را باعانت خود گرم ساخته مردانه
وار بازی بردند تا فراسیسان که چہار پنجصد مردم باقی مانده بودند برگزیده فایر قلعه شدند و ہزار مرد جنگی
که در نخوت و شوکت دم مساوات با افلاک میزدند دیگر بار مستعد رزم لعزم مدافعه خصم از قلعه برآمدند دران اثنا
سپاه انگریز معاودت بفرودگاه خود نموده جنگ بر فردا باز گذاشتند و جمعیت فراسیس بفاصله
پرتاب تیر از قلعه قیام ورزید و بعد دو سه روز که انگریزیان در فکر مورچال و فراسیسان در عزم دفع
آنها نزد و شایان بعمل می آوردند صلح نامه که فیما بین انگریز و سلطان رستم انگریز مقرر شده مع فرمان
بادشاه فراسیس که مشعر بر عدم تقدیم جنگ از انگریز و مراجعت کردن موسی بهوسی بولایت خود بود رسید
پس هر دو سپهسالاران قوم یک شدند و پرخاش از میان برخاسته سردار و سپاه طرفین بریک شیلان
و میز باکل طعام و شراب پرداختند القصه بدرالزمان خان و سپهسالار الملحق شده متوجه تعلقه تروادی
گشتند و بعد سه چہار روز سپهسالار معزالیه باجازت سپه سردار فراسیس پیشتر کوچیده حدود بیل پور
را مضرب خیام عسکر خود ساخت بعد یکماه باز از آنجا کوچ کرده بر جوہی وال بندل که آب و علف
بوفور بود اقامت ورزید در آنجا روزی ناگاه باد و باران بی هوسم طوفان بلا بر لشکر حیدری ریخت
و آب جوا زیک طرف طغیان کرده تلف مال و متاع غربا و بیوپاریان پرداخته خاک یاس در چشم
حرص و نفع آنها بیخت بلکه چند مرد و زن را بید ریغ آب کشیده بدریا رسانید و اکثر ارباب پیشه
ازان صدمه فقیر شدند بالغرض همون زمان عازم پیشتر گشته شمالی قلعه آرنی فرودگاه مقرر ساخت
و هری سنگ نامی رسالدار سلحدار هونچا از دست رفقای خود بسبب تاخیر مشاهره شان بقتل رسید
و بدرالزمان خان حضور طلب شد و همدران روزها محمد مراد عامل رای ویلور شصت هفتاد سوار و دو سه
صد پیاده جمع ساخته در اطراف شش هفت کروهی میتاخت و دست تخریب و غارت برگشاده بارها
آتش بیداد در اماکن و مساکن رعایا و فقرا می انداخت و عمارات و زراعات تعلقات محروسه

عمال حیدری و سلطانی باخاک راه برابر ساخته رسد و مواشی غنیمت می آورد روزی از راه کوهستان
گوڑیاتم بعزم تسخیر سات گڈه یلغار کرده شبانگاه بیک حمله کسانش تا دروازهٔ قلعه رسیده بودند قضارا
دران وقت زن پیاده برای پختن طعام برج نشسته بر فصیل دروازه ایستاده آتش از حصار
فرو میریخت ناگاه صف حمله آور دیده صدای آمد آمد برداشت و همون ظرف برج بر سر آنها
شکست پس خفتگان از خواب غفلت بازجسته به تیر و بندوق وجزال و بان پیش آمده بدفع
حمله کنان پرداختند چنانکه یورش کنان فی نیل مقصود راه فرار طی کرده به معمورهٔ بلنج پور رسیدند
و برو بر آن معموره که چند طلایه دار شام را و رسالدار حارس آن نواح بودند حمله کرده از آنجا
هم محروم بر آمدند مگر معموره غارت ساخته مال و متاع کثیر بدست خود نموده برجوی بلنجپور چندی
توقف ورزیده بودند که بیک ناگاه رسالدار مذکور که طرف آنبور گڈه سکونت میداشت
به آوازشان باسواران خود مستعد شده بر سراغ آنها دوتاخت و برکنار جو کرد گرفته بیک حملهٔ
جهانگیری تزلزل تمام در سپاه خصم درانداخت و اکثر ایشان را ته تیغ کشیده همه سامان فراهم ساخته
آنها بتصرف خود درآورد پس محمد مراد نام او با پانزده بیست سوار خود را داخل قلعه ساخت همدران
اثنا منشور لامع النور متضمن واگذاشت ملک پایانگهاٹ به انگریزان و کیفیت تقرر صلح و معاودت
کردن او بدار السلطنت عز اصدار بخشید پس بموجب فرمان قضا جریان همه قلعداران و هزاریان
و عمال را از اطراف آن ممالک جمع کرده بعضے قلاع کوهی و زمین دوزی را شکسته با تمامی سپاه
و حشم گهاٹ چنگم عبور کرده به ترپاتور رسید و از آنجا از گهاٹ هولی درگ و بنگلور فایز حضور
ملازمان سلطان گردید و همدران سال میر صادق لسبب خبررسی و کفایت شعاری که در ایام کوتوالی
ارکاٹ و لشکر بظهور رسانیده منظور نظر کیمیا اثر گشته بود بیک مرتبه صاحب دیوان مقرر گردید همدران
اوقات خطوط کارپرداز پونه و ناظم حیدرآباد متضمن مبارکباد جلوس و ابلاغ داشتن زر لعل بهای

دو سالہ ۳۵

دو سال مع خلاع و جواهر گران بها بصحابت وکلای دانا فایز حضور شدند و ایلچیان مفصل کیفیت زبانی
معروض داشته مبلغ چوتهه درخواستند سلطان گیتی ستان از روی غضب وکلا را مخاطب ساخته
ارشاد فرمودند تا ندانید که حضرت مرحوم باغوا و اشاره شما تمامی خزانه سابق مع زر تحصیل سه ساله
ممالک محروسه در مهم پایانگهاٹ صرف کردند و در جهان کشای سعی جمله بظهور رسانیده آخر الامر از سریر
سلطنت به تخت آخرت قدم نهادند و با این شما موجب قرارداد خود بهیچ امر اعانت آنحضرت منظور نداشتند
الحمد لله والمنة تا ایندم بت منت کش هر کس نشدیم او ظفر بخش حقیقی در هر معرکه مظفر و منصور داشت و بعد
وفات اعلی حضرت مرحوم ایاز نمک پرورده قدیم بسبب عنایات شاهانه و نوازشات خسروانه اقتدار
تمام یافته آری طریق نامحمود بیهوده بمقتضای بد طینتی و حرام نمکی انهدام اساس دولت مخدوم خود خواسته
و از بسیاری مال و متاع و زر و جواهر و وفور استعداد جاه و حشمت بخار پندار و نخوت بدماغش
راه یافته تمامی قلاع و قری و قصبات بلاد حیدرنگر بانگریزان سپرده بود ما خود بدولت و لعون و عنایت
ایزدی باندک سعی آن بلاد سراسر آباد باز به تسخیر خود در آوردیم و سپاه غنیم را غارت و مقهور ساختیم
چنانکه بر همگنان اینمعنی ظاهر شده باشد که از حضرت مرحوم جز چند توپ و بندوق و تیغ و سپر
میراث نیافتیم و خزانه هرگز موجود ندیدیم تا بادای زر نعل بهای شما پردازیم آینده اگر خدا خواسته باشد
بعد آبادی و بندوبست ممالک محروسه البته با سال زر شاه خازنان گنج خداداد حکم داده خواهد شد
بعد این ارشادات هدایت آیات بنا بر مصلحت ملک داری محمد عثمان نامی را که یکی از خدمتگذاران
قدیم نواب مرحوم و مرد صالح و باتمیز بود و در علم مجلس و آئین حق گذاری مهارت تمام داشت مع چیزی
نقد و جنس و تحایف و نوادرات ولایت انگریز که بهمکر ناتک غنیمت یافته بود به محض استحکام بنیان خلت
دوداد عبرت نامی همراه ایلچیان بپونه رخصت فرمود

ذکر ادای رسوم شادی کتخدائی برهان الدین سپه سالار که از ارشد پسران

لالہ میان شهید چرکولی بود و برادر نسبتی آنحضرت بیشا لصبیه بدیع الزمان خان فوجدار بلاد نگر روانه کردن او را به تسخیر گروه نرگونده و بیان شرارت پالیگار نرگونده و متعین شدن قشونات به تنبیه و استیصال او و مرتب یافتن حصار رحمان گده و رو داد سنه ۱۱۹۸ یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری آنکه

بعد رسیدن سلطان بدار السلطنت و نظم و نسق ملک و لشکر در فکر شادی کتخدائی برهان الدین رای عالم آرای زده بتجویز و مشاورهٔ بعضے اعیان دولت و اقبال و بانوی حرم سرای عصمت و اجلال صبیهٔ بدیع الزمان خان نایطه صوبدار ملک نگر را که دولت خواهیش منظور ملازمان والا افتاده بود پسندیده مقرر فرمود و خان مسطور را از سمت نگر طلبداشت چون او فایز لبساط حضور گردید به تشریفات شاهانه نواخته و خلوت مرکوز خاطر قدسی مناظر خود ظاهر نمود خان مسطور در عدول حکم جهان متاع کساد منزلت و کسر شان خود تصور کرده باوجود عدم رضامندی زوجه و فرزندان و اهل قرابت خود باقبال آن مستسعد گشت تا متعهدان کارخانهٔ طوی و متکفلان محفل جشن خسروی حسب الحکم والا بزم شادی ترتیب داده در اندک مدة بتقدیم مراسم میمنت و تهنیت ممنون و مشکور گردیدند دران اثنا جواسیس و سوانح نگاران ساحل جوی تنگ بهدرا و غیره معروض داشتند که اکثر باج گذاران درگاه دین پناه طریق بغاوت پیموده مترصد اخذ ملک و مال و مستعد فتنه انگیزے اند و دست تطاول و بیداد از آستین کفر و عناد برآورده کافهٔ عباد الله را از جور و ستم خویش پریشان و نالان گردانیده اند بلکه از نهایت شقاوت جبلی خیال حرام خوری در دل دارند چنانچه کالپا دلیایان یعنی سرگروه بلاد نرگونده ابواب مکر و غدر و تخریب

بر روی غربا و رعایا کشاده دود آه و فغان اهل آن سرزمین را باسمان رسانید و روز بروز پای اقتدار از حد گلیم خود دراز میکند بدستور پالیکار رنکپور باغوای شیطانی آتش شر و فساد در اطراف آن نواح برافروخته زرپیشکش دوساله نیز عاید بندگان درگاه والا نمود و بر قلیچه سدم که داخل سرکار کرم کنده است بی محابا درتاخته دیهات نواحش را غارت و تاراج کرده چند بار بر قلیچه مذکور حملات ساخته اکثر علاقه داران حضور را جام شهادت نوشانیده است و پالیکار مدن پلی نیز با او یکدل و یکزبان شده باعث فتنه و فساد گشته پس باستماع این اخبارات شعله قهر و غضب سلطانی ملتهب گردید و رفاهیت و آسودگی رعایا و برایا بر ذمه همت قضا نهمت خود قرار داد و همون زمان سید غفار سپهدار رامع قشونش بدریافت ماهیت کالپا دلیساین آنسمت رخصت فرمود چون سپهدار مذکور بعد از طی مراحل و قطع منازل دران حدود رسید و کماهی احوالش دریافت پس بنکو ظاهر گردید که آن شرارت کیش بدبخت بتائید و اغوای پیر سرام غنیم ناظم صوبه مرچ که دخترش را به پسر خود نامزد کنانیده است خیره شده سر اقتدار بافلاک میساید و هوای سرداری و هوس ریاست تعلقات مابین جوی کشنا و تنک بهدرا در سر دارد و چون نزول فوج ظفر موج شنیده از غایت بد اصلی راه حرام خوری پیش گرفت یعنی بعزم جنگ برخاست و لشکر با آلات حرب و پیکار بیاراست سپهدار مسطور خود محل قلب برای سکونت سپاه بدست آورده بحضور عرض داشت روداد حقیقت آنجا ترقیم ساخت همون زمان برهان الدین سپه سالار با پنج هزار سوار خونخوار و سه قشون شجاعت مشحون که سپهداران قشونها سید حمید و شیخ انصر و احمد بیک بودند بتسخیر کوه نرگونده و اسیر کردن حاکم شریر آنجا از دستوری یافته کوچید و شیخ عمر سپهدار رامع قشون و دو هزار پیاده احشام و شش ضرب توپ قلعه شکن باستیصال پالیکار رنکپور و مدن پلی نامزد فرمود چون شیخ مذکور از راه بنگلور و دیون هلی راهی شده در کوهستان کیوار که شرقی ندی ورکست

محل نزول فوج ظفر موج نمود بزبان بعضی عمال وزمینداران ومینواران سرکار شنید که درین کوهستان کوهیست رفیع که بربالائش میدانی است وسیع چشمهٔ آبی دارد که عمقش از رسن خرد غیر معلوم بران کوه پایهٔ دیوار سنگی بچشم قیاس یافته میشود یقینیکه بزبان سابق قلعه بود واز مدت ممتد خراب و ویران افتاده است اگر تازه حصار کشیده شود مستظهر سپاه منصوره گردد هم آئینه بندوبست این نواح بواقعی صورت بندد تا سپهدار مذکور مع چند خواص وملتمسان بربالای آن کوه رفت وبچشم خود ملاحظه کرده جا را پسندید ومفصل حقیقت آن کوه والتماس فدویان خیرخواه آن نواح معروض حضور ساخته خود پیشتر نهضت نموده بسرحد بنکنور رسیده هر چند به پند ونصایح اورا رهنمونی فرمود آن شقی نگون بخت سر انقیاد از خط فرمانش بیرون کشیده بقدم مخالفت پیش آمده و بدوازده هزار پیاده سر راهش گرفته مستعد رزم گردید چنانچه دو سه روز در سواد رام سندرم که سرحد او بود بین الفریقین آویزش سخت روداد تا آنکه هر روز غازیان سلطانی چون برق لامع برخرمن جمعیت کفار زده بقطرات تیر وتفنگ وسیل شمشیر آبدار کشتگان را غرق جوی خون عدم مینمودند بالاخرت سپهدار شجاعت آثار بیک حمله سردار آنجماعه مقهور را بضرب تیغ اژدها پیکر از پای درآورد وسرشش راهمان لحظه از بدن جدا ساخت از مشاهدهٔ این حال پای ثبات وقرار کردهٔ مشرکین ازجای رفته روبوادی فرار نهادند وکوهچه بهوی کنده را که پیرامونش بیابان عظیم وسخت قلب است مستظهر خود ساخته آسودند عساکر منصوره آغاز قتل وغارت نمودند و بیک حمله رام سندرم مفتوح کرده بطرف بهوی کنده روی توجه آوردند بسعی بیخبروز آنجا را هم از حسوبان گرفته سرخرو گردیدند وگروه کفار را زبر وزبر ساخته پیشتر کوچیدند پالیکار آنجارا که سنک رایل نام داشت بمجرد استماع شکست سپاه خود هراسان شده قلعه بنکنور را بدولت خواهان دلیران خود سپرده خود بالای کوه اول پلی که چهار کروهی دارالمقر درجنگل مهیب واقع شده پناه گرفت و سه چهار

ہزار پیادہ جرار فراہم ساختہ مستعد رزم بود چون سپہدار بران گروہ شقاوت پژوہ فتح یافت تعاقب آنہا کردہ بہ محاصرۂ قلعہ ننگنور پرداخت و در اندک مدت بہ حفر صلابت کوچہ و احداث مورچہ اشتغال داشتہ بضرب توپ رعد آشوب حصار قلعہ شکستہ مفتوح ساخت و قلعہ را بدلیران کارگذار سپردہ مانند شیر خشمناک روبمیدان مبارزت نہاد یعنی بہ تسخیر کوہ مسطور ہمت برگماشت چونکہ اطراف آن کوہ دشت ہولناک و کثرت تراکم اشجار بمرتبہ کہ ہر جان دار را عبور ازان طرف صد بیم و خطر می نمودہ بود و سپاہ خصم از اطراف سر راہ گرفتہ از بروج بنا ساختہ با تیر و تفنگ مستعد و آمادۂ جنگ شدند و از ہر درخت و سنگ صدای بندوق کاری می خاست سپہدار مذکور تا یک ماہ سعی موفورہ و ترددکثیرہ بظہور رسانید بسبب جمعیت قلیل شاہد مراد رخ نہ نمود ناچار تا بحضور عرضداشت کردہ کومک درخواست پس امام خان نامی سپہدار مع قشون خود بکومکش نامزد گردید بعد فائز شدن خان مذکور ہر دو سپہدار مشورت کردہ برہنمونی سکناہی آن نواح از دو جانب جنگ کنان بہ بیابان درخزیدند و بر سپاہ غنیم شور قیامت ریختند چون تفرقہ و پریشانی تمام بجماعت ارباب شرک و ضلال انداختہ کوہ را گرد گرفتند و بکوشش بسیار و تحمل صعوبت بیشمار در عرصہ ہفتاد روز کوہ را مفتوح ساختند و پالیکار آنجا با معدودی چند و خیلخانہ پیش از مظفر شدن مجاہدان اسلام از جنگ کنارہ کشیدہ در تعلقہ پالیکار علاقہ چیتور پناہ گرفتہ از دست غضب و تادیب سلطانیان وارست چونکہ بعرصہ سہ ماہ ہر دو قلعہ مستحکم پالیکار مفرور یعنی قلعہ ننگنور و اول درگ مع قصبات توابعش بضبط در آمد بذمۂ کفایت شعاران حضور ساختہ ہر دو سپہدار بشرف لباط بوسی مباہی اندوختند و سایر غنایم و فیل و اشتر بنظر ہمایون در آوردہ مورد عنایات و نوازشات سلطانی شدند چون حقیقت کوہ کبوال از روی عرضی سپہدار سابق روشن جناب شدہ بود دران حال رای والا بہ ملاحظۂ آن کوہ

اقتضا فرمود فوراً سواری خاص مع چند خواص جلوه دار رونق افزای بنگلور شده بعد یک ہفته
از آنجا پرتو نزول بر آن کوه انداخته بنظر ہمایون مشاہده فرمودند چون پسند خاطر اقدس گردید
بیلداران سنگ تراشان معماران چیره دست را تعین حصار بندی و تعمیر عمارات نامزد فرموده
برہمان گڈه موسوم ساختند پس از آنجا معاودت کرده بفر نزول قدوم میمنت لزوم نندی گڈه
را رشک افزای سپہر برین فرموده کوه گردون شکوه نامیدند و روی توجه بجانب قلعه دیون
ہلی آوردند ہرگاه که مکان مذکور جای مولود خود بدولت بود بقول شخصے که بیت

خار وطن از سنبل و ریحان خوشتر	حب الوطن از تخت سلیمان خوشتر

آن مکان را از ہمه بلاد برگزیده یوسف آباد نام نہادند و قلعدار دولت خواه را به حراستش
بازگذاشته و مرمت آن حصار از سنگ و گچ و تعمیر عمارات موکد ساخته بر سبیل تفرج در عرصه
یک ماه و پانزده روز داخل دار السلطنت گشت مخفی نماند چون پالیکار بنگنور بسبب شومی
طالع مطابق این مضمون بیت

گر سپہر تو سرنگون آئے	باولی نعمت ار برون آئے

بدست سپاه منصور سزای معقول یافته آواره دشت ادبار گردید پالیکار مدن پلی نیز عاقبت خود
نیکو ندیده ہمون زمان طریق فرار پیموده پس تعلقات او ہم ضمیمه ممالک محروسه شد ٭٭٭

ذکر افتتاح کوه نرکونڈه بزور بازوی شجاعت قمر الدین خان و حضور طلب شدنش مع دیگر کیفیات روداد ہمون سال آن که

چون برہان الدین سپه سالار سلطانی از حضور رخص گردید از راه چتیل درگ و ساولور راہی شده
در حدود دہاروار به سید غفار سپہدار ملحق شده میمنه و میسره لفدائیان باجرات سپرده در حدود

کوہ زرکونڈہ مضرب خیام واعلام ظفر انجام خود نمود و سر کردہ آنجا را از رسیدن خود بنا بر تسخیر
آن محال بلا توقف متنبہ ساخت و بزبانی جاسوسان پیغام فرستاد اگر ہوس امنیت ملک و مال
داری زود کوہ را خالی کردہ حوالۂ قلعہ دار سلطانی نمای و خود بوساطت این جانب پیشانی
عقیدت را بسجدات بندگی نور آگین سازی تا بحضور سفارش کردہ دولت خواہی تو وا نمودہ
از سر نو ملک و دولت بر تو ارزانی داشتہ خواہد شد والا رایگان جان خود را بہلاک یزدان
بسپری چون ازان جانب جواب تند و تلخ استماع نمودہ شعلۂ قہر سپہر دالیش باشتعال
آمدہ پیشتر کوچیدہ بر نہری کہ غربی و جنوبی کوہ بفاصلۂ دو فرسنگ جاری است محل قیام عسکر کردہ
فرمان داد تا سپہداران دولت خواہ یعنی سید حمید و سید غفار بدلاوری و تند ابی اعدا
شکنی سبقت و سعی بکار بردہ کوہ را نقطہ دار در میان گرفتند و از دو جانب جنگ درانداختند
و بہ توپ و بندوق بشکست حصار اشتغال ورزیدند حاکم کوہ نیز مردانہ وار میکوشید و نوکرانش
بارہا بر مورچال زدہ اکثر مردان کاری را نقد جان می ربودند چنانکہ شبی دست قابو یافتہ چند
پیادگان با جرات از کوہ عبور کردہ بر طلایہ داران عساکر سپہ سالار کہ زیر دامن کوہ بودند
شبخون زدہ صلابت خان بخشی را با دو صد سوار شربت مرگ چشانیدند سپہداران
شجاعت توامان ہر چند بکشایش کوہ تدبیرہا انگیختند اما سعی شان پیش رفت نگشت و چند بار
حملات ہم بعمل آوردہ روی ظفر مشاہدہ نہ نمودند چونکہ آن ایام تابستان بود قحط آب بمرتبہ
انجم چنانکہ سقہا بر گاو و اشتر از نہر فرودگاہ لشکر آب بہ مورچال میرسانیدند و بسبب بعد مسافت
وقت کار مدد نیز از لشکر باہل مورچہ نمیرسید با این سپہداران کار آزما و سرداران احتشام
نژاد شایان بعمل آوردہ مورچال تا پای حصار رسانیدہ بودند کہ حاکم کوہ ہراسان شدہ
بناظم صوبہ مرح و کارپرداز پونہ احوال عجز زبونی خود ظاہر ساختہ مدد طلب نمود چنانچہ ناظم مذکور

پنجهزار سوار روانه داشت چون سواران مسطور بر نهر آبیکه ورطغیانی بود مقام کرده انتظار ده هزار سوار که از پونه بکومک همین کوه رخصت یافته بودند میکشیدند سپهسالار باستماع این خبر از غنیم زور آور اندیشه کرده مفصل حقیقت معروض بساط بوسان حضور ساخت و وکلای سلطانی که در پونه سکونت داشتند نیز از همین معنی بعرض حضور پرداخته بودند پس از حضور بنام قمرالدین خان منشور لامع النور مشعر بروانه شدنش مع جمعیت خود بمدد سپهسالار و تنبیه فوج غنیم و کشایش کوه نفاذ یافت مخفی نماند چونکه سید محمد پیرزادهٔ داماد عبدالحلیم خان حاکم کڑپه وقت فرصت یافته برهمن زیور گران بها مبلغ خطیر گرفته بفراهمی چهارصد سوار و دو هزار پیاده پرداخت و به انگریزان مچهلی بندر موافقت کرده یک پلٹن و دو ضرب توپ از گورنر همراه خود گرفت و بعزم استخلاص بلاد کڑپه و تسخیر قلعجات آن نواح همت در گماشت و در قلعچه کهم ٹهانه گذاشته دست قتل و غارت بر کشاد هر گاهیکه به بدویل رسید نیز کدار ان سرکار خداداد که در قلعچه بدویل بودند با نعام زر خوشدل ساخته بر صوابدید ایشان جوقی را از ملازمان خود دران قلعچه فرستاده پیشتر بطرف کڑپه راهی شده بود قمرالدین خان از حضور سلطان دستوری یافته وارد آن نواح گردید و بدو کروهی بدویل در سواد چهل ماڑا بین الفریقین آویزش نمایان و نبرد سخت روداد و از صبح تا دو پهر روز بازار پیکار گرمی تمام داشت و بهادران هر دو طرف سعی مردانه نمودند آخر خان مذکور بفریب دادن اعدا همت گماشته یکایک با سپاه خود از پیش غنیم برگردید و در جنگلی که بر یک جانبش تالابی پر آب بود و کوچه در وسط او واقع شده پنهان گشته بر فرصت وقت نگاه میداشت سید مذکور بران فتح نازان شده همو بجا خیام و اعلام لشکر خود مضروب کنانید و سردار انگریزی هم خاطر خود از وسوسهٔ تردد غنیم خالی کرده بخیال اینکه غنیم تاب مقابله در خود نیافته رو بگریز نهاد عقب آن جماعت آرمیده بود لعد دو سه ساعت سواران سید مسطور بر پشت اسپان

بی زین سوار شده بی صلاح بهر نوشانیدن آب بتالاب آمده بآب خوردنی و بدن شوئی اشتغال داشتند که بیک ناگاه قمر افغان خان دلاور فرصت وقت غنیمت شمرده اسپان انگیخته در آویختند و به تیر و شمشیر و نیزه سینه های اعدا را چاک زدند پس آنها لطف لشکر خود گریختند و صدای آمد آمد بر داشتند و قمر افغان پاشنه کوب در تاختند تمام سپاه خصام را پایمال سم ستوران ساختند چنانچه احدی از ان معرکه گاه جز سید مزبور و سردار انگریزی که بهزار محنت از ان مهلکه بر آمدند جان خود بسلامت نبرده و خان ظفر مند قلیچه بدو بیل و کهم باز بضبط خود آورده و بند و بست واقعی آن نواح نموده باسامان حرب و ضرب مستعد گوشمال اعدا بود به مجرد رسیدن منشور همایون با جمعیت نصرت مشحون یلغار در تاخت و با چهار هزار سوار خونخوار عبور جوی کشنا نموده بیک شبخون لشکر مرهته را که بهر عبور جو تیار بود غریق بحر خون ساخت و اکثر ایشان را اسیر کرده مظفر و منصور عازم کوه کردند و مابین لشکر برهان الدین و کوه مضرب خیام نموده شیخ امام نامی سپهدار خود را بکومک سیدان دولت خواه فرستاد چون سرکرده کوه از رسیدن سپاه نامی و سپهسردار گرامی و شکست مرهته خبر دار گردید کمر همت خود چاک زده لباس مردانگی و جرات باتش غم و هراس بسوخت آخر الامر چونکه اکثر مردان کاری کفار کشته و خسته شده بودند دیگر قوت محاربه و مقابله بالشکر اسلام نداشت دل از ملک و مال بر داشته بعد یک هفته پیغام صلح و سپردن قلعه بخان مذکور فرستاد و او برهان الدین را بر این معنی اطلاع داده رضامند ساخت چنانکه هردو باتفاق یکدیگر فردای آن روز کرده عجز آماده را قول نامه بمصاحبت سید حمید سپهدار و مرزا حیدر علی بیگ رسالدار فرستاده از کوه فرود آورانید پس همون زمان مع عیال و اطفالش محبوس ساخته ببدرقه قشون احمد بیگ و مرزای مسطور بحضور روانه داشتند و بعضی گفته اند که دختر حاکم کوه که در حسن و جمال سر آمد وقت بود بعد عطای تشریف دین اسلام و ادای رسم عقد مناکحت داخل حرم سرای خاص گردید حاصل کلام

چون مزبور بضبط درآمد قلعه و تعلقه بحواله امینی دولتخواه شد سپه‌سالار مذکور در ظاهر اگرچه
با خان دلاور موافقت و مخالصت داشت اما به سببی که از دست سعی لشکریانش باوجود افواج کثیر
سرداری همه شکست یافت و مفتوح قلعه هم بعبرت تهورش بظهور آمد خود درین امر باوجود سعی و کشش
و هفت ماه بی ظفر برآمد منقاض دلی پیدا کرده خواست که در شکست جاه و حشمتش حیله برانگیزد و او را
بانحراف از حضور متهم ساخته دولتخواهی خود ظاهر سازد بحضور عرضی نوشت که عزم قمرالدین خان
نوع دیگر است و چنان معلوم میشود که خفیه معرفت ملک عیسی خان عرف عیسی میان مهدوی که
دیوان و مشیر کاروبار است بناظم حیدرآباد و مشیرالملک سهراب جنگ راه مراسلات مفتوح دارد
سوای این علانیه در چدرکهاٹ حیدرآباد حویلی عظیم الشان بنا مینماید شاید که عنقریب از حضور
منحرف خواهد شد سلطان ذیشان بسبب دریافت معاملات دوست و دشمن بمجرد وصول عرضی
سپه‌سالار خان مذکور را مع دیوان و لشکرش بحضور طلب داشت او نادان دیوان خود را در حضور
آوردن مناسب ندیده زیرا که نامبرده در ایام دیوانی کارهای ناشایسته و شیوه مردم آزاری
و غیرباکشی بمرتبه اتم بظهور رسانیده بود بلکه تمام کافه عباد و رعایا از جور و ستمش نالان گشته بدیار
دیگر روی آورده بودند و اکثر مهمات ملکی و مالی را بی رضای آقا حسب خاطرخواه خود به فیصل
میرسانید و از همین سلطان نیز آگاه بود هرگاه خود حضور طلب شد ترسید مبادا که آسیبی بتدارک
اعمالش که کارش را محض دولتخواهی خود تصور کرده بود بحالش راه یابد لک روپیه او را انعام
داده بلا اطلاع احدی شباشب رخصت حیدرآباد نمود و خود مع لشکر کوچیده فایز حضور شد
چونکه آن حضرت دیوانش را یاد فرمودند عرض کرد که او رخصت گرفته برای آوردن متعلقان و
برادران خود بحیدرآباد رفته است پس ظن سابق بصدق معنی پیوست تا خان دلاور را محبوس
و لشکرش را داخل لشکر حضور فرمودند

ذکر مخالفت وطغیان اہل کوڑک و توجہ رایات ظفر آیات سلطان گیتی ستان بتنبیہ شرارت کیشان آن نواح و اسیر آمدن ہشتاد ہزار مرد وزن مع دیگر کیفیات کہ در سنہ یکہزار و یکصد و نود و ہشت ہجری واقع شدہ آنکہ

چون کہ زین العابدین خان مہدوی فوجدار بلاد کوڑک از مصاحبت و اعتبار قدامت حضوری مختار کل شد جمیع آن ملک را پر فتنہ ساخت و مہمات ملک داری را بمدعای ہوای خود انتظام میداد بلکہ از لوث سیرت و خبث طینت دست شہوت پرستی بزنان رعایا دراز میکرد و بجبر اُناث شکیلہ را ہم بستر خود می ساخت و لظہور چنین عمل ناشایستہ تمامی اہل کوڑک قدم بمیدان مخالفت و مخاصمت نہادہ منحرف و مستعد جنگ شدند و موقع نایر و ریکھانایڑ کارپردازان پالیگار آنجا کہ فرصت وقت می جستند ہمہ رعیت را فراہم ساختہ ظفر آباد را گرد گرفتند و اطراف آن تاراج نمودہ احوال بر محصوران چنان تنگ ساختند کہ ایشان روز و شب ہرگز طاقت و مجال بیرون قلعہ آمدن نمیداشتند چونکہ ذخیرہ و اسباب جنگ زیادہ فراہم نکردہ بودند بس ہراسان شدند تاخانہ بانی فساد کہ بوقوع این واقعہ از کردہ خود پشیمان شدہ قلعہ بند گردیدہ بود جاسوسی را بتبدیل لباس مع عرضی حقیقت حال و شرارت مفسدان آن نواح روانہ حضور ساخت چون جاسوس عرضی مذکور بحضور گذرانیدہ مفصلاً کیفیت فوجدار را بوس معروض داشت سلطان گیتی ستان سزای اہل کوڑک را کہ بارہا از سرکار منحرف شدہ طریق فدویت را بکار ہای فساد و شرارت مسدود میساختند و سپاہ منصور را بار بار تضییع میدادند بر ہمت قضا نہمت خود قرار دادہ فرمان دادند تا میر منزل خاصہ اعلام ببری و خیمہ زرنگار گون لبان فلاک بوقلمون بدالصوب بر سواد سلطان

پنہویہ کہ بفاصلہ یک ونیم فرسنگ غربی دارالامارۃ احداث میفرمود برآراست وزین العابدین خان شستری سپہدار رامع قشونش بنابر عبرت بوفور سامان رسد و دو ہزار پیادۂ احشام نصرۃ انجام بدان ناحیہ پیش راندہ ارشاد فرمود کہ شما بلا توقف وتامل بایلغار داخل قلعہ ظفرآباد شدہ شرارت کیشان راچنان تنبیہ نمائید کہ تا رسیدن خاص سواری چندی صورت امنیت بدان صوب واقع شود وفوجدار نا تجربہ کار آنجا را از منزدۂ توجہ مابدولت طمانیت ظاہر وباطن بخشد سپہدار مذکور حسب الحکم حضور بر جناح استعجال راہ گیر گردیدہ اگرچہ تا دروازۂ کہاٹ رسیدہ بود امامردان بغی برا ینعنے اطلاع یافتہ از اطراف ہجوم کردند وبہ تیر وتفنگ حواس مردانگی اورا منتشر ساختند از آنجا کہ او گاہی جنگ مردان نیازمودہ وتمامی عمر بہ ملاگیری صرف کردہ بود دلقد ہمت درباختہ زیر کتل سداپور جای بند گردید ہرچند رسالداران وسپاہیان ہمراہیش کہ تربیت یافتہ محمد علی شجیع مرحوم بودند ترغیب پیش رفتن مینمودند سپہدار مسطور ہول زدہ عارضہ تپ ولرزہ وپیچش را وسیلہ ساختہ یک قدم پیشتر نگذاشت آری کار سپاہگری از آرام طلبان ونفس پرستان کجا بظہور میرسد چون این سانحہ معروض حضور گردید بربی حوصلگیش نفر مہیا کردہ بعد دو ہفتہ خود بدولت از آراستگی لشکر وتقسیم ماہیانہ فارغ گشتہ با جمعیت بیست ہزار مردم بار ودوازدہ ہزار پیادہ ودہ ہزار سوار جرار وبیست ودو ضرب توپ بہ پانزدہم شہر ذیحجہ سنہ الیہ کوس انہاض نواختند چون متصل خارند حد کوڑک نزول رایات فتح آیات گردید ہمہ سوار را بطرف پرپاٹن وسداپور ومنظرآباد گذاشتہ فقط باپیادگان و قشونہاد ساماں جنگ عبور کردہ چون شیرغران وشرز بریان قدم صولت شیم دران دشت

وحشت ناک نہادند بیت

کہ لرزد قلم از ہجوم نہیب +	چہ گویم ز احوال دشت عجیب +

تراکم نیستان چون زلف مسلسل زنگیان وراه ما ہمچون نشان پریشان کہکشان بیو کان ونشیب و فراز آن سرزمین چون ہمت ارباب سخاو بخیل ضد ہمدیگر ولپست وبلند اطراف جوانب ہمچو اوج وحضیض عروج ونزول ناہنجار تر وشیب آن ہمہ مرز وبوم شمالی زار تا کمر بالیدہ چنانکہ فیل خیال واندیشہ دوربینان بہ گل ولایش تا سینہ چسپ فرو رفتہ وشاخہای اشجار اقسام دران نواح مثل ساگوان وصندل ورال سفید وعود خام وغیرہ سر رشتہ رفعت نخل طوبی رسانیدہ وپیچاپہای مرچ سیاہ دام فریب بر بالای ہر درخت وشاخ گستردہ وزراعت قاقلہ یعنی الایچی ہمچو جوار وگندم اطراف کوہ ودشت سرسبز گشتہ ودرخت دارچینی چون طارم افلاک سایۂ طراوت بر نباتات زمین افگندہ وثمرات باغستانی مثل فالسہ وموز وسدرۂ عین الناس بہتر ولغزک وجام نو قلمون وسفرجل وکٹل وبہل وجامون وغیرہ در مذاق تلخکامان شیرینی شہد وشکر ریختہ وانہار دران سرزمین چون چشمہ چشم غمناکان ہمیشہ جاری وآبشار حوضہا وآبگیرہا در اثنای راہ بمثابۂ اشک مہجوران لیل ونہار ساری وعروس بسیط زمین غرق عرق حیا گشتہ حجاب دامن اشجار بر روی آفتاب فرو ہشتہ وتختہ تختہ بوٹہای گل مہندی ومخملی وصد برگ ہمیشہ بہار ونسرین وسوسن وچنپا ہر سو مثل شوخ چشمان نقاب حیا از پیش نظر برداشتہ وفیلان کوہ پیکر چہ از مادہ ونر بر رنگ جوامیس گلہ گلہ جمع شدہ وبچۂ فیل چون زنگی نژادان دیو ہیئت بدبخت بہای مطلق العنان گردیدہ بچوکان خرطوم گوئے بازی ربودہ ومعمورجات آن دیار وبلاد زیر کوہچہ ہا واندرون اشجار پنہان وپیرامونش حصار استوار معہ فصیل وبروج کشیدہ وخندق عمیق بہر حفاظت سقف وحجرہا کہ اکثر اوقات وشب تار فیلان در تاختہ مواضعات از خرابی تاراج میکردہ گرد آن حفرہ کردہ شدہ تا ذکور واناث مع اسباب زندگی دران خانہا سکونت ورزیدہ ہمہ ذکور گندم گون وبعضے سیاہ فام

بلند وبالا ولباس شان یک پیراہن دوتاست از گلو تا شتالنگ دوخته شده وجز پاره پاره گشتنش کسی فکر پیراہن دیگر نکرده ہمه در سپاه گری دم مساوات با بهیم وارجن ورام و لچهمن میزدند چراکه سوای تفنگ فتیله دار و دشنه یهناور که کٹرکتے نامند بر میان می آویزند بیرون حجره وحصار نمی آیند و کلاه چرم بر سر نهاده یک رومال سیاه یا سفید در میان می بندند واناث پری تمثال با حسن ولطافت جمال که رشک مهوشان چین و چگل اندو براست قامتی وسیم تنی ونزاکت لب ولهجه آن فتنهٔ جهان باج از خوبان ترک وتاجیک میگیرند دران ویرانه فردوس نشانه همرنگ حوران میخرامند باانهمه خوبی آه بدلباسی وبی تمیزی که یک پارچهٔ پنج شش دستی از ناف تا زانو ویک رومال سفید دو دستی بر سینهٔ مهر گنجینه دارند رونق ورواج حسن روزافزون آنها شکسته الحق اناث بنسبت مردان آنجاکه همه کور بار د مزاج اند حرارت غریزی زیاده دارند وروایتی از مورخان پیشین رسیده که در ایام سابق بنواح عقب ناٹر وغیره رسمی قبیح ودستوری وقیح در مذهب نامعقول آنها جایز و محض ثواب میدانستند چنان بود چه اگر در خانهٔ کسی چهار برادر حقیقی باشند یک را از انجمله باز فی کتخدا می شد دیگران یک یک شب آن زن هم بستر شده آغوش مباشرت را گرم میساختند بعضی کس مقر میشوند که هر شب یک بعد یک همین زن را بر بستر مجامعت خود می کشیدند تا تسلی خاطرش می شد و در اولادش فیمابین برادران تقسیم بعمل می آمد چون نواب مرحوم بر آن مرز وبوم مسلط شد این رسوم مذموم را از میان آنها بر داشت واکثر زنان آن قوم را گرفته برشت گریبان خود بخشید القصه شرح وبیان برودت وسرما که سرتاپای قلم بیشتر از شروع تحریرش در چشمهٔ زمهریر غرق میشود وزبان تقریرش قبل از بیان باوجود پوشش پوستین لبان بلرزه هیئت حیرت یخ بندد نظم

زبیم برف آن طرف خطرناک — رمیدہ مردمک از چشم افلاک
چنان در روی برودت پا فشردہ — کہ آتش در درون سنگ مردہ

چہ برطرازد کہ ہر روز آفتاب با این گرمجوشی بخوف سرایت برودت لحاف چارتہ آسمان با استر
ابر بر سر کشیدہ ازان وادی زودتر عبور کردہ و ہر شام سریع السیر باندیشۂ سرما در بارانی نیلگون
یعنے فلک زمردفام سر و تن پوشیدہ فی الحقیقۃ این ہمہ ذکر تابستان است کہ مرقوم
گردید معاذ اللہ از ہنگام زمستان و فصل باران کہ تا ششماہ ابر آذرے لبساط تقاطر امطار بر
بسیط آن سرزمین گستردہ و زمین بسیرابی تمام ہمچو دیدۂ ستم رسیدگان ترآمدہ و از سر شام
تا دو ساعت روز برآمدہ دود شبنم چون دود آہ مظلومان کوہ و دشت را فرا گرفتہ می ماند
و بسا جوانان تیرقامت تیزہوش گرم دم از دستبرد سرما حرارت حواس باختہ برنگ حلقۂ
کمان پا بہ سینہ کشیدہ در حجرۂ تنگ تر از زہ می خوابند علاوۂ آنحال تا مدت ششماہ مشی
کنندگان آن نواح از پا تا سر پارچۂ گندہ یا جامۂ گلیم پوشیدہ از وقت چاشت تا انقضای
سہ پاس روز بہر کار حرکت میکنند با این زلوہا از برگ اشجار کہ بکثرت باران و سیرابی زمین
از اصول درختان پیدا شدہ تشنۂ خون بیگناہان می باشند چون ملخ برجستہ بر تن آدم
و دواب می چسپند و تا سیری بطن از خونش ہرگز بر نمی آیند پس از آنہا ضرر کلی بہ انسان و
حیوان میرسد و اژدر و مار مردم ربا و کژدم پر زہر و تیز نیش زند تن بالحاق روح چنان گداز
کہ ہمدست قبر و قابض جان نشود در آن وادی از شمار مور و ملخ تجاوز کردہ اند الحاصل چون
سلطان دین پناہ در آن جنگلستان از راہ مشکل عبور کردہ این طرف دروازۂ خاربند
کہ رن منڈل نام دارد محل نزول اعلام و خیام ظفر انجام ساختند و روز دیگر دو سپہدار را
فرمان دادند تا ہر دو مع قشونہا بر دروازۂ مذکور کہ اہل شرک و ضلال در پیش آن خندق

عمیق حفر کرده بر پیش دیوار کشیده به تیر و تفنگ سر راه بسته بودند حمله کرده آغاز جنگ نمودند
ودران روز اهل شرک به دلاوری و جانسپاری کوشش مردانه نموده تاب حمله آورند بلکه
سپاه هر دو قشون را از پیش خود راندند و اکثر جوانان نصرت توامان مجروح و مقتول گردیدند
سلطان گیتی ستان با سپاه منصور از راهی که گذر باد و سیل دشوار مینمود بسرعت برق و صرصر
بر خرمن جمعیت کفار حمله آورده خلقی بسیار را از مشرکان بدار البوار فرستادند و از یک طرف
فرنگیان موسی لالی و رسالهای اسد اللهی یعنی بندگان که پرورش یافته نواب مرحوم و تربیت
کرده شاه دین پناه بودند ارباب ضلال را طعمه نهنگ تفنگ و سنان ساختند و از یک طرف
پیادگان جلودار بشجاعت تمام یک یک خصم را بر سر نیزه برداشته سرنگون بقعر جهنم در انداختند و اکثر
کفار را بزور مردانگی باسیری آوردند با این کفار ثبات قدم ورزیده چند مرتبه حملهای کوه شکوه
بر سپاه منصوره آورده متفرق گردانیدند تا شجیعان خاص کوتل و بعضی سپهداران چون
جرات کفار مشاهده نمودند با بقیه فدائیان ناموس پرست بحملات متواتر کشتن و سوختن
اعدا را ثواب دانسته فدای وار برهم ریختند پس بطرفة العین شیرازه جمعیت کفار از هم پاشیده
چنان شد که پای قرار و ثبات از جای رفته قدم در بادیه انهزام نهادند فوج سپاه نصرت انتباه
تعاقب آنجماعت مخذول نموده گروه انبوه از ان تیره روزان را بتیغ بیدریغ گذرانیدند چون سلطان
گیتی پناه بر اعدا ظفر یافتند پیشتر کوچیده بر سواد هلگلی نار مقام فرمودند شستری ند کور چون میدان
از سپاه غنیم خالی دید بنابر دفع و رفع خجالت خود بر موضع خوشحال پور تاخته غارت ساخته
آتش زده جمع کثیر از اهل ضلال را با زنان و فرزندان اسیر کرده فایز حضور شد پس از انجا
حسب الحکم حضور چهار رساله مردم بار با وفور سامان رسد و ذخیره و اسباب جنگ به قلعه
ظفرآباد رفتند حضرت خود بدولت تا انقضای سیزدهم شهر محرم الحرام بر سواد مسطور آسوده

ماہ بم پانزد

به پانزدهم شهر صفر که سن یکهزار و یکصد و نود و نه هجری شروع بود از راهیکه امرا و خوانین حسب
فرمان قضا جریان بآن بیشه در رفته به تیر و تیشه هر روز قریب دو کروه جنگل را بریده از آتش
سوخته باندک روز چهار پنج گاؤ زمین را میدان ساخته کار برا اهل بیشه تنگ نموده بودند اهل
ضلال یعنی پیاده های کفار محاربه و مقاتله کرده دو سه هزار نفر تلف گشته بودند نهضت فرموده
بعد طی منازل شرقی دار الظفر خیمه و خرگاه بیاراستند چون کارپردازان مذکور یعنی مموتی نائر
و دیگر نائر علامت عجز بر ناصیه حال مردم خود مشاهده کردند و قوت محاربه و مجادله با لشکر
اسلام نداشتند اطراف کوه و دشت منتشر شده بکوهستان و جنگل سخت قلب پناه
گرفته بودند پس سلطان جهانگیر امرا و خوانین خود را با لشکرهای گران بقصد گوشمال و تسخیر بلاد
نامزد فرمودند چنانچه موسی لالی را بطرف کوه الاچی بنا بر تنبیه شرارت کیشان رخصت ساختند
و قشون ششتری را با دیگر قشون بسرداری میر حسین علی خان بخشی بطرف عقب نائر
وغیره روانه نمودند و میر محمود و امام خان را بجانب تهل کاویری و خوشحال پور مرخص کردند
حضرت خود بدولت دو سه ماه همونجا مقام فرموده بودند چون بخشی مذکور از پیشگاه حضور
رخصت عزیمت دوانید بحسن تردد و سعی نمایان بر بغیان آن صوب هنگامه آرا شده در عرصه
قلیل بتاخت و تاراج چند مواضعات هشت هزار مرد و زن را مع اطفال اسیر آورد
بدستور موسی لالی از اطراف کوه مسطور انبوه کثیر چون رمه گوسپند و گاؤ از وحشی سیرتان
آن نواح فراهم ساخته بحضور معاودت نمود پس آنحضرت پیشتر نهضت فرموده جنوبی
کوه تهل کاویری که منبع جوی کاویری است رایت نصرت آیت افراخته باز سپاه منصوره
را به تنبیه بغیان و اسیر کردن کارپردازان مذکور پیشتر مرخص فرمودند تا سپاه داران شجاعت
پیشه از اطراف هجوم کرده نسل فساد و تبار عناد ایشان را بالکلیه منقطع کردن صلاح دولت

وفلاح حال ومآل دانستند وبکوشش نمایان جوق جوق فتنه انگیزان را گرفته آوردند هرگاه در
عرصهٔ هفت ماه وچند روز هشتاد هزار مردم بازن وبچه اسیر گشتند وهر دو کارپرداز مسطور
بدست سعی موسی لالی برکوه الایچی دستگیر شدند جنگ آخر شد دیگر سرکشان عاجز گشته درحلقهٔ
فدویت درآمدند سلطان والاشان بعد بند وبست آنجا وتاسیس وتعمیر چند قلعچهٔ
چوبین که لکرکوٹه گویند بفراغت خاطر از راه سداپور مظفر ومنصور معاودت بدارالسلطنة
فرمودند مموٹی نایڑ کارپرداز اسیر در عرصهٔ قریب رخت حیات بربست ورنگا نایڑ پردست
حضرت دین پرست اشرف بشرف اسلام ومختون والشیخ احمد نامزد گردید وبه عهدهٔ
رسالداری سرفراز شده به نسبت فرزندی پرورش می یافت وبلیا بانو حاکمهٔ نواح
کینانور که از قوم ماپله است بر سداد تهل کاویری شرف ملازمت دریافته زر پیشکش
دوساله مع افیال واسپان ودیگر تحایف نذر گذرانیده سرخرو باخلاع وتشریف
شاهانه مرخص گشت چون سلطان فایز دارالسلطنة گردیدند منجملهٔ اسیران اهل کوڑک که همه
بتلقین دین اسلام مشرف وباحمدیان ملقب شدند وهشت رساله مقرر ساخته تربیت
وآراستگی آنها سرداران قدیم را برگماشتند تا سرداران مذکور در اندک زمان ترتیب
وتربیت آنجماعه وحشی سیرت پرداخته بآئین جنگ آراستند همدران اوقات سلطان
جهانگیر پدکهای نقره وطلا ومرصع تیار ساخته بسرداران جیش عسکر واسد اللّهی علی قدر
مراتب ومناصب عطا فرمودند ولباس آنمردم از قسم پارچهٔ ببری که باختراع تازه با فاینده
بوفند وزانیده بخشیدند واسامی دوازده ماه وشصت سال بخلاف اسمهای اهل عرب
بتعداد حروف تهجی برخواندند انشاء اللّه تعالی آن بجای دیگر مذکور خواهد شد ونامهای
چند قلاع نیز دران سال باصطلاح دیگر بدل فرمودند چنانچه نام چیتل درگ فرخیاب حصار

له مخفی نماند که فرزندان ایشان با وصف ... ورثه دولت وریاست ملک ... ۱۲

اسم گیتی فیض حصار بلاری ثمر پٹن پنوکنده فخرآباد پاوگڈه ختمی صوبہ سرا رستم آباد اگرچه نام قدیم است اما همون نام پسندیده بحال داشتند نندی گڈه گردون شکوه دیون ہلی یوسف آباد نبگلور دارالسرور ماگڑی درگ ساون گڈه قلعۂ بل منظرآباد کوڑک ظفرآباد کلیکوٹ اسلام آباد کویمتور سلام آباد ڈنڈگل خالق آباد سنگلی درگ مظفرآباد کشنگیری فلک الاعظم میسور دارالسرور نظر بارو امثاله آن مقرر فرمودند و همدران سال از سایر ملازمان شش هفت هزار مردم را از قوم شیخ و سید منتخب کرده بهر آبادی الکۂ کوڑک روانه نمودند و ازانمردم به سبب اختلاف آب و هوای آنجا بعضے گرفتار تپ و لرزه گشته بارها بحضور عرضداشت کرده بجای خود باز رسیدند و بعضے همونجا که آب و هوا بایشان موافقت کرد بسر بردند ٭

ذکر طغیان مرہٹہ و ناظم حیدرآباد و لشکرکشی اوشان بعزم تسخیر ممالک محروسۂ سرکار خداداد و مفتوح کردن آنها چند قلعجات آن نواح و متوجه شدن سلطان گیتی ستان بدفع اعدا از راه صوبۂ آدهونی و افتتاح آن صوبه که در سن یک هزار و یک صد و نود و نه هجری رو داده مع دیگر کیفیات آنکه ٭

چون وکلای سلطانی که پیشتر ازین با سامان تحایف و ده لک روپیه نقد به پونه رفته بودند بملاقات سرگرده آنجا و نانا پهرنیس کارپرداز رسیده اسباب وغیره گذرانیدند اوشان باقبال آن نپرداخته یک مسترد ساختند و جواب دندان شکن

سلطان که چند توپ و بنادیق از میراث پدر موجود داریم چون خار در دل شان خلیده با
نظام علی خان درین مشوره یکدل و یک زبان گشته بفراهمی امرای خود تاکیدات دوانه داشت
چون در اندک مدت جمیع امرای پونه با سپاه و اسباب جنگ جمع شدند و نواب نظام علیخان
هم حسب قرارداد با مشیر الملک و سیف جنگ و تیغ جنگ وغیره امرای دولت خود و سایر لشکر که
چهل هزار سوار و پنجاه هزار پیاده مجتمع بود از حیدرآباد کوچیده از راه شهر بید بطرف
بادامی که قلعه سرحد سلطانی بود رسیده مرهٹه با هشتاد هزار سوار و چهل هزار پیاده و پنجاه
ضرب توپ کلان و وفور سامان جنگی آماده رزم شده رخش همت را به پیر نهضت زد و پس
وکلای سلطانی از انجا بی مطلب رخصت گرفته فایز حضور گشتند و هر دو دولتمند بملاقات و
مشاوره یکدیگر پرداخته بتسخیر قلاع سلطانی همت برگماشتند و قلعه بادامی را که محاصره مدور
کرده بتفتیحش فرمان دادند تا امرای هر دو سلطنت سعی جمیله بگشایش آن بظهور آورده مورچال
مرحله احداث کردند و بشکست و ریخت حصار اشتغال ورزیده بیورشهای چند بعد تلف
هزاران هزار شجاعت مند آخر بانقضای ایام نه ماه تاهم بصلح تسخیر کردند پس هر دو دولتمند
چون بادام توام خود همو بجا سکونت ورزیده امرای خود را بفتح قلعجات و ضبط قصبات
هر جانب و ناحیه کوچانیدند چنانکه امرای مذکور با لشکر کثیر در تاخته قلعه دهاروار و جبالی هیلی را
بگذاشت سی هزار روپیه انعام از دست قلعداران حیدری بضبط خود در آوردند مخفی نماند
حارس آن هر دو قلعه و قصبه حید رنجش نامی رافضی که پیشتر ازین چندی خانسامان امیر الامرا
بن نواب محمد علیخان سراج الدوله بود و اعتبار تمام بهم رسانیده آخر الامر تصرفات بیجا در کارخانجات
سرکار کرده و مبلغ خطیر بغبن تمام و خیانت تام بدست خود نمود باندیشهٔ گرفتاری تلف جان
گریخته به پناه دامن دولت ملازمان سلطان خزیده بایالت آنصوب نامزد شده بود او

طریق حرام خوری پیموده قلعه باخذ مبلغ مذکور بمخالفین سپرده خود معه اعمال و اثقال به پونه رفت غرض
همون دستور کجنیدرگڈه و نولکنڈه و نرکونده وغیره بلکه تمامی قلعهای آن طرف جوی تنگ بهدررا
که قلعداران حرام خور و ناموس شکن بامید نوکری عمده و چیزی نقد نمایان باخصم یک شدند
بضبط غنیم رفته بود و پالیکاران آن نواح مثل سرهتی واله و ڈکل واله و کنگیری واله و راجه
آنی کندی باغنیم سازش کرده بودند چون جاسوسان قلمرو خداداد مفصل این ماجرا معروض
حضور ساختند و امرا و خوانین و تنخواه بدا فغنستام بانجام ترغیب کردند تا حضرت دین پناه
باجتماع سپاه و ادوات حرب و پیکار فرمان داده بست و ششم شهر شعبان المعظم سنه الیه
با لشکر جرار یعنی شش قشون مردم بار و سه موکب عسکر و ده هزار پیاده و سی هزار سوار شجاعت
آثار و بیست و دو ضرب توپ قلعه شکن به ولوله افزای نیکاور گشته باحضار پالیکاران فرمان داد
تا منشیان چابکدست والا فطرت حکم نامجات متضمن حاضر شدن ایشان با سامان جنگی و آذوقه
لشکر بمعافی پیشکش تا انقضای ایام مجادله و مقابله باغنیم ترقیم و تبلیغ داشتند تا پالیکاران
اطراف یعنی رای درگ واله و هرپن هلی واله وغیره جمعیت خود موافق معمول روانه حضور ساخته
خودها به بهانه مرض بجای خود ماندند غرض بعد انقضای عید لیلة البرات از تقسیم ماهیانه تمامی
لشکریان فارغ گشته از راه بالاپور کلان و هندوپور و پاوگڈه بر جوی هگری رسیدند آنجا دو روز
مقام فرموده همه بهیر و اسباب لشکر و جز آن وغیره بجز اسباب ضروریات سرشته دار توشکخانه گذاشته با تمامه
سوار و فیل و شتر بره گذر یلغار پیش آهنگ گردیدند و آنروز بر سواد هنور مقام فرموده روز دیگر از انجا
پیشتر کوچیدند شب دیگر سواد کیکل که آکره و کروهی شرقی بلاری است از خیام و اعلام نصرت فرجام
آراسته از انجا در تاختند چون ناگاه بدمیدن صبح چهارم در ظاهر کوهای آدهونی هراول لشکر
رسید و سواری خاص در محل کلباین آسود مهابت جنگ خلف الصدق شجاع الملک بسالت جنگ

حاکم ادہونی کہ از دختر نواب نظام علی خان کدخدا شدہ بود مع زنانہ بحکومت آنجا نامزد بود
از ورود عساکر منصورہ ہراسان شدہ اسد علی خان دیوان خود را روانہ حضور ساخت و در حین فرصت
سامان دسر انجام جز و کل دولت مع زنانہ خود بر کوہہا رسانید چون وکیل حاضر حضور گشتہ بزبان
ناظم مسطور عرض فسخ عزم خرابی دولت نمود سلطان بزبان مبارک ارشاد فرمودند کہ ما
ہرگز بشما نقاض دلی و عداوت جانی نداشتہ ایم چونکہ نواب صاحب شما بموجب بد سبیل خصوصیت
وکین بازنارداران متفق گشتہ در مقام استیصال این دولت بیزوال شدند عجب است از
موافقت و وفاداری ما و بیوفائی و سست عہدی اوشان قطع نظر از ین پاس دینداری
و اسلام گذاشتہ بخصم قدیم انیدولت در ساختہ باسپاہ بسیار بر دیار مسلمان استیلا یافتہ
کار بجای رسانیدند کہ عہدہ عبادا و ثان و اصنام در مساجد و معابد و مساکن اسلام و غربا
آتش زدہ و غارت ساختہ علم شر و شور و رستم و خدادا د برافراشتند صلاح آنست کہ ما و شما
سر رشتہ یگانگی را مستحکم ساختہ مجلس یکجہتی آراستہ بی میانجی غیری بر مرکوزات یکدیگر واقف شدہ
در دفع و رفع آنہا کہ محرک سلسلۂ نفاق اند متعہد شویم درینباب تا ہم نخواہیم گفت کہ شما با لشکر
ہمراہ باشید مگر فوج شایستہ با ما بگذارید زیرا کہ ما خود بدولت اکنون بجہت تقویت دین متین و
خوشنودی حضرت رب العالمین و رسول امین صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و منفعت خلق اللہ کمر غزا و
جہاد در میان ہمت عدو سوز چست بستہ ایم چون حاکم موصوف بارشادات حضور کاربند
نگردید و بشرف ملازمت فائز نگشت و بجنگ مستعد شد بنابر عبرت نمای و اظہار رعب صبحے
فردای آن روز فرمان دادند تا سپہداران حملہ کردہ شہر را بحوزۂ تصرف خود در آوردہ
بجاروب غارت رفتند با این حاکم آنجا راہ مصادقت و مخالطت نہ پیمود لیس زہرہ و جانب
آتش کارزار افروختہ شد تا سپاہ منصور و داروغہ آتشخانہ روی توجہ بہ تسخیر آن حصار گردون

آثار آوردند و از دو جانب مرکز وار درمیان گرفته مورچال حداث کردند و صلابت کوچها پیش برده از طرف باغ مقبرہ بسالت جنگ از تالاب دروازهٔ تمل ہجوم کرده بتوپ اندازی و گرنل پرانی اشتغال ورزیدند اما ہرگز ارادهٔ تسخیر آن حصار مکنون ضمیر مرحمت تخمیر سلطان گیتی ستان نبود محض استنباه ناظم حیدرآباد بمحاصرهٔ آنحضار سپهر اقتدار فرمان دادند غرض آنکه شاید که بدین وسیله و پاس ناموس که محل زنانه برادرش مع صبیه صبیحش محصور گشته است راه آشتی بپاید و از غرور باکشی باز آید اگر درین کار عزم جزم میداشتند ہمون روز اول بی تردد و تامل محصوران را زیر میکرد و حاکم آنجا را الطرفة العین مع زنانه و اثاثه دولت دستگیر مینمود زیراکه چون صبحی سپاه منصور حمله کرده داخل شهر شدند و تا دروازهٔ قلعه شتابکنان رسیدند دیدند که دروازه بروی خلق الله کشاده و شهریان که بخوف جان بطرف قلعه میگریختند چون زاغ و زغن صدای فغان و های هوی برداشته بر در هجوم آورده و اثری از محافظان قلعه به برج و باره نبوده و ترس محاربهٔ غازیان شیر توان بر محصوران مستولی گشته بود بمشاهدهٔ آن حال بعضی هواخواهان و امرای دولت بحضور عرض کردند برای تفتیح این حصار وقت همین است و دشمن را تا فرصت بیدار شدن از خواب غفلت نمایند چشم بصیرت نباید داد اگر حکم شود قلعه بضبط خود می آریم و مهابت جنگ راجبراً و قهراً حاضر حضور میسازیم و رستم جنگ یعنی موسی لالی فرانسیس هم درین معنی مکرر عرض نمود سلطان باغماض این معنی پرداخته فرمودند که ہرگز اقدام ننمایند انشاء الله تعالی کار امروز فردا و کار فردا بهفته و کار هفته بعرصهٔ یک ماه دست بسته خواهد بر آمد فرد

بهور هر که مدارا کند سلیمان نیست	شکستن کمر کوه قاف چندان نیست

چنانچه راقم سطور هم دران معرکه حاضر بود القصه بعد دو پهر روز حاکم محصور به بند و بست قلعه فرمان داد تا ملازمانش که قریب هفت هزار مردم از سوار و پیاده بودند عهدهٔ قلعداری بدمه

خود گرفتند و لعل خان مع اسد الله خان سرخیل کایم خانی چهارصد جانباز همراه خود داشتند دروازه را قایم کرده بدفع حملات سپاه منصور مستعد گردیدند چون از هر دو جانب کوشش اعدا فریبی بظهور پیوست ناظم حیدرآباد برین معنی وقوف یافته خواب و خور بر خود ناگوار دانست و از یلغار آن شیر بیشهٔ شجاعت و دلاوری و محاصرهٔ آدهونی هوش و حواس خود در باخته کارپردازان پونه را ازین معنی آگاه ساخته هر دو درین باب مشاوره کردند بعضی عقلا و اذکیا گفتند که هرگاه یک قلعه سرحد یعنی بادامی که چندان استحکام نداشت بسعی نه ماه که با وصف هجوم سپاه دو مملکت و ریزش گولها که از دو دو توپ و بندوق دماغ چرخ خشک میشد تاهم بصلح مفتوح گردید و در مدت یک سال هیچ بند و بست واقعی خود صورت نه بست آینده چه خواهد شد چونکه سلطانیان در غیبت پادشاه خود در امر محاربه و مجادله قصور نمیکردند در حضورش چه سعی جمیله بظهور نخواهند رسانید انسب آنست که چند امرا با فوج شایسته به تهذیب آن ملک نامزد فرموده هر دو دولتمند والاشان بدار الریاست های خود مراجعت فرمایند چون رای امرا پسند ایشان گشت بر فطرت آنها آفرین خوانده ناظم حیدرآباد مشیر الملک سیف جنگ وغیره را با لشکر گران بکومک ادهونی نامزد ساخته و کارپردازان پونه بسونت راو هولکر را با پرس رام بهاو ناظم صوبه مرچ و دهری پنت پهرکیا در ایته مرهته با دیگر امرا و تمامی سردار و پیاده و توپخانه بمعاونت امرای حیدرآبادی و تاراج قلمرو سلطانی دستوری داده هر دو دولتمند به بهانه کسل مزاج بدار الریاست های خود ها معاودت کردند سلطان از استماع این خبر خاطر جمع شده عزم تسخیر قلعهٔ ادهونی کرده و گوشمال حاکم آنجا که گوش رضا بر ارشادات حضور نهاده بود نه بند نه خود قرار داده تاکید فرمودند تا عهده داران از یک ماه و بیست روز اگرچه بشکست حصار از گولهای توپ صرف اوقات نمودند اما وضع آن حصار که بنا نهادهٔ مسعود خان عادل شاهی بود چنانچه راقم سطور مفصل

احوالش در کتاب تذکرة البلاد والحکام در اورنگ سیوم بیان ساخته است از انجا مبرهن خواهد شد بنوعی واقع شده که از صدمهٔ توپ قیامت آشوب گردی بدامن مستحکمش نمی نشست وفصیلش بهیچ وجه از منجنیق وارابه شکستے نمی دید تا شاهد مراد رخ نمود بعد از انکه بعضے جا قدری حصار از ضرب توپ رعد آشوب روی بشکستگی نهاد حسب الحکم حضرت سلطانی شیران بیشهٔ شجاعت از اطراف جنگ انداخته حمله کردند چنانکه از طرف مقبرهٔ بسالت جنگ نواب سید صاحب و قطب الدین خان دولت زای میر لشکر و از طرف دروازهٔ تل موسی لالی و امام خان سپهدار و از بالای کوه هزار زینه حسین خان بوزی و محمد حلیم نردبانها راست کرده آهنگ تسخیر حصار کردند و مردم حصار که بتحمل شداید و صعوبت اعدا شکنی موصوف بودند بعد از دخول خصم هجوم آورده به نیروی شجاعت کوشش های مردانه نمودند چونکه نردبانها که بتجویز و اشاره هرکاره ها تیار ساخته بودند از بلندی حصار کمی کرده سپاه منصوره نردبانها گذاشته بطناب عروج کردند اما آخر بحضیض هزیمت افتادند آن روز اهل حصار بضرب تیغ و تیر و تفنگ سر راه عبور شان گرفتند تا آنکه قریب دو هزار سپاه رستم اشتباه را از هر سه جانب بمعرض تلف آورده ظفر یافتند از ین معنی غبار کدورت بر خاطر اشرف ملازمان حضور نشسته چند هرکاره را به تیغ انتقام مغالطه کشیدند غرض چندی دیگر سپاه منصوره را جز افروختن و افراختن آتش پیکار و رایت کارزار کاری نبود و از صباح تا شام نائرهٔ جدال التهاب داشت هرگاه که نردبانهای بلند و مستحکم بهم رسانده با طناب و کمند مستعد یورش گشتند مشیر الملک و سیف جنگ مع لشکر مرهٹه بکومک قلعه رسیدند بدریافت این معنی سلطان والا فطرت جنگ و طرف مناسب ندیده ترک مورچال فرمودند و نیز از انجا حرکت نموده کوهستان سیاه ڈونگر را بر پشت لشکر داده خیمه و بارگاه بپاره استند و اطراف

وجوانب لشکر پیش منقلها و طلایه قوی داشته مستعد رزم بودند اتفاقاً روز دویم فیما بین طلایه ارن
سلطانی و غنیم آویزش سخت رو داده حیدر حسین بخشی سلحدار بسبب ناتجربه کاری و خود پسندی دوهزار
و پانصد سوار غازی خان و ولی محمد بید و رستم خان وغیره بی تجویز آنها بر انبوه کثیر دلیر درتاخته بود
آخر تاب محاربه نیاورده پس پا گردند ضرورتاً غازی خان همون جمعیت که حاضر داشت میدان را
قایم کرده درمیان ده هزار کس تا دو ساعت داد مردانگی و شجاعت درداد وکوشش رستمانه بی یار و مدد
بجا آورده مجروح گردید لاعلاج از معرکه گاه برگشت اهل غنیم تعاقبش کرده چند رفقایش را از جان بودند
و دو سه صد راس اسپ مع سوار اسیر کرده مراجعت نمودند قدر خان بن غازی خان با دو صد
جانباز بعد فایز شدن بخشی مغرور بعسکر ظفر پیکر بر اهل خصم درتاخته هفتاد سوار از برادری خود
پنجاه سوار غنیم برگردانیده بحضور رسید و بهادران زود خورد ولیمحمد قزاق ومنا چودهری چپو قزاقی
کرده دو زنجیر فیل و هشت مهار شتر و پنجاه یابو از لشکر مغول آوردند سلطان بعد اطلاع این معنی با تمامی
سپاه کوس جنگ نواخته پاشنه کوب درتاختند و آتواب پرانیدند که طلایه داران خصام بلشکر خود
درخزیدند چنانکه هر دو لشکر از صدمات توپهای سلطانی زیر و زبر گشته پناه بشهر و قلعه درگرفتند
باز روی جرات بمیدان معرکه ننهادند آنحضرت تا شام افواج آراسته انتظار مقدم خصم می کشیدند
چون اثر معاندان درمیدان پدیدار ندیدند و قشون ظفر شحون را بطور پیش منقلا بروی اعادی
گذاشته بفرودگاه معاودت فرمودند صبح فردای آن روز شیر الملک وغیره باهم مشورت کرده حاکم آنجا را
بعد رد و بدل بسیار راضی ساخته مع زنانه و سامان ضروری بقلعه رایچور بردند چون جاسوسان
این خبر بحضور رسانیدند همون زمان میر صادق را با جمعیت حضور بضبط قلعه و اثاثه دولت آصفیه
رخصت فرموده خود بدولت تا ساحل جوی تنگ بهدرا که هشت فرسنگ فاصله داشت بسراغ
آنها یلغار نمودند و چند واماندگان و جزوی سامان پس مانده را گرفته معاودت کردند و شمالی

قلعہ آدہونی محل نزول رایات جاہ وجلال ساختند میر مذکور قلعہ و حویلی خاصش را ضبط کرد
ہمہ اثاثہ ولوازمہ حشمت و ثروت کہ گذاشتہ حاکم مفرور بود مع چند صندوقہای مقفل بر شتران و
فیلان بار کردہ روانہ حضور نمود چون متصدیان توشکخانہ صندوقہا وا کردند جز کہنہ پاپوش و
چرم بوسیدہ دران چیزی نیافتند گمان بردند شاید کہ حاکم اینجا کسب چرم دوزی ہم مینمود
یا از خانہای چرم دوزان این تحفہ خراج باور سیدہ یا بہر فروخت بابلاغ حیدرآباد جمع
کردہ است غرض این معنی بحضور عرض کردند حضرت فلک مرتبت بر نادانی و دریافت میر مذکور
بہم برآمدہ ارشاد فرمودند کہ ہمہ اسباب آنجا را جزو کل بچشم خود دیدہ از اموال و اثاثہ آنچہ کہ
لایق درگاہ باشد روانہ سازید و اسباب چرم دوزان و سامریان باز گذارید پس ذرہ
بذرہ اسباب توشکخانہ و سلیح خانہ و فراشخانہ بسالت جنگ داخل توشکخانہ حضور گردید و
بعد فراغ این کار حصار پائین قلعہ کوہ را شکستہ قطب الدین خان دولت زائی را بایالت
آن صوبہ مقرر ساختند ٭

ذکر توجہ رایات نصرت آیات بصوب گوشمال مرہٹہ کہ آنطرف جوی شورش افزا بود و بیان تسخیر کنچن گڈہ و کپلی و عبور جو کردن سپاہ منصور و محاربات باغنیم مقہور رود دہون سال آنکہ ٭

چون از تسخیر آدہونی فراغت دست داد سلطان گیتی ستان بعزم تنبیہ مرہٹہ از راہ کنچن گڈہ
نہضت فرمودند و چند سوار را بنابر اسیر کردن زن سرکردہ آنجا کہ شوہرش پالیکار قبل
ازین درگذشتہ بود و او تنگما نام داشت بحکومت آنجا می پرداخت و دران آوان
پا از دائرہ اطاعت و انقیاد آنحضرت دین پرور بیرون کشیدہ پیش ازین جواب سوال

تعلقهٔ خود بامید ترقی ملک و مال از سردار لشکر غنیم معرفت هری پنت پهرکیه درست کرده بود
پیش آهنگ ساختند چون زن مذکور برین ماجرا وقوف یافت شباشب خود را مع چند
پرستار و ملازم از آب تنگ بهدرا بدر زده جان بسلامت برد و پسرش که دوازده ساله سن و
مدکم کوره نام داشت در قلیچه سرکپه که دار المقرش بود اسیر آمده مشرف بشرف اسلام و مختون
گشته بعلی مردان خان نامزد شد چنانکه مفصل احوال خاندانش راقم سطور بکتاب تذکرة البلاد
والحکام در اورنگ و هم علیحده ترقیم کرده از انجا روشن خواهد شد چون کوس نهضت سلطانی بطرف
سوندور نواخته شد حاکم آنجا گوینده راو نامی برادر زاده مرار راو که بعد اسیر شدن راو مذکور
نامبرده به پونه رفته احوال خرابی خود بسردار پونه وانموده التماس نامه سفارش موسومه ملازمان
حضور نواب مرحوم حاصل ساخته فایز جناب گشت نواب مغفور بترحم ذاتی و نظر پرورش
پاس خاطر ناظم پونه منظور داشته بعد گرفتن مچلکه که از سرکار هیچ امر منحرف نگردد تعلقهٔ سوندور براو
بحال داشت در آن زمان از جادهٔ صواب انحراف ورزیده با غنیم موافقت کرده بود چون بر یلغار
سپاه سلطانی و آوارگی زن مذکوره و کیفیت اسیر شدن پسرش آگاه شد هوش و حواس درباخته مع
نوکر و علاقه داران خود بسمت لشکر مرهٹه رو بگریز نهاد پس تعلقه مع توابع بی نزاع بضبط عمال
سلطانی درآمد بعد بندوبست آن حضرت فلک رفعت با سپاه انجم شمار بسمت کپلی نهضت
فرمودند قلعدار آنجا که از خوانین پالیکار یعنی کنکگیری بود قلیچه را مضبوط کرده بجنگ مستعد
گشت هرچند امرای سلطانی بنصایح او را رهنمونی نمودند لاکن او بغرور بیمعنی از
طریق فدویت انحراف ورزیده سبب الحکم حضور سپهداران تهور نشان و موسی لالی فرانسیس
از دو جانب حمله کرده جبراً و قهراً مسخر کردند بنابر عبرت دیگر شقیان بغارت معموره و
تاراجی عصمت زنان کفر و اسلام تند و نقد و جنس بیشمار از خانهای بیوپاریان و ساهوکاران

وحلا جان اہل اسلام کہ مومن می نامند گرفتند و اکثر زنان آن قوم باندیشۂ تاراجی عصمت خود ہا را در آب جوی تنگ بہدرہ کہ طغیانی تمام داشت زدہ از جان درگذشتند و قلعدار نیز کشتہ شد و آنحضرت خبر تاراجی عصمت زنان شنیدہ سپاہ خود را سزای معقول دادند و آیندہ ازینکار منع فرمودند و ازانجا پیشتر کوچیدہ برسواد دہرمس پیٹھہ متعلقہ پالیکار ہرپن ہلی چہار روز مقام فرمودند چون شہر مبارک رمضان شریف در ہمون مقامات تمام شد بعد ادای دوگانہ عید الفطر و مراسم سور و سرور ازانجا طبل نہضت کوفتہ بر ساحل جوی تنگ بہدرہ در برابر گہاٹ کرنیات مضرب خیام عسکر نصرت پیکر نمودند چون موسم بارش و ہنگام طغیان آب بود چندی در عبور جو توقف رو داد دران فرصت غنیم تمامی ملک آنطرف جو را بحوزۂ تصرف خود آوردہ بعزم مقابلہ در رسید و بر ساحل آنطرف جو نزول رایات نکبت آیات خود ساختہ سر راہ عبور و گذر اسلام توپ و تفنگ در گرفت و سرداری را با جمعیت گران بہر افتتاح کوہ کوپل و بہادر بنڈہ نامزد ساخت چون سردار مسطور در تاختہ بمحاصرۂ ہر دو کوہ پرداختہ بسعی دو ماہ بہادر بنڈہ را کہ چندان استحکام نداشت مفتوح نمود مگر قلعدار کوپل از سپاہ غنیم فریب نخوردہ مردانہ وار می جنگید و بارہا بر مورچال زدہ اہل شرک را پریشان می نمود اتفاقا دران سال طغیانی جو چنان ترقی کردہ بود کہ سبد بران یعنی ملاحین جو را عبور میسر نمی شد لہذا محل عبور بہت سپاہ اسلام نیامد پس از طرف تعلقہ ہری ہر و ہورل وغیرہ سی منزل کشتی و چہار صد عدد سبد کلان فراہم کردہ تا دو ماہ انتظار پایاب جو کشیدند تاہم آب جو کم نشد بلکہ روز بروز ترقی می نمود در آن زمان آنحضرت فرمان دادند کہ بیست و یک ضرب توپ گران بر کنارۂ آب داشتہ دہ خریطۂ باروت از یک یک ضرب بپرانید چون گولہ انداز ان حسب الفرمان عمل کردند از ہمون زمان

آب جور و یکی نهاد چنانکه بعرصهٔ دو سه روز بآنقدر که کشتی و سبد عبور توان کرد رسید و طرفه آنکه غنیم از صدای شلک توپ گمان برد که سرشدن توپها از دو حال خالی نیست یا کومک انگریس فایز لشکر شده یا قزاقان لشکر منصوره بسمت حیدرآباد تاخته ناظم آنجا را زیر کرده باشند پس اقامت آنجا را مناسب شایان همت خود ندیده از انجا کوچیده ده دوازده سوار را بر ساحل جو گذاشته بطرف شانور شتافت چون آب جو کم شد سلطان گیتی ستان به عبور آن فرمان داد اول دو قشون جیش و دو هزار سوار وقت شب بسواری کشتیها که با دبر مراد بود مع توپخانه عبور کرده همون زمان بر سواران غنیم که غافل بودند درافتاده به تیغ و تفنگ دمار از روزگار آنها بر آوردند و هفت صد راس اسپ مع فیل نشان و کوس شتری غنیمت یافتند و بقیة السیفان غنیم اسپان خود و اموال و ادوات محاربه گذاشته بطرف لشکر خود گریختند و از عبور سلطانیان بسردار خود واقف گردانیدند پس روز دیگر حضرت خود بدولت مع سپاه رستم اشتباه عبور کرده بر ساحل آن طرف خیمه و خرگاه افراشتند و پیش روی لشکر تبریها بنا ساخته یکماه همونجا اقامت داشتند درین عرصه رسد غله و توپخانه و سامان جزو کل لشکر و تمامی اهل بهیر و بنگاه عبور کردند و غنیم هم بعزم مقابله مع لشکر و توپخانه رسیده بفاصلهٔ چهار فرسنگ فرود آمده بود که روزی شاه دشمن گداز با تمامی سوار و چهار قشون با اسباب رزم و توپها برامتحان زورمندی اعدا از مضرب خیام بفاصلهٔ دو فرسنگ پیشین آهنگ گردیده میدان گرفته قزاقان را پیش راندند همینکه غنیم مطلع شد بر بروت لاف و گذاف بر روی تهور تافته از غرور حشمت و جوانی که لازمهٔ جنگ نادیدنی بود با سپاه مسلح در تاخت و سپاه داران موکب سلطانی بمشاهدهٔ ورود عساکر خصم حسب الحکم والا تفنگچیان را در شیب زمین نشانده توپها از گولهای انگوری پر کنانیده مستعد داشتند و سواری خاص با شان

و تجمل با سواران پایگاه و جلوداران شجاعت دستگاه بر فراز زمین استاده بود و پس سر خیلان
بیدها یعنی غازی خان و ولی محمد و ابراهیم خان وغیره حسب الفرمان والا صفوف آراسته بجنگ قزاق آن
کار ناکردگان را بدنبال خود چسپانیده روی بطرف لشکر خود آوردند و بی تمیزان راهبیں ربی آتش بازان
رسانیده خود از یک طرف بر پشت شان عطف عنان نمودند تا کمین وران برخاسته اقدام کردند و بریزش
توپ و تفنگ دندانهای جرات اهل خصم را ترش کند ساختند سواران از عقب آنها ریخته سر دسته
مخالفان را با سر گروهای آنها علف تیغ بیدریغ و نیزهٔ جان ستان نموده از پشت زین
برروی زمین غلطانده اسپ و یراق همه حق السعی تاخت خود غنیمت بردند در عین گرمی پیکار
باندازان آتشبار بهوای تهور با نها افروخته جمعیت اهل فساد را متفرق و پریشان ساختند
و توپچیان از یک طرف جمع کثیر الضرب توپ ها چون اوراق اشجار بباد باروت
پرانیدند سرداران لشکر هزیمت اثر چون آثار عجز و علامت شکست بر ناصیهٔ حال سپاه
خود مشاهده کردند راه فرار پیش گرفتند و سپاه منصور تا دو فرسنگ تعاقب کرده گروه انبوه
ازان تیره درونان را اسیر و قتیل نمودند بعد این فتح شاه ظفر پناه مظفر و منصور پیشتر
کوچیده بر چهار فرسنگ جربی بمیدان وسیع رایت نصرت آیت و خیام ظفر اعلام برافراختند
و نقشه معسکر ظفر پیکر آن روز چنان بود که اطراف بطور قلعه قشونها مع توپ در قلبگاه
خیمهٔ خاص بارگاه در میمنه موکبهای عسکر و دسته ها و در میسره سلحدار و قزاق و پیادگان پیرامون
سراپرده بارگاه قشونهای اسد اللهی و احمدی و در جنڈاول پیادهای کنداچار و بیلداران
و لشکر پالیکاران وغیره و سواران پیش منقله اطراف بفاصله یک فرسنگ با مرتیاقی می پرداختند
غنیم نیز با سپاه خود مستعد رزم گردیده بر نهر کرٹک که هشت فرسنگ فاصله داشت فرود آمده بود
که سلطان جهان ستان بعد چهار پنج روز شبی بهر شبخون قشونها آراسته شیخ امام و شیخ عمر و امام خان

سپہداران را با سامان جنگ توپہا و باندار و غازی خان را با دو ہزار سوار بسرداری
حسین علی خان بخشی و جہا مرزا خان بر لشکر غنیم راندند و خود بدولت ہم مع سوار پاگاہ و عسکر
در وسط دولت لشکر آرمیدہ بودند چون سپہداران و بخشیان از راہیکہ ہرکارہ نمودند جادہ پیما
شدہ بوقت سہ پہر شب اگرچہ متصل لشکرش رسیدند اما راہ غلط کردہ بر طلایہ داران غنیم کہ
جا بجا آتش افروختہ بپاسبانی قیام داشتند در افتادند و شیخ عمر سپہدار کہ پیشتر و صفوف بود
ہمون لشکر غنیم انگاشتہ بی اطلاع دیگر سر دادن توپ سر کردو بانہا پرایند پس از صدای توپ
و بان تمامی سپاہ خصم خبردار شدہ راہ عافیت پیش گرفتند و بعضی امرای خصم بر حملہ کنان
در تاختند بایں حال بخشیان دانا فوراً برگردیدہ از پناہ جنگل و کوہ اعدا را فریب دادہ فایز
حضور شدند و مفصل این ماجرا معروض داشتند پس نایرہ غضب سلطانی ملتہب گشتہ شیخ مذکور را
معزول ساختند و قشونش بفاضل خان نامی رسالدار مقرر فرمودند روز دیگر از انجا پیشتر کوچیدہ
جوی بالاپور را کامیاب نزول جاہ و جلال ساختند غنیم ہم برابر لشکر ظفر پیکر بفاصلہ سہ فرسنگ
جنگل بر پشت دادہ فرود آمد بعد دو روز شب دیگر امام خان و فاضل خان و میر محمود سپہداران
را با سامان جنگی مع دو ہزار سوار قزاق و ہزار باندار بسرداری قدر خان بن غازی خان
بتاخت و تاراج لشکر غنیم رخصت فرمودند تا سپہداران باہوش سپاہ ہمراہی خود را کمل
پوشانیدہ چون مار سیاہ پیچ ہا خوردہ بعد تحمل فراوان رنج شب تاریک و بہ طی مسافت
بعید از عقب افواج غنیم در رسیدند چون طلایہ داران خصم خبردار شدہ سد راہ گشتند ایشان
بزبان مرہٹی کومکیان لشکر مغول و آمدن خود از رایچور وا نمودہ اندرون لشکرش خزیدند
و ہنگامہ نبرد گرم ساختہ از تیر و تفنگ و بان و شمشیر فشان شیرازہ جمعیت آنہا را از ہم گسیختند
و بریزش شلکہا کار بران مخذولان چنان تنگ ساختند کہ سردار و سپاہ برجع القہقری

برپشت اسپان بی زین نمد سوار شده بطرف توپخانه خود که از آنجا فاصله داشت گریختند و توپها کشیده از انجا هم پای جلادت بوادی گریز نهادند سپهداران دانا برهمین فتح اکتفا کرده نقد و جنس و سایر ادوات جنگ و افراس و زن و فرزند سران کفار را اسیر نموده حاضر حضور شدند و بجلدوی سعی مشکور خود بنوازش و انعامات پدک و جوماله و حلقهٔ دست سرفراز گشتند و سلطان رحمت نشان زنان اسیر را با خلاع و چادرهای عصمت پوش در پالکی ها نشانده ببدرقهٔ باندادان به لشکر غنیم فرستادند و نیز چهار زنجیر فیل و هفت راس اسپ صبا رفتار با نقد نمایان بر سبیل اخفا بنام هری پنت و رستیه و مادهو رای معرفت زنان روانه داشته آنها را بندهٔ فرمان و شرمندهٔ احسان ساختند القصه

غنیم از انجا لوای معاودت بطرف سرهٹی برافراشت

ذکر عطف عنان سلطان کشورگیر بنا بر مصلحت و تعاقب کردن غنیم باجرات و رسیدن برهان الدین سپه سالار با سپاه شجاعت شعار و رسد آوردن بدرالزمان خان فوجدار از بلادنگر و بضبط آوردن شاه نور و فرار حکیم خان میانه و ذکر محاربات که درمیان لشکر کفر و اسلام واقع شده درهمون سال آنکه

آنحضرت بعد جنگ شبخون باز وقت شب عنان رایات جهان کشای بصوب جوجی تنگ بهدره معطوف داشتند و همه روز در جنگل مضرب خیام ظفر انجام فرموده شب دیگر کوچ کرده بر سواد یکه جوی بالا پور از تنگ بهدره ملحق میشود مقام نمودند تا پوشیده نماند که کوچیدن شب از ین ممر بود که از عفونت فضلات اسپ و گاو سقط شده و چپقلش لشکر

مگسها پیدا شده تمامی لشکریان را تصدیع میدادند بلکه یکسر در از سپاه وقت شب هم از پختن
وخوردن باز ماندند لهذا آنحضرت فرمان دادند تا همه مردم پیش خیمه ها قند وانگبین در آب حل کرده
باندازند پس همه حسب الحکم بجا آوردند چون مگسها بر آن قند جمع شدند از باروت سوخته
بیشتر نهضت فرمودند و برهان الدین سپه سالار از طرف انوئی مع لشکر خود فایز حضور گردید
و بدر الزمان خان نیز با وفور سامان رسد و غله از نواح نگر رسیده شرف آستان بوسی
دریافت چون خبر کوچهای متواتره سلطانی بوقت شب بغنیم رسید دانست که بهجوم سپاه ما
هراسیده مراجعت مینماید و طاقت مقابله و محاربه ندارد پس با سپاه و حشم خود به یلغار
تعاقب کرده بفاصله دو فرسنگ پس لشکر ظفر اثر مقام کرد چنانکه طلایه داران هر دو لشکر
بفاصله پرتاب تیر بدفع حملات یکدیگر پرداخته بودند پس جناب اعداکوب فکری کرده قشونها
را بهانه آراستگی در میدان کشیده گردشها میدادند و شلکها سر میکنانیدند از صبح تا
یک پهر روز و از سه پهر تا یک ساعت شب همین معمول داشتند بعد پنج شش روز موافق
معمول بهیر و بنگاه و اسباب لشکر همو بجا گذاشته امرای اعدا شکن را با افواج از دو جانب
دستوری شبخون دادند چنانچه نواب میر معین الدین با دو قشون تهور مشحون و پنج ضرب
توپ و رساله قزاسیس بطرف میمنه خصم شتافت و برهان الدین سپه سالار با سه قشون
نصرت مقرون و شش ضرب توپ میسره غنیم کام سرعت برگرفت خود بدولت با دو قشون ظفر
شیون و سواران پاگاه و پیادهای احشام خون آشام همت قضا نهمت بشکست قلب
معاندان برگماشتند چون شب دیجور یعنی تحت الشعاع بود و تاریکی شب بمرتبه اتم باری بهزار
محنت و مشاقه میدان طی کردند وقت صبح کاذب برهان الدین از همه سبقت کرده بر فوج بهری
ورسیده ابواب بلا بر کشاد و میر معین الدین توپها را که بسبب راه ناصاف بر وقت رسیدن

محال بود عقب گذاشته باد و ضرب رهکله فراسیس یلغار کرده بر فرودگاه لشکر سیف جنگ
که میمنه آرای آن لشکر هزیمت اثر و از بازی شب غافل بود هنگامهٔ رستخیز برپا ساخت و
خود بدولت بسرعت هرچه تمامتر روی توجه بقلب دشمن آوردند چون میدان از اطراف
بر غنیم تنگ گردید سرداران مرهٹه که در باطن بخدمت آنحضرت رسوخیت داشتند خود را
از ان معرکه بدر زدند دیگر سرگروهان غنیم بر اسپان سوار شده با توپخانه که بفاصلهٔ یک فرسنگ
داشته بودند رو بگریز نهادند و لشکر مغول بالتمامه تاراج و مال و اثقال پایمال سم ستوران
مجاهدان گردید پس یکسر نقد و جنس و مال و اسباب رسد و غلهٔ اردو بازار غنیم با خیام و اعلام و اشتر
و افراس مع رسن و میخها بدست ملازمان سلطانی گشت تمام روز سلطان کشورستان
برجای سکونت خصام آرمیدند اما بعد دوپهر سپاه غنیم روی باجتماع آورده جرأت پرداز
گشتند و توپهای کلان بفاصلهٔ یک فرسنگ برفراز میدان قایم کرده چنان گوله اندازی
نمودند که بحال اکثر سپاه منصور ضرر کلی رسید و دست و پای تردد بسیار مردان شکست
یافت نایرهٔ غضب سلطانی بر جرأت آنها مشتعل گشته به تنبیه شان فرمان دادند سید حمید
و شیخ انصر و احمد بیگ هرسه سپهدار با فوج موسی لالی روی توجه بجانب توپخانهٔ غنیم
آوردند و از راه نشیب زمین راهی شدند قضارا در اثنای راه با سپاه انبوه غنیم که تخمیناً سی هزار
سوار خونخوار در تالابی خشک قریب المسافت پنهان شده بغارت و تاراج مجاهدان
ظفر توامان فرصت وقت می جستند مقابله رو داد لغتهٔ سپهداران دلیر فراسیس بنادیق
راست کرده چونکه جز افروختن آتش کارزار کاری نداشتند چنان شلکها ریختند که اهل
خصم بسبب چپقلش فوراً برگشتن نتوانسته لاچار سینه های خود را هدف تیر و تفنگ و سنان
ساخته چون پنجره سراپا مشبک گشتند و و سردار فیل نشین مطموره عدم شتافتند مابقی

بهزار تردد دست از سلاح و اسپ بر داشته فقط جانهای خود ازان مهلکه بیرون بردند غرض در
طرفة العین فتنه هستی شش هفت هزار سوار غنیم فرو نشست چون خصم زبون آثار رسم
عجز و نامردی بر ناصیهٔ حال اتباع خویش مشاهده کرد منتشر الحواس و ازان معرکه بر تافت و توپ
کشیده با نفس سوخته پیشتر بدو منزل شتافت پس سلطان ظفرمند مع اثاثه غنایم شادیانهٔ
طرب نواخته داخل خیمهٔ خاص گردیدند و فردای آن روز پیشتر بطرف ساونور کوچیدند
مخفی نماند نواب عبدالحکیم خان حاکم ساونور بعد انتقال نواب مرحوم از سلطان دوست نواز
بموجب تقاضای دلی پیدا کرده بلکه از ایام صاحبزادگیش صفای باطنی نداشت و همیشه ترقی
جاه و حشم داماد خود یعنی کریم صاحب بخی مستدعی می بود تا آنکه بعد جلوس میمنت مانوس
آنحضرت عرایض شکریه و نذر مبارکباد جلوس و خلاع که شرایط رسوخیت و دولتخواهی بدان
منوط و مربوط بود نفرستاد و چنتو پنڈت ایلچی او محض بجوشنودی خاطر همایون از طرف
خود بنام خان مذکور نذر گذرانیده بود اگرچه ازین معنی بخاطر اشرف کدورتی بهم رسید اما
بسبب استحکام سر رشتهٔ خویشی آنجناب فلک رکاب که دوست نواز و دشمن گداز بودند هیچ
فراحمت از خود بحالش نرسانیدند بلکه بر بعضی حرکات ناشایستهٔ او اغماض صریح
می فرمودند با وصف این سلوک او نگون طالع از آنحضرت خاطر جمع نبوده دران زمان با مرہٹہ
درساخته طرح موافقت با مخالفت انداخته بود چون سلطان گیتی ستان را بطرف خود
متوجه دید و کردهٔ خود در نظر و خیال داشته بدبدبهٔ سلطانی چون دید بر خود بلرزید و مع چند
خواص و توابعان خانگی یعنی زنانه و بچیری خزانه موجود دست شبانه شب گریخته به لشکر
غنیم دپیوست و عبدالخیر خان عرف خیر میان را لشکر گماشته بود چنانچه شخصی این
فقرهٔ عبارت هندی تاریخش دریافته که حکیم ناپان میانه سبکه چھوڑکے آپ بھاگا

هرگاه آنحضرت بر وارثش و موافقت با غنیم واقف گردیدند متعجب شده وقت شب سید حمید و
سید غفار سپهداران را بضبط شهر رخصت فرمود صبحی خود بدولت هم کوچ کرده در محاذی معموره
ساولور فرود آمدند و میر صادق را با مهدی خان بخشی فرستاده تاکید فرمودند که همه اثاثه
دولت و ثروت که خوانین پیشین بصرف الکوکها از جمع ساخته بودند و حکیم خان آنهمه را بدلحاظی
خود مفت بر باد داده یک یک بحضور ترسیل دارند پس فرستادگان حسب الحکم بی مزاحمت احدی
و ممانعت کسی آنچه که از نقد و جنس و فرش و ظروف و سلح خانه وغیره که در توشکخانه خاصش پنجاه عدد
دستار زرنگار نگ از قسم چینیت برهان پوری پیچیده بر میخهای دیوار چسپیده و خلعت های
فاخره همرنگ و همزیب و دستارها در آغوشی ترتیب داده بود سوای این اشیای نفیسه
و فاخره بهر بلاد بسته بسته و توده توده و دسته دسته فراهم شده بود بموجب فرمایش دوات
علیحده فایز حضور ساختند پس یک قلم منظور نظر همایون گشته داخل توشکخانه گردید و توپها
بتوپخانه پیوست و یک ضرب پنچر س که بطولانی دوازده گز شرعی بود شکسته بهر مسکوک فلوس
بدار الضرب رسانیدند غرض تمامی سامان فقط فرش مهرهای حقه های نادر اسلوب
که از نقره و طلا و بدری بهم رسانیده بود چهار پنج شتر و یک یک عدد قالیچه و شطرنجی کلان که بار
یک یک فیل بود بضبط در آمد سپس خیر امیان بر یک اسپ سوار شده بدوستنه خدمتگار و
سعادت ملازمت دریافته سرخروی حاصل نمود و مخاطب حضور گردید که پدر شما اپیشتر آنکه
که خود بخود آواره گشت ما هیچ نوع متعرض احوالش نشده بودیم بلکه به نسبت خویشی مراعات
بیغایات بحالش منظور داشته بودیم الحال هرگاه او با وصف عدم زحمت و بدعهدی
بغنیم این دولت موافقت کرده نزد مخالفت با ما باخت آینده هرگز روی بساط آرام هیچ
روزی نخواهد دید او در جواب عرض نمود یقین است که ایشان بیخبر دی بکار بوده اند

وبان قسمت دولت خود را با آفتاب مخاصمت و یاس بر هم شکستند پس تهیدستی طالع
ایشان دیدنی دارد فدوی هرگز باین ماجرا وقوف ندشت القصه او را نزد خیمه خاص
فرود آورده دو وقته طعام خاصه می فرستادند با این بحزم احتیاط برابر قمرالدین خان
در نظر بندی داشتند

ذکر شبخون زدن حضرت سلطنت پناه بر لشکر نکبت اشتباه ومحاربه دیگر و عاجز شدن غنیم از سپاه منصور و تقرر صلح فیما بین آن شیر جهانگیر و خصم بی تدبیر و کیفیت انضباط تعلقات پالیکاران مع دیگر سوانحات که در سن یکهزار و دو صد هجری واقع شده آنکه

هرگاه سلطان منصور بعد ضبط قلعه سانور در شهر تهانه گذاشته شمالی آن سواد جوین گڈه
را مخیم سرادقات عز و اجلال میساختند تا انقضای سیزده روز محرم الحرام همونجا ماندند
و در تمامی لشکر خود چهار فوج مقرر کرده در هر فوج چهار قشون و پنجهزار پیاده و چهار هزار
سوار سلحدار و پانزده ضرب توپ قرار دادند فوج اول متعین نواب میر معین الدین
عرف سید صاحب کردند فوج دوم بدمه برهان الدین سپه سالار گذاشتند و فوج
سوم به مهامرزا خان میر بخشی سپردند و فوج چهارم بحسین علی خان میر بخشی نامزد
ساخته بیشتر کوچانیدند و حکم فرمودند که افواج مذکوره از لشکر خاص بفاصله دو کروه
مضرب خیام و اعلام سازند پس سپه سالاران حسب الحکم میدان گرفته بترتیب مقدمات
نزاع و تهیه اسباب جدال و قتال اشتغال ورزیدند و خود بدولت باد و قشون جیش

وسه قشون اسد اللہی و احمدی و سه موکب عسکر و هشت دسته پاگاه و چهار هزار قزاق وده هزار پیاده احتشام نصرت انجام در بر سواد مسطور سکونت داشتند و دران زمان شهرت یافته بود که سپه سالار اول بضبط بلاد متعلقه حیدر آباد مقرر گشته و ثانی بتسخیر ملک پونه دستوری یافته ثالث به تنظیم و تنسیق او لکه رایچور و گوٹور وغیره نامزد شده رابع بطرف دار السلطنت پٹن بهر حراست و ایالت قلعجات و تعلقات پایکاو وغیره رخصت یافته خود بدولت همت جهانگیری بدفع یورش لشکر غنیم بر گماشتند سرکرده لشکر غنیم از استماع این اخبار سیماب وار بیقرار گشته بود که ناگاه نواب میر معین الدین بترغیب سید حمید و سید غفار شجاعت شعار با فوج ظفر موج در شب تار بر مندرکے درگ که در آنجا تهانه غنیم بود در تاخته بیک حمله مردانه جبراً و قهراً کوه را مفتوح ساخته مردمان غنیم را یکسر تیغ کشیده معموره را بجاروب یغما روفته بوفور سامان رسد و غلات و زر و زیورات مراجعت کرد بدستور برهان الدین بطرف نیکاپور و مصری کوٹه که در ضبط غنیم بود بنوعیکه هیچ کس را بر رسیدن خود وقوفی نباشد علم جرأت برافراخته تزلزل بیش از قیاس براهل فساد رسانید و آتش قتل و غارت در آن سرزمین برافروخت القصه بعد چندی سلطان کشورستان راست بطرف لشکر نکبت اثر متوجه گردید اتفاقاً دران روز غنیم بر چنداول لشکر فیروزی جرأت بر داز گشته چیره دست بر آمد و طوفان بلا بر اهل نیگاه برانگیخت و ده هزار جوال پرغله از بنجاره بغارت ساخته بر دلپسرگ حمیت و غیرت جهانگشای آنحضرت بحرکت آمده بسرکرده گروه شقاوت پژوه خصم پیغام فرستادند که بموجب بیگناه بارها خلق الله و رعایا را رنجانیدن مناسب و شایان ارباب همت و شهامت نیست اگر دم مردانگی باقیست در یک ساعت جنگ آخر میتواند شد اراده فدائیان نصرت توامان

آنست که در یک ورق ظفرنامهٔ مجادله و محاربه که آغازش بسم الله تیغ و شمشیر است از اقلام
تیر و نیزه و شنجرف خون ختم نمایند تا بار دیگر حرفی در فن سپاهگری باقی نماند چون غنیم را
بهادری سپاه خود معلوم بود و بجز مصالحت ازان تهلکه نجات خود تصور نمی کرد از معنی
پهلوتهی کردن صواب انگاشت مگر بتجویز بعضی دولتخواهان خود که مشورت رزم دادند
بجنگ شمشیر رضامند و مستعد گشت پس سلطان باشوکت و شان بر سواد نهر کدک هر چهار
فوج را جمع ساخته بآئین حرب صفوف را بیاراستند و قشونات را بر چپ و راست بر
گماشتند و خود بدولت فیل سواره با جلوداران استاده اول شجیعان پاگاه را حکم
محاربه در دادند تا دسته دسته اسپان انگیخته میدان را قایم کرده بودند غنیم نیز مسلح و
مکمل بعزم جدال در تاخت و دران روز چنان تقرر یافته بود که یک یک دسته و رساله
نیم گهری داد شجاعت داده پس پا شود تا مراسم جان سپاری و مراتب دلیری جانبازی
تمام سپاه و سرداران بتقدیم رسد پس هر هر شجیع در وقت معهود فدائی وار کوشیده
ناسخ کارنامهٔ رستم و اسفندیار گشتند همچنان تا دو پهر بازار شباشب تیغ و چقاچق تیر
و کهپاکهپ نیزه گرمی تمام داشت تهورکیشان بقوت ترکتازی خود از شمشیر و گوپال
گذشته دست و گریبان بخنجر و جمدهر گشتند پس طرفین از کشته ها پشته ها نمودار شدند و
سلحداران خونخوار بهر مجرای خود بازوی مردانگی کشاده چهرهٔ میدان را از خون اعدا چون
افق آسمان رنگین تر ساختند دران حال سپاه سردار غنیم تاب شمشیر ناموس پرستان
سلطانی نیاورده بغروری کثرت سپاه خود خواستند که جمله بیکبار حمله کرده سلطانیان را
زیر کنند چنانکه بهمین عزم هفتاد هشتاد هزار مردم بیکجا از جای خود حرکت کردند چون
سلطان گیتی ستان اهل غنیم را از اقرار خود برگشته دید سپهداران را اشاره فرمودند

تا از هر دو بازوی اوشان سبقت کرده محاذی مخالفان گشتند و بریزش توپ و بندوق برگشته بختان را شربت هزیمت چشانیده آوارهٔ وادی فرار ساختند موکب داران فوج قزاقان لشکر فیروزی تا دو فرسنگ راه تعاقب گرفته به شمار سه هزار اسپ و سامان بنگاه و شمشیر و سپر و چند توپ گرفته مراجعت کردند اهل غنیم تا سه منزل باز نیاسودند و خود ها را بکاتهای صعب المسالک کشیدند و هری نایک پالیکار کنک گیری که پیش ازین بغنیم سازش کرده بود دران حال بند و بست کارش ملاحظه کرده درهمین فرصت قشقهٔ ندامت را زیب ناصیهٔ عبودیت نموده مع جمعیت خود از انجا برآمد و مستعد جناب عالمیان مآب شده حلقه بگوش و سرخرو گشت بعد ازان سلطان فلک شکوه مع لشکر انبوه خود بطرف نبکاپور نهضت فرموده هجده کروهی شمالی سا و نور خیمه زده بارگاه ساخته بودند و چند قزاق از لشکر ظفر پیکر جدا شده به ارادهٔ تاراجی و غارت مواضعات آن ضلع در تاخته بودند قضا را اطلاع به داران غنیم ازین معنی آگاه گشته سر راه شان گرفتند و بیک حمله قزاقان را احاطه کرده یک یک را از جان ربودند سلطان گیتی ستان باستماع این معنی غضب آلود گشته حکم فرمودند که دیگر باره احدی بیرون احاطه پیش منقله های لشکر بیرخصت نشتابد پس یک ماه در همونجا سکونت فرموده درین مدت بابلاغ نقد و زر و ترسیل خلاع و بخششهای تحایف الانواع بر سبیل مروت و مدارا چند سرداران مرهٹه را مطیع و پرستار امر خود ساخته بر تجویز و اشارات زبان قلم آنها کاربند می شدند تا آنکه روزی برحسب اشارهٔ مطیعان خود هر چهار فوج نصرت موج بهر شبخون مستعد ساخته روانه فرمودند چند هیزان لشکر خود را که بشمار صد و پنجاه بودند جمع کرده با کتکه های رنگین پیش پیش و هر هر فوج کرده بود طلایه داران غنیم که ملازمان هری پنت بهر کیه بودند حسب الاشارة سردار خود

ازان امر اغماض کرده راه گذاشتند چون سپه سالاران متصل لشکرش رسیدند شخصے بر نهاضت افواج قاهره واقف گشته به هولکر خبر رسانید که سلطانیان بفتور و قصور طلایه داران درلشکر رسیده اند او بمجرد استماع این خبر وحشت اثر باپیاده از خیمه بیرون شتافته بود چونکه آتش افروزی بان و شلک بنادیق نزدیک دید جز سلامت جان خیال این فن نکرده سر و پای برهنه بر باد پای برهنه پشت سوار شده فرار را وسیله راه نجات خود ساخت و دیگر سران آن جماعت مضطربانه حتی که محبوبان خود را بعیاشان لشکر منصور سپرده همچنان راه فرار گرفتند هرگاه یکسر لشکر غنیم بجاروب یغما رفته شد و فوج مغول که نیم جان بود تمام بتاراج درآمد و چند مرد و زن عمده اسیر آمدند سپه سالاران مظفر و منصور پیش از دمیدن صبح مع سامان غنایم و اعلام و خیام و فیل و شتر و خزانه و چهار ضرب توپ مراجعت نمودند اگرچه غنیم باجتماع بقیة السیفان خود پرداخته سر راه شان گرفت و سعی مردانه بظهور رسانید اما ظفر یاب نشده ناکام برگشت سپه سالاران مع الخیر بشرف محفل همایون مشرف گشته اسباب غنیمت به نذر نظر گذرانیدند سلطان فیض رسان تمامی سردار و سپاه را که در غیبت مراسم جانسپاری تبقدیم رسانیده بودند مواجب و ماهه انعام بخشیده بمناصب ارجمند خوشدل و سرفراز فرمودند و چند مرد و زن اسیر را سه سه روپیه و یک چادر داده روانه لشکر غنیم نمودند اگرچه از سرکردهای لشکر مخالف از دست جرات سلطانیان که هر بار کارنامه رستم و افراسیاب را منسوخ می ساختند سیلی ها خورده پای تردد خود بر کاب هراس و گریز می سپردند و نظر بفرمان حاکم خود هنگامه پیکار خواه نخواه گرم داشتند اما بهر جانب که سپاه نصرت اشتباه رو بدی توجه می آوردند و مصاف آرا می شدند ایشان ازان معرکه گاه بر می گشتند چون سلطان کشورگیر فرصت و طاقت

محاربه و مجادله در سپاه خصم مشاهده ننمودند بعد یک ماه نظر ترحم و پرورش بر خلق الله مرعی داشته
برحسب اشارات سرکردهای جنود معاندان و مغول سلسله جنبان آشتی گشته بدر الزمان خان
را با دیگر خوانین کار آگاه مع عنایت نامجات خلت و مصادقت مضمون و نقدی نمایان
و تحایف نادر العصر و خلاع با جواهر گرانبها که از آنجمله یک عدد گلوبند مرصع به قیمت پنج لک
روپیه بود روانه پونه فرمودند و هولکر وغیره سرداران آن لشکر که بارها از دست سپاه منصوره
گوشمال خورده مال و ناموس دولت خود بغارت داده دست از جنگ برداشته بودند مفصل حقیقت
جرات و شجاعت ملازمان آنحضرت برنگاشته نیز در باب صلح ترغیب بیشتر کردند چون حاکم
پونه و کارپردازان آنجا با اعیان خود درین باب کنکایش کردند آنها عرض نمودند صلاح دولت
همانست که ازینجا هم رسولان را با تحف و هدایا فرستاده غبار کدورت و نفاق خاطر
اشرف را آب اخلاص و یگانگت باید شست و ریاض ملک و دولت را بر شحهٔ اتحاد
و موافقت سرسبز باید داشت همانا صورت اتفاق آن بادشاه ذی الاحتشام اسلام
موجب انتظام سلطنت و باعث مقتضے المرام خلق الله خواهد شد الحق پیداست هرگاه که
عنان عزیمت باین صوب معطوف دارد بی رنج و تردد بسهل تر بر ملک و مال ما دست استیلا
خواهد یافت و مملکت موروثی از قبضهٔ تصرف خاندان مرهٹ بیرون خواهد رفت چون
سخنان ناصحان بر دل آنها کارگر آمد و نیز خبر ورود جهازات فرانسیس باعانت آنحضرت
مسموع یافته بود سلسله جنبانی آنحضرت را درینباب از مغتنمات شمرده باقبال مرزا سلطان
پرداخته غبار کدورتیکه از انجانب بخاطر خود داشت بآب وداد شست و از طرف خود نیز
رسولے باسامان و تحف بسیار و خلاع فاخره و زر و جواهر و افراس پری تمثال و فیلان
کوه اشکال روانه حضور خاقان کشورستان نموده طریق موافقت پیمود و تعلقه نرگونده

و نولکنڈه و جالی هل بطور انعام درخواست نمود سلطان گیتی پناه بنا بر مصلحت کافهٔ
انام بمضمون اینکه **مصرع** لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش؛ التماسش را
بدرجهٔ اجابت مقرون ساخته سند هر سه تعلقه فرستادند پوشیده نماند چون سردار پونه
به ایلچی حضور تعلقهٔ کسلاپور جاگیر داده آنحضرت جهان همت بعوضش سه تعلقه باو بازگذاشت
پس قلعجات و مکانات آن نواح که نسبت فتور و قصور بعضی حرام خواران بضبط سپاه خصم بود
باز بسرکار خداداد منتقل گردید همدران زمان هری پنت بحضور فیض گنجور التماس نا کرده عفو
جرایم قلیل و کثیر نواب حکیم خان صوبهٔ ساونور باز براو بحال کنانیدند چون خاطر اشرف از
مهم مصالحت جمع گردید مظفر و منصور بساونور رسیدند و هری پنت پهرکیه را که حلقهٔ اطاعت
در گوش جان انداخته بانی صلح گشته بود تعلقه گجندر گڈه مع توابع آن و چند قریات کنچن گڈه
بخرچ پان خوری جاگیر داده بیشتر نهضت فرموده از راه کوپل و بهادر بنڈه عبور جوی تنگ
بهدره کرده سواد تالاب محال دروجی را که دو کروهی شرقی آنی کندی است مرکز نزول اعلام
و خیام ظفر انجام ساختند و چندی بهر مهمتش همو بجا سکونت داشت در آنوقت پالیگار
رای درگ و هرپن هلی بچند خواص بی طلب داخل لشکر فیروزی گشته امیدوار مجرا بودند ایشان
بر وقت طلب به بهانه بیماری حاضر حضور نشدن خفیه بسرکردهای لشکر غنیم راه رسل و رسایل
و استیبار و نمسکار مفتوح داشتند پس نهال بدخواهی شان ریشهٔ کینه در دل آنحضرت دوانیده
بود و نظر به تنبیه شان رعایت فدویت یک قلم نامنظور گردید فوراً فرمان گرفتاری شان صادر
شد تا وقت شب دو سپهدار در تاخته هر دو سیاه بختان را مع جماعتهای شان اسیر کرده آورده
مغول و محبوس به بنگلور روانه فرمودند پس همه ملک و مال و اثاثهٔ دولت ایشان
و تعلقات و قلعجات آنها بعمالان باهوش و قلعداران پر دل حوالهٔ گردید

پالیگار هرپن ہلی که در دیہی اقامت داشت چون نیل بلا و سیل غضب سلطانی گرد خویشتن محیط دید مع توابعان و زن و فرزند خود شباشب گریخت و در حد وود مل توابعان را گذاشته خود مع پسر بصوبه مرچ شتافت تا از جان و مال امان یافت بعد ازان آنحضرت فلک شوکت با سپاه انجم شمار ازانجا کوچیده داخل دار السلطنت گردیدند

ذکر ضبط و ربط دار السلطنت و تمامی ممالک محروسه و عزل میر صادق صاحب دیوان و بنای مسجد اعلی و معاودت کردن وکلاء مرسوله آنحضرت از حضور سلطان روم که در سن یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری روانه شده بودند و فرستادن وکیل سعادت کفیل بحیدر آباد با دیگر کیفیات که در سن یک هزار و دو صد و دو هجری روداده آنکه

چون از نور طلعت آن خدیو دادگر دار السلطنت پٹن سمت اضارت پذیرفت رای جهانکشای بانتظام ملک و لشکر اقتضا فرمود و ہمدرین اوقات تغلب و تصرف صاحب دیوان ملک یعنی میر صادق که در صوبه ادهونی و ساونور حسب تنخواه مردم آزاری و ظلم العمل آورده مبلغ خطیر بدست کرده بود معروض حضور گشته از پایهٔ خدمت ورافتاد یعنی معزول شد چون اثاثهٔ خانه او حسب الحکم بضبط درآمد دو لک روپیه نقد رایج ادهونی که چلاونی گویند و لک هون محمد شاهی برآمد پس ازهون زمان مغول محبوس گشت و مهدی خان نایطه صاحب جاگیر اول کنده بخدمت دیوانی نامزد گردید و تعمیر مسجد اعلی که در سن یک هزار و یکصد و نود و هشت هجری در قلعهٔ دار السلطنته بنا گذاشته بودند تاکید فرمودند ذکرش بسبیل اجمال آنکه مخفی نماند درحینی که کهندی رائو مردود و نخود وا بعزم استیصال

دولت خداوند نعمت خود فتنه برانگیخت و نواب بهادر مرحوم جریده به بنگلور شتافت و آن
شیقے محل زنانه نواب را مع سلطان که شش هفت ساله بود در قلعه متصل دروازه دیواری
بینٹهه که بزبان حال بدروازه گنجام مشهور است در خانه محبوس داشت و پیش آن خانه دیری و
صحن آن دیر کشاده بود اکثر اوقات سلطان ذیشان بمقتضای صغرسن که آن هنگام
بازی دوست است در دروازه حبس خانه تشریف داشته مشاهده بازی طفلان کشن راو
زنار دار که در صحن آن دیر هجوم کرده انواع بازی میکردند میفرمودند اتفاقاً روزے
درویشے صاحبدل ازان راه وارد شده مژده جان بخش رسانید که ای طفل دولتمند تو
بزمان آینده بادشاه این ملک شوی سخنم یاد دار که این دیر را شکسته مسجدے بنا ساز
تا ابدالدهر یادگار تو خواهد ماند سلطان تبسم کرده جواب دادند هرگاه بمین قدم مرده شما
من بادشاه خواهم شد مسجد اعلی احداث خواهم ساخت چون بعد پدر خود والی ملک و
مال شده بود آن عهد یاد آمد بعد مراجعت از طرف نگر و کوڑیال بندر پرستندگان آن
دیر را که در آنجا فقط شکل گاوی از خشت و گچ تعمیر کرده بودند بحضور طلبداشته نبقد
نمایان آن همه را رضامند ساخته جای مذکور گرفتند پس برهمنان صنم خود را به داشته
به دیواری بنٹهیه بردند و دیر شکسته طرح مسجد انداخته بودند و نقشه اش از دار السلطنت بیجاپور
که بنا نهاده علی عادل شاه بود طلبیده داشتند چون کارهای انتظام ملک و تنبیه شرارت
کیشان مثل اهل کوڑک و مرهٹه و پالیکاران پیشنهاد خاطر ملکوت مناظر بود چندے درین کار
توقف رو داده در آن زمان که بمیامن افضال کارساز حقیقی از جنگ غنیم و بند و بست
پالیکار فراغت دست داد با تمام کار مسجد همت گماشتند تا دار و غه عمارت مطابق نقشه
صدر بصرف سنه لک روپیه در دو سال با تمام رسانید و آنحضرت نماز عید الفطر درسن

یک هزار و دو صد و چهار هجری در آن مسجد را ساخته مخاطب بمسجد اعلی فرمودند و در تمامی
ممالک قلمرو خود سه طرف مقرر کرده طرف ساحل دریا را بصوبهٔ یم و شهر و مواضعات جنگلستان
و کوهستان را بصوبهٔ نون و ملک میدان و صحرای وسیع را بصوبهٔ غبرا و عمال پرگنات
را به لقب آصف ملقب فرمودند و همدرین روزها پیرامون هر شهر و قصبه و قلعه
بفاصلهٔ یک فرسنگ خار بند مستحکم کشیده چهار دروازه مقرر نمودند و نگاهداران سنگین دل و
بیرحم در آنجا برگماشتند و فرمان دادند که احدی را سوای منشور حضور و نشان قلعدار
آنجا بار و دخل ندهند پس آمد و رفت سوداگران هر دیار و بلاد و بیوپاریان اطراف منع
گردید و این عمل ازین جهت بود که نواب مرحوم اهل اسلام را از هر دیار طلبیده ممالک محروسه
را بر خلاف ایام ماضی از اسلامیان آباد کرده بود چون ایشان بداد و دهش و نوکری عمده
و بخششهای نواب سلطان رحمت نشان مال و متاع کثیر و نقد خطیر جمع ساخته بدون
اجازت روی به دیار خود می نهادند آنحضرت خواستند که ایشان را از جای خود رفتن ندهند
و هزارها موکلان دیو سیرت و پیادگان سنگ صفت در منتهای حدود ملک خود که پیش
ازین خار بند کشیده شده بود برگماشتند مجدداً بعدم واگذاشتن بنی نوع بشر تاکید
اکید فرمودند و همدران سال در تمامی قلمرو خود رواج روپیه که امامی نامند و پیش ازین
یک طرف آن این مصرع ع دین احمد در جهان روشن ز فتح حیدر است * و دیگر
طرف فقرهٔ هو السلطان الوحید العادل است * بسن محمدی که از هجری سیزده
سال زیاده می شود و از آن حساب ختم نبوت و اجرای احکام رسالت جناب ختمیت
مرتبت صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم تسلیما بر شمرده مسکوک ساخته خریطه خریطه برداشتند
و رواج در دادند و همدران سال غلام علی خان و ننهو میان وغیره که آنها را درین

یک هزار و یک صد و نود و هشت هجری با سامان شایستهٔ ملازمان شاهنشاهی و تحایف بایستهٔ بساط بوسان بارگاه سلطانی مع بنادیق نو تیار ساختهٔ خود و ده لک روپیه نو ضرب و خلعت های فاخره و زر و جواهر گران بها وغیره از تمامی کارخانجات خود منتخب کرده به نذر سلطان روم روانه کرده بودند بحصول مقصد و مرام و درستی سوال و جواب با شمشیر و سپر مرصع و اتحادنامجات مبارکباد و وزرای پای تخت مومنین مراجعت کرده فایز حضور شدند و مفصل حقیقت معروض داشتند و اشیای مرسوله تمام و کمال مقبول نظر انور گردید و در ادوات حرب آنها که دران ملک نبود بسیار پسند خاطر آن سلطنت پناه گشت پس سلطان بحسب ایمای وزرای روم و تجویز امرای دولتخواه همه اسباب سلطنت آماده ساخته وضع تخت جلوس از طلا و جواهر گرانبها به شکل شیر که این شکل از اول پسند خاطر مبارک بود فرمودند و کاریگران و هنرمندان نادره کار را از قوم انگریز و فرانسیس جمع کرده در تیاری اتواب پنچرسی و بنادیق و مقراض و چاقوها و ساعت نما و گنجهای جیبی وغیره تاکید فرمودند چنانچه در یک ماه یک ضرب توپ و پنج ضرب بندوق تیار می شد و کارخانه اش را تارامنڈل می نامیدند چنانچه کارخانه مزبور در چهار جا مقرر بود یکی در دار السلطنت پٹن دیگر در بنگلور سیوم در چیتل درگ چهارم در بلدهٔ نگر هگی و اوقاتها بود در فراهمی مردمان جیش و عسکر صرف می نمودند یکسر امرا و خوانین قدیم که نواب مرحوم بصرف لکوکها زر از هر دیار و بلاد جمع کرده بود از پایهٔ اعتبار و اقتدار دراندا ختند و جوانان اوباش منش را بجای ایشان منصوب ساختند و کاروان باشیان یعنی سوداگران اسپ و شتر بسبب کساد بازاری پیشهٔ خود گذاشتند و مردمان بندوق زن بعهدهٔ سرداری سرفراز شده داخل عسکر گشتند و کسانیکه شمشیر و تیر را بر بندوق ترجیح میدادند

از مناصب خود معزول گردیدند هرگاه توپ و بندوق منظور نظر انور شده اعتبار و امتیاز یافت
فدائیان ناموس پرست شمشیر باز و سپر انداز بیدل گشتند بعضی سردار سوار راجپوت الغرض همی
مردمان حبشی و پیاده که از آئین حکمرانی و قانون آن فریق نادان بودند نامزد فرمودند
ازین سبب در بنیاد بند و بست مملکت و سلطنت در اندک مدت خلل ها رو داد و بعد از
روز ها محمد غیاث را بامر وکالت برگزیده مع مکتوب خلت اسلوب متضمن استحکام بنیان
اتحاد و مودت و ممد و معاون بودن بایکدیگر در مهمات ملکی و مالی و انضباط و ارتباط سررشته
یگانگت و از نسبت صهرت و خویشی بمحض پاس اسلام و منیت کافهٔ انام با خلاع فاخره
و تحایف نادره روانه حیدرآباد فرمودند چون ایلچی بشرف ملازمت نواب نظام علی
خان اسد جنگ معزز گردید خلاع و هدایا گذرانیده در محفل خاص از روی اخلاص عرض
نمود که بر ضمیر منیر آنحضرت نیکو ظاهر است که درجات دولت عالم بقای ندارد و بر همگنان
باهر است که تمام ملک دکن و تلنگانه در قبضهٔ اقتدار یک سعادتمند بهمن نژاد بود و پیوسته
از بیم تیغ آن سلطان نامدار ساحت دیار اسلام از خار تعرض کفار مصفا گشته بود
حالا بادشاه اسلام را موافقت و مصادقت باکفار لا اعتبار نمودن و دست استیلای
ایشان را بر یار و اموال مسلمانان دراز گردانیدن و خانهای رعیت و فقرا و مساکین را
به آتش بیداد ارباب شرک و عناد سوزانیدن هر آینه نزد خالق و خلایق غیر مستحسن باشد
بلکه این معمول و تهاون در درگاه الٰهی موجب باز پرس و شرمساری خواهد بود همان بهتر
که غبار نفاق و انتقام بز لال مصالحت فرو نشانیده برای دولت چند روزه که چندان
امتدادی ندارد سپاه و رعیت را ملکدر و متردد نگردانید و لواسطهٔ ملک و ملت بساط
مخالفت در نوردیده بنای محبت و مخالطت را بقواعد خویشی و قرابتی منتسبه سازید

تا باتفاق دل و زبان در دفع ارباب ضلال مساعی جمیله چنان بظهور رسانیم که جمیع مسلمانان و غربا و رعایا و مساکین در مهاد امن و آرام بوده بدعای دوام سلطنت شاهان اسلام روزگار خود گذرانند اگرچه تقریر دلپذیر رسول دانا او را چون گل شگفته و خندان ساخت اما مضمون مکتوب عالی که بفقرات صهرت و خویشی مندرج بود دلش را پژمرده تر نمود کلمات هدایت سمات را بدل حسد منزل خود جا نداد و نظر به لقب نایکواڑی باقبال مضامین مدعای دلکش سلطانی کسر شان خود انگاشت بتجویز رای ناقص بعضی برهم زنان کاروبار و اناث حرم سرای روی خود از طریق راستی برگشته ایلچی را بے مقصود روانه نمود مخفی نماند این زعم باطلش بود که سبحان الله سوای ذات خود احدیرا در دولتمندان دکن بهتر قوم نمی دانست و بر حشمت و شوکت خود می نازید درینجا معلوم میشود از معنی اصطلاح نایک راجهای دکن سردار ذی شوکت و شجیع را میگویند هم اطلاع نداشت قطع نظر ازین نایکواڑی قوم علیحده از چهار قوم اسلام که معروف است نیست تا آنرا قوم ارزال میتوان شمرد الحق سلطان ذی شان باعتبار نسب خود از دیگران کم نبود و از بطن زن ارزال قوم تولد نشد و در حسب آرزوی اقتدار اسباب دنیا داری و جاه و مکنت ید طولی و در شجاعت و تهور یکتائی داشتند بعضی کسان که بر لقب مذکور انگشت ایراد می نهند صریح مغالطه عظیم خورده اند نمیدانند که قدرت نامتناهی قادر برحق عظیم است هر کسی را که او میخواهد سعادتمند دارین میکند و بجاه و حشم دنیا سرفراز میدارد اغلبکه ایشان از احوال بعضی سلاطین هند و دکن که مرجع طوایف انام و برگزیده درگاه ملک العلام اند واقف نیستند که در اصل که بودند و آخر چه شدند و از کیفیت سلطان حسن کانگوکه دیباچه نسل نامه بهمنیه میشود و بحسن شاه بهمنی معروف گشته چنانکه بعد وفاتش برق آتشبار گرد مرقدش طواف نموده

گذشت کدام کس بود خبری ندارند الله الله درین زمان باعتبار جاه و مکنت دنیا ارزال قوم دم صحیح النسبی میزنند و کم قطرتان و کم ظرفان بنخوت پوچ دعوی سیادت و مشیخت میکنند و برابر خود کسی را اشراف نمیدانند ؎

زشتی ظرف و اصالت هست در دو نهان	عیب پوش قحبه شد شکل زرین چادر است

ذکر لشکر کشی سلطان بطرف کالیکوٹ و کیفیت تاختن بر کوچی بندر و تعلقات راجهٔ ملیوار و چشم زخم عظیم رسیدن بر سپاه منصور از مغالطهٔ هرکاره‌ها و باز مفتوح شدن بندر مذکور و رو داد سن یک هزار و دو صد و پنج هجری آنکه

چون سلطان جهان ستان خاطر اشرف را بر کلمات گرم و سرد حسود و عرض گویان مایل نکرده از بعضی بند و بست امور خود فراغت یافتند جاسوسان خبر رسانیدند که نایماران کالیکوٹ پای انحراف در راه جرات گذاشته اند و خیال فساد و عناد در سر دارند ارشد بیگ خان ناظم آن ناحیه اگرچه بفهمایش آنهامی پردازد و بانعام دستار و شیله‌ها تالیف قلوب آنها می نماید اما اهل ضلال بالکل خاطر جمع نیستند آنحضرت بمجرد استماع این سانحه باحضار فوجدار آنصوب مع چند سرکردهٔ نایار فرمان دادند چون او حسب الحکم حضور مستعد گردیده نایماران را طلبداشت آنها باندیشهٔ سزای حرکات خود طریق تساهل بیهوده وعده‌های امروز فردا میکردند درین اثنا جاسوسی غرض گو که از فوجدار مذکور عداوت دلی داشت بحضور عرض نمود که فوجدار آنجا با نایمار و راجهٔ ملیوار یک دل و یک زبان شده است تا کار سرکار را ابتر کرده خود حسب دلخواه کامرانی میکند چون

توقف فوجدار بعد اصدار فرمان طلب ضمیر انور را ملکہ ساختہ بود مضمون جاسوس برہمن بے ناموس مطابقش افتاد سواری خاص مع چند خواص و امرای با اخلاص با چہار قشون و سہ موکب عسکر و توپخانہ متوجہ آن صوب گردیدہ قلع و قمع شجرۂ بدخواہان و شرارت کیشان مکنون ضمیر ساخت آنہا بہ یلغار سلطان جہان اندیشناک شدند و بیم تلف جانہا و آبروی خود خوردہ بکوہ و جنگل آوارہ گشتند و فوجدار باستقبال شتافتہ سعادت ملازمت دریافت و از روی عتاب مخاطب گشت کہ شما بہ بندولبست این نواح نامزد شدہ بودید چرا رعایا را آوارہ و ملک را ویران کردید سوای این حکم شدہ بود کہ سرگردہ ملیوار را بہر حیلہ و فریب مطیع و منقاد ساختہ از و پیشکش گرفتہ ابلاغ حضور سازید این معنی ہم بظہور نرسید او در جواب عرض نمود کہ بندہ را از بندولبست نایاران این ضلع فراغت دست نداد تا بدیگر کار سرگرم گردد قطع نظر از این او با جگدار صوبہ کرناٹک است ہرگز فریب از ما نخواہد خورد اگر حکم شود مع فوج شتافتہ او را زیر کردہ پیشکش نمایان گرفتہ خواہد شد آنحضرت فرمودند پس معلوم شد کہ بندولبست این ملک از شما بواقعی صورت نخواہد بست بعد از ان او معزول و مہتاب خان بخشی بجایش منصوب گردید و خود بدولت بدار السلطنت مراجعت فرمودہ بدریا دولت باغ رخت رحیل جلیل انداختند و فوجدار معزول کلیکوٹ کہ در تکیۂ قادر ولی پیرزادہ سکونت ورزیدہ بود بعد چندی ہمونجا ودیعت حیات بخالق جان بخش خود سپرد و در لعل باغ حسب الحکم حضور مدفون گشت القصہ مہتاب خان بخشی ہر چند رعایای آن ضلع را کہ چون تاب آفتاب منتشر شدہ بودند بضیای دلدہی قولنامہ ترقیم و ترسیل نمودہ طلبید اشت اما آن گروہ سیہ درون اعتبار قولش نکردہ بہ اغوای اہل کوچی بندر سر فتنہ و فساد چون غبار تیرہ از ہر گوشہ بر داشتہ در فکر استعداد

جدال و قتال شدند چون این معنی معروض حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت بالشکر خونخوار از راه ستی کال و کوڑه کال بکلیکوٹ نهضت کرده سپاه راجز ابی آمکه اهل عناد نامزد فرمودند پس ایشان آتش بیداد در قصبات و قریات اطراف بر افروختند

نظم

دران سرزمین چون گذر ساختند	بسا طرح بے رحمی انداختند
چنان آتش غارت افروختند	همه بحر و بر یک قلم سوختند
ز سم ستوران همه کوه و دشت	بیکبارگی خاک در خاک گشت
ز هر سنگ و شجر و کلوخ و گیاه	برآمد فغان جگر سوز آه

چون تمامی حدود بجاروب غارت روفته شد و جمعے کثیر از اهل فساد و ارباب عناد بباد نیستے رفتند بقیتہ السیفان عاجز گشته حلقہ بندگی و فرمان برداری بگوش جان انداخته دست بسته مطیع شدند همدران زمان چند قزاق بحدود ملیوار و ترچناپلی در تاخته اکثر مواضعات را خراب و پایمال ساختند تحصیلدار ترچناپلی بحضور سلطان ذیشان عرضی گذرانید که فیمابین سرکار کمپنی انگریز بهادر و سرکار خداداد بنیان موافقت و مصادقت مستحکم است در ینولا چند قزاقان نادان مواضعات متعلقه انیصوب را غارت ساخته میخواهند که بیخ اتحاد از زمین صفا بر کنند ایشان را ادب ضرور است بنابرین معروض شد آن سلطان در جوابش نوشت که سپاه منصور هرگز بدون حکم کسی جا اقدام نمی نماید اغلبکه پالیکاران سرحد شما که از مدت جویای چنین وقت بودند جرارت پرداز گردیده باشند ما بدولت به بند و بست قلم و خود و تنبیه شرارت منشان مشغولیم الحاصل در یک ماه رتق و فتق مهمات آن نواح بدست آورده از حجاب وجوه سیس کیفیت کوچی نبدر دریافته با تمامی سپاه و حشم در تاختند اهل کوچی بعزم سلطان شیر افگن واقف گشته سه چهار تیری

بر بر روی رود خانها بنا ساخته پیرامون تیرها خندق عمیق حفر کرده مستعد جنگ شدند و جمعی کثیر سر راه به تیر و تفنگ و کمان بسته بودند فوراً فدائیان ناموس پرست حسب الحکم به شمشیر جلادت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح کرده تیرها مفتوح ساختند و روز دیگر جنود فیروزی بیشتر رخش انتهاض جهانده ساحل رودخانها را مرکز نزول ساخت چون پیش روی لشکر دو رودخانه یک بعد یک باندک فاصله واقع شده است اهل خصم بر ساحل محل عبور آنطرف دیوار کشیده به آلات حرب و ضرب سر راه گرفتند و راه سیل ساحل دریا که آب از انجا برودخانه میرسید بند ساختند لهذا رودخانها پایاب شده بود و همونشب آن شیر میدان سلطنت و کامگاری مستعد شبخون گردیده سپاه را فرمان تیاری در دادند اگرچه بعضے هواخواهان دولت عرض کردند که پیشتر راه ناصاف و رودخانها عمیق اند عزم شبخون مناسب نیست مبادا که اعدا کامیاب و غازیان منهزم شوند درین حین رای فدویان نامنظور گردید و عرض کسی در حیز قبول نیفتاد و خود بدولت لشجاعت تمام پالکی سوار شده با دو رساله جیش و دو هزار سوار عسکر در شب تار راهی گشتند تا فدویت کیشان حضور بیک حملهٔ اعدا شکن تیغ و تفنگ اعادی را از پیش راندہ بطناب و کمند آن حصار را تسخیر کردند چون اعادی را قوت مقابله و مقاتله باز نماند از پیش مجاهدان بطرف قلعه گریختند و آنحضرت همونجا قیام ورزیده هرکاره ها را باحضار قشونها و توپخانه روانه فرمودند چون آنها به لشکر رسیده دو قشون را که پیش منقلای لشکر و مستعد بامر جنگ بودند فرستاده دیگر قشونها را تیار میکردند که بیک ناگاه سپاه مخذول از روی دغا وقت دمیدن صبح بند دهان دریا که پیشتر زین مسدود کرده بودند در شکستند پس آب دریا جاری در رودخانها پر شد و راه کومک بر سپاه منصور مسدود شد

ومفقود گردید همگی اعادی دفعتہً براطراف لشکر منصورہ با تیر وبنادیق محیط شدہ تزلزل بیش از قیاس بحال عساکر ظفر مآثر رسانیدند اگرچہ سلطان هم هرچند بدفع اهل ضلال همت گماشتند اما ابواب مقصود بمفاتیح سعی مشکور وتردد نمایان مفتوح نہ ساختہ گرفتار انواع آفت و بلا گردیدند با این سہ چہار صد سوار جانباز کہ اشراف قوم بودند داد مردانگی دادہ روبروی خسرو عالیمقدار مجروح وجان نثار گشتند سلطان جهان پہلوان بنفس نفیس از پالکی برجستہ تیغ جہانگشا از نیام تهور بهر انتقام مخالفان دغاباز می کشید قمرالدین خان کہ دران معرکہ همرکاب سعادت وشجاعت نصاب بود باقسام قسم برپای آنحضرت افتادہ بزور دولتخواهی از آب عبور کنانیدہ عنان توجہ بصوب لشکر معطوف گردانید اتفاقاً احدی از حاضران آن معرکہ گاہ سلامت فایز حضور نگردید و پالکی خاص با فرش وغیرہ ویک قبضہ کٹار بدست مخالفان شد بعضی میگویند کہ دستار خاص در پالکی بود آن غلط محض است زیرا کہ دستار مبارک دران حالت برسر کرامت پیکر بود دیگر دستار رنگین کہ دست آویزاعادی گشت یسولے برسر بستہ پیش پالکی ایستادہ بود قضارا او از تیر تفنگ جان بحق تسلیم نمودہ دستارش نزد پالکی افتادہ بود مخالفان گوید پالکی دستار خاص تصور کردہ در پالکی بردند بالغرض آنحضرت باشوکت و قمرالدین خان ازان ورطہ مرکب مراد بیرون راندند و دیگر خواتین مثل تربیت علی خان ومحمد عمر عرض بیگی وغیرہ معدوم الاثر شدند پس شعلۂ قهر سلطانی بالتهاب کشیدہ کوس انتهاض ویورش نواخت ومعبرها از چوب جنگل تیار ساختہ رودخانها عبور نمودہ براهل شرک وضلال علامت حشر صغیر وکبیر ظاهر ساختند وسپهداران وموکب داران حسب الحکم از اطراف دوگاو راہ روی مخالفان گرفتہ بجدت تیغ تیز اقدام کردند وهرجا کہ مردی وطفلے را از ارباب

شرک یافتند دوش از بار سر سبک ساختند چون تاب مقاومت و مدافعت در کفار نماند از کثرت حشمت و غایت جبر و تش خایف گشته دست از ملک و مال شسته بطرف ملیوار گریختند پس سلطان کشورگیر داخل حصار بندر مذکور گشته تمامی سامان ذره به ذره مع توپها وغیره بضبط خود در آورند و درخت جوز بوا را که در آن حصار بودند از بیخ برکنده و گیاه شالی به بیجهائیش پیچیده بحفاظت تمام روانهٔ دار السلطنت فرمودند تا در لال باغ بنشانند اما سرسبز نشده خشک گردید۔

ذکر فوج کشیدن جنرل میڈس بحمایت راجهٔ ملیوار و واقع شدن جنگها فیما بین انگریز و سپاه منصوره و شهید شدن برهان الدین سالار سپه در نواح سیتی منگل و توجه رایات ظفر آیات بصوب پایان گهاٹ و بیان فتوحاتی که دران آوان روی نمود و رسن الیه آنکه۔

چون خدیو جهانگشا از بند و بست آن نواح فراغت یافت از پالیکار ملیوار پیشکش درخواست فرمودند و چند قزاقان اعدا فریب را به تخریب و تسخیر آن جنگل نامزد کردند پالیکار مذکور به بیم شمشیر سپاه نصرت اشتباه چون بید بر خود لرزیده به گورنر بندر مدراس مستغاث گردید تا جنرل میڈس بحمایت راجهٔ ملیوار و حراست بلاد آن طرف جوی کاویری و بهر مقابلهٔ سلطانیان نامزد و مامور گشته به تهرنگر رسیده و به ترتیب افواج جنگی پرداخته با سامان اعدا شکن بعزم رزم طنبور نهضت نواخت سلطان هم بعزم جنرل موصوف آگهی یافته عساکر نصرت مآثر را پیش راندند اتفاقاً در سواد ما بین ستی منگل و تهروڑ با فوج هراول فیروزی و سپاه انگریزی آویزش نمایان رو داد و بغرش کوس و کرنا و طنبور و صدای شلک توپ و بندوق و بیان شور قیامت

از ہر دو سو برخاست و سپاه طرفین بحملات و مدافعات یکدیگر پرداخته سرخرو برابر
ماندند مگر قزاقان لشکر فیروزی اهل بنگاه انگریزی را گرد گرفته طوفان آفت و بلا انگیخته
بقوت ترکتازی خود بعد غارت و یغما اکثر مرد و زن سپاه پیشه را با بنادیق و سرپتها
اسیر آوردند از انجمله چند عورات مسلمان بدکاره را که حیا و ناموس ملت و مذهب خود گذاشته
مرتکب امر شنیعه با قوم غیر گشته بودند بنا بر پاس اسلام حسب الحکم بدار کشیدند و آنروز جنرل
معزالیه دامن کوهی و جنگلی را فرا گرفته اقامت گاه خود ساخت سپاه سلطانی محاصره
سخت کرده بجمیع وجوه تصدیع میدادند و مانع رسد و گاه و هیمه می شدند روز دیگر جنرل
بهادر پیشتر کوچیده قلعچه دستے منگل را که پیشتر ازین قلعدار آنجا حسب الحکم قلعه خالی کرده
با فوج خود داخل لشکر شده بود تسخیر کرده دو پلٹن بسرداری میجر چامبرس در انجا گذاشته
چندی آسوده سپس بطرف کومیتور که مضرب خیام ظفر انجام سلطانی بود شتافت
سلطان جهان ستان باستماع این خبر بر بیبائی جنرل پرتهور بهم بر آمده با تمامی سپاه
و حشم حرکت فرموده بر سرش رسیده و صفوفها بترتیب جنگ آراسته مستعد گردیده بود
و آنروز جنرل موصوف اقدام نموده بر جوی بهوانی فرود آمد درآن اثنا منهیان اخبار
معروض حضور داشتند که فوجی انگریزی بسرکردگی کرنل مکسویل بهادر که کرنل موصوف
از بنگاله به پنج پلٹن و هزار فرنگی رسیده بود مع لشکر کومک پا لیکار کالستری و وینکٹ گیری
وغیره پیشتر کوچیده و از راه رای ویلور و آنبور گڈه بر سبیل یلغار روی بدیار قلم و خداداد
نهاده و در دامن باڑی و تر پاتور چند محافظان گذاشته بطرف گهاٹ تپتور می آید آنحضرت
براین معنی اطلاع یافته سید صاحب سپه سالار را بدفع فوج مذکور روانه فرموده
خود بدولت هم متوجه دفع آن فوج شدند چون سپه سالار موصوف با لشکر خود یلغار

نموده بصوب دهرم پوری رسید کرنل عنان عزیمت ازان صوب برتافته فوراً
بطرف گلن گڈه رسید سید غفار با قزاقان از لشکر سپه سالار پیش آهنگ گشته بطرف
مسطور با فوج هراول انگریز در آویخت و معرکه قتل آراسته بعجلات رستمانه زیر ساخت و
صد و پنجاه سوار ترپ و دو صد تفنگچی را اسیر کرده برگردید کرنل بهادر دران روز در جنگل
و کوهستان بسر برده بطرف کاویری پٹن راهی شد چون سپاه منصور را برگرد خویش
مجتمع دید دامن کوه و دشت از دست نداده راه گهاٹ تپور گرفت و با سپاه نصرت
اشتباه جنگیده عبور گهاٹ نمود و جنرل میدوس هم بکومک فوج خود بسبیل یلغار رسید
اگرچه بر سواد کاویری پورم هر دو سردار ملحق شدند اما در وقت الحاق آن دو سرکرده فرنگ
فدائیان سلطانی قشونها را در میان آورده داد مردانگی دادند و بستبردی شایان العمل
آوردند و سرداران انگریز نیز با مردمان خود بر سپاه منصور حمله کرده حرب عظیم نمودند تا
آنحضرت خود بدولت با قشونهای اسد اللهی و توپخانه بسرعت سریعه بر عقب آن لشکر
زده بنوعی کار بر مردم خصم تنگ ساختند که بهیچ وجه طریق نجات ازان مهلکه پیدا نبود با
این جنرل موصوف با سپاه خود قلعه بسته و بهیر و بنگاه را در میان گرفته از راه مایچ باز
بطرف ستی منگل معاودت کرد فی الجمله چون عرصه دو سه ماه در تردد محاربه و شکست و ریخت
یکدیگر منقضی گردید رسد و غله آذوقه لشکر انگریز تمام شده ایام عسرت رو داد امید دیگر در
رسیدن سامان رسد و اسباب ضروری از کسی جا نماند تا جنرل بهادر با تمامی لشکر خود
بصوب ترچناپلی عنان عزم معطوف داشت سپاه منصوره در میدان ستی منگل
سر راهش گرفته از دو جانب چنان ریختند و داد بهادری در دادند که اکثر سرداران
انصاف دوست فرنگ بر جرأت او شان عش عش کردند و از حدت تیغ و تیر دلیران بحال

بسیار مردمان غنیم خرابی بتمام رسیده نزدیک بود که صدمهٔ تاراجی و یغمای آن لشکر را باید
دران اثنا شب درمیان آمده پردهٔ تاریکی بر روی شمشیر زنان فروهشت تا هر دو لشکر
دست از جنگ باز کشیدند جنرل موصوف پیشتر قطع راه بردم مار انگاشته شب همونجا
آسود چون ترک روز با فوج شعاع از صحرای مشرق کوچیده بطرف مغرب خرامید
جنرل بر حسب تقاضای وقت گران اسباب لشکر خود را همونجا گذاشته بشرق رویه پیشتر
نهضت نمود باز سواران قزاق وقشونها برا و هجوم کرده شروع جنگ تیر و تفنگ نموده
فدای وار میکوشیدند اتفاقاً برهان الدین سپه سالار که هراول سپاه نصرت پناه بود بملاحظه
میدان رزم و دریافت نشیب و فراز زمین برای انگیختن اسپان خود اسپ سواره با چند خواص
بطرف نهری خشک که چند سپاهی انگریز دران نهر کمین گرفته بودند شتافت آنها سواران را
نزدیک خود دیده شلک زدند قضارا تیری از تفنگ نیرنگ ناصیهٔ شجاعتش را مشبک ساخته
چون رنگ گل گذشت و همونوقت سپه سالار موصوف بگلگشت ارغوان زار شهادت
خرامید و همراهیانش از جنگ کناره کشیده لاش شهید را در پالکی برداشته فایز حضور
ساختند و حقیقت مفصل معروض داشتند سلطان رحمت جنان بر قتل آن قوت
بازوی اقبال افسوسها خورده رقت عظیم بهم رسانید و دران روز سپاه خود را از جنگ
معاف داشتند هر چند سپهداران و سرداران سوار در تاختن و انگیختن اسپان و
ختم مناقشه و محاربه حکم خواستند اما بر وفق مدعای خود فرمان نیافته دست حسرت
بایکدیگر مالیدند دران فرصت جنرل موصوف چون اهل مقابله راست قدم ندید بلاانده
طی منازل کرده داخل قلعهٔ ترچناپلی گردید پس آنحضرت فوج برهان الدین مرحوم را
بقمر الدین خان سپرده به تسخیر قلعهٔ ستی منگل رخصت فرمودند و خود بدولت روی توجه

رایات نصرۃ آیات بہ پائین گھاٹ آوردہ بر سواد ترور پالہ اقامت ورزیدند و سواران را بتاخت و تاراج مواضعات ترچناپلی و تخریب قصبات و قریات تجاوز نامزد فرمودند پس جنرل ہمین جا چندے بسر بردہ از راہ ساحل دریا مع لشکر فایز مدراس شد سلطان اعداشکن تعاقب آن لشکر کردہ تا حدود موچنجی و پرموکل گڈہ رسیدہ قیام ورزیدند قمرالدین خان چون از حضور رخصت گردید بمحاصرۂ قلعچہ بستی منگل پرداختہ از اطراف ہجوم کرد و بعد شکست و ریخت حصار اگرچہ حملہ آور گشت اما پیش از انکہ سپاہ منصورہ فتحیاب شوند سردار آنجا کہ بکمی رسد و غلہ آذوقہ و عدم اسباب جنگ و آب ہراسان شدہ بود کس بخدمت خان موصوف فرستادہ صلح کرد و بعد عہد و پیمان قلعچہ بہ گماشتہ اش سپرد خان مذکور قلعچہ را حوالہ آصف اسلام آباد نمودہ خود مع اسیران فایز حضور شد و حسب الفرمان لازم الاذعان سرداران قوم فرنگ را بدار السلطنت فرستاد و سپاہیانش را داخل قشونہا نمود چون جنرل بہادر رخش عزیمت بمدراس جہانداعلیحضرت جوق جوق سوار و پیادہ را بہ تسخیر و تخریب تعلقات پایان گھاٹ رخصت کردند چنانچہ قمرالدین خان بہ تسخیر کوہ پرموکل اگرچہ حصارش بزمان سابق شکست یافتہ بود اما گورنر مدراس باز از سر نو حصار گلی مع برج و بارہ کشیدہ سرداری را کہ پیشتر چندے در قید نواب مرحوم بود با دو صد سپاہ بحراست آنحصار مامور کردہ بود حسب الحکم با فوج خود دستاخت و بغارت و یغمای ہزارہا غربا و رعایا کہ باعتبار تھانہ انگریزان آن کوہ را پناہ خود ساختہ بودند پرداخت زیرا کہ بمجرد ورود عساکر ظفر اثر سردار قلعہ صعوبت حبس ایام سابق یاد کردہ و بکثرت سپاہ نصرت اشتباہ بیم خوردہ بہانہ درد سر در حجرۂ خزیدہ مہام قلعداری برصوابدید صوبداران وغیرہ باز گذاشت و آنہا نظر بہ بے بند و بست کارخانجات جنگ و رزم مناسب ندیدہ مطابق

مرضی سردار خود صلح کرده قلعه بجان موصوف سپردند او همه پناه گرفتگان آنجا را محبوس کرده
از کوه فرود آورد دران اثنا کشن راو متصدی توشکخانهٔ حضور رسیده مبلغ ده هزار روپیه
از غربا بجور گرفته از حبس گذشت و سردار آنجا را نیز مع سپاه روانه مدراس ساخت بدستور از
اطراف آن نواح غازیان شیر سیرت بقوّت بازوی جلادت و ترکتازی غنایم بسیار

که عقل از حسابش دمبدم صفر انداز است آوردند

ذکر رسیدن جنرل گورنر لارڈ ارل کارن والس صاحب بهادر سپه سالار لشکر انگریز از بنگاله و اتفاق کردن نواب نظام علی خان و مرهته با او و تاختن هر سه دولتمندان به قصد استیصال دولت خداداد از اطراف و تسخیر قلاع و قصبات بالاگهاٹ و بیان محاربا تیکه فیمابین سلطانیان و سپاه هر سه لشکر واقع شد و دیگر کیفیات که در سن یک هزار و دو صد و شش هجری رو داد آنکه

چون سپاه منصور سلطانی در سرزمین کرناٹک پائین گهاٹ محیط شده تمامی خطهٔ جنوبی جوی کاویری بجاروب غارت رو فتند و جنرل مینڈس هر چند بدفع سپاه سلطانی چندے تردد کرد اما بعدم غلات و اسباب محاربات لاعلاج شده بمدراس مراجعت نمود منهیان اخبار و آثار ساحل دریا خبر توجه سلطان بقصد تخریب پایان گهاٹ بسمع جنرل لارڈ ارل کارن والس بهادر سپه سالار انگریز که در کلکته بود رسانیده معروض داشتند که اگر زود تر مدافعهٔ سلطانیان نپردازند یقین کلی است همگی آن مملکت که فتنه حادث شده است

از قبضهٔ تصرف بدر خواهد رفت مقارن این واقعه ابوالقاسم خان ششتری مخاطب بمیر عالم وکیل نواب نظام علی خان که پیشتر از ین بتجویز مشیر الملک عالم خراب یعنی صاحب دیوان نواب موصوف فایز کلکته شده به سپه سالار موصوف ترغیب در استیصال دولت خداداد و تحریص تسخیر آن بلاد می نمود کار بر وفق مراد خود یافته جهد در شکست دولت اسلامیان بلیغ کردو سپه سالار موصوف مکتوب بناظم حیدر آباد و کار پرداز پونه متضمن اتفاق کردن بیکدیگر و تسخیر و تقسیم نمودن تمامی بالاگهاٹ ترقیم ساخت و تاکید تهیهٔ اسباب جنگ و ذخائر و فراهمی سپاه بنام سرداران مدراس ترسیل داشته در بند و بست خود بود ناظم حیدر آباد و مرهٹه که بهر اخذ ملک و مال غیر و سیاه مرد میدان نا ورد می هستند بموجب نوشته سپه سالار موصوف هر دو یک دل و یک زبان شده به ترتیب لشکر و آلات حرب و پرخاش مستعد گردیدند و سرداران انگریزی باجتماع آلات و اسباب رزم و پیکار یک یک نامزد شده بسعی فراوان از عهدهٔ آن بر آمدند از انجمله کرنل ریڈ سردار و غیره اخبار نویسان که بحراست انبور گڈه نامزد گشته بود به تدابیر صائبه و فکر لایقه بزر پاشی و حکمت عملی و شیرین زبانی تمامی پالیکاران بالاگهاٹ را که از دست قهر و جبر نواب مرحوم و سلطان ذی شوکت گوشمال خورده جلا وطن شده در مواضعات کرناٹک پایان گهاٹ پناه گرفته بودند مثل پالیکار کنگندی پالیه و پسران بهیری کوره پالیکار چک بالاپور و پیدنایر پالیکار و نیگٹ گیری کوٹه که در چار گل بود و ششنک را یل حاکم پنکنور سوای اینها پالیکار کهٹ و کمیر و مدن پلی و آنی کل و انکس گیری و جیبل نایک بیو طن و غیره قولنامه ها بشرط فراهمی رسد و غلات بهم رسانیدن دیگر اسباب ذخایر و آذوقهٔ لشکر فرستاده اجازت تسخیر حدود و تعلقات آنها در داد و باوجود چنان تقید که احدی در قلمرو خداداد از موضع بموضع دیگر بے اجازت حاکم آنجا رفتن نمی توانست

بصرف مبلغ خطیر جاسوسان ماہر ودانا ومنشیان بالغ عیّار را دران ملک بلباس
ارباب تجارت روانه کرده معرفت ایشان چند سردار وعهده داران سرکار خداداد را
بطرف خود کشیده بود چنانچه سیّد امام نامی خفیه نگار کرنل ریڈ که بامر برهم زنی ارکین
حضور سلطان شتافته بعهده نوکری حضور سرفراز شده بود اخبار واقعی کماحقه دریافته
بر سبیل اخفا متواتر می فرستاد وباچند حرام خواران طرح موافقت انداخته باخود یکدل و
یک زبان کرده بود ناگاه طشت رسوائیش از زیر گلیم برآمد چه عملش سبب تادیب وسر
زنش طفل پرورده اش بر روی افواه افتاد آخر الامر بعضے دولتخواهان سلطان
نامبرده را مع طفلش گرفته حاضر حضور ساختند ومفصل کیفیت معروض داشتند تا
آن وخیم العاقبت در معرض عتاب وخطاب آمد وآن حضرت بزبان مبارک فرمودند
که تا بیقین دانستیم که تو باوسیلهٔ نوکری حضور جاسوس فرنگیان مدراس هستی اگر از معامله
خود راست بیان کنی از جان امان یابی او ناتجربه کار راست ودروغ عبارت آراسته
اسامی چند سردار نوشته بحضور گذرانید وعرض کرد اینها طرز موافقت ومصادقت
بااین درست کرده نرد دغا باخته اند پس بموجب اسامی صدر بعد اثبات تقصیر پانزده
کس مثل لال خان بخشی پنکنور ومیر نظر علی موکب دار مع برادرش واسمعیل خان
رسالدار وغیره بدست جلادان سپرده شدند وبازازان خفیه نگار پرسیده شد که تو
نمک ما خورده چنین حرام نمکی کرده سزای تو چیست او سرنگون گشته هیچ جواب نداد تا حکم شد
که این بزرگ زاده را هم برراه شرکائش روانه سازید پس جلادان او را هم بقتل رسانیدند
امام الدین نامی اخبار نویس که بهمین کار مامور شده رفته بود بسازش آصفخان کولار و
نندی گڈه همونطرف اقامت داشت بدریافت آن خبر برجع القهقری از آنجا

شبگیر زده بکر پنات متعلقه ساتگڈه رسید با این انکشاف راز وقتل علاقه دار خود کرنل ریڈ دست ازان کار باز نکشیده بود چون خبر استعداد شکر و سامان ذخیره وغیره بسپه سالار موصوف رسانیدند همون زمان او با پنجهزار سپاه بنگاله و دو هزار مردم فرنگ سوار جهاز شده بمدراس فرود آمد بعد یک ماه به بند وبست تمام با بیست وچهار هزار مردم بار وشش هزار فرنگی و سه هزار سوار تربت بقصد تسخیر بالا گهات نهضت کرده برای ویلور رسید سلطان در حینی که سواد ترواد ی را محل نزول رایات جاه وجلال فرموده از فراسیس پهلچری سوال وجواب کومک میکردند جواسیس خبر کوچیدن سپه سالار موصوف بمسامع جاه وجلال رسانیدند تا محمد خان بخشی جانباز بدریافت این کیفیت با گران جمعیت از حضور رخصت یافته از گهات چنگم ستر پاتور رسید وقلعچه ترپاتور را که یک صد سپاه انگریز مع سردار وسه صد پیاده پالیکار وینکٹ گیری بسرداری انکٹ نایڑ بجراست آن قلعه نامزد شده بودند گرد گرفته از اطراف راه نجات بر محصوران تنگ ساخت سردار قلعه ونایڑ مذکور همه شب ستاره شماری کرده پیش از طلوع آفتاب از برج امان برآمده راه امبور گڈه گرفتند سواران جرار از عقب شان درتاختند در دامن کوه جوادی پاله بیک حمله آنجماعه را تاراج نمودند ونایڑ وسردار مسطور را اسیر کرده بردند ونواب نظام علی خان با چهل هزار سوار وبیست هزار پیاده مع امرای با اعتبار وعالیجاه وسکندر جاه پسران خود از حیدر آباد کوچیده به پانکل طرح اقامت انداخت وامرا را با فوج کثیر به تسخیر بلاد قلم و خداداد بیشتر کوچانید چون سپه سالار انگریز از گهات موکلی وینکٹ گیری که صاف ودرست کرده بودند عبور کرده در موڑ واگل وکولار وهسکوٹه تهانه ها گذاشته راست به کشنراج پور که سه کروهی بنگلور است رسیده بود که سلطان باستماع این معنی بر سبیل یلغار درتاختند مخفی نماند چونکه فراسیس خبر عزیمت لشکر انگریز

واحوال برهم خوردگی مواضعات بالاگهاٹ شنیده به نهایت محبت و اخلاص که بخدمت آنحضرت
داشتند نمیخواست که ضرری بوجود سپاه منصوره لاحق شود لاجرم اراده نمود که هزار مردم
خود را بهر آنکه در جمیع امتثال اوامر و نواهی آنحضرت میمنوده باشند روانه نماید بعضی نوکران
حضور که آنحضرت اعتبار تمام بر اقوال و افعال ایشان داشتند از روی بدخواهی ظاهر
کردند که اورنگ سروری و افسر مهتری آن آفتاب برج شاهی و سرفرازی در علو قدر
بیوسیله غیری از سپهر برین برتر خواهد آمد خسرو گیتی ستان را بهیچ وجه احتیاجی بمدد
فرانسیسان نیست پیداست که این قوم با که وفا کرده و کدام دولت با عانت ایشان قیام
ورواج گرفت غرض بدلایل واضح نوعی نمودند که سلطان جوان بخت راضی بمدد فرانسیس
نشده فقط با سپاه خود بقصد دفع خصمان قوی بازو در تاختند و همون شب قزاقان
وباندار ان را حوالی لشکر انگریزیه آتش افروزی دستوری داده خود بدولت به بنگلور شتافتند
قزاقان آن همه شب را به ترکتازی و بان پرانی و قراولی بروز آوردند صبحی سپاه موصوف
بلا اندیشه پیشتر کوچیده از محل صد بیم و خطر گذشته آن روز در میدان هسور رخت رحیل
انداخت و فردای آن روز یک فرسنگ مخیم خیام عسکر خود نمود تا آن حضرت سید حمید
سپهدار را مع قشون بحراست دویم قلعه مقرر کردند و محمد خان بخشی مذکور و بهادر خان
نامی را که سابق فوجدار کشنگیری بود با مر قلعداری نامزد ساخته شیخ انصر سپهدار را بحراست
قلعه باز گذاشته خود بدولت عازم پیشتر گردیدند و سواد تنکیری را فرودگاه لشکر ظفر پیکر
مقرر ساخته حکم منصوب اعلام و خیام نصرت انجام فرمودند اتفاقاً پیش از آنکه خیمه ایستاده
نشده و بار از پشت چهارپایان فرود نیامده جمیع سوار برای هیمه و گاه اطراف منتشر گشتند
سه چهار قشون جیش و اسد اللهی و دو سه هزار سوار اصطبل خاص پیرامون سواری

حلقه زده بودند دران حین کرنل فلائید مع تمام سوار ترپ اقدام کرد و بفرودگاه سلطانیان
درتاخته یکایک برروی توپخانه رسید تا توپچیان و سرداران قشون فوراً سد راه شده
از توپ و تفنگ دمانع جرات آنها نا تیره ساخته هزیمت دادند قضارا کرنل مذکور تیر و
تفنگ درنیدکاه خورده یارای زبان کشادن نداشت و دیگر سرداران رسالة تاب
جنگ نیاورده روی از معرکه گاه برتافتند سواران ظفر توامان سبقت بکار برده به شمشیر
و تیر پی آنها گرفته داد شجاعت و مردانگی در دادند تا چهار صد سپاه انگریزا مع اسپان
اسیر کرده بردند بقیة السیفان افتان و خیزان فایز لشکر شدند روز دیگر کرنل مورس و
جنرل میڈس با سپاه کثیر بر شهر بنگلور یورش کرده بعد تلف هزارها مردم طرفین شهر تسخیر
کردند و چندان اسباب دنیا داری و مال و متاع و زر و گوهر غنیمت یافتند که
بسرمایه نمایان افلاس از اهل لشکر انگریز برطرف گردید و کرنل مسطور همدران یورش
از زخمهای تیر و تفنگ کشته شد سبحان الله نیرنگ بازی فلک بدکردار دیدنی دارد که
در عهد نواب مرحوم کسی چه قدرت داشت که به پرکاه سکنای آنجا دست مزاحمت
رساند اکنون اموال و امتعه آنها بتاراج درآمد سپس سپاه انگریز سامان مورچال از
خاربند گرد شهر جمع کرده تیری احداث ساختند تا دو هفته در شکست حصار کوشیدند
قمرالدین خان حسب الحکم با لشکر خود در سواد لسون کوٹری اقامت داشته بعد قلعگیان
می پرداخت چون دیوار قلعه شکست یافت سلطان والاشان بخالی کردن قلعه
فرمان دادند تا کشن راؤ به قلعه رفته تمامی اسباب دولت و توپخانه و خزانه و اجناس
و سامان دیگر کارخانجات از انجا برآورده روانه دارالسلطنت نمود و فقط یک قشون
و دو هزار پیاده احتشام با سامان جنگ با هتمام قلعه گذاشت دران زمان تجویز

بعضے دولتخواہان چنان قرار یافت کہ قلعہ جنگی بجر است موسی لالی فراسیس گذارد و نواب قمر الدین خان و نواب سید صاحب را با سپاہ کثیر بمقابلہ و مجادلہ سپاہ انگریزی نامزد سازند و خود بدولت بمقابلہ مغول و مرہٹہ شتابد تا آنکہ فراسیس ہم بجر است قلعہ رخصت شدہ تا تالاب کاریز رسیدہ بود کشن راؤ و بعضے نمکحرام بر این معنی اطلاع یافتہ از روی بغاوت ہرکارہای انگریز را کہ بلباس نوکران خود نزد خود داشتہ بودند اشارہ ساختند تا آنہا اہل مورچہ را خبر کردند کہ وقت یورش و تسخیر قلعہ ہمین است فی خود بیرون قلعہ شتافتہ بر بند تالاب مذکور با فراسیس در خورد و دستش گرفتہ چیندے ہمونجا نشاندہ بہ سخنان بیہودہ اشتغال داشت چونکہ سرداران مورچال اشارہ یافتند ہمون زمان سپاہ خود را آمادہ ساختند وقت دوپہر شب از راہ تبیری سنکل دروازہ یکبار حملہ کردند سید حمید سپہدار و قلعہ داران بحسب اشارہ ہمونجانہ پرانداز رفقای خود را کہ مستعد دفع اہل خصم بودند بخوردن طعام و پخت و پز گذاشتہ جز پزکداران معدود نزد خود نداشتند با این جرات کردہ بدفع حملہ کنان پرداختند و زدہ زدہ از پیش دروازہ برگردانیدند سپس فوراً امردم فرنگ شراب دلیری نوشیدہ در تاختند تا فراہم شدن سپاہ منصور حملہ کنان ببرج و بارہ سوار شدند و نواب سید حمید صاحب بے جمعیت قیام آنجا را مناسب ندیدہ فایز لشکر شد و ہردو قلعدار پیش دروازہ قلعہ پای مردانگی بعرصۂ رزم فشردہ با چہل و پنجاہ رفیق شجاعت پیشہ و شیخ بڈھن رسالدار بعد نبرد شایان مقتول و شیخ انصہ سپہدار و نائکواڑیان قلعہ اسیر شدند تا قلعہ مفتوح گردید و محصوران مع زن و بچہ و اموال و اجناس و نقود بدست سپاہ انگریز شدہ ناموس ہا را بتاراج دادند اگرچہ وقت یورش سلطان جہان پناہ سوار شدہ مستعد

جنگ ایستاده بودند اما دست شجاعت از خونریزی خلق اللہ باز داشتند هر چند خان
مزبور و سید صاحب بهر تاختن اسپان بر لشکر انگریز حکم خواستند خود بدولت فرمودند
کار آینده است الحال وقت فرصت از دست رفته سپاه را هرگز پراگنده نه کنید
صبحی پیشتر کوچیده جنگل ماکڑی را بر پشت داده خیمه و خرگاه بپا داشتند القصه بعد سه
چهار روز سپه سالار موصوف دو سه هزار مردم بار و شش صد فرنگی را جر است آن
قلعه نامزد کرده چند سامان جنگی در آنجا گذاشته باخذ رسد غله مواشی که پالیکاران شمالی
یعنی چک بالاپور واله و بنگنور واله و گهت کمنیر واله و مدن پلی واله قلعجات و قصبات و
قریات موروثی خود را به دلیری تمام از دست حراست قلعدار سلطانی بعضی بجنگ
و بعضی به صلح بضبط و اختیار خود آورده بے اندیشه کامرانی می کردند و رسد و مواشی
حسب قرارداد خود فراهم کرده بودند از راه پلونکه بآن سمت نهضت کرد و آن روز اگرچه
قمر الدین خان با فوج خود سد راه شده کوشش عدو شکنی بظهور رسانید و قزاقان
بر عقب لشکر انگریز زده اهل بهیر را متفرق و پریشان ساخته مال و متاع کثیر بیغما بردند
و تلاش در شکست سپاه غنیم از حد گذرانیدند چون ایام نصرت مساعدت نمود از
جنگ کناره کشیدند سپه سالار موصوف آن روز همین جا مقام کرد و فردای آن روز
پیشتر کوچیده سواد یوسف آباد عرف دیون هلی را بخیم خیام عسکر خود ساخت و سرداری
را با چند سپاه روانه کرده قلعدار آنجا را بصلح بر آورد و تمامی ذخایر و غله هر قسم به داشتم
به سپاه خود تقسیم نمود بعد دو روز از آنجا پیشتر کوچیده متصل قلعه بالاپور خرد فرود آمد
چون قلعدار آنجا پیشتر از آنکه لشکر انگریز وارد آن نواح گردد حسب الحکم والا قلعه خالی کرده
با تمام پیادگان و نایکواڑیان وادوات جنگ بکوه نندی شتافته بود و هر اولیان

لشکر انگریزی بے زحمت تنازع داخل قلعہ شدہ بضبط خود در آوردند و چند سامان ذخیرہ کہ افتادہ بود بدست خود نمودند سپہ سالار موصوف برحال رام سامی کوڑہ وارث راج آنجا رحم کردہ بعد تقرر لک روپیہ نذر قلعہ مع توابع حوالۂ او نمودہ پیشتر بطرف ابنا جی درگ نہضت کردہ ہر گاہیکہ بعد مدت امتداد طالع کوڑہ مذکور یاوری نمود دار الریاست بدست گردید نا مبرد بساعت سعید داخل قلعہ گشتہ بعد ادای رسومات تہنیت شگون نذر و نیاز شش صد پیادہ جرار السپرداری یکی از دولتخواہان خود تہانہ گذاشتہ قلعہ ابند خایر اسباب جنگی مرتب و مستحکم نمودہ بطرف نلکای کنڈہ کہ در جنگل سخت واقع شدہ بود شتافت سلطان کشورکشا انگپ نایڑ را با سردار انگریزی کہ در قلعچہ ترپاتور اسیر آمدہ بودند بدست قاتلان دادہ وجوگے پنڈت ہمشیرہ زادۂ اچا پنڈت نایب صوبہ ارکاٹ راکہ در عہد فرمان روای آنحضرت بپایۂ بلند رسیدہ مخاطب بہ راجہ رام چندر گشتہ بسرشتہ داری در و لبست تعلقات بنگلور نامزد شدہ بود بشومی طالع مطابق فرمان حضور عمل نمودہ با مخالف یکدل گشتہ سبیل انحراف پیمود پالیکار ہرپن ہلی و رای درگ کہ محبوس بودند و از چندی نایرۂ غضب سلطانی از نام پالیکار سر باشتعال داشت بقتل رسانید و کشن راو را بہ بندو لبست دار السلطنت و فرستادن خزانہ برای خرچ سپاہ منصورہ رخصت فرمودہ خود بدولت با حشمت و عظمت بر تعاقب لشکر انگریز شب دیز انتہاض راندند و بہ بالا پور خرد رسیدند چون طلیعہ اعلام نصرت انجام نمودار گردید اہل حصار از غایت جہل بہ برج و بارہ کوس و کرنای جنگی نواختہ چون سگان صدای عوعو بر داشتند تا آن حضرت از روی قہر فرمان دادند تا شیران بیشۂ دلاوری با طناب و کمند جرا و قہرا اعدا را مقتول و مجروح ساختہ قلعہ مفتوح کردند

وسیصد پیاده را که یکدل و یک زبان شده دل از رهنے خویش بر داشته داد دلاوری دادند
و دو هزار جانباز سلطانی را شربت شهادت چشانیدند آخر الامر عاجز شده زنده اسیر
آمده بودند جلادان سلطانی حسب الحکم بنا بر عبرت از تبر و ساتور دست و پا شکسته
گذاشتند غرض در طرفة العین شور قیامت دران مکان نمودار گردید پس آنحضرت
والا منزلت از انجا کوچیده بر سواد سلکٹه مقام فرموده بودند سپه سالار موصوف
اینا جی درک را از دست محمد خان لوٹر کا قلعدار گرفته حصارش شکسته دو سه روز
مقام کرد دران اثنا پالیکاران مرقومة الصدر غلات و مواشی وغیره به لشکر انگریز
رسانیده سرخرو گردیدند پس از انجا پیشتر کوچیده بحدود مورک ملا فرود آمده بود که
اسد علی خان و بهرام دیوان مشیر الملک با پنج هزار سوار داخل لشکرش شدند و روز
دیگر از انجا کوچ کرده از راه چنتامنی و موڑو کل به نیکٹ گیری کوٹه رسید سلطان فی الاقتدار
با سپاه نصرت شعار کوس رزم نواخته مستعد شده بودند که جاسوسی بلباس سیاه
از دار السلطنت پٹن معه شقه والده ماجده آنحضرت فایز حضور شده بخلوت عرض رسانید
که کشن راو عاقبت خراب با بعضے حرام خواران روسیاه اتفاق کرده نوعی ساخته
است اغلب تا حال در دار السلطنت فتنه که تدارکش سهل میسر نگردد حادث شده
باشد یا عنقریب بشهود خواهد کشید و طریق کهنڈی راو هر دو مرحوم هیچ وده از بمبئی لشکر
کثیر انگریز طلبیده است و ملکه دورانی از این معنی دل از هست خویش بر داشته اند بجهت استماع
این معنی نواب سید صاحب را با لشکر به بند و بست دار الامارت رخصت فرمودند

ذکر بند و بست دار السلطنت و سپاه اش خود رسیدن راو بد کردار

وفایز شدن آنحضرت بدار السلطنت و کیفیت شور و شر افزائی مغول و مرهٹه بدیار اسلامیان و تخریب آن بلاد و رود دهمون سال آنکه

هرگاهیکه نواب سید صاحب رخصت گردید از راه جنگل هاکری و اتری درک فوراً بدو پاس
شب فایز دار السلطنت گشته لشکر خود را ازین طرف جو فرود آورد و خود بچند خواص
و چهار پنج صد سوار پیش دروازهٔ قلعه پیش از دمیدن صبح صادق رسیده بهر افتتاح
باب بنام دربانان صدای برزد اسد خان رسالدار دولتخواه که بحراست آن باب
نامزد گشته بود از رسیدن نواب موصوف خوشدل شده دریچه های ابواب وا کرد
پس نواب داخل قلعه گشته سواران خود را بر بعضی کارخانجات گماشته خود آداب
زمین بوس به والدهٔ ماجدهٔ سلطان بجا آورده بکچهری جلوس کرد قلعدار دار السلطنت
که داخل مشاورهٔ غدار بود چون راز خود برملا دید بخدمت نواب موصوف شتافته
سخنان دولتخواهی خود و عمل بیجای غدار بزبان رانده در گرفتاریش اصرار بیشتر نمود
نواب موصوف چوبداری را باحضارش فرمان داد او بدکردار عاقبت خود نیکو ندیده
در جواب گفته فرستاد که صاحب بر اینجانب حکم کردن چه مناسب است من باشما
هیچ کار ندارم نواب ازین جواب تلخ ترشده بحاضران تاکید فرمود تا آنها در خانه اش
خزیده در حجره که از اندرونش مضبوط کرده بود شکسته او را بتیغ و تیر دوخته
نعشش را در هر بلهٔ بازار انداختند و خانه اش را غارت ساخته داخل توشکخانهٔ خاص
نمودند وقت اخیر آن هرزه جهنمی گفت آتشی که افروخته ام تا زندگی سلطان عالم پناه
انطفا نخواهد پذیرفت آری همچنان شد و زنش که جمیله و از زیور حیا و وفا آراسته بود

خود پیغام کرده بخدمت خدام ملکهٔ زمان خود را رسانیده بوساطت آن مخدرهٔ تتق حرمت و عزت داخل حرم سرای سلطانی گردید آوی دیگر چنان روایت کرد چون زنار دار وخیم العاقبت با آن سلوک و عنایات و نوازشات از رطل گران بغاوت مستیه گردیده در فکر و تجویز خانه خرابی افتاده بود زن پاک باطنش بر این معنی اطلاع یافته بر عمل شنیع و حرام خوری شوهر خود متنفر گشته بزبانی دایه بخشاور والدهٔ آنحضرت را از حرکات نامعقول شوهر خود آگاهانیده بود آنچه که بعضی میگویند که سلطان بعد قتل زنار دار حرام خور بزنش ظلم کرده داخل حرم سرای خود نموده آه بهتان صریح و تهمت قبیح کرده اند زیرا که بعد قتل شوهر خود اگر بر این معنی راضی نمی بود خود را از انجا آواره می ساخت بلکه بهر حیله جان خود را رایگان می باخت قطع نظر از این هنگام طلبیده شتن هم بهر سبیل تن برضایش ندادن خود را ضایع ساختن میتوانست القصه آنحضرت هم ده هزار سوار بسرکردگی قمر الدین خان بهر قزاقی بر لشکر و بنگاه انگریز نامزد فرموده عنان توجه به بند و بست دار السلطنت معطوف داشتند سپه سالار موصوف بعد عرصهٔ سه روز تمامی بنجاره و لمانه و راس گاوان لوکر را بانور گڈه روانه کرده ذخایر و غله و نان و جز آن اسباب ضروری و سرب و باروت طلبداشته از راه بید منگل و مالور به بنگلور شتافت و سپه سالار سلطانی متوجه لشکر مخالف گشته تاکید ساخت تا قزاقان بلباس لشکریان مغول بر چنڈاول لشکر انگریز که سواران مغول و دو رساله ترپ سوار انگریز بود زند چون شیران آشفته در میان گوران خفته در خرد در افتاد دقیقه از دقایق خرابی فرو گذاشت نمودند پنجهزار راس گاو پر غلات با دو صد سوار مغول غنیمت بر زند غرض هر روز سلحداران و قزاق و افاغنه و دکنیان پروانه وار خود را بر طلایه دار و قراول آن هر دو لشکر زده

خلقے کثیر را طعمۂ شمشیر شمشیر واثر در تفنگ و سنان می ساختند و راه آمد و شد مردم و رسد غلہ نوعی مسدود نمودند کہ احدی پای از دایرہ گاه لشکر در روز و شب تار بیرون نمی نهاد و در مقدمۂ نزاع وجدال بعون ایزدی از غایت شجاعت و دلاوری بہادران منصورہ رعب و ہراس بیقیاس بر خاطر مخالفان راه یافتہ غروری کہ از عدم مقابلۂ حضرت سلطان بخود وار داده بودند بخوف و بیم مبدل گشتہ مشوش و متوہم ترگردیده بودند آمدم بر سر اخبار نواب نظام علی خان و مرہٹہ ناظم حیدر آباد خود در پانکل منزل و مقام گزیده اُمرا را بہ تسخیر ممالک محروسۂ خداداد رخصت کرد چنانچہ ملک عیسیٰ خان میران یار جنگ با فوج خود در تاختہ قلعۂ گنجی کوٹہ و تار تپری و تار مری وغیرہ بہ سعی چند ماه بضبط خود در آورد و چند آبادی بلاد اسلام یعنے ملک خداداد را با خاک برابر کرده جلوخانہ دوزخ ساخت و حافظ فرید الدین خان المخاطب بمؤید الدولہ با لشکر گران بطرف گتی در تاخت و قطب الدین خان دولت زای فوجدار آن نواح با جمعیت خود بمقابلہ اش پرداخت اتفاقاً آن روز روی فیروزی مشاہده نموده برگردید روز دیگر پیش مخالف صف آرا گشتہ تردد شایان بظہور رسانید و تلاش یغمای فوج خصم از حد گذرانید دران اثنا حضور طلب شده مع فوج خود متوجہ دار السلطنت پٹن گشت حافظ مذکور چون تاب و طاقت افتتاح کوه فیض حصار عرف گتی در اتباع خویش مشاہده نمود آن نواح را بجاروب غارت رُفتہ مراجعت بکڑپہ نمود و بسعی اندک روز شہر کڑپہ و قلعہ سدہوٹ را کہ چون فقدان ذخیرہ حال قلعگیان باضطرار رسانیده بود بضبط خود آورده با چہار ہزار سوار و پنج ہزار پیاده و ده ضرب توپ قلعہ شکن بمحاصرۂ گرم گنڈہ پرداخت و اوقات شبا روزے بکشایش قلعہ مصروف داشت اگرچہ بارہا حملات بعمل آورد و خطوط فریب وانہ داشت

اما قلعداران حصار کوه و پائین بنابر جمعیت اسلام اصلا وسوسه و دغدغه را بخاطر خود جا نداده در دادن قلعه بمردمان غنیم سرباز زدند و از انواع آتشبازی و شلک توپ و تفنگ روی دلیری یورش کنان را سیاه میگردانیدند و سرداران مرهٹه از سرکرده پونه رخصت یافته به تسخیر قلعجات متصل سرحد خود همت برگماشتند و جوق جوق سپاه را بهر ناحیه و هر سمت بهر تاخت و تاراج مساکن و مواطن منتشر ساختند چنانکه پرسرام بهاؤ ناظم صوبه مرج بعضی قلاع و بقاع آن طرف بجنگ تیر و تفنگ بعضی بصلح و عبرت نمای تسخیر کرده ضمیمه ملک خود ساخت و بدر الزمان خان فوجدار آن نواح قلعه دهاروار را بذخایر و آلات و ادوات حرب و پیکار استحکام داده محصور گردید و هر چند اهل غنیم از اطراف قلعه هجوم کرده یورشهای شایان نمودند اما اهل حصار ببارش چوب و تیر و تفنگ و خشت و سنگ آنقدر ترددات بظهور رسانیدند که بسیاری خام خیالان در پای دیوار کشته و خسته گشتند غرض فوجدار مذکور مدت ده ماه داد قلعداری و بهادری داد چونکه سرب و باروت و ذخایر بخرچ در آمده لاچار قلعه بعد عهد و پیمان بمخالفان سپرده با دو هزار مرد جنگی اسیر غنیم گردیده مع جمعیت خود یکجا محبوس ماند پس خصم دون از غایت شقاوت جبلی بکارپردازان خود تاکید کرد که خان مزبور را طوق و زنجیر کرده به پونه باید فرستاد چون این خبر بسمع خان صدر رسید برقرار مدار آن بخت برگشتگان لاحول خوانده دل از هستی خود برداشت و دلیرانه با همراهیان خود سمت نگراهی گشت مخالفان چون مور و ملخ بران گروه هجوم کرده تیغ و تیر در آویختند هر چند سلطانیان جهد بلیغ نموده تا مقدور بدفع اعدا پرداختند اما بعد تلف هزاران اهل ضلال پله اسلامیان سبک گردید خان شجاعت نشان زخمها برداشته دستگیر گشت و مغلول محبوس بر کوه زکونده ماند و اتباعش

پایمال سم ستوران مخالف شد پس تمامی قصبات و قریات آن ضلع مسخر بندهای
اصنام گردید و بجای تحیت سلام رام رام رواج یافت و هری پنت بهرکیه از راه سانولو
بعد ضبط اطراف و جوانب به هرپن هلی رسیده شوم شنکر نامی پالیکار آنجا را که امیدوار
هم اهش بود بر مسند وراثت نشاند و پیشتر کوچیده بضبط صوبه سرا کامیاب شد و
پرسرام ناظم مرچ از بندوبست دهاروار و انکوله و مرجان و ساونور وغیره فراغت
یافته به چیتل درک رسیده و قولنامه بنابر سپردن قلعه بخود موسومه دولتخان فرستاده
متعهد گردید اگر با من طرح مرافقت انداخته قلعه سپاری جاگیر چهار لک روپیه مقرر کرده
شود و بهیچوجه مزاحمت بمال و متاع تو نخواهد رسید چونکه خان دولتخواه در فکر اعدا شکنی
بود ظاهراً باقبال این معنی پرداخت جواب فرستاد که وقت شب خود فایز ملاقات
گشته رو برو حسب دلخواه سوال و جواب خواهم ساخت غنیم بر این معنی خوش و خرم
گشته منتظر وقت بود چون شب شد خان دولتخواه با دو رساله اسد اللهی و هزار پیاده جرار
از حصار بیرون آمد باین اراده که بخیمه اش پیوسته بازوی سعی بکشاید راست متوجه
لشکرش گردید چون آن همه در وسط لشکرش رسیدند تفنگچی که شراب خورده بود در حالت
نشه بندوق سر کرد اگرچه آن دولتخواه از روی غضب همونجا او را قتل کنانید اما تمامی
لشکر غنیم از صدای بندوق هراسیده مستعد جنگ شد سپس دولتخواه مذکور بلا اندیشه
حمله کرده دست شجاعت برکشاد و بضرب صمصام و حسام تارک شکاف کسوت حیات
دلیران هندو نژاد را چاک زد و فتنه هستی جمعی کثیر را فرو نشانده با تشکده آخرت فرستاد
تا آنکه همه سپاه خصم متفرق و پریشان شده با سرداران خود راه صوبه سرا گرفتند آن دولتخواه
که بزور بازوی دلاوری اعدا را منهزم گردانید با همه سامان آن لشکر و اخیام و افراس

با نمد وزین مع آلات حرب و پرخاش منظفر بدار المقر مراجعت نمود ناظم مرچ از سراۂ گراے کوہ
مدگیری شد وماد ھوراو نام ہمشیرہ زادۂ خود را بتسخیر آن کوہ نامزد کردہ خود باگران رسد غلات ومواشی
بعزم الحاق از لشکر انگریز نہضت کرد چون سپہ سالار موصوف بعد پانزدہ بیست روز
بہ بند وبست تمام واحتیاط سامان رسد از راہ بردی وچین پٹن عازم دار السلطنت
پٹن گشت وپیادہای سپہ سالار سلطانی یعنی قمر الدین خان کہ بجنگل ماگڑی کمین بودند
در شبہای تار دستبرد ہای رستمانہ بہ لشکر انگریز نمودہ ہر شب پنج صد شصت نفر از قوم
بنجارہ مع راس گاو پر غلہ گرفتہ می آوردند وگاہی نگہبانان غلات را گرفتہ گوش وبینی
می بریدند کسی کہ بینی می آورد یک ہون وہر کہ گوش می آورد یک پرتاب وہر کہ راس گاو
پر جوال می آورد پنج وپیہ وکسی کہ اسپ از ان لشکر کشیدہ آوردد وہون از قمر الدین خان
انعام می یافت وہر روز قزاقان گرد وپیش آن لشکر ہنگامہ آرا گردیدہ بحال اکثر سپاہ خصم
تصدیع کمال می رسانیدند وبار بار اہل بہیر را پریشان می ساختند اکثر راس گاوان
پر رسد وذخائر را ربایندہ می بردند تا آنکہ ہر گاہ لشکر انگریز فائز نواح کرکیٹ گردید چیز
چیزی رسد وغلات ذخیرہ دران لشکر نماند اتفاقاً آن ایام بارش بود وآب جوی
کاویری طغیانی تمام داشت وقبل از ورود لشکر انگریز سلطانیان حسب الفرمان والا
چہار پنج تبیری پیش رو وبنا ساختہ با توپ وتفنگ استحکام دادہ مستعد بودند پیشتر از دمیدن
صبح سپہ سالار موصوف پیش آہنگ گشتہ بزور بازوی دلیری وتہور دو تبیری تسخیر
کرد وجنرل منیڈس با انبوہ کثیر بر کوہچہ کری کٹ حملہ نمودہ بلا اندیشہ در تاخت سپہدار
آنجا کہ سید حمید بود از بالای کوہچہ شلک ہای توپ وبندوق چنان ریخت کہ از صدمات آتش
پراگندگی تمام بجمعیت حملہ آور رو داد ہر چند اہل فرنگ بکشایش آن سعی کردند اما

امابعد تلف ہزاران مرد کار بے نیل مقصود برگردیدند دران اثناد و رسالۂ فرنگی روی زرم
بطرف فرودگاہ حسن خان خلیل سپہدار کہ مابین کوہچۂ مذکور و قلعہ بود در تاختند آن مرد
دلاور از دور توپ اندازی نمودہ چونکہ نزدیک رسیدند توپہا گذاشتہ برروی مخالفان صف
کشیدہ و پای ثبات بزمین قرار فشردہ درامر محاربہ و مدافعہ غایت سعی بظہور رسانید نظم

زہر دو طرف مردم تیز جنگ	بخونریزہ ہم تیز کردند چنگ
بخون بسکہ جان رفت بیرون زتن	زمین را در آورد جان در بدن
زہر دو طرف ماجرا شد دراز	نمی شد گرہہای اندیشہ باز

غرض بہ تفنگ و سنان و شمشیر آتش فشان داد شجاعت دادہ خان خلیل مجروح و اسیر
مخالفان گشت و ہمراہیانش بحمیت اسلام و دینداری حرب عظیم نمودند و یکسر جامہای
شہادت پیمودہ بگلگشت خلد برین شتافتند القصہ تا پانزدہ بیست روز سپہ سالار انگریز
قطرہ زن وادی تردد گشت و فکر و تدبیر قلعہ کشائی بیش از قیاس نمود ہرگز صرفہ در ستیز
و آویز ندید علاوہ برین رسد غلہ گردید چنانکہ فغان الجوع الجوع از ہر سو بسبب قطع نظر
از کاہ و ہیمہ یک آثار برنج را چہار روپیہ نرخ مقرر بود لاکن کسی از چشم نمیدید و بہ روپیہ یک آثار
آرد خشخاش سرخ یعنی راگی و یک آثار روغن گاو بہ ہشت روپیہ و یک چوزہ مرغ بہ یک
ہون پہولے می آرزید بعضے وقت آنہم بہم نمی رسید و اہل فرنگ تاب فاقہ نیاوردہ
حسب التاکید سرداران خود گاوان توپ کش را کشتہ از اکل گوشت آن حواس لشبری را
درست تردا شتند چونکہ سپہ سالار موصوف آثار خرابی بہ لشکریان خود ظاہر دید و خبر
تاراجی غلات رسد گران کہ از طرف ملیوار بدرقہ شایستہ می آمد در ولست از دست
قزاقان غازی خان بید و سلحداران نواب سید صاحب بغارت رفت و اہل بدرقہ

یکسر تلف شده همه غلات و سامان آنجماعه داخل موکب ظفر کوکب گردیده بود نیز مسموع یافت
به تشویش تمام بعد مشاوره و تجویز بعزم خودداری برآمد چه توپها را در جای زیر زمین
پنهان ساخته تمامی چوبینه آتش داده اسپان لاغر و دم خیز را از طپانچه ها زده از راه
کری کوټره مراجعت نمود تا سلطان بدریافت این معنی کنایتا راه فراج عاقلانه پیموده چه
پنج شش بانکی میوهٔ خشک و تربدرقهٔ باندار ان حضور از طرف منشی حضور موسومهٔ منشی
سپه سالار موصوف تبلیغ داشت بعضی سرداران آن لشکر نظر افتتش پی بر ده میوه داوران
را انعام داده واپس فرستادند و جواب دادند که درین زمان منشی درین لشکر حاضر نیست
بالغرض تبصدیع تمام راهی گردید و توپهای جلو که ضرور بود سپاهیان از دست خود میکشیدند
و هر روز از صبح تا سه پهر روز یک فرسنگ راه طی می کردند بمشاهده این حال اگرچه بعضی امرا
و خوانین دولتخواه بحضور سلطان عرض کردند که وقت فرصت همین است اگر حکم شود
با سپاه خونخوار تعاقب نموده سنگ تفرقه بر آن جماعه نیم جان می اندازیم و بزور بازوی
شجاعت یک یک را اسیر کرده حاضر حضور می سازیم امارای عالم آرای عقل دوربین
صلاح درین باب نفرمود و شجاعت کیشان خود را از خود جدا ساختن تجویز ننمود پس
سپه سالار موصوف بے اندیشه خرامان خرامان روی عزمیت با تری درک آورد قلعدار
آن کوه از مشاهدهٔ انبوه کثیر دل بهادری از دست همت باخته مع کلید حصار استقبال
کرده مورد الطاف سپه سالار موصوف گردید و ذخیره با مواشی بسیار دران مکان
بهدست گشته قدرے تسکین سپاه شد باری القیمت یک روپیه سه راس گوسفند و
بیک هون سه راس گاو از بازار بهدست میشد و گرسنگان تاب فاقه نیاورده فقط
گوشت گاو و گوسفند خورده اکثر مردم از عارضهٔ هیضه درگذشتند با این غلات نیز هم

یکدانہ بہم نرسید پس سپہ سالار موصوف آنجا دو روز مقام کردہ چندراسان گاو بہم ساندہ
بتوپ کشی داد و از انجا بہ بیشتر کوچیدہ مسافت یک ماہ طی کردہ بطرف الور درک رسیدہ بود
کہ پرسرام بہاؤ مرہٹہ مع سامان رسد و ذخایر آمدہ ملحق شد و اعانت فراوان امور
آن مہم بعمل آورد خصوصاً بنجارہای خود را بہ لشکر انگریز فرستادہ جوالہای غلات وا
کنانید چنانکہ در یک روز فی روپیہ دو آثار برنج و چہار و پنج آثار جوار وغیرہ بہرکس
بہم رسید تا لشکریان انگریز از دستبرد جوع چندے خلاصی یافتہ بودند کرنل رِیڈ کہ بہ وفور
سامان آذوقہ و ذخیرہ و رسد گران فایز بنگلور شدہ بود جوال جوال غلات ہر قسم
و بہل بہل شراب و نان سبد سبد ماکیانہا و قاز و بط و رمہ رمہ گوسپند و گلہ گلہ راس
گاؤ بہ لشکر رسانیدہ مورد نوازشات سپہ سالار خود گردیدہ در جلدوی این نیکو
خدمتی و ہوا خواہی تحصیلداری بنگلور و ہسکوٹہ و کولار و موڑواگل و ہسوڑ
مع وکالت پالیگاران آنصوب سرفرازی یافت پس سپہ سالار موصوف چند
سرداران را مع فوجہای شایستہ بہ تسخیر ماکڑی درگ و نندی گڈہ دستوری دادہ
بیشتر کوچانید کرنل کوڑی بستہ پلٹن و یک رسالہ فرنگی نندی گڈہ را محاصرہ کردہ از اطراف
جنگ انداخت و کرنل رِیڈ ہم از کولار بہ ششصد سپاہی قصد اعانت کرنل کوڑی کردہ
بطرف آن کوہ شتافت و سعی موفورہ بکار بردہ با وجود برداشتن زخم تیر و تفنگ بر
ران خود بہجدہ روز دیوار قلعہ شکست بعد از ان شبی جنرل مینڈس در مورچہ آمدہ اقامت
داشت و اہل فرنگ را بمعافیٔ غنایم و زنان محصور کہ بسبب ناتجربہ کاری لطف علی بیگ
بخشیٔ آنجا بسیار زن و مرد قلعہ بند شدہ بودند حکم یورش داد چون آنہا در تاختند
بیک حملہ بر کوہ بر آمدہ بیباکانہ متصرف اموال و اجناس و زنان محصور گشتند و تاراجی

عصمت هزاران عورات کردند بعضے از انها بپاس ناموس و ننگ دینداری از کوه زیر افتاده جان خود را فدائے عصمت ساختند و بخشی مذکور سلطان خان قلعدار آنجا اسیر آمده و ماکری درگ هم بجنگ سه روز آخر به صلح مسخّر گردید ؛

ذکر رسیدن سکندر جاه فولاد جنگ بن نواب نظام علی خان با مشیر الملک و سپاه کثیر به لشکر سپهه سالار از طرف پانگل و تاخت و تاراج کردن فتح حیدر شهزاده فوج محاصره کوه مدگیری و کشته شدن حافظ فرید الدین خان مؤید الدوله بر سواد گورم کنڈه و تاختن سپهه سالار موصوف کرت ثانی بسرنگ پٹن و رسیدن مرهٹه با لشکر خود در آنجا و تقرر صلح فیما بین سلطان و سپهه سالار موصوف بر حسب صوابدید هر دو شریک مع دیگر کیفیات روداد سن یک هزار و دو صد و هفت هجری آنکه ؛

بعد معاودت سپهه سالار موصوف بے نیل مقصود از سرنگ پٹن سلطان ذیشان بصلاح عقل دوربین پس از پایاب شدن آب جو فتح حیدر شهزاده کلان را با لشکر گران و مبلغ ماهیانه یکساله که محصوران گرم کنڈه که تردد اعدا شکنی اوشان منظور ملازمان حضور شده بود مرخص فرمودند چون شاهزاده از پیشگاه حضور فیض گنجور دستوری یافت از راه تیزی گیرا بطرف صوبه سراروی توجه آورد و لشکر خود به پناه جنگل ماکل واری بوکا پٹن فرود آورده خود بجمعیت قلیل که از تمامی سپاه انتخاب کرده بود مع نقد به سبیل یلغار

بطرف گرم کنڈه شتافت حافظ مذکور ازین معنی خبردار شده به تهیۀ اسباب محاربه پرداخته
بمقابله بر آمد که یک ناگاه شاهزادۀ جوان بخت مع جانبازان اسپان انگیخته دست و
بازوی شجاعت برکشاده جراتی نمود که مزیدی بران در عالم شجاعت متصور نباشد و باندک
سعی سر حافظ را از تهی پاره بدن جدا ساخته بر سر نیزه گردانید و اتباعش همچو اوراق یکسر
متفرق گشته بطرف کڑپه راه گریز سپر کردند و اهل مورچال دست از مال و متاع خود برداشته
متردد وادی انهزام گشتند پس شاهزادۀ بلند اقبال مظفر و منصور اسباب و جمیع اثاثۀ
مقهوران با اعلام و خیام برداشته بقلعه روانه نمود و مصالحه مورچال را آتش زده نقد
مواجب ماهیانه حوالۀ قلعدار کرد و ترغیب رزم و پرخاش بیشتر ساخته قبض الوصول نقد
مذکور گرفته سالم و غانم بطرف مدگیری شتافت و سکندر جاه و مشیر الملک که با بیست و پنج
هزار سوار و سی هزار پیاده برسواد مورسن پلی و یلملپاری که هفده کروهی گرم کنڈه
است فرود آمده بودند باستماع این خبر هراسان شده بجنگل و کوهستان سنکل پاله
پناه گرفتند شاهزاده شیر سیرت از انجا مسافت دراز طی کرده شبانگاه بر محاصران کوه
مدگیری که فوج مرهٹه بود هنگامۀ روز رستخیز برپا ساخت و سرداران فوج را چون گوی جرم
دوز بچوگان شمشیر عبرت درانداخت و جمعی کثیر را باتشکدۀ عدم فرستاده مظفر فایز حضور
گشت و قمر الدین خان همدران روزها بگرد آوری رسد غلات و مواشی وغیره سامان
ضروری دستوری یافته بطرف نگر شتافته بود پس بعد دو هفته سرداران مغول با لشکر
خود از راه بنگلور جادۀ پیما شده برسواد خانخان هلی باسپه سالار انگریز ملحق گردید و همدران
فرصت جنرل میدوس بعد تسخیر کوه نندی گڈه با جمعیت گران بطرف بارامحل شتافته
قصد تسخیر کشن گیری کرد و شبانگاه بمعموره حمله کرده غارت ساخت و بر کوه صعود کرده

تا دروازهٔ حصار رسیده بود که محافظان قلعه خبردار شده بمدافعه پیش آمدند و باوصف
قلت سامان و سپاه حرب در کمال هوشیاری و حزم باستحکام برج و باره پرداختند
و بریزش توپ و تفنگ و جزایل و حقه های آتشین و سنگ اہل جرأت را ہزیمت دادند و
بشجاعت تمام بر عقب منہزمان عبور کرده اکثر سپاه مخالفان را زہر مرگ چشانیدند پس
جنرل از انجا معاودت کرده فایز لشکر شد و کرنل کوڑی پیشتر مع فوج خود بعد فتح نندی گڈه
از راه بنگلور و ہسور بطرف رای کوٹه رسیده دلهای قلعداران آنجا بکلمات فریب
و خاطرداری و نرد بان نقد نمایان تسخیر کرده بعد پرانیدن چند گولهٔ توپ بنا بر مصلحت کوه
مذکور را مفتوح نموده تهانه گذاشته برگردید القصه چون ایام برشگال منقضی گردید سپهسالار
موصوف با لشکر ناظم حیدرآباد بعزم تسخیر دار السلطنت سرینگ پٹن طنبور انتقام نواخته
و منزلهای دراز در نوردید و از راه چن پٹن واتری درگ بر سواد کری کوڑه رسیده یک
روز مقام کرد و لشکر مغول را عقب گذاشته و در قلعچه کری کوڑه چند نیرکداران محافظ داشته
از میان کوہچه های ہرو ڑ بدہ بہر شب پیش آہنگ شده و بر تپه ها که بسبب فتور اعیان
و ارکان آن دولت بی سیاست بی مرمت بود و سپاه هم چندان نداشت حمله کرده
بضبط خود آورد و شلک زنان روی خود بہ اردوی خاص نهاد آنحضرت که با لشکر خود
این طرف جوی خیمه و سراپرده آراسته بود و جاسوسان و منهیان اخبار اراکین
بغاوت دثار از رسیدن یکه تازان میدان جلادت و هوشیاری خبر رسانیدند
یکبار فریب خوردند چون فرصت رزم اعدا شکنی نیافتند فرمان دادند تا از اطراف پیاده
تفنگچی و کماندار متوجه قلعهٔ دار السلطنت شده استحکام دهند و خود بدولت سوار شده
با فدائیان معدودی روی توجه بزم خصام آوردند اتفاقاً در تاریکی شب اہل موکب اسلام

باستقلال تمام مشغول جدال وقتال شدند تمیز خویش وبیگانه نکرده بایکدگر جنگیدند درآن
حالت امام خان سپهدار ومیر محمود سپهدار با سپاه خود سر راه فرنگیان گرفته وداد شجاعت
ومردانگی در دادند وتا بمقدور دمار نخوت از روزگار سپاه اعادی هوشیار برآورده آخر
بسیر جنان قدم کشادند درین فرصت جنرل مینڈس آن دلاوری وچابکی تمام درتاخته
بیک حمله حصار شهر گنجام ولعل باغ که اگرچه با خندق وبرج وباره استحکام تمام داشت اما
بقصور مهدی خان صاحب دیوان در اساس سلطنت رخنهٔ عظیم پدید آمد چنانچه درآن شب
تمامی محافظان حصار مذکور را بی حکم حضور بهانهٔ تقسیم ماهیانه طلبیده پیش دروازهٔ قلعه
جمع کرده برج وبارها خالی داشت مفتوح ساخته کامیاب گردید چون این خبر بمسامع جاه
وجلال رسید با تمامی سپاه متوجه دار السلطنت گردید ودو رساله اسد اللهی را بتسخیر
بتیری که شبانگاه انگریزیان گرفته استظهار خود ساخته بودند نامزد کردند چون روز روشن
شد هرچند رسالداران مذکور بازار بندوق بازی گرم ساختند وبران تیری حمله کرده
تا پای حصار رسیدند اما به سبب بودن سپه سالار موصوف درآنجا همراهیانش را تهوّر
زیاده شد پای ثبات فشرده حمله آوران را برگردانیدند چون بحملات کرات ومرات
شاهد فیروزی رخ نمود واکثر جانبازان جان نثار گشتند سلطانیان معاودت بقلعه
نمودند پس سلطان شجاعت نشان اطراف قلعهٔ دار السلطنت را بتوپ ومنجنیق وبندوق
وجزایل وانواع آتشبازی آراستند ومستحفظان تهوّر توامان در همه جانب گماشته از غایت
حمیّت اسلام وشهامت فرمودند تا کارگذاران امور جنگ سایبانهای مخمل فرنگی و
اطلس خطای وزربفت رومی بر سر هر برجی از برجهای دار السلطنت برافراشته با وصف
استعداد مانع دخول خصام وکمال حزم واستحکام کلاونتان پری رخسار ومطربان

شیرین گفتار جمع کرده بمعاینه رقص و طرب و اشتغال عیش و عشرت شبها را زنده داشتند
و تمامی سوار بطرف میسور روانه شده بودند بعد دو روز پرسرام بهاو و هری پنت با لشکر
خود رسیده بر سواد چرکولی فرود آمدند و فولاد جنگ و مشیر الملک با فوج خود بر موتی تالاب
مقام گزیدند سپاه انگریز حسب الحکم سپهسالار موصوف مرحلها از طرف گنجام جنوبی قلعه
احداث ساخته مورچه شرقی قلعه این طرف جونا کرده مستعد کارزار بودند چونکه جرات و شجاعت
ذاتی آنحضرت را همگنان بواجبی می دانستند بلکه اظهر من الشمس بود هر سه دولتمند نبرد آرا با هم
مشورت نمودند که ایام محاربه و محاصره بامتداد خواهد کشید و ختم مناقشه و پیکار بسهل ترین
وجوه صورت نخواهد بست و خلقی بیشمار بعرصه تلف خواهند رسید همان بهتر که کار بمصالحه
و آشتی بر آوریم در آن اثنا سلطان دانش آگاه هم مخاصمت و مخالفت سه دولتمندان
راموافق رای وقت پسند خود ندیدند و بتجویز بعضی دولتخواهان صواب اندیش وکلا را
نزد سپهسالار موصوف و مرهته با تحف و هدایا فرستادند تا وکلا در تحریک سلسله اتحاد و
اتفاق شمه از پیغام بجا آورده اظهار موافقت کردند و غبار نفاق را بزلال سخنان
ملایم و اخلاص از صفحه دلها شستند سپهسالار معزی الیه موافقت حضرت سلطانی را
فوز عظیم انسته دل بر اقبال پیام آشتی داشت و جنرل میندس بر این معنی گوش رضا نهاد
و بعد رد و بدل بسیار از سپهسالار رخصت گرفته بر تیری شوما رسیچه که بینی قلعه توان گفت
و سید غفار سپهدار بجراستش نامزد شده بود در تاخت و آن مرد شجیع هم بهر جدال و قتال
استقبال کرده پای ثبات بمیدان دلیری فشرد و با ستعداد بندوق آتشبار و سنان
و تیغ جان شکار با سپاه خصم در آویخت و کوشش و پایداری چنان تقدیم رسانید
که مردی بران در عالم بهادری متخیل نباشد آخر گوی ظفر را بچوگان شجاعت در ربود

و اہل یورش تاب نیاورده پس پا شدند بعد دو ساعت که سپاه منصور در بخت و پز و اکل و
شرب اشتغال داشتند و خاطر از بیم دست برد خصم پرداخته بودند دلیران انگریز فرصت
یافته جمله بیکبار حمله کردند سعی موفوره سپاه منصوره را متفرق ساخته جای گرفتند فوراً
سید حمید و فاضل خان هر دو سپهدار با سپهدار منهزم اتفاق کرده رسیدند و بیک یورش
رستمانه جبراً و قهراً حریفان را زده زده برگردانیدند و باز بجای خود قایم شدند پس دو
هزار سپاهی انگریز بر خاک هلاک افتادند بقیة السیفان حیران و پریشان بلشکر خود معاودت
نمودند اما همون روز جنرل میدس بخیمه خود آمده طپانچه گولی پر کرده از دست خود بر خود
سر نمود و گولیش خطا کرده از پوست شکم در گذشت پس طپانچه دیگر بر داشته بود که کرنل
ملکم جنرل اجیتنت بر صدای پشتول اندرون خیمه اش دوید و دستش بگرفت و به سپه سالار
موصوف این خبر رسانید تا سپه سالار فوراً بخیمه اش تشریف آورده دستش گرفته بر خیریت
و سلامتیش شکر الهی نموده ساخت و سخنان دلدهی و کلمات تسلیتش بر زبان راند و گفت
اکنون صورت صلح معنے صلاح حال و مآل دارد اگرچه قلعه تسخیر و سلطان را اسیر کردن آسان
تر است گوی که قلعه مع سلطان محصور بضبط ما در آید اما از شر کا اندیشه اینکه درین امر
شریک اند درینصورت چه فایده سرکار کمپنی خواهد شد بنابران ما آشتی را مناسب این وقت
میدانیم جنرل هم برین کلمات گوش رضا نهاد الحاصل بمشاوره و تجویز هر سه شریک
صورت صلح برین وجه قرار گرفت که ملک محاصل سه کرور روپیه یا همین قدر نقد سلطان
نرم دل بهر سه دولتمندان سپارد و تا وصول مبلغ مذکور یک دروازهٔ قلعهٔ دار السلطنت
بدست سپاه انگریزان گذارد و یا شهزادگان را بهر تسکین هر سه دولتمند نزد سپه سالار موصوف
روانه سازد چون سلطان دور اندیش همه کارهای سلطنت خود را بسبب قصور و فتور اعیان

وارکان حرام خور خود اتبر دید ندلا جرم بهر رفاهیت و آسودگی خلایق باقبال انمعنی پرداخت
ضلع بارامحل وسیلم و آتور وانتکیری وسنکلی درک وزندکل وکلیکوٹ وغیره
بانگریزان سپرد ند ودرولبست بلاد کرپه وتارپتری وتاڑمری وبلاری تفویض مشیر الملک
دیوان نواب نظام علی خان کرد ند وتمامی ملک آن طرف جو تنگ بهدر الغنیم توپا تسلیم نمود ند
کرور روپیه نقد باسامان تحایف وتشریفات وخلاع عاید ساخته برحسب استدعای سپه سالار
موصوف معز الدین سلطان وعبد الخالق سلطان جگر بندان خود را به اتالیقی غلام علی
خان ومحمد رضا خطیب مسجد جامع ارکاٹ بامر رسالت نامزد فرموده نزد سپه سالار
موصوف روانه نمودند تا رسولان دانشور وکلمات پرور تبقریر دلپذیر وسخنان یدل جاگیر
شاهراه موافقت ومصالحت را از خس وخاشاک کینه ومخاصمت صاف نموده همراه
بتحف وهدایا خوشحال ساخته از دار السلطنت پٹن برداشتند پس دو دولتمند بعد تقسیم مبلغ
مذکور بدیار خود مراجعت نمودند وسپهه سالار انگریز باشهزادگان جوان بخت فایز مدراس
شد و عزت ووقار آنها را زیاده دوست میداشت وکرنل امیر بانی سلطانان موصوف
مقرر کرده باداب خسروانه نازبرداری می نمود واندرون قلعه مدراس عمارتی عالیشان
خالی کرده اوشان را فرود آورد وهمه سامان واشیای ضروری مهیا ساخته مخصوصان
وخدمتگذاران اوشان را اجازت آمد ورفت داد خصوصًا نواب محمد علی خان سراج الدوله
که محض بپاس بنداری که بارها در باب صلح واتفاق با سلطان عالم پرور سپهه سالار موصوف
ترغیم وترسیل داشت دراین معنی اصرار بیشتر کرده بود وسلطان زادگان را به پسران خود
مقدم داشته از عهده مروت ومدارامی بر آمده همیشه باب ترسیل ماکولات ومشروبات
نادر ومیوه جات فاخر مفتوح داشت پس جملگی سپاه دانگریز از تمامی قلم ومملکت خداداد

برخاسته به بند و بست بار المحل و غیره شتافتند و منادی امنیت در همه آن بلاد بلند آوازه گردید

ذکر روانه شدن افواج سلطانی به تنبیه پالیکاران اطراف و بند و بست قلمرو محروسه دیگر کارخانجات که ابتر شده بود و تعمیر قلعه دار السلطنت با دیگر کوایف و وقایع سن یک هزار و دو صد و هفت هجری آنکه

ازان تاریخ که هر سه دولتمند کامیاب بدار و دیار خود مراجعت کردند سلطان بدریافت کوایف ممالک محروسه و امتحان خیرخواهی و بدخواهی اعیان دولت و ارکان سلطنت و ساهوکاران همت گماشتند چون از یک یک حساب اعمال و گرفتند تقارب و قرائن نیکو روشن جناب شد که مهدی خان مدار المهام با چند ساهوکار کرناتکی و دیگر حرام خواران یکدل شده قدم در جادهٔ خلاف و حرام نمکی گذاشته بود میخواست که ناموس بزرگ سلطنت مخدوم خود را برباد غارت دهد و دال براین معنی ابتری بعضی کارخانجات گشته بود چنانکه اکثر توپها در عین کارزار از ریگ و گل بحسب اشارهٔ همون بدبخت دهان بند شده بود تا یک یک نمک حرام را بسزای اعمال آنها رسانیده خانهای آن عاقبت خرابان بباد غارت در داد و نقد آنها جمع ساخته بادای زر قسط بندی نزد رسولان با وقار تبلیغ داشت و همدران زمان میر معزول اعنی صادق بی صدق و یقین باز بمسند دیوانی حضور متمکن گشته آه باز گرگ کهن بپاسبانی رمهٔ گوسفند نامزد گردید چون آن مردم آزار که در دل مادهٔ عداوت و پندار شقاوت از زمان عزل خود آماده داشت مرتبهٔ خود بلند دید اکثر امرا و خدمتیان را که دولتخواه بودند و تا بودن آنها کار خاطرخواه خود کرسی نشین ندید بدلایل فتور و قصور بلا صدق معنی متهم ساخته حسب الحکم از جان ربوده نقشی که در هیچ عصر نشانش نمیدهند

درآن صوبہ نشاندران حال بعضی آصفان و جاسوسان بمسامع جاہ وجلال رسانیدند
کہ شمالی دارالسلطنت از ہر گوشہ و ہر بیشہ فتنہ انگیزان و قطاع الطریقان چنداوباش
راجمع ساختہ سر نخوت وپندار بر داشتہ پای تردد در تسخیر بلاد پیش نہادہ اند بلا وسوسہ
بے موجب در ایذای خلق اللہ ورعایای ممالک محروسہ کمر سعے بستہ اند چنانکہ شخصے از
ارباب ضلال بنگٹی کوڑہ نامی کوہ کوڑی بندہ را قایم کردہ است بدستور آن متمرد خودرا از
اولاد پالیکار مرکیسی وانمودہ کوہ مدگیری را الضبط خود آوردہ کامرانی میکند و دیگر رتن گیری
را گرفتہ درمقام استعداد حرب و قتال قدم نہادہ است مقارن اینحال سید محمد خان
آصف جیتل درگ و دولت خان فوجدار آنجا عرضی بحضور گذرانیدند کہ شخصے اجنبی خودرا
یکے از متوسطان بسپانایک پالیکار ہرپن ہلی مشہور ساختہ وارث راج آن سمت وانمودہ
چہار ہزار پیادہ از قوم بیدر فراہم ساختہ بہوای سرداری می نازد و ہوچنگی درگ و
قلعچہ گوتور من مضافات صوبہ ہرپن ہلی را استحکام دادہ بخرابی و تاراجی رعایای باج گذار
سرکار خدا دادمی تازد کہ در بنگلور حسب الحکم بہ قبل رسید چنانچہ راقم سطور مفصل اینماجرا در کتاب تذکرۃ البلاد
والحکام در اورنگ ہفتم نگاشتہ است غرض باستماع این اخبارات آتش قہر و غضب
سلطانی سر بشعلہ کشیدہ نواب سید صاحب و سید حمید سپہدار را با فوج سنگین بسزای
ارباب ضلال بطرف کوڑی بنڈہ و مدگیری نامزد فرمودند و قمرالدین خان را با فوج گران
بہ تنبیہ شقی ہرپن ہلی دستوری دادند چون خان مذکور از حضور رخصت یافت بر سبیل
یلغار درتاخت و قلعچہ گوتور را گرفتہ توپ و تفنگ سنگ تفرقہ در جمعیت سپاہ
کینہ ور انداختہ جبرا و قہرا کردہ مفتوح ساخت پس در قلعچہ مذکور تھانہ گذاشتہ سمت
ہوچنگی درگ شتافت چون شخص مسطور را با دو ہزار بیڈرہ با وصف قلت سامان سپاہ

وحرب درکمال هوشیاری وحزم مستعد جنگ کوه را گرد گرفت و در سواد محاصره بشیر
کوشیدا هل خلاف نیز تا مدت هفت ماه در دفع و رفع سپاه منصوره سعی موفوره
بظهور رسانیدند و جنگ مردانه نمودند روزی خان موصوف بر جرات و دلاوری کفار
بهم برآمده سپاه خود را به تسخیر آن حصار پیش رانده خود هم سوار گردید تا سپاه منصور
از کثرت و هجوم دشمنان اندیشه نموده روی توجه بقصد انتقام اشقیا آورند و به دلیری و
شجاعت تمام به برج و باره برآمده کوس کرنای نصرت نواختند کفار هم استقبال کرده فدای
وار چنان کوشیدند که خود خان مذکور زخمدار گردید آخر مخذولان تاب صمصام خون آشام
غازیان نصرت فرجام نیاورده آواره دشت ادبار گردید و شقی مخذول العینی سردار آنها با چهار صد
کفار اسیر شد و شوم شنکر برادر زاده نایک مقتول که آنجا بحمایت مرهٹه بعضی تعلقات
هرپن هلی بضبط خود آورده در نار این کیٹره سکونت داشت باستماع این خبر مضطربانه
باز آنطرف جوشتافت پس خان مشار الیه حسب الحکم منجمله اسیران بعضی ها را بنابر عبرت
دیگران دست و پا شکست و بعضی ها را آلت مردی مع انثیین بریده آزاد کرد و حصار کوه
مزبور و قلعه هرپن هلی وغیره که استظهار بدبختان فتنه زا بود از پا در افکنده مراجعت نمود
و بر جنگ صوبدار آن نواح که در افراط و تفریط لشکرها در چتیل درگ پناه گرفته بود بعد رفع
مناقشه با فوج خود عازم آن حدود شده آنی کندی و کنلگیری را باز بضبط تصرف خود
آورد و دهیری نایک پالیکار کنلگیری را قولنامه فرستاده طلبید و سند بحالی تعلقه مع خلعت
و یک زنجیر فیل داده چنان بتالیف قلوبش پرداخت که نامبرده باطمینان کلی بخدمتش
رسیده خود را یکے از بندگان آنحضرت شوکت پناه قرار داده مطیع و منقاد گشت و
نواب سید صاحب هم با سپهدار موصوف بعرصه سه چهار ماه کوڑی نبڈه و مدگیری

ورتن گیری را از قبضهٔ زنار بندان سنگین دل بعد شکست اصنام و اوثان استقامت و نحوت
استخلاص کرده حوالهٔ سبحه شماران نمودند و گوش و بینی بعضے مخذولان بریده معاودت کردند
و سید حمید سپهدار اگرچه بحسن هوا خواهی و نیکو خدمتی با ساز نوبت و فیل عماری و خطاب
نواب سرفرازی یافته با یالت صوبهٔ نگر نامزد گشته بود اما ترقی نکرده در اندک مدت بعارضهٔ
جسمانی متوجه دار بقا گردید و همدران سال بعد ازانکه زوجهٔ ناموس موجهٔ حضرت فلک مرتبت
بزمان ورود عساکر سته دولتمند از صدمات سلک اتواب علامت بیماری خفقان نمایان
شده بود از تمام بخاطر قدسیه اش یافته باندک مدت بسیر جنان خرامان گشته بود و درانوقت
محی الدین سلطان پنج شش سال سن شریف داشت صبیهٔ عالیهٔ نواب سید صاحب حسب برتر
استرضای خاطر ملکه دورانیه یعنی والدهٔ ماجدهٔ حضرت سلطان مقبول و منظور حضور شده
نامزد گردید و در همون سال قمر الدین خان که بامید کتخدا شدن از اختر برج سلطنت فرمان
روای یعنے خواهر فتح حیدر سلطان بارها در مهم جانبازی مینمود هرگاه اینقدر لیاقت
وجوهر حسن عقیدت نداشت آنحضرت ادای مراسم شادی کتخدائیش بصبیهٔ نایطه نمودند
بجمیع وجوه نومید شده در هر امر قصور میکرد بلکه بنهانی با عیان حاسدان دولت خداداد
رجوع و یکدل شده زوال آن دولت از خدا میخواست القصه بعرصهٔ قلیل از دست سپاه
قاهره سرکشان آن نواح زیر گردید چون بعضے پالیکار یقین دانستند که دشمنی با آنحضرت
فلک مرتبت نمودن خود از پای شقاوت بدام بلا رفتن است تا از کردهای خود پشیمان گشته
دست اعتذار در دامن استغفار زده مطیع و منقاد گردیدند و پالیکار نیکنور بوسیله سفارش
سپهسالار انگریز یعنے لارڈ ارل کارن والس بهادر بگذاشت الک و پیه نعلبها سالیانه
سند تعلقات خود از حضور حاصل ساخته بجای خود آسود و از همون سال سلطان فی الاثنا

خاطر اشرف از سیاست و زد و کوب و تغیر و تبدیل اعیان دولت و عمال بر داشته
صوابی اندیشیده قرار داد و عهد نمود و آنچنان بود که آصفان از تعلقات و پرگنات
مع عمال و اهل دفاتر حساب که همه از اهل سلام بودند در شهر ذی الحجه حاضر حضور شده بعد
ادای نماز و خطبهٔ عید الضحی همه ها پیش منبر کلام الله بر سر گرفته متعهد می شدند که ما هرگز در کار
سرکار قصور نخواهیم نمود و هیچ تغلب و تصرف در ارسال زر محاصل بظهور نخواهیم رسانید
و روا دار ظلم و رنجش خاطر رعایا و برایا نخواهیم شد و همیشه در نماز اوراد و ختم درود و ترک
مناهی اوقات خود بسر خواهیم برد بعد این عهد هر کس اگر محاسبه دار هم باشد بمعافی
حساب و خلاع بحالی تعلقات پان رخصت می یافت هرگاه آن بیباکان دین بعد قسم
بکلام الله فایز پرگنات خود می شدند پاس عهد از دل خود برطرف ساخته مکروهاتیکه لایق
مذکور نباشد بعمل می آوردند و هر چه از نامعقولات دل شان میخواست هر آینه بظهور
میرسانیدند آه نادان ندانستند که شامت چنین افعال شنیعه خصوصاً بعد عهد و پیمان بجز خواری
و نکبت خواهد انجامید معاذ الله عن ذالک چون آنحضرت از زنار داران و دیگر قوم غیر
نفرت تمام داشتند سوای اهل سلام دیگری را دوست خود تصور نمی فرمودند بجمیع وجوه پرورش
آنها منظور نظر داشتند تا چند کلمه گوراکه از نوشت و خواند بهره داشتند منتخب و جمع کرده میرزای
کچهری نامیدند و بر همه دفاتر بهر ارقام جمع و خرچ و بحالی و برطرفی و غیره از فارسی یک یک را
نامزد می فرمودند و همون افراد فارسی بنظر انور گذشته مزین بدستخط می شدند و در همه ممالک محروسه
یک پرگنه را یک آصف و مواضعات محاصل ده هزار هون را یک عامل و یک سررشته دار حساب
و یک امین از اهل سلام مامور فرمودند اگر چه طرح شکست قوم زنارداران انداخته دلیکهه و دیس پانڈه
و قانون گوراکه این همه بهر حساب زمین وازدیاد زراعت از قوم برهمن بودند و از زمان پیشین مامور

مقرر بودند یک قلم بیدخل ساختند اما این قوم بخوشی آمد گویی و معامله دانی از عاملان و
آصفان در ساخته بدون اطلاع حضور چنان دخیل کار و بار می شده بودند که آصفان و
عاملان باعتبار آن قوم کار ملک رانی گذاشته خود بلا وسواس بعیش و عشرت خدائی میکردند
و شب و روز در رقص و طرب اوقات میگذرانیدند پس زناداران بی تعلق و خوشامدگو
تمام تعلقات را حسب دلخواه از ظلم غارت ساخته نصف وصول بآصف و عامل میسپاریدند
و نصف در تصرف خود می آوردند اگرچه خارجاً این همه اخبار بسمع شریف آنحضرت میرسید
اما نظر بعهد آن بدعهدان کرده گران خاطر نبود و بر گناه و حرام خوری ایشان گرفتی میکرد
و در هر موضع مسجدی بنا ساخته مؤذن و ملا و قاضی در آنجا مقرر کرده در تعلیم و تدریس سلامیان
میکوشیدند و خود بدولت اوقات شریف را در نماز و تلاوت قرآن مجید و درود خوانی مصروف
میداشتند شخصی در قصیده مدح آن شاه جمجاه گفته است ع ز تیغ ساخت سخر
جهان و اهل جهان + گرفت چرخ و ستاره به سبحه گردانی ۲ اما تارک الصلوة و زانی را برابر
دشمن جانی می انگاشتند چون بمحض پاسداری اسلام از مصلحت ملک گیری و ملکداری و
باز پرس اعمال عمال دست سیاست بر داشتند هر یک در مقام خوایش بی دهشت کردند
و خوانین و دولتخواهان قدیم را از پایهٔ اعتبار و اقتدار بر انداخته ادنی زاده و کم حوصلگان را
بمراتب مدارج اعلی رسانیدند و عمده های کار آزموده را که همیشه بکفایت کارهای عمده و مهمات
بهیته مامور می شدند بادنی منزلت فایز گردانیدند زیرا که رای والا اقتضای آن فرمود که
هر یک از اهل سلام از خوان نوال و عنایت خود بهره مند متمتع باشند که ادنی زادگان
هم محروم درجهٔ اعلی نشوند ازین سبب خلل و فساد در اساس دولت روز افزون بوقوع راه
یافته یکسر اراکین و خوانین سوء الظن شده باتفاق باعث فتنه و عناد گردیدند و بر قدر کوم

باصناف نوازشات شاهانه ابواب مکر و غدر بر روی اکابر و اهالی و موالی می کشود تا آنکه
زمام اختیار جمیع ممالک و مهام دولت در قبضهٔ اقتدار او در آمد کارش بمرتبهٔ بالا گرفت
که غرور در دماغ بی مغزش راه یافته اکثر مهمات ملکی و مالی را از پیش خویش بی رضا و
اطلاع آنحضرت بفیصل میرسانید و جمیع مملکت را بجور و ظلم خویش پر فتنه و شور ساخته نقش
عمل غیر معمول بمدعای هوای خود می نشاند عمده را العملیات عزیمت خوانی و دعوت
تسخیرات که هر روز نیم من مرچ سیاه دعوتیان عزیمت خوانده می سوختند چنان مسخر
ذات والا نمود که هر چند کلمات شقاوت آیات آن بد ذات از زبان اعزا بمسامع
آن خسرو گیتی ستان میرسید لاکن آنهمه را در خاطر اشرف جای داده آتش غضب
سلطانی بزلال اغماض فرو می نشاندند و در مقام تضیع او در نمی آمد بلکه در ترفع
مراتبش میکوشیدند و ذیل مرحمت و عنایت برافعال قبایح او می پوشیدند بنابرآن
او بسبب عنایات روزافزون شاهانه بر جمیع قلاع و بقاع ممالک محروسه اقتدار
و استیلا یافته در مهمات کلی و جزوی هیچ کسی را مدخل نمی داد و فرامین مشتمل بر بعضی
تحکمات بی موقع به پرگنات می فرستاد و اخبارات کارخانجات و حالات رعایا
و واقعات ممالک محروسه بحضور فیض گنجور نمی رسانید چون این حال بعضی سردار
دولتخواه و اراکین مشاهده نمودند دست و زبان از ازام خیر خواهی دولت در کشیده بودند
الحاصل سلطان به تعمیر قلعهٔ دارالسلطنت همت گماشته طرح تازه انداختند و حصار
قدیم را شکسته بطرف جوی کاویری دو حصار پخته سنگین مع خندق عمیق و برج
و باره کشیدند و جنوبی چهار پنج حصار مستحکم باندک اندک فاصله بنا فرمودند چنانکه در باغ
داخل چهار م قلعه گردید و غزنی قلعه اگرچه بنای چهار حصار اند ختند اما دو حصار تقسیم در ترتیب شده بود

ذکر معاودت رسولان باشوکت در سن یکهزار و دو صد و هشت ۱۲۰۸ هجری و تقرر کچہریہا بحساب اسماء الحسنی و مباہی اندوختن ارا کین بالقاب میر میران و احداث فرمودن تخت سلطنت و فایز حضور شدن شہزادۂ ایران زمین بسبب مخالفت امرا و اعیان آن نواح و ظہور مراسم تہنیت شادی کدخدائی و ورود ادکو الیف آنحضرت و واقعاتیکہ از ابتدای سنہ ۱۲۰۸ ہجری لغایت سنہ ۱۲۱۲ ہجری آنکہ

چون یک سال و چند ماہ خسروزادگان والاشان در بندر چینا پٹن سکونت داشتہ بین الجانبین شرایط موافقت و مخالصت درست ساختند و مبلغ قرار داد عاید نمودہ معاودت نمودند شہریار نامدار در ساحت صحرای وسیع و عریض یوسف آباد عرف دیون ہلی کہ عنان رخش قصد سیر و شکار بدان ناحیہ درتافتہ بودند مجرای رسولان جگر بند والا تالیقان ہوشمند گرفتہ بفتح و نصرت امیدوار گردید و غلام علی خان و خطیب را باندیشہ خیرگی در نظر بندی داشتند و اہل بدرقہ جگر بندان را بانعام و تشریفات شاہانہ نواختہ مخصوص ساختند و محفل جشن و سور ترتیب دادہ اسباب عیش و طرب مہیا تر گردانیدند و ہر امیر و سردار دلیر را العواطف خسروانہ سرفراز و بمناصب ارجمند معزز و ممتاز فرمودند نظم

زانعام شہ گشت خرم سپاہ	بیفزود شان پایہ عز و جاہ
زبار عطا جملگی خم شدند	ہمہ خوش دل و شاد و خرم شدند
	وہمدران زمان بہ یک از اعیان نامدار

بالقاب میر میران مخاطب گردیدند و کچهریهای کارخانجات خود را تیمنا بتعداد اسماء الحسنی
که نود و نه اسم اند نامزد فرموده بمستقر سریر سلطنت برگشتند و در هر کچهری که الهی کچهری
و رحمان کچهری و غفار کچهری و غفور کچهری و عزیز کچهری و امثاله موسوم بود سه چهار
هزار سپاه ظفر پناه را متعلق ساخته و نام جیش که پیشتر ازین لشکر سپاه پیاده را
بنام مذکور میخواندند از میان برداشته مطلق عسکر نامیدند مخفے نماند که سید غفار
حلال نمک میر میران اول شده و محمد رضا بن ابراهیم صاحب خال بزرگوار نواب مرحوم
که جد پدری آن شهریار می شد و امین صاحب پسر کلان صاحب موصوف در عهد
نواب مرحوم بخشی سایر سوار سلحدار شده اما بادنی حرکتی یعنے بتلفظ دشنام از دست
سید میرن سپاهی در کچهری دار السلطنت بقتل رسید و بوذیر علم میر میرانی برافراشت
و به بنگی نواب مشهور گردید وجه تسمیه اش اینکه پیشتر ازین خسرو نامدار را با فوجی بتنبیه
نابکاران بغی نامزد فرموده بودند به دلیری و تهور تمام علامت ارو ز و تسخیر بران بدبختان
نمایان ساخته بجبر و قهر سرداری اکثر ایشان را با دیگر سرکشان گرفته در یک خانه جمع کرده
و بهر عبرت آن خانه را آتش زده سوخت چون بزبان کنهری آتش را بنگی میگویند
او باین اسم معروف گشت و خانجهان خان و پرنیا نار دار سوای ایشان بعضے از قوم
نوایط و مشایخ زادگان که از کسب سپاه گیری و فن سرداری معرا بودند منظور نظر پرورش عام
حضرت اسلام پرور گشته میر میران و صاحب نوبت و نقاره گردیدند و بجمیع میر میران
طره های طلا پر جواهر پدکهای مرصع عنایت و مرحمت گردید همدران آوان آلات
حربیه باین اصطلاح که بندوق را تفنگ و توپ را درخش و بان را شهاب نامیده شد
و تخت سلطنت و سریر معدلت و فرمانروائی که بصرف جواهر گران بها بصورت شیر

مرصع کردہ اگرچہ برحسب آرزو در ساعت ہمایون ترتیب یافتہ بود امّا برای جلوس میمنت مانوس
انتظار ٹیکہ برحسب قاعدۂ سلاطین دہلی کہ از خاندان جسونت راجۂ اودیپور میگرفتند
و بانی این دستور سلطان جلال الدین اکبر بود آنحضرت نیز والی نواح کچھ را بصرف
لکو کہا زر و تحایف و تشریفات و عنایات شاہانہ مطیع و منقاد ساختہ بر فرستادن
دخترش راضی کردہ بودند می کشیدند بای حال زمانہ کہ در شکست ارباب ہدایت و
حامی خلق اللہ میکوشد مساعدت نمود و ہمدران آوان بقول بعضی شہزادۂ ایران
بسبب مخالفت و مسلط آقا بابا خواجہ سرا آوارہ شدہ بعد دریافت فراوان رنج سفر
فایز حضور سلطان فیض گنجور گشتہ بود حضرت عالم نواز ازو ملاقات کردہ در معمورۂ گنج عام
بعزت خسروانہ فرود آوردند و سلوک شاہانہ و مراعات ملکانہ با او مرعی میداشتند
سوای خلاع و فروش و اسباب لازمہ و اغذیہ و اشربہ و خرج آن دو ہزار روپیہ نقد بصرف
شاگرد پیشہ اش ماہوار میرسانیدند چون ہمگی ہمت قضا نہمت باتفاق و ارتباط
سلاطین اہل اسلام مصروف بود بنابرین از روی اخلاص و خلوص نیت ایلچیان را
باتحف بی پایان و فیلان کوہ تنان و مکتوب محبت اسلوب بواسطۂ تمہید مقدمات
امداد و اعانت فراوان امور بخدمت زمان شاہ بن تیمور شاہ بن احمد شاہ درّانی
والی کابل کہ روانہ ساختند آن بادشاہ والاجاہ مدعیات آنحضرت را در حیز قبول
خود آوردہ فرستادگان را بانواع خلاع فاخرہ و انعامات متکاثرہ ممتاز فرمود
چون قواعد محبت مصادقت درمیان آن دو بادشاہ عالیجاہ بعہود و پیمان استحکام یافت
رسولان باشان باتحایف و ہدایای آن نواح و مکتوب در جواب متضمن انتظام یافتن
مہام مصادقت و استحکام مبانی مخالصت معاودت نمودہ بزمین بوسی درگاہ خلایق

پناہ مشرف گردیدند چون چندی بعیش وعشرت منقضی گردید در سنہ ۱۲۱۰ یکہزار و دو صد و ده ہجری خدیجہ زمان نامزده را در سلک ازدواج خود در آوردند و بزم شادی ترتیب داده اسباب طوی ومجلس جشن سور بسیار استند پس چند روز خوانین و امرا میر سامانی اسباب طوی نامزد گشتہ لوازمات فرح وطرب مہیا کرده تمامی سردار و سپاه را از خوان نوال و احسان آن شاه جوان بخت نوجوان بہره مند میگردانیدند و باطعمہ و اغذیہ لطیف وخوشگوار کام وزبان وضیع وشریف را متلذذ و شیرین تر مینمودند مطربان و نغمہ سرایان وکلاونتان جادو نظر را بنوازشات و انعامات شاہانہ از آز و نیاز مستغنی ساختند پس آنحضرت با مرحمت بعین اخلاص با جمیع امرا و سپاه ہر یک شیلان شیر برنج خاصہ تناول فرموده بزبان مبارک ارشاد نمودند کہ ما ہمہ برادران دینی ہستیم لازم کہ پاس قومیت و دینداری ملحوظ نظر داشتہ کینہ را از دل ہا برآورده یکدل باید شد و للہ فی اللہ کمر جہاد بعزم استحصال شہادت برمیان ہمت چست باید بست بعد این ارشادات خلعتہای سرخ رنگین با امرا و سرداران از دست با جود خود عنایت ساختہ فرمودند این خلاع سرخ را لباس شہادت تصور نمائید آه با این تسلی و آئین دینداری و نوازشات عالی سنگدلان عاقبت خراب آخر الامر طریق سعادت و فدویت نہ پیمودند پس در سال دیگر یعنی یک ہزار و دو صد و یازده ہجری رای والا چنان اقتضا فرمود کہ محافل فردوس مشاکل شادیہای کتخدائی شاہزادگان ذوی الاقتدار بیارایند پس حسب حکم جہان مطاع بسرانجام این امور شرف نفاذ یافت تا میرسامان معاد نشینان حسب الفرمان والاشان محی الدین سلطان را با صبیہ محمد علی عرف ججو میان شرف ازدواج دادند و از چہر سپہر عصمت و اجلال یعنی ہمشیره کلانش خلف میان موصوف را شرف

مواصلت بخشیدند غرض بر ہمہ اازخاندان عمدہ پردہ نشینان عفت و عصمت را بہم رسانیدہ
بہ آئین شاہی و مراسم خسروی پیوند معنوی بخشیدہ بر تخت مناکحت و معاشرت جلوہ گر
ساختند و در سال یکہزار و دو صد و دوازدہ ہجری خاتون خاصہ سرادقات حشمت و
اجلال پسر زائیدہ بعد چند ماہ بعارضہ مہلک متوجہ دار بقا گردید و آن پسر نیک اختر
ہم کہ بجداد سلطان نامزد شدہ بود عنقریب شیر جنات نعیم نوشید ہمدران سال شہزادہ
ایران بر حسب استدعای امرای پای تخت خود از حضور مرخص گردید چون او بخدمت آن
شہریار بنہایت محبت واخلاص داشت اورا بانواع تشریفات ونقد و جنس بسیار وداع
کردہ فرمودند میخواہیم کہ بعد بند و بست ملک و دولت دار السلطنت ایران ما و شما با زمان شاہ
اتفاق کردہ تنظیم و تنسیق ہند و دکن کوشیم او ہم قرار این معنی نمودہ بود و ہمدران سال
آن نطفہ شیطان اعنی صاحب دیوان المخاطب بمیر آصف شرارت و بیوفائی
و بدخواہی قوم مہدوی کہ آنہارا دایرہ والہ گویند اگرچہ آنہا حسب ظاہر راست بازو
حلال نمک بودند اما صاحب دیوان مذکور از ان قوم اندیشہ تمام داشت و پیش ازین
اکثر جنگہا از ایشان بظہور آمدہ بود معروض داشتہ مزاج وہاج را بنوعی برشورانید کہ
آنحضرت از ان قوم وسوسہ بغاوت پیدا کردہ جملگی را با زن و بچہ از قلمرو خود اخراج
فرمودند پس بمقتضای عقل دوربین و فطرت وقت گزین از ہمہ سپاہ خود شیوخ
سادات ساکنان سرینک پٹن و کولار و ہسکوٹہ و دیون ہلی و صوبہ سرا
و بالاپور کلان و اہل تجاور دہ ہزار مردم منتخب بفحوای بلفظ این عبارت کہ در زمرہ
غم نباشند باشند تشریحش آنکہ اشارہ و مقصد از حرف غین مردم غیر ملک و از میم
مغل و مرہٹہ و از نون نایطہ و از ب برہمن و از الف افغان و از شین

شیعه و از دال اہل دایرہ یعنے مہدوی کہ ایشان داخل زمرہ نشوند منتخب کردہ باسم زمرہ خاص نامزد فرمود پس اہل زمرہ آنقدر منظور نظر گشتہ معتمد علیہ شدند کہ در آخر عہد سلطنت بر تمامی کارخانجات دولت خداداد استیلا یافتہ دخیل کاروبار و رتق و فتق مہام عمدہ گردیدند از انجملہ میر ندیم نامی ناتجربہ کار بقلعداری دار السلطنت امتیاز یافت اگرچہ آنحضرت اعتبار تمام بران اہل گمراہ داشتند اما آن بے دولتان در ظاہر مطیع و منقاد امر آنحضرت بودند در باطن تابعدار مرضی صاحب دیوان گشتند تا آن بدبخت فکر معقول در تاراجی دولت و سلطنت مخدوم خویش کردہ اول در شکست لشکر و خوانین و امراء معتبر بسبب کمی مواجب مشاہرہ و کساد منزلت ہمت برگماشت سپس بلسانی و تکلیفے و بایمان غلیظ و تشدید کہ عیاذاً باللہ کلمہ از زبانش سوای قسم کلام اللہ سر نمیزد خاطر اشرف را از خود جمع کردہ تمامی حضوریان را بطرف خود کشید حتی کہ عرض بیگی حضور و بعضے ندیم لئیم الطبع و لیسولان و چاوشان و خادمان جا سوسان جز صوابدید و استرضائش جرأت پرداز عرض حضور نمی شدند و عرایض ملکی و مالی کہ از ممالک محروسہ میرسیدند بے اطلاع حضور از دست خود چاک کردہ مطالعہ میکرد و مضمون خاطر خواہ خود دران مندرج ساختہ سپس بحضور میفرست بلکہ خاک آن خطہ جز ہوای زبانش نمی پرید و باد جز صدای خواہش دلش نمی وزید سبحان اللہ میر آصف ثانی میران حسین اوباش منش زانی کہ جز طریق پوچ نمی پیمود تا آنکہ در تعلقات مواضعات پالکی سواری خود را بر دوش لولیان دیوشمایل برداشتہ در صحن کچہری میگردید بعضے اوقات ہمہ لولیان تلنگہ اے جدا رو قباچہ جمع کردہ خود ہم دران مجمع بیحیائی میخرامید پس پیداست از کسی کہ چنین خیال فسق و فجور در دل خود داشتہ باشد

انتظام مہام سلطنت معدوم و میر آصف ثالث شیر خان چولوری کہ بضرب المثل گاؤ جنت بود غرض از دست نادانی و حماقت چنین ہیچو صلہ کان کار خانجات ملک و دولت چنان ابتر و برہم شدند کہ در مبلغ تحصیل ممالک محروسہ ہشتم حصہ آنہم تمام و کمال بخزانہ عامرہ نمی رسید و حکم نامہا و فرامین حضور جنرل السلطنت دیگر جا فائز نمیگردید و این خسرو رحمت آثار ہمت در پرورش دینداران گماشتہ بودند و زریکہ بخرچ آنہا میرسید غنیمت می شمردند ہمدران سال دہوند و جی واگیہ مرد باتوفیق را کہ راقم سطور مجمل کیفیتش بیشتر در اورنگ چہارم و دوازدہم کتاب تذکرۃ البلاد و الاحکام چیزی مندرج ساختہ بود و بعد آن علیحدہ در اورنگ چہار دہم[۱۴] مفصل مذکور کردہ است آنحضرت بمبلغ طمانیت تبلیغ فرستادہ بارتقای جاہ امیدوار ساختہ طلب داشتند چون آن مرد فرمان طلب آنحضرت را ذریعۂ دین و دنیا و ترقی جاہ و نعم خود انگاشتہ با جمعیت خاطر و چند رفیق و متعلقان خود فائز حضور گردید صاحب دیوان شیطان سیرت خلیشی پیدا کردہ در پی شکست او افتاد آخر در خلوت بدلائل نامطبوع ترغیب گرفتاریش نمودہ مزاج وہاج را برآن آورد کہ او را بہانہ مجرا یاد فرمودہ برڈپوڑہی گرفتار مغلول و محبوس و مختون و مشرف بشرف اسلام و رفقایش را داخل عسکر ظفر پیکر ساختند با این نظر پرورش آنحضرت بر آن سعادتمند بیشتر بوودہ قلم سلطانی کہ سہ روپیہ میشود یومیہ مقرر کردہ استادی را بہر تعلیم آئین دین اسلام مامور فرمودہ بودند اگرچہ اجہ چندی کچہری بنامش تقرر کردہ بخلاصی او فرمان دادند اما دیوان عقرب صفت نیشں زن کردہ عرض نمود کہ قبلۂ عالمیان برابر او شوخ و بیباک و شجیع دیگری را تجویز کردہ ہم پایہ اش باید گذاشت تا او را رہائی باید بخشید نیکو ہویداست چونکہ او بے مقدور بود و قطاع الطریقی

باچنداوباش بی پایه سرکوب سپاه حیدرآباد واہل پونا وفدائیان حضور الابوده بسیم
میبرد درینصورت اوراسر دار مطلق العنان ساختن ازمصالحه مملکت بعیداست بحتمل
ویمکن که فتنه وحادثه روی دهد که بعدازان دست تدارک بدامن تلافی آن نرسد هرگاه
رای آن بی رای درحیز قبول آمده آن فدوی دولتخواه همچنان محبوس ماند واول
شیخ احمد موسوم گشته سپس برحسب آرزوی او ملک جهان خان خطاب یافته بود
قصه کوتاه دیوان بی ایمان چون دست تسلط خویش را قوی دید و دولتخواهان قدیم
ازپای اعتبار برافتادند در هرامر بهوای مدعای خود عمل مینمود همدران آوان غازی
خان راکه رکن رکین دولت خداداد توان گفت بی سابقه جرم متهم بسازش مشیر الملک
دیوان حیدرآباد کرده حسب الحکم محبوس ساخت همدران سال که عهد اخیر سلطنت رسیده
بود بصلاح آنحضرت باغوای بدخواهان مغالطه عظیم خورده چه بعضی اجهل مثل زکلام مجید
حرفهای رسم الخط عثمانی رضی الله عنه وارضاه که درخواندن نمی آید وهیچ یک از
سلاطین عرب وعجم دریں امر جرات پرداز نه گشته وکسی عالم وفاضل ومحدث تجویز
این معنی نکرده بود موضوع نمودند

ذکر لشکرکشی جنرل هارس سپهسالار انگریز حسب الحکم لارڈ مارننگٹن
صاحب بهادر بتجویز ابوالقاسم خان شستری ومشیر الملک دیوان
حیدرآباد بسر یرنگ پٹن ووقوع شدن جنگهای فیمابین سلطان
وجنرل مذکور ونزول دولت وسلطنتش که درسنه ۱۲۱۳ یک هزار ودوصد
وسیزده هجری واقعه شده آنکه

عساکر خود ساخته بتاریخ دویم شهر شوال المکرم پیشتر کوچیده چون سواد انی کل امرکز نزول اعلام و خیام کرد قزاقان جرات کرده بر پیش منقلای انگریزی اسپان انگیخته جوقی را ته تیغ کشیدند و در عوض تحسین و آفرین و انعام از میر میران برگشته خود نفر نهیا و دشنام یافتند هر کدام دانست که معامله برگشته است و عزم سرداران بزرم نیست بعد از ان دست دلیری و جرات از جنگ باز کشیده مانند اهل بدرقه پس و پیش لشکر غنیم راهی می شدند چون تمامی سپاه و حشم زیر ظل رایات جاه و جلال جمع گردید و بر یلغار سپاه خصم واقف گشت از مستقر سریر سلطنت با حشمت و شوکت حرکت کرده در ساحت چن پٹن که معاندان نمکخوار آمد سپاه خصم را از همون راه نشان داده بودند خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانیدند جنرل موصوف بر این معنے اطلاع یافته فوراً از آن صوب و تافت و حسب ایمای مطیعان خود بجانب نخان هلی شتافت چون این خبر معروض حضور گردید بر جوانان غضب آلود شده بر سبیل یلغار متوجه آنطرف گشت و در میدان گلشن آباد عرف مڑولی سراه سروخرامان باغستان تهور گرفت مستعد رزم و پیکار بودند که سپاه انگریزی پیش آهنگ شده صف آرای جدال و قتال گشتند نظم

روا رو بر آمد ز راه نبرد ✤ هژا هژ در آمد به مردان مرد ✤
غبار زمین بر هوا راه بست ✤ عنان سلامت برون شد ز دست
جگر تاب شد نعره های بلند ✤ گلو گیر شد حلقهاے کمند
چو از هر دو سو لشکر آراستند ✤ یلان سو بسو مرد می خواستند
سیاست در آمد به گردن زنی ✤ ز چشم جهان دور شد روشنے
ز بس خون که کرد آمد اندر مغاک ✤ چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک ✤

۴۸م سرد ولا

دو لشکر چو مور و ملخ تاختند	نبردی جهان در جهان ساختند
دران گلشن آباد ناوردگاه	گل و مل بهم بر زدندے کلاه
نسیم گذشتن وزیدن گرفت	شقایق ز سرها دمیدن گرفت
لب زخم خندان بداغ جگر	شفق گون زمین گشت از خون تر

از صورت آویزش آن روز معنے اتمام مناقشه و ختم مجادله پیدا بود که فدائیان سلطان جراتهای شجیعانه بعمل آورده با آتش بازان خصم همدست و هم باز و شده شور قیامت ریختند بعضے سرداران دلاور که شیران بیشه حلال نمک بودند با سپاه خود در برابر ایشان آمده حمله کوه شکوه خصم را تاب آورده بضرب تفنگ آتش رنگ و تیغ بیدریغ جمعے کثیر را بعدم فرستاده سلک جمعیت ایشان را چون بنات النعش متفرق و پریشان ساختند و بهادران انگریزی نیز پای ثبات فشرده فدائی وار بسپاه اسلام زده چنان شلکها ریختند که سینه های معاندان چون پنجره مشبک گردیدند دران حال قمرالدین خان مفتری چونکه حکم انگیختن اسپان بر لشکر خصام یافت قصور تمام کرده یکبارگی اسپان جهانده چون کور بے تمیز بر جماعت دلیران خود افتاده زیر و زبر نمود از انجا که اقبال و نیک اختری از سلطانیان رو تافته آثار تباهی و بے دولتی هر روز در تزاید بود و هرگاه بالعکس خواهش خاطر اشرف بظهور مے آمد چند سپاه منصور سید ریغ و مفت جانها بغارت داده به تگتگ پا از ان معرکه گاه بدر رفتند پس سپاه انگریز فتحیاب قرین مسرت گشتند دران اثنا بحضور خبر رسید که از طرف بمبئی لشکر انگریز بو سامان رسد غلات بسرکردگی جنرل سٹوٹ از راه کورگ راست بصوب دارالسلطنت مے آید تا آنحضرت چند میران را با سپاه جرار برے لشکر جنرل هارس گذاشته خود

باتمامی حشم متوجہ دفع شورش آن لشکر شدہ رہ گرای کوٹرک گردیدند در یک روز و دو شب بر سرش رسیدہ فرمان محاربہ در دادند سید غفار دو لتخواہ کہ در شجاعت و تجربہ کاری جنگ یکتائی داشت از یک طرف حملہ کردہ با فوج غنیم در آویخت و از دیگر جانب حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان شور یلا بر اجتماعہ ریختہ آتش کارزار را سر بفلک اثیر رسانید و دیگر میر میران ہا در امر گوی ربانیدگان میدان گولہ بازی کوششہای سترگ نمودہ بضرب تفنگ و شمشیر اہل خصم را چنان منہزم گردانیدند کہ آنہا بمقتضای وقت تاب حملہ شیران خون خوار نیاوردہ دست از بعضے اموال و اسباب خود برداشتہ بجنگل خزیدند و سر راہ جنگل گرفتہ آسودند سپاہ منصورہ اطراف ہجوم کردہ بدفع اجتماعہ تردد میکردند دران اثنا محمد رضا میر میران از حضور بانواع الحاح و مبالغہ فرمان پیش آہنگی حاصل ساختہ با سپاہ خود چون ہژبر بریان متوجہ نا وردگاہ گشتہ دست و بازوی شجاعت بر کشاد و چنان تلاش شکست لشکر غنیم از حد گذرانید کہ جملہ سپاہ خصم پایمال حوادث شدن نزدیک رسیدہ بود چون کمینداران قضا و قدر در پے شکست اہل سلام کمر سعے بستہ بودند از قضا تیر تفنگی از طرف خصمان بہ سر میر میران موصوف رسیدہ جیب وجودش از نقد جان خالی ساخت سپاہ منصورہ لاش او را برداشتہ جانب حضور رسانیدند سلطان جہان گیر لاش شہید را بہ دار السلطنت فرمودہ خود بدولت بجمعیت دفع آن لشکر ہمت گماشتہ بودند دران اثنا جواسیس خبر رسانیدند کہ لشکر آن طرف از مقابلہ روی تافتہ از راہ جنگل بطرف کلیکوٹ کوچیدہ پس آنحضرت بدار السلطنت معاودت فرمودہ بودند کہ جنرل ہارس از راہ ہوسلی عبور کردہ از سلطان پیٹہ گذشتہ غربی تنعہ فرود آمد روز دیگر بسالہای انگریزی حملہ کردہ چند جا ہای تعب را از نہ بہ قلعہ سلطانیان

قایم کرده بودند بعد جنگ و تردد نمایان تلف اکثر مردمان گرفتند از قضا همون روز
حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان که مرد شجیع و دولتخواه آنحضرت بود
جان بازی نموده بشجاعت تمام خود را در صف سپاه خصم زده شربت شهادت چشید
پس سپاه انگریز حسب التاکید سپهدار خود اسباب مورچال از باغات آن نواح
بهم ساینده مورچه غربی قلعه بر کنار جو دیگری بر طرف باب احداث کرده شکست
و ریخت حصار سعی میکردند و به توپ گرنل بازار آتش فروزی گرم داشتند ؁

ذکر یورش سپاه انگریزی بر قلعه دار السلطنت پٹن و پشت دادن محصوران و شهادت سلطان دین پرور و احوال شاه زادگان و تاراجی کارخانجات سرکار خداداد و جلوس شخصے از اولاد راجهای میسور بر مسند ریاست میسور مع دیگر کوایف روداد سنه الیه آنکه

آه خامه سوانح نگار حالکم تاریخ گو از تفصیل کماهی احوال ملک رانی و سپه پروری
نواب مرحوم و سلطان مجمع الفضایل و العلوم انفراغی یافته ضرور تا بر صفحه الحال
شرح نزول دولت خداداد با سینه چاکی سرنگون و گریان میگذرد آن چنان است
هر گاه که سلطان والا شان ابتری کارخانجات دولت خود بدین منوال که ذکر یافت
مشاهده فرمود و فتنه را انیچه رامون حصار دار السلطنت ناگاه حادث دید حمیت
شاهانه اقتضا آن نه نمود که دار السلطنت را گذاشته دیگر جا نهضت فرماید یا طریق
مصالحت بپایه تحصیح اموره اخفی بقضای ایزدی بوده برج و باره حصارهای دار السلطنت
را حواله اهل زمره کرده منوجب رزم گردیدند قمر الدین خان فرصت جوار با لشکریان

بدفع رسد آوران لشکر انگریزیه فوج کوملش نامزد فرمودند و فتح حیدر را بتمامی عسکر و سلحدار
با پرنیا زنار دار وغیره میر میران از خود جدا کرده در میدان کریکٹ فرود آورانیده بودند
اگرچه اطراف لشکر انگریزیه گاه گاه سوار نصرت شعار میخرامیدند اما حکم محاربه از سرداران
خود نیافته دست حسرت می مالیدند فی الجمله لشکر بمبئی هم رسیده سواد بهادر پوره را
مخیم عسکر خود ساخت و بارها هرچند سپاه سلطانی که جز افروختن آتش کارزار کاری نداشتند
مسلح گشته بر محاصران قوی بازو خود را بسان پروانه که بر شمع می ریزد بدلسوزی میریختند
و بجهت انطفای شعله فتنه و فساد و سعی مردانه بظهور میرسانیدند اما زمانه دل از تائید
سلطانیان برداشته بود و مشیت ایزدی کوس بی ظفری بر قفای شان می نواخت
کاری بر وفق مراد شان میسر نمی گردید هر گاه مهتاب باغ که سید غفار حلال نمک چون
آفتاب نگهبان آنجا بود بچند حملات و تلف هزارها مردم مخالفان نداده پای ثبات
بسان قطب مستحکم داشت آخر بد اختران حضوری تجویزها کرده آن بهرام سپه دولتخواهی را
از آنجا بر آوردند و دیگری را از حل سیرت در آنجا گذاشتند باندک سعی مسخر سپاه انگریز گردید
توپ و تفنگ استحکام دادند و از آنجا سیبه ها پیش راندند تو گوئی که همان شب چراغ
نصرت قلعه و سلطانیان گل گردید دران حین سلطان رحمت ترجمان موسی سپیو
فراسیس الحضور یاد فرموده ارشاد ساختند که الحال چه مصلحت می بینی او عرض نمود
که صواب دید فدوی آنست که آنحضرت خود بدولت با جمیع سوار و عسکر و خزانه و توپخانه
و زنانه از قلعه بیرون شتابند و سپاه ظفر پناه را بدفع اهل غنیم نامزد کرده متوجه شوند به
سرا و چیتل درگ شوید یا فدوی را مع دیگر فراسیسان به انگریزان بسپارید تا پرخاش
از میان برخیزد یا حراست حصار شکسته قلعه بید خل کارکنان شاهی به فدوی

و موسی لالی حواله شود سلطان در جواب عرض سپردن او را با نگریزان ارشاد فرمودند
اگر برای شما که غریب الدیار هستید تمامی سلطنت ما تلف و تاراج شود راضی هستیم
هرگز شما را بدست دشمنان نخواهیم سپرد چون او رخصت شده بجای خود رفت آنحضرت
در باب گذاشتن قلعه بجراستنش از دیوان خود مشورت نمودند او حسب خاطرخواه خود
چنان بیان نمود که برای عالم آرای نیکو ظاهر است که این قوم از کسی وفا نکرد حضرت
یقین تصور سازید هر گاه قلعه حواله او گردد همون زمان مسخر انگریزان خواهد شد زیرا که هر دو
بپاس قومیت یک دل و یک زبان هستند چون آن بدبخت بچنین کلمات قصور
آنحضرت را از راه ثواب باز داشت و آثار انکسار و شکستگی بر ناصیهٔ حال حصار ظاهر
گردید آنحضرت صلاح در آن دیدند که همه اسباب توشکخانه و خزانه و زنانه و با جمیع اثاثه
و دیگر کارخانجات روانه چیتل درک نماید چون متکفلان این امور حسب الحکم اسباب
جزو کل کارخانجات آن دولت بر فیلان و شتران و بهل و پالکیها بر داشتند و آنحضرت
با امرا درینباب لنکالیش فرمودند تا بدر الزمان خان نایطه بلا تامل بحضور عرض کرد که قبلهٔ عالم
بمجرد تشریف فرمائی حضور سوروانه شدن اهل حرم و محترمه خزانه و شهزادگان وغیره
فدائیان همت خواهند باخت و شیرازهٔ جمعیت دار السلطنت از هم گسیخته خواهد شد
هرگز این عمل شایان همت قضا نهمت نیست پس آنحضرت بطرف آسمان نگاه کرده
آهی سرد بر کشیدند و فرمودند بر هر چه رضای اوست راضی هستیم تا بفسخ عزم خود پرداختند
اما بارهای بسته همچنان در توشکخانه گذاشتند و غازیان محبوس همدران روز به تجویز
بدخواهان دولت از دست یلان کشته شد حاصل کلام چون دیوار قلعه شکست و ریخت
گردید این خبر هم به سمع مبارک رسیده بود چون در آخر ماه ذیقعده یعنی به بیست و هفتم ماه مذکور

از غیب بر قصور و فتور بعضے حرام خواران دولت واقف گشتند صبحی فردای آن وزیر کاغذ
چند اسم از خط خاص نوشتند و حکم قتل آنها نیز مندرج ساخته بدست نواب میر معین الدین
دادند و فرمودند که این شب براین نوشته عمل نمایید تا ضبط دولت شود نواب
غافل از شعبده بازی فلک ناساز سر دربار کاغذ مذکور وا کرده مطالعه می‌نمود در اثنای
مطالعه فراشی که حاضر بود و از نوشت و خواند بهره داشت بر آن کاغذ گوشه چشم نحوس
انداخته دید که اول نام کاذب یعنے میر آصف معلوم دران بود لیس آن بدبخت سیه نامه
این خبر باو رسانید و گفت این شب بر شما شب گور خواهد شد او بمجرد استماع این معنی
بجای خود خبردار شده وقت نصف النهار محافظان برج و باره طرف قلعه شکسته را
به بهانه تقسیم ماهیانه طلب داشته نزد مسجد اعلی جمع کرده منتظر فرصت بود خسرو سلیمان شوکت
آنروز که بیست و هشتم شهر مذکور تحت الشعاع بود سوار شده دیوار شکسته قلعه را مشاهده
کرده بیلداران را بمرمت آن حصار نامزد ساختند و سایبان زرنگار برای تشریف
داشتن خود بر فصیل بر افراشته معاودت بهمایون محل فرمودند چون اهل تقویم از روی
حساب انجم و گردش فلک خانه خراب مردم آن روز را نام تامی از روز بد گرفته باتفاق
عرض کردند که دو پهر هفت گهری امروز بر ذات حضرت گران تر است و گرد قلعه هم غبار
نحوست نشسته صواب آنست که حضرت تا شام در لشکر تشریف دارند و صدقه در
راه خدا بدهند اگرچه قول منجمان پسند رای والا نیامد اما به تهیه سامان صدقه که دبلای
ارضی و سماوی میتواند شد فرمان داده بحمام شتافتند بعد غسل بیرون تشریف آورده
یک زنجیر فیل با جل سیاه و چند درو گوهر معه نقره و طلا در چهار گوشه جل بسته به برهمنی
بخشیدند و چند مرد و زن غربا و محتاج را جمع کرده روپیه با مع پارچه تقسیم کرده و شیبان

خاص طلبیدند اگرچه یک لقمه بعد برچیدن الوان نعمت اطعمه اخیر برداشته تناول فرمودند و دیگر لقمه تا بدهان مبارک رسید اما قسمت نبود که ناگاه فغان و واویلا و غوغای شهریان بسمع شریف رسید تا لقمه که برداشته بودند انداخته از حاضران استفسار فرمودند که چیست عرض کردند که سید غفار دولتخواه از گوله توپ مورچال جان نثار گردید و وکلمیداران مرحله یورش آوردند پس دست از طعام شسته فرمودند که ما هم عنقریب میرسیم فوراً بر اسپ ماده سوار شده با چند پیادگان از راه دریچه جوی که بزبان کنهری هلی دڈی نام دارد بطرف علم تیری غربی متوجه دفع خصمان گردیدند و نمک حرامان قابو جو بمجرد شهید شدن سید بر حق از قلعه باشاره پرانیدن رومالهای سفید سپاه انگریز را که در جوی جمع شده مستعد حمله بودند آگاه کرده بوقت دو پهر و سه گهری روز طلبیدند سپاه فرنگ و دیگر پلٹن ها از راه شکست حصار پیش از آنکه سپاه منصوره به برج و بارهای آنطرف حصار مجتمع شوند صعود کرده باندک سعی قلعه تسخیر نمودند اهل حصار اگرچه در مقام دفع آنها بزودی در آمدند و به تیغ و تیر راه عبور شان گرفتند اما از هر جانب فتنه برخاسته شد که تدارک آن بسهولت میسر نگردید تا جمله سر انداز شده ناموس ها را با مال و منال و احمال و اثقال خود به سپاه خصم ارزانی داشته خاک مذلت بر بیحیائی خود ها بیختند بمقارن این حال آن بدبخت مفتری هر گاه سواری خاص بطرف علم تیری رونق افزا گشت خود از عقب رسیده دریچه ند کور را بند کرده راه سلامت سلطان دین پرور مسدود ساخت و خود به بهانه آوردن کومک اسپ سواره بیرون در تاخت و تا سیوم دروازه گنجام رسیده بدربانان گفت که بعد رفتن من زود در را بند سازید دران حال شخصے پیش آمده زبان لعن و طعن برکشاد و گفت ای ملعون بادشاه دین پناه

دین پناه را بمخالفان سپرده جان خود سلامت میبری من سزایش بکنار تو می نهم پس
بیک ضرب شمشیر اورا از اسپ بزمین پاداش در انداخت و دیگران هجوم کرده اورا
بخاک برابر ساختند و تن ناپاکش را در بول و براز کشیدند و نواب میر معین الدین خمی
و سید اشرف میر میران بکنار خندق آنطرف جام شهادت نوشیدند و شیر خان
میر آصف چنان گم گردید که باز نشانش پیدا نشد چون سلطان جهان پناه نیکو مشاهده
کردند که فرصت جرات از دست رفت و ملازمین خود صریح حرام خوری کردند بر در آن
دریچه رسیده هرچند در باب افتتاح آن در به دربانان امر فرمودند اما کسی متوجه
حال سلطان با جاه و جلال نگشت علاوه بر انیکه میر ندیم قلعدار خود با چند پیادگان
بر سقف آن دریچه ایستاده بود پاس نمک گذاشته پا در جادهٔ گمراهی سپرد و قتیکه کوتاه
چون حمله آوران تفنگ زنان از عقب متصل رسیدند آنحضرت بشجاعت تمام بر آنجماعه
حملهٔ شیرانه کرده اگرچه جای تنگ بود با این از تفنگ و شمشیر دو سه کس از جان ربوده
برروی مبارک خود زخمهای کاری بر داشته جام شهادت نوش فرمودند انا لله
و انا الیه راجعون پس خرابی حال اسلامیان و تاراجی مال و ناموس ایشان را ناگفته
به و فرا سپس دست افسوس مالیده بر آستان ماتم نشان جمع گردیدند و به حمله آوران
دو سه تفلک پرانیده دست از جنگ برکشیدند پس مجموع خزاین و اموال و اثاثه شوکت
و دولت خداداد که خارج از حیطه حد و شمار بود دستخوش تاراج انگریزان گردید و سپاهیانش
که از دستبرد کمی سامان آذوقه و گرانی غله که به دو روپیه یک آثار برنج آمده بود اشکم مغول
بعضی وقت بهم میرسید و بکران گوشت گوسفند سه روپیه قیمت داشت و کیشت پای
بنج گاه به دو روپیه می ارزید جان بلب رسیده بودند یکبار تونگر شدند شهزادگان با جمیع انساب

ومحل زنانه وکریم صاحب برادر خورد حضرت شهید اکبر ناچار اسیر و دستگیر گشتند و فتح حیدر
سلطان میر لشکر که با تمامی سپاه و فیلخانه و پاگاه و اسباب سلطنت وجاه بر سواد کری گٹہ
نزول اعلام و اخیام ساخته بود باستماع این واقعهٔ جان کاه از انجا کوچیده بطرف چین ای پٹن
شتافت سرداران انگریز بعد دریافت و تجسس بسیار نعش مبارک مظلوم را برداشتند و
در پالکی انداخته شب در توشکخانه داشتند صبحی بیست ونهم شهر ذیقعده سنه یک هزار و دوصد
و سیزده هجری تمامی فرزندان و خدمتگذاران و ندما دیدار آخرین نموده بعد ثبوت و تیقن
که سلطان دین پرور همون است اجازت مدفون دادند تا در لعل باغ اندرون مضجعه
منوره نواب مرحوم یعنے بر دست راست پهلو زمین آرمیدند از کشمکش حرام خواران
وا رستند آه انیقدر مواد شان و تزک خیل و حشم بیک گردش چرخ حیله ساز کسے
ندانست که چه شد آری دنیای ناپایدار کارگاه غرور نیست بر متاع قلیلش این همه شیفتن
چرا و بدین بوقلمونی عمارت کاخ عمر بے ثبات که شعبدهٔ بیش نیست چندان فریفتن
محض خطا که آغازش عبرت و انجامش حسرت بوده است قطعه

کدام دوحهٔ اقبال سر بچرخ کشید
که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند
کران نهاد فلک تاج سروری بر سر
که بند حادثه بر دست و پای او نفگند

چند ابیات در سلک تاریخ این واقعه از طبع مرثیه خوان کشیده شد بنیت نظم

ٹیپو سلطان شهید شد ناگاه
خون خود ریخت فے سبیل الله
بود ذیقعده بیست و هشتم آن
شده در روز شنبه حشر عیان
هفت ساعت ز صبح بگذشته
خون ز دیوار و در روان گشته
زیست پنجاه سال با اقبال
بادشاهی نموده هفده سال

داشت در دل همیشه عزم جهاد — گشت آخر شهید حسب مراد
آه تاراجئ مکین و مکان — خون بگریید ای زمین و زمان
شده خورشید و مه برابر تاریک — آسمان سرنگون زمین تاریک
چون غم او بجز و کل دیدم — سال ماتم ز درد پرسیدم
گفت هاتف ز نیم آه بگفت — نور اسلام[۱۲] و دین ز دنیا رفت

تاریخ دیگر

زنان بیوه شکسته شده — نیز ماده تاریخ است و تشخصه زین مصرع اول ع
نسل حیدر شهید اکبر شد — بتعمیه آه یعنی شش عدد تاریخ برآید

بالغرض کارگذاران قضا و قدر آنچه که در حیز امکان و مشیت خود داشتند بظهور رسانیده سایر فیل و شتر و فرس مجموع و استر خزاین و تمامی اموال و غنایم و جزو و کل اثاثه آن دولت بتصرف انگریزان در آوردند پس تخت تبار شکست یافته مع زیور مرصع و پدکهای جواهر و مالهای مروارید و غیره صندوقچه صندوقچه هراج و باقی تمام کارخانجات تاراج گردید و کتب خانه سلطانی بفرنگستان روانه گشت تا بعد یک هفته قمر الدین خان که همون روز از خدا میخواست بخوشی تمام فایز خدمت جنرل هارس شده سوال و جواب جاگیر خود که عبارت از بلاد گرم کنده باشد درست کرده نوبت زنان بآن سمت شتافت و فتح حیدر سلطان هم چون آثار بیدولتی و رعب و هراس بیغایت باتباع خویش مشاهده نمود و سخنان تسکین و دلاسا که مضمون نشاندنش بر سریر سلطنت وراثت دران مبشر بود از زبان سپه سردار انگریز و غیره سرداران شنید عزم رزم و پیکار از دل محو ساخت در آن زمان اگرچه چند شجاعت کیش کار آزما مثل ملک جهان خان که خان مذکور بعد رحلت سلطان مغفرت نشان از قید رهائی یافته بخدمت فتح حیدر رسیده بود و سید ناصر علی

میر میران وغیره وچند آصف از آشتی منع کرده ترغیب جنگ نموده وعرض ساختند
که سلطان مغفور فقط جان خود را فدای رضای حق ساخته اضلاع ملک سیر حاصل و
قلاع مستحکم وبقای قلب هنوز در ضبط گماشتگان سرکار اند ولشکر پیاده وسوار باسامان
حرب وپیکار موجود اگر عزم ملک گیری ودم بهادری باقی است همین وقت است باهم
فدائی وار میکوشیم اما آن حیدر منش با این شجاعت ذاتی باغوای پرنیا زنار دار که
در صدد شکست آن دولت بود وترغیب دیگر بدخواهان حضوری که هر یک از ان فرزند
محبوس خود را یاد کرده پاس نمک گذاشته بودند فریب خورده دل برضای اوشان
نهاد والنّاس هوا خواهان را یک قلم نامنظور ساخت آخر الامر دست از سلطنت و
مهام دولت برداشته فایز ملاقات جنرل حارس گردید بعد ازین باستصواب و
استرضای خاطر اهل مجلس مدراس طفلی پنج ساله از اولاد راجهای میسوری بنا بر نام
بر مسند وراثت در میسور متمکن کردند وملک سی لک هون بدیوانی واستجارت پرنیا زنار دار
بر او بحال داشته شد تمامی فرزند وخیلخانهٔ سلطان خلد آشیان که چند خادمه مانده بودند
معه کریم صاحب وتوابعش داخل قلعهٔ رای ویلور گشتند ومدد خرچ معقول تعداد ماهیانه
به هر یک شاهزاده مقرر نموده شد تا حالت تحریر همه شهزادگان اندرون قلعهٔ مذکور
سکونت میدارند تفصیل آسامی شهزادگان این است محی الدین سلطان –
حیدر علی سلطان المخاطب به فتح حیدر از همه برادر کلان تر هست – وعبد الخالق
سلطان – ومعز الدین سلطان – وسبحان صاحب سلطان وشکر الله سلطان
وغلام احمد سلطان – وغلام محمد سلطان وسرور الدین سلطان –
ویسین صاحب سلطان مع دو برادر یکی جامع الدین سلطان دوم نور الدین

با توابع و متعلقان زنانهٔ خود با بسر می بردند پس جنرل موصوف بجمیع وجوه مطمئن خاطر
شده تا چیتل درگ رفته تمامی قلاع کوهی و بقاع صحرائی بضبط خود آورد و در بعضے
جاها تهانجات گذاشته معاودت بمدراس نمود و با کرنل رِٹید و جنرل فلای بهادر وغیره
روانهٔ ولایت خویش گردید و ملک گتی و رتن گیری و مرکیسی و هرپن هلی و انی گندی
و پنوکنڈه و مڑک سرا وغیره چندی داخل ممالک حیدرآباد شده بود پس در سنه
یک هزار و دوصد و پانزده هجری در تنخواه بازبه انگریزان منتقل گشت و ملک جهان خان
که بیک اسپ سواری راهی شده بود در اندک مدت بحسن سعی و قوت بازوی خود
ترقی کرده سی هزار سوار و پیاده جمع نموده شورش افزای جوی ما بین کشنا و تنگ بهدرا
گردیده بود و ببر جنگ صوبدار انی گندی وغیره نیز با او اتفاق کردند خان موصوف
بطرفداری حاکم کولاپور بیک حمله دلیرانه سرکهو کلم مرهٹه و پرسرام ناظم مرچ بریده بر سر
نیزه گردانید آخر با لشکر انگریز کار افتاده بعد زد و خورد فراوان و کوشش و کشش
بے پایان که شب او علی الاتصال روز جنگ و جدال واقع می شد و دفع مجادله و محاربه
به آسانی صورت بست اگرچه درین مدت فتوحات بسیار و غنایم بیشمار حاصلش گردید
لیکن چون قلعهٔ و جبینے بضبط خود نداشت که پناه سپاه تجملات خود باشد لهذا از عمدهٔ
مجادلهٔ انگریزان که طرفه کمر بشکست او بسته بودند و در حالت کوچ و مقام توپ خانهٔ
آتش بار را مقابل و کشیده در کار داشتند و در حرکت و سکون و خواب و بیداری
تو بهاسر مید ادند ازین جهت در لشکرش خستگی بسیار راه یافته عالمی ره نورد کوچهٔ
شهادت و جراحت می شدند بدر آمدن نتوانست بعد دو سال بسبب قصور
افاغنهٔ کڑپه و کنول در سواد کوتال بهنواز دست سپاه انگریز لشکر خان در هم و برهم

خورد کہ جز نامی بیادگار زمانہ نگذاشت و قمر الدین خان چندی بہوس ریاست
دست و پا زدہ آخر بمرضے مہلک کہ ناگفتہ بہ بہ آہ و حسرت جان داد مگر چند سردار
سلطانی مثل بدر الزمان خان و غلام علی خان ایلچی و محمد رضا خطیب و چند میر میران
و سپہداران و برادران برہان الدین یعنے پسران لالہ میان و غلام علی بخشی
کندہ چار و غیرہ مواجب معقول یعنی زر مشاہرہ حق سعی خود از کمپنی انگریزے یابند
ہزار آفرین و تحسین بر ہمت و کاردانی ایشان باد و در ۱۲۱۵ سنہ یک ہزار و دو صد و
پانزدہ ہجری حیدر علی نامی بن کریم صاحب ازے زمرہ سلطانیان خروج کردہ بطرف مرہٹہ رفتہ است

ذکر اخلاق و اطوار حمیدہ و پسندیدہ اختراع آن زیب بخش سریر خاموشی آنکہ

اگرچہ محامد اخلاق آن برگزیدہ آفاق از بس اشتہار محتاج بشرح و بیان نیست اما مجملاً
برحسب ضروری چیزی می نگارد کہ در مجلس آنحضرت آداب خسروی و شان دارائی مملو بود
و آنحضرت از ہر علم بہرۂ وافی برداشتہ انشا پرداز و درست سلیقہ و دانشور معاملہ فہم
بودند در مشیت مہام برہنمونی غیری محتاج نبودند خوش اوضاع پسندیدہ اطوار و جواہر
شناس و قدر دان اہل علم بودند و در پرورش و تربیت اہل اسلام جہد بلیغ میداشتند
و از دیگر قوم متنفرے بودند بکسی تعظیم نمی دادند و نشست دربار از صبح تا دو پاس
شب و بعد نماز صبح بقرائت و تلاوت قرآن المعظم ہمیشہ عادت داشتند و ہمہ اوقات
با وضو سبحہ در دست می ماندند طعام دو وقتہ تناول می فرمودند و تمامی امرا و شاہزادگان
بر سفرہ حاضر می شدند از روزیکہ فیما بین لارڈ ارل والس صاحب بہادر سپہ سالار
انگریز و خود بدولت صلح گردید لبستہ چہارپائی و نہالین و توشک ترک کردند و بر زمین چند

چند تھان پارچه گنده که کھادی نامند گسترده شب چند ساعت بران آسوده و اکثر
اوقات در اصطلاح فرس سخن میراندند و وقت تناول طعام تا دو ساعت مقرر بود
درین فرصت حکایات مناسب هر محل از کتب متداوله تواریخ سلاطین عرب و عجم
و ذکر ادیان و حدیث و سیر بزبان مبارک ارشاد می فرمودند و از بعضے ندمانقلهای
شایسته و لایق هر مقام استماع می فرمودند و هزلیات لایعنے و هفوات بے معنے را
که از اعاده آن کسر دین و اهانت اسلام ثابت باشد در بزم آن شاه دیندار مدخلی نبود
و از بهر تفنن مزاج و رواج که آئین دینداران ذوی الاحتشام است گاه گاه رقص ملاحظه
می فرمودند باین درهر امر مسرف هم نبودند و لباس هم بقدر احتیاج پسند خاطر
داشتند و از لباس نگین که نماز بدان جایز نباشد بر خلاف ایام ماضی احتراز می فرمودند
و در سفر و سواری بعضے اوقات کوته زرد یا سرخ ببری زرد وزی می پوشیدند و از
بالای دستار زیر زنخ مبارک رومال سفید می بستند و احدی را حکم بستن رومال سفید نبود
و در آخر عهد خود دستار سبز رنگ شمله دار بطور عربان می بستند و یک طره مرصع بر سر
می گذاشتند و عزت بخشی اہل هنر می بودند و در نماز و روزه و دیگر مهمات دینی جهدے
داشتند و همه اہل اسلام را درین امر اعلام می نمودند و بر خلاف عادت نواب مرحوم
شعر مژگان و ابرو و بروت نگاه میداشتند و ریش مبارک که زنخی بود کشان انگشته
مے تراشیدند و در حیا سر آمد وقت بودند چنانکه از ایام بلوغ تا وفات سوائے آستا لنگ
و بند دست بمشاهده کسی نیامد و در حمام هم بهمه بدن پوشیده غسل میکردند چون در
تمام قلمرو خداداد اکثر زنان هنود که سر و سینه کشاده بسان حیوان میگردیدند حکم فرمودند
تا کسی از زنان بے قباچه و برهنه سر بیرون نیاید پس آن رسم بیحیائی از انجا برخاست

بود را امر حق شناسی یکتائی داشتند اتفاقاً روز عیدی کہ بنا برادای مراسم تهنیت بمحل
سرای پدر مرحوم شتافتہ بودند بعد سلام و نیاز مادرانہ و تقسیم خلاع ساعتی همونجا بر بستر
آرمیدند. دران اثنا دو منظورۂ نواب مرحوم کہ شکیلہ و جوان سال بودند و اللہ اعلم بالصواب
از ادۂ شان نیک بود یا بد از حجرہای خود برآمدہ پای مبارک می مالیدند بمقارن این حال
آنحضرت بیدار شدہ نگاہ کردند چون دانستند کہ ہر دو مادر خود میشوند بر عمل آنہا غضب
آلود گشتہ بر خود لرزیدند و فرمودند کہ شما مادران من اند این چہ جرات دور از ادب
بود کہ کردید پس باین روسیاہی فردا بہ پدر چہ جواب گویم بعد ازان خواجہ سرای را
طلبیدہ ہر دو را چنان بسیاست رسانیدند کہ عبرت دیگران شدند و در شجاعت
و دلیری از ہمہ ید طولی داشتند و در اسپ تازی و نیزہ بازی عدیل و نظیر شان در
جہان نبود و در ہر باب اختراع تازہ بعمل می آوردند چنانچہ سنہ محمدیؐ کہ سابق ذکر یافت
و اسامی ماہہای شمسے کہ این ماہ و سالہا درین ملک در اصطلاح ہندوی مروج است
چون بحساب دفاتر ضرور افتادہ باصطلاح فارسی بتعداد ابجد ہوز حطے بر آوردہ
رواج دادہ بودند کہ آن اینست احمدی بہاری جلوی دارائی ہاشمی
واسعی زبرجدی حیدری طلوعی یزدانی ایزدی بنائی و در آخر سلطنت
خود نامہای مذکور را طرح دادہ این نامہا یاد فرمودند احمدی بہاری تقی
ثمری جعفری حیدری خسروی دینی ذاکری رحمانی ربانی زکی
بدستور اسامی شصت سال کہ در عربستان و ترکستان باین الفاظ مشہور است
سال اول قصوساط سال دوم عمالماط سال سیوم صراط سال چہارم غیراط
سال پنجم مستقیماط امثالہ آنحضرت بتعداد ابجد بچنین الفاظ سال اول احد

سال دوم احمد سال سیوم آب سال چهارم جا سال پنجم باب سال ششم بجا
سال هفتم ابد سال هشتم جاد سال نهم جاه سال دهم اوج وامثاله نویسانیدند
وهون وروپیه های مسکوک که از ذکر سابق ظاهر شده باشد مروج ساخته بودند۔
صدیقی هیون ضرب سکه به روپیه وقیمتش شانزده روپیه وفاروقی هون یک
طرفش نام مذکور وطرف ثانی حروف ح واما می روپیه ونقره بوزن قیمت دو
روپیه بود همچنان باقری نیم روپیه جعفری پاو روپیه کاظمی دو آنه رواج دادند وفلم
را راحتی و آنه را آیه میگفتند ونامهای بیهوده غلات این بود وآثار را که بیست وچهار
فلوس وزن است دک من را که چهل آثار است بیند وکهنڈی را که بیست کروست احیا میخواندند
سوای این توپ های نادره شیر دهانی وتفنگ دو ضربه وسه ضربه ومقراض وچاقو و
ساعت نما وخنجرها بنام صفدره وسپر بافته که تیر وگولی بندوق بر آن کارگر نمی شد طیار
میکنانیدند ونمونه اقسام بافت هر دیار مثل شال ومخمل وکمخواب وبنات وغیره
می بافانیدند ولکوکها زر درین کارخانجات می بیهودند با این پاسداری دین محمدی
وآئین سنت وجماعت بر جمیع امور مقدم داشتند واز مکروهات ومناهیات غیر مشروع
خود هم محترز می بودند وتمامی ملازمان خود از ان منع می فرمودند وحکمنامها در هر باب
وهر کارخانه علیحده علیحده بقید چند اقلام ترقیم ساخته بودند لاکن هر کس را که از یک خدمت معزول
می کردند بعد تنبیه وتادیب باز او را بهمین خدمت مامور میفرمودند لهذا در سلطنتش خللی
عظیم واقع شده آخر الامر ملک ومال بر باد رفت وبر پیشانی فرامین وپروانجات توکید
از دست مبارک خود تمام بسم الله بخط طغرا می نوشتند وآخر آن دستخط خاص مینمود

خاتمهٔ کتاب از مصنف علیه الرحمة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والمنة انچه میخواستم بخدا شد میسرم ؛ هرگاه حکم جهان مطاع خورشید شعاع فلک ارتفاع لازم الاتباع حضرتِ دل صفا منزل نسبت باین ریزه چین خوان فضل اهل کمال شرف نفاذ یافت که واقعات صدق آیات سلطنت و فرمانروائی و جمیع احوال ملک گیری و کشورکشائی دولتمندان خطهٔ بالاگهاٹ را بخاتمه رست بیان و قید کتابت و حیز تحریر که سلاست تمام داشته باشد در آرد هر چند بعضی علایق و عوایق و قلت بضاعت این صناعت و کثرت مشاغل وجه معیشت و محنت مسافرت مانع این امر خطیر می شد و سنگ تفرقه بر شیشهٔ جمعیت دل می انداخت و خاطر نکته یاب رمز آفرین نیز بزبان عجز از تقریر کمالات علیه و محامد سنیه می گفت که مورچهٔ بی زبان را چه یارا که کوه را بردارد و مگس را کجا طاقت که بار گران بر دوش کشد اما تابع امر و انقیاد حکم حضرت موصوف بوده بی تکلفات عبارت آرائی بر قم سطری چند از احوال ملک ستانی و قضایای حکمرانی و صفات جمیله و اخلاق جزیله و حکایات داد و دهش و وقایع مکرمت و بخشش و حقایق دوست نوازی و دشمن گدازی

و تفاصیل اسلام افزای و کفر شکنی عالم پروران موصوف پرداختم و دامن کلک دُر رسلک را
بکذب و دروغ که شیوهٔ باد فروشان پست همت و عادت هرزه گویان کوتاه
فطرت است ملوث نساختم و رجای واثق از شهزادگان و نونهالان سلطانان آنست
که این نسخه را به عین نوازش و الطاف و بغور و پرداخت انصاف ملاحظه و مطالعه
فرموده برحسب استعداد حسن توفیق صله وافر البضاعت که ما حصل زندگی و مقتضی حوائج
بشری و سرمایهٔ نازش به بی بضاعتان همون تواند شد عنایت فرمایند و قامت
محنت کشیده را به خلاع آفرین و تحسین بیارایند یارب این گلدستهٔ باغستان خیال
مقال که برنگ و بوی اخبار و آثار سعادتمند و الارتبه عالم پرور پیراسته است
بدست خورده چینان پریشان مقال برهم خوردگی اوراق جمعیت بنیاد و این ترانه
سازِ سرود پیرایه نقش شور که نغمهٔ حقیقت حال خدیو سکندر منش و ارسطو سیر
جوش و خروش شهرتی برانگیخته در انجمن ارباب وجد و ذوق به سعیر نه سرای
خارج آهنگ روزگار خموشی گزیناد بفضله روز جمعه تاریخ بستم شوال المکرم
سنه ۱۲۱۷ هجری یک هزار و دو صد و هفده بود و خاطر را از محن مشاق
تلاش و تکاوش لفظ و معنی مناسب هر محل
نجات حاصل گردیده

قطعه

نسخهٔ دلپذیر شد چو تمام
خاطرم جمع شد بفضل اله
سال تاریخ ختم آن خردم
بی سر کذب گفت ذکر دو شاه

تمت

اعلان واجب الایقان

این نقل از دوم کتاب نشان حیدریست حسب فرمایش سکندر رتبت ارسطو فطرت دارا همت فریدون
شوکت قدرشناس اهل هنر کپتان جیمس فریزر بهادر دوام اقباله بحسن صحت و صفوت عبارت بقدر
حوصلهٔ خود که بمطالعه آن مجلس را وقت بیفتد ترقیم ساخت و نقول کتاب مذکور که از ولایت زیر دست
سرداران اینجا رسیده است از مسودهٔ مغشوش بعضی کاتبان بتمهید مطالعه آن نسخه و رجوع
بلا اطلاع نقلش بر داشتند و جائیکه صاف مفهوم نشد عبارت نفی دیگر تراشیده نوشتند و اکثر جا
اصل فقرات و تشبیهات و استعارات گزین بسبب عدم دریافت اشارات متن و حاشیه قطع کرده اند
لهذا آن نسخه به نسبت این مبیضه سراپا غلط واقع شده امید از صاحبان والا فطرت آنست
که اگر کتاب مذکور بلا اشاره نقل سوم و چهارم و امثاله که ازین رقم منسطبع خواهد رسید
بدست شده باشد ازین کتاب صحت کنانیده مطالعه فرمایند اگر معری از اشاره مذکور بود
سراسر غلط انگاشته بمطالعه اش نگرانید منبه و کرمه و کاتب این کتاب را نیز باید که بعد اتمامش
این عبارت هم بتبدیل القاب و اسم مکتوب الیه آخر آن به تحریر در آرد سنه اتمام نقل مذکور
یکهزار و دو صد و بست و چهار بود و از دستخط خاص حاکم کتاب یعنی میر حسینعلی صاحب
قبله کرمانی عفی الله عنه و غفر ذنوبه بود ::

اگر پسند کنان کاتب کجا رفت	بگو نگه سخنیست از دست زمانه

خاتمة الطبع

الحمد لله الذی جعل سیر المتقدمین نصحا للمتاخرین واصلی بالهم بهدایة سید المرسلین الذی اعلی لواء الدین
المتین الی یوم الدین صلوٰة الله تعالی علیه وعلی آله الطیبین الطاهرین اما بعد پیچمیرز و هیچمدان خوشه چین
خدمت گزین اهل فصاحت و بلاغت احقر الزمن سید بشیر حسن خلف حاجی سید احمد حسن صاحب امروهوی
بخدمت والا منزلت شناوران بحر فصاحت سباحان نهر بلاغت غواصان عمان کنایت و اقفان عرفان
رمز و اشارت دست عرض را بتمنای حنای قبول دراز میگرداند که درین ایام مبارک انجام کتاب مستطاب حاوی
حالات خواقین جامع واقعات سلاطین مبین شجاعت قیصری مظهر مبارزت صفدری اعنی
نشان حیدری تصنیف منیف عالم یگانه یکتای زمانه ملهم الهام نحن نقص علیک احسن القصص منعم
انعام خطاب ارسطو نفس مرکز دائره سخن و محور علم سیر و تاریخدانی **سید میر حسین علی کرمانی** که هر حرفش
تازگی بخش روح و روان است و هر لفظش شجاعت انگیز دل و جان بر چمن خطش سبزه خطان عاشق زار و بر سواد شش
سیه چشمان سرمه سایان جان نثار هر نقطه اش از خال لاله رخان اعلی و هر کششش از قوس قزح بالا از نهج کتابتش عطارد بر
قلم کشیده و طرز بیاضش زنگ از سر جبینان پرانیده و بنظر ناظرش اکسیر میشود و زرد طلایش از رنگ حسینی برده و دستش
بهزار جان خریدارش قمر کیمیا کار گرفتارش اعجاز بلاغت و فصاحتش بزبان حال ندای انا افصح الکلم انا الفخر
اللوح و القلم میدهد ایجاز عبارت و کثرت استعارتش کوس اعلان مما عن الحکم منا و العرب و العجم میکوبد بسعی
اهتمام و سعی بلا کلام و صرف زر کثیر تاجران و فشان سراپا لطف و احسان مظهر فیض عمیم منبع احسان عظیم جناب حاجی
عبد الکریم و عاصی رحمة الصمد سیانهما الله عن البلایا برای افاده شایقین کتب سیر و مشتاقین علم حرب و سیاست اسلاف تا کافهٔ دنیا بتاریخ واقعه
و صد و هفت هجری مطابق ماه جولائی ... منتشر شد و بسعی مطبع خود مسمی به نقش الکریم واقع بمبئی طبع شد و فقط